

به نام خدا

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات
www.x-shobhe.com

سؤالات و شبهات پاییز ۸۹

صفحه	سؤال
	اعتقادی
۸	با توجه به مبحث ازلی بودن گازها که ذره‌های بنیادین جهان هستند، چگونه می‌توان به یک کافر ماده‌گرا که فقط عقل و تجربه را قبول دارد، وجود خدا را اثبات نمود؟
۱۰	ماده‌گراها می‌گویند: گازها و مولکول‌های پدید آورنده‌ی هستی نیز وجود داشته‌اند و از نوعی شعور کیهانی برخوردار بودند که به سبب رشد تدریجی آنها و پیدایش جهان و از جمله انسان شده‌اند، پس نیازی به خدای هستی بخش وجود ندارد. همه قوانین علمی فیزیک است.
۱۳	مورد نظریه تکاملی داروین و تضاد آن با اسلام توضیح بیشتری دهید. آیا واقعاً تکامل در این جهان رخ نمی‌دهد؟
۱۵	چگونه می‌توانیم - به ویژه در محیط دانشجویی - اثبات وجود خدا نماییم؟ علت این جو انکار چیست؟
۱۷	ثابت شده که انسان می‌تواند هر چه می‌خواهد را با اراده‌ی خود به دست آورد، پس دیگر نیازی به خدا باقی نمی‌ماند و یا نیازی به حاجب خواستن نمی‌ماند. پاسخ چیست؟
۱۹	کارشناسان ادیان می‌گویند: عرفای برخی ادیان مانند بودا به مکاشفاتی رسیده‌اند که عین آن در حالات اسلامی نیز نقل شده است و نتیجه می‌گیرند که پس روح ادیان یکی است و الزامی به یک دین خاص مانند اسلام نیست! پاسخ چیست؟
۲۱	در موضوع وحدت وجود توضیحی دهید. آیا ما نسبت به خدا وجودی داریم؟ نظر مرحوم علامه طباطبایی (ره) یا حضرت آیت الله جوادی آملی (اعلی الله مقامه) چیست؟
۲۳	مگر چند خالق وجود دارد که خداوند متعال نسبت به خود می‌فرماید: «احسن الخالقین»؟
۲۶	پیامبر اکرم (ص) فرموده‌اند: هر کس خود را بشناسد، خدا را می‌شناسد. چگونه می‌توان خود را شناخت و به خدا شناسی رسید؟
۲۸	در پاسخ به معتقدین به نظریه فروید در باب به وجود آمدن دین توسط بشر برای پر کردن خلاء روانشناختی در انسان چه پاسخی می‌توان داد؟
۳۰	در بحث تعارض و تضاد میان دین و علم، بیان شد که علم دائماً در حال توسعه و بروز رسانی است حال آن که دین این گونه نبوده و قابلیت این را هم دارا نیست. پاسخ چیست؟
۳۴	دین پیامبر (ص) قبل از اسلام چه بوده است؟ اگر می‌گویید به دین ابراهیم (ع) بوده‌اند، پس چرا به دین مسیحی که دین ماقبل است نبوده‌اند، مگر ادیان همه انبیای اولی‌العزم جهانی نبوده است؟
۳۷	چرا همه پیامبران در شبه جزیره‌ی حجاز (عربستان) ظهور کردند و آیا در سرزمین‌های دیگر مانند اروپا یا امریکا هم پیامبرانی ظهور کرده‌اند؟
۳۹	با توجه به آیه ۷ سوره‌ی آل عمران، چرا خداوند متعال همه‌ی آیات را از محکمتا قرار نداد و چرا آیات متشابه فرستاد تا زمینه برای فتنه‌انگیزی برخی فراهم شود؟
۴۱	وقتی قرآن را در دست داریم، چرا باید به احادیثی مراجعه کنیم که معلوم نیست چقدر صحیح باشند؟ لطفاً فقط با استناد به قرآن پاسخ دهید تا نقض غرض نگردد.
۴۴	«صراط مستقیم» ولایت است و این با نص قرآن نمی‌خواند. چرا که خداوند خود در سوره‌ی المائدة، تصریح می‌نماید که صراط مستقیم، شریک نگرفتن به خدا، احسان به والدین، نکشتن اولاد و .. می‌باشد.
۴۷	اگر بنای کعبه توسط حضرت ابراهیم (ع) بنا شده، پس چرا حضرات موسی و عیسی (ع) طواف آن را ننمودند و اگر نموده‌اند، چرا در قرآن یا تورات و انجیل ذکر نشده است؟ مگر این طواف از زمان ایشان واجب نشده است؟
۴۹	در سوره‌ی الرحمن ابتدا «علم القرآن» بیان شده و سپس «خلق الانسان»، پس قرآن قبل از انسان به چه کسانی تعلیم داده شده است؟
۵۲	آیا قرآن از فرهنگ عصر و مکان خود تاثیر گرفته است؟ مثلاً اگر جای دیگری نازل می‌شد به جای خرما و شتر چیز دیگری در قرآن می‌آمد؟ لطفاً جواب کلی دهید که بقیه مثال‌ها را هم پوشش دهد؟
۵۵	در شبکه الشارجه و برنامه‌ی فارسی زبان «ظلال احکام»، به استناد آیه‌ی «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» گفتند که حضرت حضر پیامبر ممکن نیست که زنده باشد. پاسخ چیست؟
۵۷	خداوند در قرآن کریم از سخن گفتن یک مورچه با مورچه‌های دیگر و هشدار برای فرار از لشکریان سلیمان خبر می‌دهد. با این

۱۰۷	در یکی از سایت‌هایی که فقط مخصوص ایجاد شبهه است، تحت عنوان «تفاوت دو دیدگاه» نوشته است: (پاسخ چیست؟)
۱۰۸	اگر ائمه‌ی ما از همه‌ی اسرار گذشته و حال و آینده خبر داشتند چرا شخصی مثل امام هادی علیه السلام از به دنیا آمدن فرزندی ناصالح جلوگیری نکردند؟
۱۱۰	در مورد لقب حضرت امام رضا علیه‌السلام می‌گویند: رضا بدان معناست که به جهت حسن خلق، علاوه بر دوستان ایشان، دشمنان نیز از رفتار ایشان راضی بودند... آیا دیگر معصومین (ع) چنین نبودند؟ لطفاً توضیح دهید.
۱۱۱	تعدادی از دانشجویان ترم استاد را به خاطر تبلیغ نظریات سروش حذف کردیم، اما از شما درخواست داریم که در مورد حقیقت و واقعیت حضرت مهدی (عج) که بسیار در آن تشکیک می‌کنند، پاسخ‌های جامعی ارائه نمایید تا بتوانیم شبهات ایجاد شده برای سایر دوستان را بزدا کنیم.
۱۱۴	سروش در کلاس اصول عقایدی گفته است: امام زمان حقیقت دارد، ولی واقعیت ندارد. پاسخ چیست؟
۱۱۶	برخی می‌گویند طبق روایات حضرت وقتی ظهور می‌نمایند که جهان پر از ظلم، جور و فساد شود و برخی دیگر می‌گویند: با عبادت، دعا، پرهیز از گناه و جهاد امام (عج) را در ظهورش یاری کنید. متوجه این تضاد نمی‌شوم؟
۱۱۸	آیا در هیچ حدیثی درباره‌ی نشانه‌های ظهور، از انقلاب اسلامی ایران ذکری به میان آمده است؟ اگر نیامده، آیا جلی شک و تردید نیست؟ مگر انقلاب اسلامی اتفاق ساده‌ای بود؟
۱۲۳	آیا امام زمان (عج) نیز در زمان غیبت مانند دیگران به نیازهای مادی انسان (مثل خوردن و خوابیدن و...) نیاز دارد؟
	اگر افرادی از پیروان ادیان دیگر مانند مسیحی یا یهودی یا... بخواهند راجع به اسلام تحقیق کنند تا ببینند به چه جهاتی کامل‌تر است، از کجا باید شروع کنند؟ آیا کتب خاصی معرفی می‌کنید؟
۱۲۶	می‌گویند دروغ است که بزرگانی چون آیت الله بهجت از علم غیب یا زندگی مردم چیزی می‌دانستند، چون علم غیب نزد خدا و پیامبر و معصومین (ع) است.
۱۲۸	آیا جهنم قبل از عصیان ابلیس خلق شده بود، یا پس از آن خلق شده است؟ در خصوص «جنت و جهنم» توضیح دهید.
۱۳۱	آیا حضرت آدم (ع) قبلاً در بهشت بود؟ مگر بهشت وجود داشت؟ مگر شیطان به بهشت راه دارد؟ به نظر من بهشت و جهنم در آخرت خلق می‌شوند!
	این اخلاق است که بد و خوب را تعیین می‌کند و نه مذهب! پاسخ چیست؟
۱۳۷	امام صادق (ع) فرموده‌اند: مردم سه دسته‌اند، یا دانشمند، یا جویای علم و یا خار و خاشاک که جایشان در آتش است. حال امثال من که کار می‌کنند یا اهل درس و مطالعه کتاب نیستند باید به جهنم بروند؟
تاریخی	
۱۳۹	علت ازدواج پیامبر اکرم (ص) با عایشه چه بود، مگر روابطش با ابوبکر خوب نبود که برای نزدیکی اقوام باشد؟
۱۴۱	چرا امام حسین (ع)، پس از شنیدن خبر شهادت مسلم، پشیمان شدن اهل کوفه، پیشنهاد امن‌نامه و... به مکه برگشتند؟
۱۴۳	آیا در سریال مختارنامه، موضوع تصمیم به قتل ابن زیاد و خودداری مسلم از آن واقعیت تاریخی دارد؟ مدرک آن چیست؟ آیا واقعاً چنین کشتنی در اسلام جایز نیست؟ آیا اهل سنت نیز این سیر تاریخی را قبول دارند؟
۱۴۵	آیا شما هر چه در سریال «مختار نامه» از دروغ، تحریف، خیالبافی و نمایش زنان هست را فقط چون موضوعش تاریخ اسلام است قبول دارید و تأیید می‌کنید؟
۱۴۸	فلسفه و کاربرد آن چیست؟ چرا علمای قدیم آن را تحریم می‌کردند؟ اگر بد است، پس فلسفه‌ی اسلامی یعنی چه؟ می‌گویند: ابوعلی سینا به خاطر ورود به این حوزه عاقبت به خیر نشد(!؟)
۱۵۰	لطفاً در مورد مرام‌های فلسفی، کلامی و... در بین علما توضیح دهید و این که اصلاً منظور از مرام چیست؟ و اصولاً شرع با کدام یک از این مرام‌ها سازگاری دارد؟
احکام	
۱۵۱	آیا فرزندان آدم و حوا، برادر و خواهر با هم ازدواج کرده‌اند و ما همه با هم برادر و خواهر یا محرم یک دیگر هستیم؟
۱۵۲	استاد ما می‌گوید: خمس و زکات همان مالیات است، پس کسانی که به حکومت مالیات می‌دهند، نیازی نیست که خمس و زکات بدهند. پاسخ او چیست؟ استاد سکولار دانشکده‌ی ما (سیاسی دانشگاه تهران) می‌گوید: سیاه‌پوش کردن صحن دانشگاه در

محرم خلاف دمکراسی و موجب حق بهایی‌ها و سکولارها و غیره می‌شود؟ پاسخ قاطعانه‌ی وی چیست؟	
اگر اسلام گفته که مسلمان نباید با غیر مسلمان ازدواج کند تا ارثش به او نرسد، پس کمک ما به سیل‌زدگان پاکستان از اموال مسلمین که معلوم نیست به مسلمان می‌رسد یا غیر مسلمان چگونه توجیه می‌گردد؟	۱۵۴
در مورد «غیبت کردن» که مبتلابه بسیاری از مردم است بگویید. آیا حتی خوب گفتن و یا صحبت از شروری که اسماً مسلمان هستند یا صحبت از کفار هم غیبت است؟ اظهار نظر چطور و ...؟	۱۵۵
خودسازی مقدم است یا دگر سازی (امر به معروف و نهی از منکر)؟ اگر خودسازی مقدم است، پس هر کسی نمی‌تواند امر به معروف و نهی از منکر که به همگان واجب شده است را انجام دهد!	۱۵۸
بر اساس چه روایتی در اذان «شهد ان علیاً ولی الله» می‌گوییم و آیا حتی فقها آن را بدعت ندانسته‌اند؟ آیا اهل بیت (ع) نیز چنین می‌کردند؟ پاسخ چیست؟	
آیا در حرم امام رضا علیه‌السلام، پایش پا - بخش بانوان فعلی - جایگاهی به عنوان قدمگاه امام جواد (ع) وجود دارد و آیا دو رکعت نماز در آن مکان ثواب خاصی دارد؟	۱۶۲
در مباحثه دانشجویی سؤال شد که اگر دو نفر مسلمان و غیر مسلمان نیاز به کمک داشته باشند، کدام اولی و مقدم هستند؟ دیگری پاسخ داد غیر مسلمان، چون با اخلاق‌ترند و دلیلش نیز دوستان او هستند. پاسخ چیست؟	۱۶۳
آیا آیت‌الله وحید خراسانی گفته‌اند که روز تاسوعا مردم در اعتراض به نشان دادن چهره‌ی حضرت عباس علیه‌السلام در سریال مختارنامه به خیابان‌ها بریزند؟ این ماجرای پر سر و صدا چیست؟	۱۶۴
می‌خواهند در سریال «مختار نامه» تصاویری منصوب به حضرت عباس و حضرت زینب کبری (ع) نشان دهند! آیا این توهین نیست؟ چگونه می‌توان جلوی این کار را گرفت؟	۱۶۷
مدتی است که نسبت به نماز سست شده‌ام، آیا راه‌کاری وجود دارد که غیر قابل برگشت باشد؟	۱۶۹
آیا قرائت فاتحه (یا هر گونه خیرات) برای اموات به آنها می‌رسد؟ آیا این خیرات برای اموات نوعی شفاعت ما برای آنهاست؟ آیا شفاعت هرکسی قبول می‌گردد؟	۱۷۰
پدر و مادر دلسوز و مهربانی داشتیم که وفات نمودند. بسیار مایلیم برای آنها کاری کنیم که همه‌ی گناهانشان آمرزیده شود و قرین رحمت گردند و البته خودم به آن محتاج‌ترم. آیا دعایی یا ... توصیه می‌نمایید؟	۱۷۳
فلسفه تشریح متعه، یا همان ازدواج موقت چیست؟ و اندیشمندان و علمای معاصر در این زمینه چه نظری دارند؟ و آیا اساساً این امر دست‌آویزی برای تبلیغ علیه تشیع و همچنین موجب تبعیض میل زن و مرد نیست؟	۱۷۴
ما جوانان در دانشگاه‌ها که مختلط است چه کنیم؟ مگر می‌شود که هیچ ارتباطی برقرار نگردد؟ حداقل این است که در یک کلاس پسر و دختر روی دو صندلی کنار هم می‌نشینند. مگر ممکن است که بی‌تأثیر باشد؟ آیا ترک تحصیل کنیم؟!	۱۷۷
نظرتان را راجع به دوستی پسر و دختر (bf & gf) که دیگر عادی هم شده است بگویید. آیا آن‌طور که مد شده است زیاد داشتن موجب تفرخ یا به اصطلاح کلاس و نداشتن آن نشانه‌ی اُملی است؟ و آیا نمی‌توان دوستی با روابط سالم داشت؟	۱۷۹
برخی برای این که فرزندشان به اصطلاح عقده‌ای بار نیاید، هیچ قیدی در پوشش، آرایش، روابط یا ... را بر او تعریف و اعمال نمی‌کنند، اگر چه این استدلال مردود است، اما پاسخ علمی، تربیتی و روانشناختی آن چیست؟	۱۸۱
اگر می‌شود هر سؤال یا شبهه‌ای را با این سایت مطرح نمود، بگویید آیا استمناء (خود ارضایی) حرام است؟ چرا مگر چه زبانی به کسی دارد؟	۱۸۳
آیا آبی که پیش از منی از مرد خارج می‌شود، نجس است؟ آیا غسل می‌خواهد؟	۱۸۵
منبع فقهی و رسمی دال بر نجس بودن سگ و خوک و نیز علت این نجاست چیست؟	۱۸۶
سیاسی	
معنای واژه‌ی سیاست چیست؟ چه تفاوتی بین تعریف «سیاست» در فرهنگ سیاسی اسلام و فرهنگ‌های غربی وجود دارد؟	۱۹۰
آغاز پیدایش اندیشه‌ی «جدایی دین از سیاست» از چه زمانی بوده است؟ و چرا می‌گویند: سیاست بد است و به ویژه به ما طلبه‌های جوان توصیه می‌کنند که وارد سیاست نشوید که آلوده می‌شوید؟!	۱۹۲
جنگ نرم چیست؟ می‌گویند این واژه در گوگل معادل ندارد. تاریخچه‌ی جنگ نرم چیست؟	۱۹۵
چنین تبلیغ می‌کنند که اگر دین در کشور ما دولتی نبود و اگر مثل کشورهای دیگر (ترکیه یا ...) بودیم، دین بیشتر رشد	

	می‌کرد! آیا چنین است، یا پاسخ چیست؟
۱۹۹	آقای زیبا کلام در باره‌ی «جنگ نرم» گفته است: «این اصطلاح در ایران تولید شده و زاده همان تفکر توهم توطئه‌ای است که در ایران و برخی از سران وجود دارد»!
۲۰۱	در غرب آزادی اجتماعی وجود دارد. اگر بدون آزادی معنوی به آزادی اجتماعی رسیده‌اند، پس، زمینه‌ساز بودن آزادی معنوی برای آزادی اجتماعی زیر سؤال می‌رود؟
۲۰۳	زیبا کلام سقوط و مغضوب شدن سران را ضعف نظام می‌داند و مدعی است که در نظام‌های پیشرفته چون آمریکا یا کشورهای اروپایی اصلاً چنین اتفاق‌هایی نمی‌افتد. و می‌پرسد باید دید که فرق و ضعف این نظام چیست؟
۲۰۷	به رغم کامل‌تر بودن و غنای اسلام، علت پیشرفت جهان غرب (به ویژه در تکنولوژی) و عقب افتادگی جهان اسلام و بالا بودن سطح رفاه آنان چیست؟ آیا صرفاً تلاش بیشتر است یا غارت منابع دیگر نیز مؤثر بوده است؟
۲۰۹	می‌گویند در آمریکا و انگلیس زندانی سیاسی بومی وجود ندارد و اگر باشند خارجی هستند، چون به مردم خودشان آزادی مطلق داده‌اند! آیا این درست است؟
۲۱۲	دانشجوی دکتری از لندن نوشته است، به رغم شعارهای شما، رفاه اینجا بیشتر است، دانشجویان دکترا همه بورسیه هستند، ما شبکه‌های ایرانی و حتی به زبان انگلیسی مثل Press TV را می‌بینیم و سانسور نیست و ... لطفاً پاسخی عادلانه و منطقی بدهید.
۲۱۵	آیا آن گونه که شبکه‌های خارجی فارسی زبان مانند «VOA» و «BBC» و ... تبلیغ می‌کنند، اسناد افشا شده راجع به جنگ و اوضاع عراق توسط «wikileaks.org»، بر علیه جمهوری اسلامی ایران است؟
۲۱۸	اهداف و تحلیل واقعی از گسترش تهاجم و اهانت به مقدسات اسلامی (مانند حمله آتش زدن قرآن، یا حمله به مساجد و ... چیست؟ چرا حتی دولت‌هایی چون آمریکا و اسرائیل مسکتیم به این رفتارها مبادرت می‌کنند؟
۲۲۰	آقای زیبا کلام گفته است: «ما مدیون شمشیر آغامحمدخان و چکمه‌های رضا شاهیم»، وی افزوده که رضاخان نیز خدمات بسیاری به ایران کرده است! آیا چنین است؟
۲۲۳	فلسطینی‌ها خود مقصر هستند که سرزمین‌هایشان را به یهودیان فروختند، پس ما چرا باید از آنها دفاع کنیم؟ لطفاً پاسخ روشن‌گرانه را بفرمایید. (در سایت‌ها نیز تبلیغ می‌کنند)
۲۲۵	چرا باید از فلسطین حمایت کنیم؟ لطفاً کاملاً شرح دهید. در بسیاری از سایت‌ها (در راستای همان شعار «نه غزه نه لبنان» سبزه‌ها، این شبهه را ایجاد می‌کنند که وقتی ما خودمان نیازمند هستیم، چرا باید به آنها کمک کنیم و مورد غضب دیگران واقع شویم؟!
۲۲۹	در سایت‌ها با درج عکس می‌گویند: آن چه به عنوان مسجد الاقصی می‌شناسیم «قبة الصخره» است و شبهه مطرح می‌کنند که چرا سی سال است سنگ جایی که نمی‌شناسیم را به سینه می‌زنیم؟!
۲۳۱	استراتژی صهیونیسم خبری در ایجاد انحراف اذهان نسبت به دستاوردهای سفر مقام معظم رهبری به قم و سفر رئیس جمهوری اسلامی ایران به لبنان.
۲۳۳	مگر اسلام و امیرالمؤمنین(ع) مداحان و به استقبال روندگان حکام «شهر انبار» را نکوهش و منع نکردند، پس چطور مقام معظم رهبری حاضر می‌شوند که مردم قم این چنین به استقبال روند و مدح گویند.
۲۳۵	مقام معظم رهبری کی به اجتهاد رسیده‌اند؟! شایع می‌کنند که چگونه پس از رحلت امام (ره) ایشان یک دفعه مجتهد شدند و ...؟ لطفاً پاسخی مستدل ارائه نمایید.
۲۳۸	به نظر شما چرا وهابیون به خون شیعیان تشنه هستند؟
۲۳۹	نظر تشیع راجع به صوفیه چیست؟ و آیا روایت مرحوم مقدس اردبیلی به نقل از حضرت امام رضا علیه‌السلام در برابری انکار صوفیه با جهاد در رکاب رسول خدا (ص) صحیح است؟
۲۴۲	شما با صوفی‌ها چه کار دارید؟ مگر مردم نمی‌توانند و آزاد نیستند که هر گونه که می‌خواهند فکر کنند، هر اعتقادی که می‌خواهند داشته باشند، یا هر طور که دوست دارند خدا را عبادت کنند؟
۲۴۴	ایمیلی در فضای مجازی برای همه‌ی کاربران ارسال می‌شود که عین آن ایفاد می‌گردد (در این ایمیل از قول میرزا آقاخان کرمانی نوشته شده است که اگر یک جلد از بحرالانوار در مملکتی انتشار یابد، امیدی به نجات آن نیست چه رسد به ۲۴ جلد -

	و روایتی از امام علی علیه السلام نقل نموده که بسیار عجیب است) پاسخ چیست؟
۲۴۶	اگر بیرسیم چرا با ماهواره مخالفید؟ می‌گویند موجب انحراف بچه‌ها می‌شود! آیا بهتر نیست که بچه‌ها خیلی چیزها را در خانه یاد بگیرند؟ بیرون که قابل کنترل نیست. مگر ماهواره فقط فیلم مستهجن دارد؟ چرا به صرف استفاده ناپجا باید خود را از فناوری پیشرفته محروم کنیم؟
۲۴۸	قرمزها و آبی‌ها خود را برای مسابقه لیگ قدرت در سنای آمریکا آماده می‌کنند. اواما برای کسب رأی جوانان به شبکه‌ی تلویزیونی «MTV» متوسل شد، اما کسی برای او کف و صوت نزد متفرقه
۲۵۰	از کودکی هر موقع کودک فلج، کر، کور، عقب‌افتاده (علیلی) می‌دیدم، پدر و مادرم می‌گفتند: خدا برای او این گونه خواسته و در آخرت به او اجر می‌دهد! اما این پاسخ مرا قانع نمی‌کند؟
۲۵۳	می‌گویند افسردگی از ضعف ایمان است! مگر ایمان با دارو تقویت می‌شود که پزشک برای معالجه دارو تجویز می‌کند؟
۲۵۴	چرا درس دین و زندگی برای برخی از نوجوانان و جوانان در دوران تحصیلات دبیرستانی جاذبه‌ای ندارد؟
۲۵۶	به زبان ساده بگویید منظور از «هدفمند کردن یارانه‌ها» چیست و به نفع ملت است یا دولت؟ و آیا مثلاً ماهی چهل هزار تومن کافیست؟!
۲۵۸	اخیراً مرد ۴۵ ساله‌ای در کرج کلاس‌های معنوی دایر نموده و شرط پذیرش را نیز محرم اسراری قرار داده است، لذا ابتدا از متقاضی می‌خواهد که گناهان خود را روی یک نوار کاست ضبط و تحویل دهد ... برخورد چگونه باید باشد؟
۲۵۹	چرا اغلب پاسخ‌هایی که به سؤالات و شبهات می‌دهید طولانی است و چرا وارد سایت‌های شبهه‌افکن نمی‌شود و پاسخ آنها را نمی‌دهید؟

ش (قم): با توجه به مبحث ازلی بودن گازها که ذره‌های بنیادین جهان هستند، چگونه می‌توان به یک کافر ماده‌گرا که فقط عقل و تجربه را قبول دارد، وجود خدا را اثبات نمود؟

X-shobhe: لازم است ابتدا به یک سری اصول کلی (به ویژه برای تعیین چارچوب‌های بحث)، که پاسخ‌های متفاوت سؤال فوق نیز در ذیل آنها ایفاد می‌شود کاملاً دقت گردد:

الف- هر چند ماده‌گراها که در دوره‌ی قدیم‌تر به آنها «دهریون» می‌گفتند و امروزه به آنان «ماتریالیسم» می‌گویند، به خاطر فرار از مباحث مربوط به «وجود» و ضرورت تقسیم آن به «واجب- ممکن و ممتنع» که هر راه‌گزینی از اقرار به وجود ذات مقدس احدیت به عنوان هستی مطلق را می‌بندد، سعی دارند که کلاً «عقلانیت» را تعطیل اعلام کنند، اما «عقل» و بالتبع «عقلانیت»، تئوری یا نظریه نیست که قابل انکار باشد و راه‌گزینی نیز از قبول آن وجود ندارد. در هر حال اگر کسی بخواهد منکر «عقل» شود نیز ناچار است برای اثبات مدعای خود دلیل عقلی ارائه دهد. لذا منکران عقل و عقلانیت اگر چه فلاسفه یا نظریه‌پردازان «پست مدرن» هم باشند، یا از این مقوله می‌گذرند و یا سعی می‌کنند با شعارهای ژورنالیستی آن را نفی کنند.

ب- اگر «عقل و عقلانیت» نباشد، نه تنها اثبات و نفی هیچ مفهومی و معلوم کردن هیچ سؤال‌ی میسر نیست، بلکه علم تجربی نیز قابل دسترسی نخواهد بود. چرا که علم تجربی نیز از پیگیری سلسله علل‌هایی که بر قواعد ثابتی استوار هستند به دست می‌آید.

به عنوان یک مثال ساده: علم به دنبال «علت» عارضه‌ای به نام سرما خوردگی می‌گردد و به وجود ویروس سرماخوردگی پی می‌برد. در این پرسه نه تنها به دنبال «علت» گشتن به دنبال عقل و عقلانیت رفتن است، بلکه قبول «علت و معلول» نیز قبول وجود غیر مادی یا ماوراء الطبیعه است.

دقت شود اگر چه ویروس یک شیء مادی است و سرماخوردگی نیز به واکنش‌های بدن مادی نسبت به این ویروس اطلاق می‌گردد، اما «علیت» ویروس و «معلولیت» سرمایه‌خوردگی هیچ کدام مادی و محسوس نیستند.

ج- در عین حال یک ماده‌گرا به هیچ وجه اجازه ندارد که «عقل و عقلانیت» را قبول نماید و طالب دلایل عقلی گردد، چرا که وجود عقل و عقلانیت در عالم محسوسات و تجربیات حسی (آزمایشگاه‌ها و ...) به اثبات نرسیده و نخواهد رسید. پس اگر ماده‌گرایی برای مبحثی «دلیل عقلی» خواست، باید با همین خواستن از ماده‌گرایی خارج شود و به وجود ماوراء الطبیعه اقرار کند.

د- با توجه به نکات فوق، بدیهی است که «علم تجربی» به هیچ وجه نمی‌تواند راجع به اول یا آخر جهان اعلام نظر نماید، چرا که هیچ کدام در عالم تجربه قابل دسترسی، آزمایش، شناخت و تجربه‌ی حسی نیستند.

پس، اگر ماده‌گرایی مدعی شد که گازهای اولیه، سلول اولیه، ذره‌ی اولیه و یا ...، سبب پیدایش عالم هستی شده است، فقط نظریه‌پردازی غیر علمی کرده است، چرا که اولاً ابتدای جهان در اختیار او نیست که تجربه و آزمایشش نماید و ثانیاً «سببیت» یا همان اصل «علیت» نیز مادی نیست.

دقت شود که یک ماده‌گرا مدعی است که وجود خداوند متعال را به خاطر این که مادی و محسوس و قابل اثبات در عالم احساسات نیست قبول ندارد، اما چرا و به چه دلیل آن را نفی می‌کند. مگر نبود خدا را

تجربه کرده است؟ پس یک ماده گرا ناچار است، دست کم اذعان نماید: «نمی‌دانم». علم نتیجه نمی‌دهد، شاید باشد و شاید هم نباشد». و با همین «شاید» اذعان می‌کند که نمی‌تواند به صورت متقن و تجربه شده اثبات نماید که عالم ماوراء ماده‌ای وجود ندارد.

ه - حال اگر ماده‌گرا یا ماتریالیستی در هر حال و به ناچار اصل علیت را قبول نمود، اما مدعی شد که سلول‌های بنیادین، گازهای اولیه و یا ...، عامل پیدایش عالم هستی شده‌اند! پاسخ این است که ممکن است ابتدای خلقت عالم مادی با خلقت یک تک سلولی به حالت گاز یا ... باشد، اما محال است که همان سلول اولیه همیشه بوده باشد (ازلی) و یا بدون خالق (علت وجودی) و به صورت دفعی به وجود آمده باشد. چرا که عقل و علم ثابت کرده است که هیچ چیزی خود به خود به وجود نمی‌آید.

و- ازلی بودن به معنای اول بودن نیست، چرا که اول خود ابتدایی بعد از نبودن است و هر چه که نبوده و بعداً پیدا شده، حتماً «حادث» است و هیچ حادثی بدون «محدث» به وجود نمی‌آید.

مضافاً بر این که ماده نیز نمی‌تواند «ازلی» باشد، چرا که وجود ازلی، وجود کامل یا هستی مطلق است، لذا چون هیچ نقص و نیازی ندارد، حرکت، شدن، سیوروت، تغییر و تبدیل نیز به آن راه ندارد.

پس ماده‌ی محدود، متغیر، متحول و در حرکت، که قبل و بعد، بودن پس از نبودن، نبودن پس از بودن و ...، به آن راه ندارد نیز ازلی نیست، چنان چه ابدی هم نیست. در این خصوص مطلب دیگری نیز درج شده است که مطالعه آن توصیه می‌گردد.

لذا در بحث «وجود» چاره‌ای نیست به جز آن که اولاً راه «عقل و عقلانیت» را برگزید و ثانیاً از همین راه به وجود ازلی، وجودی که هستی‌اش را از غیر نگرفته است، لذا هستی مطلق است، کمال مطلق است، نقص و نیستی به او راه ندارد، تغییر پذیر نمی‌باشد و ...، پی‌برد.

ملاحظه:

یک نکته‌ی مهم تبلیغاتی در این گونه مباحث قابل و لازم به توجه است و آن این که: به دنبال هر کشف کوچک یا بزرگ علمی، سازمان‌ها یا جریان‌های کلان تبلیغاتی به دنبال راهی هستند که از آن دستاورد علمی برای نفی وجود خداوند متعال پیدا کنند! در حالی که هر پیشرفت و کشف علمی، بیش از پیش به اثبات می‌رساند که این دستگاه با عظمت خلقت، به صورت خود به خودی از نا کجا آباد نیستی به هستی راه پیدا نکرده است و این علم گسترده و حاکم بر عالم، به ناچار تجلی ذات مقدس علیم می‌باشد.

ش (قم): ماده‌گراها می‌گویند: گازها و مولکول‌های پدید آورنده‌ی هستی نیز وجود داشته‌اند و از نوعی شعور کیهانی برخوردار بودند که به سبب رشد تدریجی آنها و پیدایش جهان و از جمله انسان شده‌اند، پس نیازی به خدای هستی بخش وجود ندارد. همه قوانین علمی فیزیک است.

x-shobhe

از عمده‌ترین مشکلات و خطاها در ذهن ماتریالیسم‌ها (و حتی بسیاری دیگر از مردم عوام) این است که به محض یک کشف علمی، گمان می‌کنند که پس دیگر خدایی وجود ندارد، گویا قرار است از خداوند متعال [العیاذ بالله] فعل غیر علمی، غیر منظم و هرج و مرج صادر گردد! حال آن که وجود همان علمی که کشف شده است، دلیل بارز دیگری بر اثبات وجود خالق‌ی علیم می‌باشد و بالعکس اگر خدای علیم، حکیم و قادری نباشد، هرج و مرج و فنا لازم می‌آید.

الف - همین که می‌گویند: گازها و مولکول‌هایی وجود داشته است، یا به تعبیر دیگر انرژی اولیه یا ماده‌ی اولیه‌ای وجود داشته است، این سؤال ایجاد می‌شود که «از کجا پدید آمده است؟» چرا که عقل و حتی علم تجربی ثابت نموده است که پدیده یا پیدایش خود به خودی وجود ندارد و پیدایش هر پدیده‌ای حتماً علت می‌خواهد.

ب - اولین و طبیعی‌ترین رابطه‌ی بین «علت و معلوم» که امکان تعقل، تفکر و کشف علم را نیز میسر می‌نماید، این است که «معلول هستی خود را از علت می‌گیرد». پس اگر مولکول یا حتی ذره‌ای هم وجود داشته، باید دانست که هستی خود را از کجا گرفته است؟

ج - سؤال دوم این است که «این شعور کیهانی» خود، مادی است و یا غیر مادی؟! اگر این «شعور» چه در ماده و چه در غیر ماده، عنصری مادی است، کم و کیف آن چیست؟ کجاست؟ اندازه و رنگ و حجم آن چگونه است؟ بر کسانی که به جز ماده را قبول ندارند، چگونه اثبات شده که «شعور» وجود داشته و دارد؟ اگر ماده‌ی آن را کشف نکرده‌اند، از کجا بر بودنش حکم می‌دهند و اگر کشف کرده‌اند، مشخصات و مختصاتش را بیان کنند. و اگر مقرر باشند که این «شعور» مادی نیست، اذعان و اقرار به وجود غیر ماده در عالم هستی است. مضاف بر این که هنوز این سؤال باقی می‌ماند که آیا این «شعور کیهانی» حکمت و تدبیر هم داشته است یا خیر؟

د - به فرض که ماده‌ی اولیه یا هر ماده‌ی دیگری از نوعی شعور کیهانی برخوردار باشد، قهراً این شعور فقط بر خودش احاطه دارد و نمی‌تواند غیر خود را شامل گردد. به عنوان مثال اگر پس از میلیاردها سال خورشید و ماه و ستارگانی پدید آمدند، نمی‌توانند با شعور کیهانی نظم بین خود را تدوین و حاکم کرده و خود را ملزم کنند که هیچ‌گاه از آن تخطی ننمایند. همه و همیشه در مداری معین به صورت حکیمانه و هماهنگ با سایر اجزای خلقت در مدار خود به چرخند و به نقطه‌ی آغازین بازگردند ... و نمی‌توانند این نظم حکیمانه را بین تمامی اجزای عالم مادی در تمامی کهکشان‌ها حاکم کنند.

وَ آيَةٌ لَهُمْ لَّهُمُ الْيَلُّ نَسَلَخُ مِنْهُ النَّهْ أَرَقَادًا هُمْ
مُظْلِمُونَ * وَ الشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ
تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ * وَ الْقَمَرَ قَدَرْنَا
مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ * لَا الشَّمْسُ
يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَ لَا الْيَلُّ سَابِقُ
النَّهْ أَرَقَادًا * وَ كُلُّ فِي قَلْبِكَ يَسْبَحُونَ (یس - ۳۸ تا ۴۰)

و خورشید که به قرارگاه خود روان است، این نظم خدای عزیز داناست * و برای ماه منزل‌ها معین کردیم تا دوباره به صورت هلال مانند چوب خوشه خرما می‌کهنه درآید * نه خورشید را سزد که به ماه برسد و نه شب از روز پیشی گیرد و هر یک در فلکی (معین و تدبیر شده) سیر می‌کنند.

د- اگر می‌گویند: این گاز، یا مولکول یا ماده‌ی ناشناخته هیچ علت وجودی ندارد، لازم می‌آید که «قائم بالذات» باشد، یعنی هستی‌اش از خودش باشد و از غیر نگرفته باشد و یا به مفهومی دیگر، «خود هستی» باشد! چنین وجودی «ازلی» است و وجود «ازلی» باید که «ابدی» نیز باشد. چرا که وجود ازلی هستی مطلق است و چون هیچ نقص و ضعفی به او راه ندارد، زوال نیز ندارد. موجودی که ازلی و ابدی است و زوال به او راه ندارد، نباید تغییر پذیر باشد، چرا که هر تغییری گواه بر «فنای» حالت اول و «حادث» شدن حالت بعدی است که در این صورت شیء وارد در عالم «حدوث» می‌شود و از ازلی بودن ساقط می‌گردد و عقل نیز اثبات می‌کند که پیدایش هر «حادثی» مستلزم وجود «محدث» است. چنان چه هر حرکتی محرک می‌خواهد.

ه- ابن ابی العوجای زندیق از امام صادق علیه‌السلام سؤال می‌کند که دلیل شما بر حدوث اجسام چیست؟ امام (ع) می‌فرماید:

که هیچ چیز کوچک یا بزرگی نمی‌بینم که اگر مثل آن به آن اضافه شود، بزرگ‌تر نگردد. همین یعنی از بین رفتن حالت اول (کوچکی) و به وجود آمدن - یا حادث شدن - حالت دوم (بزرگی).
(اصول کافی ج ۱، کتاب التوحید)

پس موجودی که نبوده و سپس به وجود می‌آید و بعد از بودن شدن از بین می‌رود، نمی‌تواند ازلی و ابدی باشد. لذا حادث است و نیاز به محدث دارد.

البته دلایل بر حدوث ماده و ضرورت اخذ وجود از هستی مطلق که او دیگر قائم بالذات باشد و هستی‌اش را از دیگری نگرفته باشد بسیار است، اما در خاتمه چند سؤال دیگر نیز مطرح می‌کنیم:

آیا این که ماده‌ی اولیه‌ای بوده است که صاحب شعور بوده و ...، به تجربه ثابت شده و یا فقط یک نظریه است؟! هر چند که حتی اگر ابتدا یک مولکول یا تک سلول یا ذره و اتم نیز خلق شده باشد، اصل موضوع تغییری نمی‌کند، اما شکی نیست که علم تجربی نمی‌تواند مدعی آن باشد، چرا که دیگر چنین ماده‌ای وجود ندارد و قابل تجربه نمی‌باشد. پس علم تجربی باید در این مورد سکوت کند.

اگر این پیدایش خاصیت طبیعی ماده با آن شعور کیهانی‌اش می‌باشد، باید مکرر تکرار شود. چرا دیگر این حرکت تکرار نمی‌شود؟ چگونه یک دفعه از حرکت ماده‌ی بی‌شعور دو انسان مذکر و مؤنث از خاک خلق می‌گردند، اما دیگر این واقعه تکرار نمی‌شود و ما بقی باید از نطفه و تخمک و امزاج و ... به دنیا آیند؟ آیا اینها همه تدابیر حکیمانه‌ی شعور کیهانی همان ماده‌ی اولیه است؟!

کدام یک از این نظریات و فرضیات به اثبات - و به ویژه به لحاظ علم تجربی - رسیده است؟ چه اصراری است که همه بدیهیات و استدلال‌های عقلی و خدشه‌ناپذیر را رها کرده و پیرو نظریه و فرضیه که بر ظن و گمان است گردیم؟

وَ مَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ
الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ (يونس -
(۳۶)

بیشترشان جز خیال و پندار را پیروی نمی‌کنند، با این که پندار به هیچ وجه حق را اثبات نمی‌کند، (پس بدانند که) خدا بدان چه می‌کنند دانا است.

www.x-shobhe.com

ش (یزد): مورد نظریه تکاملی داروین و تضاد آن با اسلام توضیح بیشتری دهید. آیا واقعاً تکامل در این جهان رخ نمی‌دهد؟

X-shobhe: به جز بی‌خردی که نه تنها هیچ اطلاعی از آموزه‌های اسلامی ندارد، بلکه چشم بصیرت و حتی چشم سر هم ندارد، هیچ احدی بر این باور نمی‌ماند که در جهان «تکامل» رخ نمی‌دهد. کیست که دست کم با چشم سر نبیند، اگر بذری کاشته شود به گیاهی کامل و اگر نطفه‌ای گذاشته شود، به موجود دیگری مبدل می‌گردد؟!

الف- باید اذعان داشت که اتفاقاً اگر کسی «تکامل» را چه در بعد فیزیکی و چه در بعد متافیزیکی آن قبول نداشته باشد، اطلاع چندانی از آموزه‌های دینی به ویژه در اسلام ندارد. مگر نه این است که در بعد فیزیکی دست کم در قرآن کریم و سوره‌ی مؤمنون تأکید شده است که نطفه را به علقه، علقه را به مضغه، مضغه را به لحم ... مبدل کردیم و سپس خلقت دیگری در آن آغاز نمودیم [که اشاره به بعد متافیزیکی دارد]؟ و در زمینه‌های غیر مادی و ابعاد معنوی، مگر نه این است که همه‌ی انبیای الهی برای رشد و تکامل بشر آمده‌اند؟ و این رشد نیز تدریجی حاصل می‌گردد و نه دفعی.

پس، این دعوا که اگر نظریه تکاملی داروین مورد قبول واقع شود، دین و خدا گرایی نفی می‌شود، یک جنگ روانی بی پایه و اصول است و خود داروین نیز در بیان این فرضیات فیزیکی، چنین ادعایی نداشته است. چنان چه شهید مطهری می‌نویسد:

«آن گونه که بعضی‌ها از نظریه تبدیل انواع داروین بعد مادیت را در نظر گرفته‌اند و از آن اثبات بی‌خدایی نموده‌اند چنین نبوده چرا که داروین خود آدم مذهبی بوده و تا آخرین لحظه هم به خداوند معتقد بوده است»
(توحید، ص ۲۲۶)

ب- وجود فعل و انفعالات فیزیکی نیز اگر به اثبات رسد، نه تنها دلیلی بر نفی خدا و اسلام نیست، بلکه استدلالی بسیار محکم در «برهان علیت» و «برهان نظم» و «برهان حرکت و محرک» و «برهان حدوث و قدم ماده» و ... می‌باشد که همگی وجود علت، ناظم، محرک و قدیمی را به اثبات می‌رساند که دارای صفات، محدودیت‌ها و شرایط ماده نباشد. کمال و هستی مطلق باشد، که همان خداوند متعال است. لذا شاهدیم که حتی داروین در تداوم نظریه‌ی تکاملی خویش اذعان می‌نماید:

«بالاخره یک عامل مجهولی را باید برای پیدایش این تغییرات معتقد شد، یعنی همه این عواملی که من ذکر می‌کنم باز هم معما را حل نمی‌کند و این مهم یعنی این که توجه به هدف و این همان اصلی است که الهیون می‌گویند: "اصل توجه به غایت"»
(توحید، ۲۵۱ تا ۲۵۴)

ج- اگر چه داروین اولین کسی نیست که نظریه‌ی تکاملی را بیان می‌دارد، اما به جهت طرح علمی آن در فلسفه‌ی غرب، به عنوان مبدأ شناخته و یا بهتر بگوییم تبلیغ شده است.

اصول نظریه داروین بر این اصل است که «کلیه‌ی موجودات نیان مشترکی دارند». حال می‌گوییم که این حرف جدیدی نیست. آموزه‌های اسلامی بسیار پیش از داروین و کامل‌تر از او، این اصل را نه فقط به عنوان یک «نظریه»، بلکه به عنوان یک حقیقت و واقعیت آشکار و قطعی بیان نموده است و عمق و گستره‌ی نگاه اسلام در این امر حتی بسیار کامل‌تر از نگاه فیزیکی داروین است. مگر نه این که در آموزه‌های اسلامی، همه‌ی موجودات زمینی از خاک آفریده شده‌اند و زمین و آسمان خود نیز تجلی و معلول

آفرینش‌های دیگری هستند و در نهایت مبدأ پیدایش همه‌ی مخلوقات عالم، اعم از ملک، جن، انسان، حیوان، نبات و ...، صادر اول و نور اول است که او خود تجلی ذاتی است که دیگر مخلوق و حادث نیست. پس اسلام به هیچ وجه معتقد به خلقت دفعی موجودات [به غیر از نور یا وجود اول] و نظریه‌ی تکامل نیست.

د- بلکه آن چه مورد اشکال است، اولاً سوء استفاده از نظریه‌ی تکامل برای نفی و تکذیب خداوند متعال است- ثانیاً چگونگی این تغییرات و تکامل است- ثالثاً سوء استفاده‌ی بی‌دلیل برای نفی متافیزیک و بالتبع مادی دانستن اخلاقیات است- رابعاً مجبور دانستن همان علت غیر مادی (خدا) به قوانین وضع نموده‌ی خود است. که این اعتقاد از اسرائیلیات حتی به داروینیسیم هم رسوخ کرده است. [یهودی‌ها بر این باورند که خدا هست، اما دست او بسته است. خلقتی بر اصولی بنا نهاده و کنار کشیده است]:

وَ قَالَتِ الْيَهُودُ يَدْرُ اللَّهُ مَعْلُولَةً غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لَعْنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ ... (المائدة - ۶۴)

یهود گفتند دست خدا بسته است (دیگر تغییری در خلقت نمی‌دهد و چیزی از عدم به وجود نخواهد آمد) به واسطه این گفتار دروغ دست آنها بسته شد و به لعن خدا گرفتار گردیدند، بلکه دو دست (قدرت و رحمت) او گشاده است. هر گونه خواهد انفاق می‌کند ...

لذا نه تنها شواهدی چون تولد حضرت عیسی علیه‌السلام را داریم، بلکه در پیدایش و تحول هر ذره‌ای، در کنار تمامی علل مادی، همان علت تامه و غایی را می‌بینیم. چرا که «وجود» همیشه از «ممکن» است. یعنی شرایط او برای بودن و نبودن مساوی است، پس بودنش، علتی به غیر از علل مادی نیز می‌خواهد. و نکته‌ی آخر مورد اختلاف این که، در نظریه‌ی تکاملی داروین، پیدایش انسان از نسل میمون، فقط یک نظریه است که بر اساس برخی از شواهد و شباهت برخی از خصوصیات حیوانی این دو موجود بیان شده است و نه تنها به اثبات نرسیده، بلکه هیچ دلیل علمی (تجربی) یا فلسفی نیز برای آن اقامه نشده است و برخی از دانشمندان زیست‌شناسی معاصر نیز بنا به دلایلی [که شاید آنها نیز محل بحث داشته باشد] این نظریه را رد کرده‌اند. لذا هیچ دلیلی نیست که ما یک «نظریه» را یقیناً «علم» بنامیم و مدافع آن باشیم.

x-shobhe

قَالَتْ زُسُلُهُمْ أَمْ فِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
... (ابراهیم - ۱۰)

فرستادگانشان گفتند: آیا در خدا که آفریدگار آسمان‌ها و زمین است، شکی است؟ ...

حقیقت همان است که خداوند متعال خود در کلام پیامبرانش فرموده است، اصلاً در وجود خداوند متعال شکی نیست که نیاز به اثبات داشته باشد و اساساً خداوندی که بدون اثبات مشهود نباشد، قابل باور و پرستش نیست. و به تعبیر معصوم (ع) «چیزی از خدا آشکارتر نیست که خدا به وسیله‌ی او اثبات شود». و چنین خدایی نیز فقط به کار دانشمندان و فلاسفه می‌آید. در حالی که همگان باید او بشناسند و بندگی‌اش را گردن نهند. پس معلوم است که راه شناخت او برای همگان آسان است. و اساساً اوست که خود خودش را در فطرت و عقل به همه‌ی بندگانش می‌شناساند.

این انکارها و یا تکذیب‌هایی هم که در محیط دانشجویی و یا ... بروز می‌کند، بیشتر جنبه‌ی ظاهری و خودنمایی، آن هم از نوع غرب‌زدگی دارد و از روی زبان گفته می‌شود و نه تفکر و تعقل. امروزه حتی اندیشمندان و فلاسفه‌ی غربی نیز سخن از انکار وجود خدا به میان نمی‌آورند، منتهی برای این که تصدیقش نکنند و به اصطلاح گرفتار توابع این تصدیق نشوند، می‌گویند: کاری نداریم که خدایی هست یا نیست. ما به مسائل دیگری توجه می‌کنیم که به زندگی بشر کار دارد و قوانین آن را نیز باید خودمان وضع کنیم. چنان چه «رورتی» می‌گوید: قواعد بازی [جهان‌بینی] هر چه می‌خواهد باشد، مهم قوانین بازی [بایدها و نبایدها] است که ما وضع می‌کنیم. و این همان سخن قدیمی یهودی‌هاست که با الفاظ و ادبیات جدید مطرح می‌شود. آنها نیز می‌گفتند: خدایی هست، اما دستش بسته است و ما باید چه باید کرده‌ها و نکرده‌ها را دیکته کنیم:

وَ قَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ
لَعْنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ
يَشَاءُ ... (المائدة - ۶۴)

و یهود گفتند: دست خدا بسته است. دست خود آنها بسته باد و لعنت بر آنها باد بدان سخن که می‌گفتند. بلکه دست خدا باز است، چنان که خواهد انفاق کند ...

الف - البته برای کسی که تحقیق می‌کند و جداً به دنبال دلایل عقلی می‌گردد، منکر مباحث و براهینی چون: علت و معلول - حدوث و قدم - حرکت و محرک - نظم و ناظم ... و کلاً قانون عدم امکان پدید آمدن هستی از عدم نیستیم. به قول حکما «معطی شیء نمی‌تواند خود فاقد آن شیء باشد». اما بر این باوریم که این مسائل برای همگان حل شده است و هر کسی کوچک‌ترین توجهی به عالم هستی و از جمله خودش که از هر چیزی به خودش نزدیک‌تر است توجه کند، پی به وجود خالق کریم می‌برد. اما بر این باوریم که مشکل اساسی منکرین یا تکذیب‌کنندگان، اثبات وجود خالق هستی به عنوان مبدأ نیست، بلکه می‌خواهند به خاطر منافع و مطامع دنیوی، از باور «معاد» و بازگشت به سوی او فرار کنند. لذا خداوند متعال نیز در قرآن کریم، ضمن آن که تصریح می‌نماید، حتی اگر از کفار بپرسی چه کسی زمین و آسمان‌ها را خلق کرده است؟ می‌گویند: الله. می‌فرماید همه این طغیان‌ها و مفساد به خاطر عدم ایمان به آخرت است.

ب- پس، بهترین راه اثبات وجود خدا - که هیچ شکی در وجودش نیست - همان «تذکر» است. تذکر یعنی یادآوری. یعنی ایجاد زمینه و وسیله، برای به یاد آوردن چیزی که انسان می‌دانسته، ولی به جهت مشغله‌های دیگر (دنیا) فراموشش کرده است. چنان چه خداوند متعال پس از آن که نمایش عظمت وجود خود در خلقت را بیان می‌دارد، به پیامبر اکرمش (ص) می‌فرماید:

فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ (الغاشیه - ۲۱)
پس، تو پنده ده (یادآوری کن) که همانا تو یادآورنده‌ای.

یک معنای زیبایی این آیه یعنی: تو اثبات نمی‌کنی، بلکه چیزی را که می‌دانند و فراموش کرده‌اند را به یاد می‌آوری و یا به تعبیر دیگری پند می‌دهی تا از غفلت بازگشته و متوجه شوند.

ج- در این عالم هیچ فهمیده‌ای شک ندارد که تصادف اولیه، بیگ بنگ اولیه، حادثه یا انفجار اولیه ... و اساساً پیدایش عالم هستی از هیچ و عدم، یک حرف بی‌منطق و غیر علمی است. حتی در عرصه‌ی علوم تجربی نیز یک مورد پیدایش بی‌سبب احتمال داده نمی‌شود، چه رسد به عوالم مادی و غیر مادی. و همه نیز می‌دانند که عامل اولیه‌ی هستی بخش، خود باید متفاوت با همه‌ی عناصر هستی باشد، چرا که اگر مثل اینها باشد، خود نیز نیازمند به پدید آورنده است (لیس کمثله شیء) - و همه می‌دانند که او باید هستی مطلق باشد تا نیازی به غیر نداشته باشد و همه می‌دانند که چنین موجودی دوتایی پذیر هم نیست. چرا که تکثر نشان از محدودیت دارد و محدودیت نیز بیان‌گر ضعف و نیستی و نیازمندی به غیر است. منتهی نمی‌خواهند نام «الله» یا خداوند و یا هستی بخش و یا ... را به زبان بیاورند تا بتوانند از زیر بار «دین» فرار کنند.

د- علت اصلی جوّ دانشگاهی نیز همان طور که از نامش پیداست «جوّ» است. و گرنه اغلب این مردم و به ویژه دانشجویان موحد و مسلمان هستند. و برخی هم به علت ضعف‌ها و عقده‌ها از یک سو و توجیه تمایلشان به مطامع دنیا که بیشتر از راه فساد حاصل می‌گردد، قیافه‌ی انکار به خود می‌گیرند. و همان طور که بیان گردید، این مواضع به خاطر انکار معاد است و نه مبدأ.

لذا خوب است اگر ما نیز «متذکر» این عزیزان باشیم تا با القای زوری کفر به خودشان، به یک کافر واقعی مبدل نگردند. و البته ناگفته نماند که «جوّ» هیچ‌گاه دلیل بر کثرت نیست و چه بسا یک قلّت نیز می‌تواند جریانی ایجاد نماید و جوّ بسازد و حتی خود را کثرت نمایش دهد.

(تهران): ثابت شده که انسان می تواند هر چه می خواهد را با اراده‌ی خود به دست آورد، پس دیگر نیازی به خدا باقی نمی ماند و یا نیازی به حاجت خواستن نمی ماند. پاسخ چیست؟

«ایکس - شبهه»: روان‌شناسان غربی از آن جهت که اکثراً ماده‌گرا (ماتریالیست) و دنیاگرا هستند، از جهانی بسیار کوچک و جهان بینی بسیار کوچک تری برخوردار هستند و عالم آنها به محدوده‌ی «من» و آن هم «من» جسم و جسد خلاصه می‌شود و به همین دلیل دچار فرضیه‌ها و نظریه‌های خطا و غلط می‌گردند.

الف- آن چه که روانشناسان غربی در این مقوله و بسیاری از مقوله‌های دیگر بیان داشته‌اند، صرفاً نظریه است و هیچ گاه به اثبات نرسیده که صورت علمی به خود بگیرد، اگر چه به چند مثال خطا نیز استناد می‌کنند.

ب- اگر از کلیه‌ی روانشناسان ماده‌گرا سؤال نمایید که «اراده» چیست و مکانیسم آن کدام است؟ پاسخی برای ارائه ندارند، بلکه شاید فقط آن را تعریف کنند و یا مصداق‌هایی از آن را بیان نمایند. در حالی که اگر معتقدند ماوراء الطبیعه‌ای وجود ندارد، روان هم باید مادی باشد و اگر مادی هست باید چیستی و مکانیسم آن شناخته شود و اگر شناخته نشده است، هر گونه اظهار نظر در مورد آن فقط نظریه خواهد بود.

ج- اراده‌ی آدمی نه تنها محدود است، بلکه بیشتر نسبت به خودش جاری می‌گردد که اگر غیر از این باشد، تناقض لازم می‌آید و همین امر تثبت می‌کند که انسان نمی‌تواند به هر چه اراده می‌کند برسد. به عنوان مثال: فرض کنیم قطعه زمین مشترکی وجود دارد که متعلق به دو برادر است. یکی اراده دارد در زمان معینی در آن کشاورزی کند و دیگری اراده دارد که در همان زمان خانه‌ای در آن احداث نماید. حال کدام یک از دو اراده محقق می‌گردد؟ بدیهی است محال است که هر دو اراده هم زمان محقق گردد. پس یا هیچ کدام محقق نمی‌گردند و یا فقط یکی از آنها محقق می‌شود و دیگری محقق نخواهد شد. یا در فرض دیگر: زندانی اراده می‌نماید که فرار کند و زندانبان اراده می‌نماید که مانع از فرار شود. بدیهی است که تحقق هر دو اراده محال است.

آن چه بیان گردید فقط در باب خطا بودن فرضیه‌ی توانمندی اراده برای به دست آوردن هر چه که انسان بخواهد بود، اما در مورد مبحث «توحید و اراده» و «نیاز انسان به خدا» نیز باید به نکات ذیل دقت شود:

د- برای ماده‌گراها همیشه جهان و همه‌ی اجزای آن مانند کتابی است که اول و آخر آن افتاده است و به همین دلیل همیشه با دیدی محدود و ظاهربین نگاه می‌کنند و بر همان اساس حکم می‌دهند! می‌گویند: انسان اراده دارد ...، پس نیازی به خدا ندارد! و از خود نمی‌پرستند که آیا وجود انسان و اراده، مبدأ و هستی بخشی می‌خواهد یا خیر؟ آیا انسان با اراده‌ی خودش به وجود آمده و با اراده‌ی خودش به خود اراده داده و با اراده‌ی خودش، اراده‌اش را جهت می‌دهد و ...؟! اینها که موجب «دور تسلسل» و باطل می‌باشد. پس این نیاز مستمر به غیر «الله - خداوند متعال» همیشه وجود داشته و خواهد داشت.

انسان اگر می‌تواند با اراده‌اش هر چه می‌خواهد به دست آورد، اراده کند که به دنیا نیاید، اراده کند که دوباره به دنیا بیاید، اراده کند سالخورده نگردد ... و در نهایت با توجه به کراهتی که به مرگ دارد، اراده کند که نمیرد. آیا ممکن است؟

قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (٨-الجمعه)

ای رسول ما (به جهودان) بگو، عاقبت مرگی که از آن می‌گریزید، البته آن شما را ملاقات خواهد کرد و پس (از مرگ) به سوی خدایی که دانای پیدا و پنهان است باز می‌گردید و او شما را به آن چه (از نیک و بد) کرده‌اید آگاه می‌سازد.

ه - همین خود نگری و سطح نگری ناشی از جهان‌بینی مادی سبب گردیده که آنها گمان نمایند که خداوند متعال [العیاذ بالله] فقط ابزاری است که آنها را به نیاز خود برساند، لذا اگر به گمان خود توانستند مستقلاً کاری کنند [اگر چه ممکن نیست]، فوری نتیجه می‌گیرند که پس نیازی به خدا نیست! بدیهی است که این نگاه به خداوند یک نگاه «ابزاری» است و خدایی که ابزار بشر باشد، اصلاً خدا نیست.

و - فرض کنیم انسان اراده نموده است که ساده‌ترین و طبیعی‌ترین نیاز خود مثل خوردن یک تکه نان یا نوشیدن یک جرعه آب را محقق نماید، آیا زمین و آسمان و خاک و آب و چرخش و جوّ میلیاردها میلیارد اسبابی که تنظیم شده تا خوشه گندمی بروید ... تا به دست او برسد و یا چشمه‌ای بجوشد و قطره‌ای به دستش برسد نیز به اراده‌ی او بوده است؟ پس چطور مدعی است که انسان می‌تواند با اراده‌ی خود به هر چه دلش خواست برسد؟

ش (تهران): کارشناسان ادیان می گویند: عرفای برخی ادیان مانند بودا به مکاشفاتی رسیده‌اند که عین آن در حالات اسلامی نیز نقل شده است و نتیجه می گیرند که پس روح ادیان یکی است و الزامی به یک دین خاص مانند اسلام نیست! پاسخ چیست؟

X-shobhe: موضوع از چند جنبه باید مورد توجه و دقت قرار گیرد:

الف- ادیان به تناسب جهان بینی شان تقسیم می شوند. به عنوان مثال: جهان بینی توحیدی یا جهان بینی مادی. و به همین مناسبت روح ادیان با یک دیگر متفاوت و حتی متضاد می گردند. لذا ادیان با مکاتب بشری چون «بودائیسیم»، «مارکسیسم»، «اگزیتانسیالیسم» و ... را نمی توان در قلمروی ادیان الهی منظور و قلمداد نمود. اما اگر منظور فقط ادیان الهی است که معتقد به «الله» به عنوان مبدأ و هدف، اول و آخر، پدید آورنده و تربیت کننده و ... می باشند، بله. روح ادیان یکی است، چون همه را خداوند متعال ارسال نموده است و همه ی ادیان الهی انسان را به دوری از کفر و شرک، نفی خدایان و اهداف کاذب، توحید و یکتاپرستی دعوت می کنند. چنان چه خداوند می فرماید: دین، اسلام است و لا غیر.

«إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَ مَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوْتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيًّا بَيْنَهُمْ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ»
(آل عمران - ۱۹)

همانا دین نزد خدا تنها اسلام است، و اهل کتاب در آن اختلاف نکردند مگر بعد از آن که به حقانیت آن یقین داشتند و خصومتی که در بین خود داشتند وادار به اختلافشان کرد و کسی که به آیات خدا کفر بورزد باید بداند که خدا سریع الحساب است.

ب- هدف دین الهی، موفق نمودن آدمی در حصول برخی از مکاشفات نمی باشد و تعریف روح و یا ماهیت یک دین نیز به «مکاشفه» رسیدن اشخاص آن نیست، بلکه هدف، رشد انسان و رسیدن به کمال و تقرب به کمال مطلق می باشد، خواه دین دار مکاشفه ای داشته باشد و یا نداشته باشد. لذا حقانیت یک دین با دلایل و براهین عقلی ثابت می شود و نه با مکاشفات شخصی که برای دیگران نیز قابل حصول و تجربه نمی باشد.

ج- انسان دارای ابعاد وجودی متفاوتی چون روح و جسم است و روح نیز مراتبی دارد که از آن جمله: روح حیوانی (شهوت) و روح ایمان می باشد و همین طور دارای استعدادها و توان های بالقوه ی فراوان و متعددی در زمینه های گوناگون است. لذا هر کدام را که پرورش دهد، در آن به قدرت هایی دست می یابد. اهل ریاضتی که ایمان و اعتقادی به خداوند متعال و معاد ندارند، یا در مواجهه با موجودات غیر مادی (مثل روح) دچار ظن و گمان و خرافات می شوند (مثل اغلب مردمان مشرق زمین) و یا اساساً هر ماوراء الطبیعه ای را نفی می کنند و ماده گرا می شوند.

بدیهی است که هر گونه تمرین و ریاضت آنها یا در عرصه ی ذهن تخیلی صورت می پذیرد و یا در قالب بدن. مکاشفات و یا رسیدن به برخی از توانمندی ها نیز در همین حد است. مثلاً به مدت یک یا چند سال روی یک پای خود می ایستد و سپس قدرت تسلط و یا ... می یابد. و یا ذهن خود را تمرکز می دهد و در نهایت می تواند ذهن دیگری را بخواند و یا چشم را پرورش می دهد و می تواند چنگالی را با نگاه خم کند و ...

در عرصه‌ی تئوری و نظریه‌پردازی نیز به معانی مختصری از نفس (حیوانی) و قدرت بشر در کنترل آن و رسیدن به برخی از نتایج طبیعی نیز حرف‌هایی دارند و چه بسا برخی از این حرف‌ها درست هم باشد. لذا هیچ یک از موارد فوق به معنای یکی بودن روح همه‌ی ادیان از مادی و الهی نیست.

د- نهایت آن که دین، برای مرتاض‌بازی و مکاشفه‌های گوناگون نیست. بلکه دین به معنای برنامه‌ی زندگی است و برنامه‌ی زندگی نیز به تناسب «هدف» تعریف می‌شود.

به عنوان مثال: اگر هدف کسی از زندگی تحمیل ریاضت به بدن و به فعلیت رساندن برخی از استعدادهای بدنی خود باشد، دین یا برنامه‌ی زندگی او نیز باید در همین راستا تعریف شود. اگر هدف کسی خوش‌گذرانی به هر قیمتی باشد، باید برنامه‌ی زندگی و باید و نبایدهایش نیز در همان راستا تعریف گردد ... و اگر هدف کسی طی مسیر کمال و تقرب به هستی محض و کمال مطلق «الله» باشد، باید برنامه‌ی زندگی (دین) او و باید و نبایدهایش در تمامی عرصه‌های شخصی و اجتماعی (عبادی، رفتاری، اخلاقی، فرهنگی، سیاسی، خانوادگی و ...) نیز منطبق با آن جهان بینی و تعریفش از اول و آخر و مبدأ و مقصد حیات و زندگی باشد.

ه- با توجه به نکات فوق و نظر به این که عقل به وجود خداوند هستی بخش، علیم، حکیم، قادر و ...، اقرار و تصریح دارد، و مقصد هر حرکتی اوست «و الیه المصیر» و بازگشت به سوی اوست «الیه راجعون»، پس دین و برنامه‌ی زندگی و بایدها و نبایدها نیز باید در همان راستا باشد و چنین دینی را جز همان خالق جهان نمی‌تواند تدوین و ابلاغ نماید. لذا اسلام ضروری است.

ش (تبریز): در موضوع وحدت وجود توضیحی دهید. آیا ما نسبت به خدا وجودی داریم؟ نظر مرحوم علامه طباطبایی (ره) یا حضرت آیت الله جوادی آملی (اعلی الله مقامه) چیست؟

X-shobhe: وجود همان «هستی» است و مفهوم هستی نیز بدون نیاز به وساطت چیز دیگری برای ما و همگان معلوم است. «هستی» بدیهی‌ترین مفهوم است، چرا که هر تعریفی که بخواهد آن را روشن کند، باید خودش نیز از هستی برخوردار باشد. لذا هیچ مفهومی روشن‌تر از هستی نزد ما وجود ندارد. در واقع این «هستی» است که به هر چیز دیگری [حتی مفاهیم] تعریف یا تعیین می‌دهد. اگر دقت کنیم بر ما معلوم می‌شود که معنا و مفهوم «هستی» در تعیین‌های گوناگونش یکی است. حتی اگر کسی مدعی باشد که «هستی» تعیین خارجی ندارد و فقط ذهنی است، باز ابتدا برای ذهن «هستی» قائل شده و سپس تعریف خود را ارائه داده است.

پس «وجود یا همان هستی» یک مشترک معنوی است. یعنی در تمامی اقسام آن مانند: واجب، ممکن، جوهر، عرض و ... به یک معنا می‌باشد. لذا معلوم می‌شود که «هستی» یک حقیقتی است که در تمامی اقسام و تعیناتش جریان دارد. لذا وقتی می‌گوییم: خدا هست، ملک هست، ماده هست، انسان هست، حیوان هست و ...، از «وجود و هستی» در همه‌ی تعیناتش، یک معنا را درک می‌کنیم. از ویژگی‌های «وجود یا هستی» این است که هیچ حد و رسمی بر نمی‌دارد، چرا که هرگونه محدودیت نشان از عدم و نیستی دارد. پس هستی مطلق است. هیچ گونه کم، کاست و حدی به او راه ندارد. یعنی کمال مطلق. به همین دلیل «وجود یا هستی» دوئیت بردار نیست. چرا که دوئیت یا کثرت مستلزم حد و نقص است.

با توجه به نکات فوق که به صورت خلاصه ایفاد گردید، مشخص می‌شود که حتی دو وجود، دو هستی و دو کمال مطلق، مردود است. وجود و هستی یک حقیقت است که در مراتب مختلف ظهور می‌یابد. مرحوم علامه طباطبایی (ره):

«ولی حقیقت این است که وجود یک حقیقت واحد ذو مراتب است. اگر وجودات خارجی حقایقی – متباین به تمام الذات – باشند، چگونه مفهوم وجود به عنوان یک مفهوم واحد از مصادیق و موارد متباین که هیچ جهت وحدتی ندارند اخذ و انتزاع می‌شود؟»

(بدایة الحکمه یا آغاز فلسفه - ص ۲۱)

«از جمله احکام سلبی وجود این که وجود هیچ غیری در برابر خود ندارد. زیرا انحصار اصالت در حقیقت وجود، لازمه‌اش این است که جز وجود هیچ چیز دیگری جدای از او در عالم نباشد. این یک لازمه‌ی قطعی ذاتی است.»

از جمله این که هیچ گونه دومی را نمی‌پذیرد. یعنی یک از و دو ندارد. زیرا همان طور که گفتیم وجود اصالت دارد و حقیقت واحد ذو درجاست است و گفتیم هیچ غیری در برابر خود ندارد و بنا بر این هر گونه اختلاط داخلی و خارجی با هر چیز را نفی می‌کند. چیزی در داخل خود ندارد که از حقیقت او بیرون باشد و ممزج شده باشد، چیزی هم در خارج او نیست تا با هم ترکیب شوند. وجود فقط یک حقیقت محض و خالص است که هیچ گونه تعدد و تکراری را نمی‌پذیرد و هر چه را به عنوان دوم او

فرض کنیم، همان حقیقت اول خواهد بود و گرنه باید از حقیقت اول ممتاز شده جدا گردد و امتیاز هم به وسیله چیزی که ما به الامتیاز است انجام شود و فرض این است که وجود چیز دیگری نداریم. پس وسیله‌ی امتیازی نداریم و اساساً چیزی جز یک حقیقت نداریم که آن هم شامل همه چیز می‌شود. اصلاً دوم داشتن در جایی است که اولی مقید و محدود باشد و شامل دومی نشود.» (همان مدرک، ص ۲۷ و ۲۸)

پس، فرض این که ما (انسان یا هر موجود دیگری)، وجودی دارد به غیر وجود خداوند متعال و اساساً وجود کثرت و تنوع دارد، غلط است. دو «هستی» معنا ندارد. چرا که اگر دو هستی وجود داشته باشند، هر دو محدود و محصور و توأم با نیستی می‌شوند و در این صورت نمی‌توانند قائم بالذات باشند و باید هستی خود را از غیر گرفته باشند که آن غیر همان «وجود یا هستی» است. حضرت آیت الله جوادی آملی حفظه الله تعالی:

«توحید ذاتی مشتمل بر دو است که یکی به واحد و یگانگی و دیگری به احد و یکتایی خداوند بر می‌گردد:

الف - خداوند واحد و یکتاست، یعنی هستی محض است که درون او جزء راه ندارد و بر خلاف شیء مرکب که از چند جزء تشکیل می‌شود، ذات او از هر جهت بسیط و «لا جزء له» است و در او دو «تا» سه «تا» و هیچ گونه ترکیبی فرض ندارد. این بُعد از توحید ذاتی در واقع برابر با نفی هر گونه کثرت «درون ذاتی» از خداوند سبحان است.

ب - خداوند واحد و یگانه است یعنی خدا هستی محض است که «لا شریک له» و «لیس له فی الاشیاء شبه». این بُعد از توحید ذاتی به معنای نفی کثرت «برون ذاتی» است؛ یعنی در کنار ذات خداوند ذات دیگری که آن هم خدا باشد وجود ندارد. بُعد نخست توحید ذاتی را می‌توان «نفی ترکیب» و بُعد دوم را «نفی تعدد» از ذات خداوند دانست، یا به تعبیری بُعد اول توحید اُحدی و بُعد دوم را توحید واحدی نامید.

... خدای سبحان از جهت ذات و صفات و افعال یگانه و بی همتاست، چون او هستی مطلق است و در هستی مطلق تعدد - حتی در عالم فرض و تصور - راه ندارد»

(تفسیر موضوعی قرآن کریم - توحید در قرآن، ج ۲، ص ۲۰۲)

با توجه به مراتب ایفاد شده مشخص می‌شود که «وجود یا هستی» یک حقیقت است. پس «وجود خدا» یا «وجود من» دو هستی نیستند که در مقابل یک دیگر باشند، بلکه هستی یک حقیقت است که در تمامی مراتب وجود تعیین پیدا می‌کند.

در یک کلام هر چه هستی، تجلی ذات مقدس اوست که هستی محض است.

ش (تهران): مگر چند خالق وجود دارد که خداوند متعال نسبت به خود می‌فرماید: «احسن الخالقین»؟

«یکس - شبهه»: بدیهی است که هیچ خالق بی‌جلاله وجود ندارد. چنان چه خداوند متعال همه‌ی انسان‌ها را مخاطب قرار داده و می‌فرماید اینهایی که شما گمان می‌کنید در امر حیات بخشیدن و پدید آوردن کارهای هستند و به همان لحاظ گمان می‌نمایید که لابد «اله» و «معبود» نیز بوده و شما باید بندگی آنها را بکنید، اگر همگی جمع شوند، حتی یک «مگس» را هم نمی‌توانند خلق کنند.

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبٌ مِّثْلُ مَا سَأَلْتُمْ لَهَا لَهَا الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَ لَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَ إِنْ يَسْأَلُهُمْ الذُّبَابُ شَيْئًا لَأَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَ الْمَطْلُوبُ» (۷۳ - الحج)

ای مردم مثلی زده شده گوش بدان دارید: آن کسانی که سوی خدا می‌خوانید هرگز مگسی خلق نکنند و گر چه در این باب همکاری کنند و اگر مگسی چیزی از آنها برباید نمی‌توانند از او باز بستانند، طالب و مطلوب هر دو ناتوانند.

الف - «خلق» در فرهنگ قرآنی به پیدایش تدریجی اشیاء اطلاق می‌گردد. پیدایش اشیای عالم (هر چه که هست) به دو گونه است: یا به صورت دفعی به وجود آمده‌اند که به آن «امر» اطلاق می‌شود و یا به صورت تدریجی به وجود آمده‌اند که به آن «خلق» گفته می‌شود. به عنوان مثال: مبدأ پیدایش «روح» همان «امر» است و زمان و مکان در پیدایش آن نقش و دخالت نداشته است. چنان چه می‌فرماید:

«فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي ...» (الحجر - ۲۹)

پس چون کار او را به پایان رسانیدم (جسدش را خلق کردم) و از روح خود در او دمیدم ...

در اینجا «روح» را مستقیم به خود اختصاص داده است. یعنی چیز دیگری واسطه‌ی پیدایشش نگردیده است. دمیدن روح که همان بخشیدن حیات است، مستقیماً و بدون نقش داشتن زمان و مکان به خداوند و «امر» او بر می‌گردد. لذا می‌فرماید:

«رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ» (غافر - ۱۵)

خدایی که دارای درجاتی بلند و صاحب عرش است روح را که از فرمان «امر» خودش است بر هر کس از بندگانش بخواهد نازل و القا می‌کند تا مردم را از روز دیدار بترساند.

و نیز می‌فرماید:

«وَ سَأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَ مَا أوتَيْتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» (الإسراء - ۸۵)

و (وای رسول ما) تو را از حقیقت روح پرسش می‌کنند، جواب ده که روح از سنخ امر پروردگار من است (و بدون واسطه جسمانیات بلکه به امر الهی به بدن‌ها تعلق می‌گیرد) و آن چه از علم به شما روزی شده بسیار اندک است.

پس، هر موقع خداوند متعال اراده فرماید که چیزی بدون هیچ واسطه‌ی خلقتی (در زمان و مکان) ایجاد شود، «امر» به بودن می‌نماید و آن چیز از امر خدا «بود» می‌شود:

«إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (یس - ۸۲)

کار او وقتی چیزی را اراده کند فقط همین است که بدو بگوید: باش پس وجود یابد.

«بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (البقره - ۱۱۷)

او کسی است که آسمان‌ها و زمین را بدون الگو آفریده و چون قضای امر براند تنها

می‌گوید بباش و آن امر بدون درنگ هست می‌شود.

ب- اما چنان چه بیان گردید «خلق» پیدایش تدریجی است. به عنوان مثال: جسد حضرت آدم(ع) و سپس همه‌ی انسان‌ها (به واسطه غذا، خون و نطفه) متفاوت از روح آنها که از «امر» و بدون واسطه خلق شد، از خاک و آب خلق می‌شود. روشنایی، حرارت و برودت از خورشید یا عمق زمین به وجود می‌آید، گیاه از بذر و آن نیز با تغذیه از آب و خاک خلق می‌گردد و ... چنان چه در آیه‌ی مبارکه‌ی موضوع بحث، خداوند متعال می‌فرماید: از نطفه علقه، از علقه مضغه، از مضغه عظام ... آفریدیم.

همین تدریج و واسطه‌ها، گاه سبب می‌شود که انسان گمان نماید که به جز خداوند متعال، دیگران نیز در آفرینش نقش مستقیم و مستقل دارند. مثلاً می‌گوید: من این صورت ذهنی را خودم خلق کردم - من این نقاشی را خلق کردم - فلانی این مجسمه را خلق کرد - فلانی قوه‌ی خلاقیت خوبی دارد و شعرهای قشنگی می‌سراید - فلان مخترع فلان چیز را خلق کرد و ...

این‌ها همه واسطه‌های خلقت هستند. منتهی ممکن است برخی گمان نمایند که خالق، همان واسطه یا واسطه خودش نیز به صورت مستقل خالق است! خداوند متعال در این آیه و آیات دیگر متذکر می‌گردد که اگر چه ایجاب خلقت تدریجی این است که هر چیزی از چیز دیگری پدید آید او در این صورت می‌توان به سبب قبلی هر پیدایشی در اصطلاح خالق گفت، اما این سلسله‌ی خالقیت یک نقطه‌ی اوج، کمال، احسن و مطلق دارد که همان «الله» است.

خداوند متعال متذکر می‌گردد که شما به چشم خالق‌های متفاوت می‌بینید. ذهن شما خالق تصور و تصویری می‌شود و یا مجسمه و نقاشی و شعر و ساختمان ... و چیزهای دیگری را با دست خود درست می‌کنید، اما دقت داشته باشید که اینها همه کمالاتی است که من داده‌ام. به علم من عالم می‌شوید، به اراده من صاحب اراده می‌شوید، به زیبایی من زیبا و زیبا شناس و زیبا دوست می‌شوید ... و به اراده و اذن من نیز واسطه‌ی خلقت می‌گردید و چیزهایی به دست شما (یعنی به واسطه‌ی شما) خلق می‌گردد، اما فراموش نکنید که شما حلقه‌ای در این خلقت تدریجی هستید و «احسن الخالقین» یعنی بهترین خلق کننده‌ها خودم هستم.

پس، چیزهای دیگر هم چون واسطه‌ی خلقت هستند، خلق می‌کنند، اما به واسطه‌ی غیر و احسن نیستند. چرا که اولاً حتی در وجود خود، نیاز به غیر (الله) دارند، ثانیاً علم و قدرتشان هم از دیگری است، ثالثاً چون محدود هستند، هر چه به واسطه‌ی آنها خلق شود، محدود است و محدود یعنی ناقص و آن چه ناقص می‌شود دیگر «احسن» نیست. به انسان «احسن مخلوقات» می‌گویند، چون هیچ خلقی به کمالات او آفریده نشده است و خداوند «احسن الخالقین» است، چون هیچ واسطه‌ی خلقتی که چیزی به دست او خلق می‌شود، کامل نیست و خداوند متعال کمال مطلق و هستی محض و احسن الخالقین است.

این بحث مانند: «وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ» - «وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ» - «وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ» و ... می‌ماند. چون انسان واسطه‌های متعددی در «رزق، حکومت، مکر و ...» می‌بیند و گمان می‌نماید که آنها استقلال‌ی دارند، خداوند متذکر می‌شود که «بهترین» یعنی کامل‌ترین و برترین خود اوست و همه به اراده و تجلی و براساس حکمت او واسطه می‌شوند. و علم و قدرتی که خداوند در وساطت خلقت، رزق، حکومت و ... به دیگران و از جمله انسان می‌دهد، برای این است که او را بهتر و بیشتر بشناسند.

www.x-shobhe.com

«یکس - شبهه»:

«من عرف نفسه، فقد عرف ربه»
هر کس خود را شناخت، خدای خود را شناخته است.

بدیهی است که خداوند متعال از جنس مخلوق و محدود نیست که با رؤیت یا لمس یا شنیدن صدا و سایر ابزار شناخت مادی درک و شناخته شود، بلکه با نشانه‌های و آثارش شناخته می‌شود. چنان چه در قرآن کریم نیز همیشه به «اسم» الله که همان نشانه‌های خداوند منان است اشاره و ارجاع شده است.

البته شناخت از روی نشانه [که همان ترجمه‌ی اسم است] برای ذهن و فهم بشر غریب نیست، چرا که ما نه فقط خداوند متعال، بلکه هر چیزی را با نشانه‌هایش می‌شناسیم. و حتی هر آن چه از ظواهر مادیات که حس می‌کنیم نیز برای ما نشانه برای شناخت چیز دیگری است.

به عنوان مثال: با دیدن نشانه‌ی گرما می‌فهمیم که منبع حرارتی هست، با دیدن روشنایی می‌فهمیم که منبع نور هست، با افتادن اجسام و یا معلق ماندن آنها می‌فهمیم که جاذبه هست یا نیست، و با دیدن نظم پی به ناظم و با دیدن حرکت پی به محرک و با دیدن معلوم پی به علت می‌بریم و این چنین با نشانه‌ها پی به وجود نشانه‌های برتر یا صاحب نشانه می‌بریم.

شناخت خداوند متعال نیز از این قاعده مستثنی نمی‌باشد. خدا محدود و در فضا یا مکانی یا زمانی نیست که در خارج به دنبال او بگردیم. او هستی محض است، پس همه جا هست و در هر کجا و هر چیزی خودش را به ما ارائه داده است و با هر پدیده‌ای جلوه‌ای غیر قابل انکار بر ما نموده است.

حال در میان نشانه‌ها، چه نشان‌های نزدیک‌تر و قابل شناخت‌تر از «خود» وجود دارد؟ به طور قع کسی که نتواند خود را بشناسد، دیگری یا دیگران را نیز نمی‌تواند بشناسد و کسی که خود را شناخته باشد، دیگری را نیز نمی‌شناسد و هر کس خود را بشناسد، حتماً خدا را هم می‌یابد و می‌شناسد.

به عنوان مثال: به خود می‌نگرد و می‌یابد که خودش علت پیدایش نبوده است و اگر چه دیگرانی در تکامل روابط و علل فیزیکی واسطه بوده‌اند، اما دیگران نیز مانند خود او محتاج هستند تا کسی به آنان هستی ببخشد. پس می‌یابد که لابد «هستی بخشی» وجود دارد.

انسان در خود می‌یابد که از سویی فقیر (ناقص) است و از سوی دیگر «عاشق کمال» و هر چه تلاش می‌کند، برای رسیدن به کمال است.

انسان می‌کوشد تا نقص خود را به علم، ضعفش را با قوت، فقرش را به غنا و ثروت، بیماری‌اش را به سلامتی و ... مبدل کند. در واقع می‌کوشد تا نقصش را به کمال برساند. چرا؟ چون عاشق کمال است.

انسان در خود می‌یابد عاشق کمال است. عشق بی‌وصف و بی‌حد انسان به کمالاتی چون علم، قدرت، زیبایی، غنا، حیات، رأفت، رحمت، کرم ... به خاطر عشق بی‌حد و وصف او به علیم، قادر، جمیل، غنی، حی، رؤف، رحیم، کریم و ... می‌باشد. پس لابد «هستی و کمال مطلق» وجود دارد که عشقش در «من» تجلی یافته است. به قول حضرت امام خمینی (ره):

«عشق واقعی و عاشق واقعی، دلیل بر وجود معشوق واقعی است.»

پس، انسان هر چه بیشتر در خود غور و غوص نماید و هر چه بیشتر خود را بشناسد، هستی‌بخش و خداوند متعال را بیشتر می‌شناسد و هر چه بیشتر او را بشناسد، بیشتر عاشقش می‌گردد و هر چه بیشتر

عاشق شود، بیشتر متعلق و بنده می‌شود. البته آن چه بیان شد، فقط یک اشاره‌ی بسیار کوتاه و اجمالی بود.

www.x-shobhe.com

ش (تهران): در پاسخ به معتقدین به نظریه فروید در باب به وجود آمدن دین توسط بشر برای پر کردن خلاء روانشناختی در انسان چه پاسخی می توان داد؟

«یکس - شبهه»: در پاسخ به سؤال مربوط به «تضاد بین دین و علم»، تعاریفی درباره‌ی معانی و مفاهیم واژه‌ها و ادیان الهی و بشری ایفاد گردید (۱) که در پاسخ به این سؤال نیز مفید می‌باشد و حتماً باید مورد مطالعه قرار گیرد. اما در پاسخ مستقیم به این سؤال نیز به نکات ذیل اشاره می‌گردد:

با توجه به تعاریف ارائه شده در پاسخ قبلی (۲)، فروید نیز «دینی» در مقابل ادیان دیگر معرفی کرده است. او نیز تعریف از جهان هستی، مبدأ و مقصد آن ارائه داده و بر اساس آن «بایدها و نبایدها» بی‌وضع کرده است. پس اگر نظریه‌ی فروید مبنی بر «به وجود آمدن دین توسط بشر برای پر کردن خلأ روانشناختی در انسان» را به پذیریم، در مورد دین خودش به نحو اولی صادق‌تر است، چرا که او به صورت مشهود انسانی است که دینی را ساخته است.

نظریه یا فرضیه، همان گونه که از نامشان پیداست، «نظر و فرض» هستند، لذا صدق و درستی آنها اثبات نشده است و اگر اثبات شود، دیگر نظریه یا فرضیه نیستند، بلکه به آنها «علم» اطلاق می‌گردد. نه تنها نظریات فروید و یا دیگر نظریه‌پردازان، هیچ کدام اثبات نگردید، بلکه غالباً توسط دانشمندان و یا نظریه‌پردازان بعدی، مردود اعلام شد. لذا اسناد و تبعیت از نظریه که چیزی جز ظن و گمان نیست، روش و عملی کاملاً غیر علمی و جاهلانه است. چنان چه خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

«أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ وَ مَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ» (۶۶)

آگاه باشید که هر کس (و هر چیز) که در آسمان‌ها و زمین است ملک خدا است، و آنچه را مشرکان از غیر خدا پیروی می‌کنند گمان باطلی بیش نیست، [کار آنها تنها تبعیت از حدس و گمان است]، و آنها دروغ‌گویی بیش نیستند. (چون نظریاتشان با واقعیت تطابقی ندارد).

نظریات فروید و امثال ایشان راجع به پیدایش دین نیز مستثنی^۱ از این قواعد کلی حاکم بر نظریات نمی‌باشد، لذا آنان هستند که باید برای اثبات نظریه‌ی خود، دلایل عقلی و علمی بیان کنند، نه این که آنها متکبرانه یک نظریه‌ای را مانند «علم» محکم و قطعی اعلام کنند و سپس بگویند: هر کس قبول ندارد دلیل بیاورید. این شبیه همان کار «نصرالدین» معروف است که میخی بر زمین کوبید و مدعی شد که اینجا مرکز زمین است! پرسیدند: به چه دلیل؟ گفت: اگر قبول ندارید متر کنید. یا گفت: تعداد ستارگان آسمان این رقم است که من می‌گویم و اگر قبول ندارید، بشمارید!

البته نباید فراموش کرد که امثال فروید، هیچ‌آشنایی با اسلام ندارند و دین را در قالب مسیحیت کلیسا و یهودیت کنیسه یا اقوام بت پرست دیده‌اند که همه تحریف شده است.

و این اسلام است که مدعی معرفی انسان آن گونه هست می‌باشد و لذا مدعی است که تمامی مکاتب بشری، به خاطر «جهان‌شناسی» و «انسان‌شناسی» نا صحیح یا ناقص به وجود آمده است. آنان چون حقایق موجود عالم هستی را منکر شده‌اند، مجبور شدند در تعریف عالم و انسان، به نظریات و فرضیات بگروند و حرکت غیر علمی نموده و همگان را به تبعیت از آن دعوت کنند! و قرآن کریم مکرر تصریح نموده که هم حرکتشان غیر علمی است و هم تبعیت از «ظن و گمان» یا همان نظریات آنان، موجب باور

تعاریف غلط از هستی (خرافات) و انحراف می‌گردد. لذا خداوند متعال آنان را به رغم ظاهری آراسته به علم، ظالم‌ترین انسان‌ها می‌خواند. چرا موجب انحراف انسان می‌گردند:

«قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ»

بگو: آیا شما چیزی می‌دانید پس آن را برای ما آشکار سازید (دلایل علمی خود را ارائه دهید)؟ نیستید شما جز این که از پندار (ظن و گمان، نظریه و فرضیه) خود سخن می‌گویید. و نیستید شما جز این که دروغ می‌گویید.

«وَ إِنْ تَطِغْ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ»

(الأنعام - ۱۱۶)

و اگر بیشتر آنان را که در زمین هستند پیروی کنی، تو را از راه خدا بر گردانند، آنها پیروی نمی‌کنند جز از گمان (نظریه و فرضیه)، و چیزی جز دروغ نمی‌گویند.

«فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ يَغْيِرَ عِلْمَ إِنْ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»

(الأنعام - ۱۴۴)

پس کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا به دروغ افترا بست، تا مردم را ندانسته گمراه کند، بی‌گمان خدا گروه ستمکاران را هدایت نمی‌کند.

پس، واقع آن است که فریود و امثال ایشان هستند که به خاطر عدم شناخت صحیح از عالم هستی و انسان، به جای علم قطعی، از جانب خود و گمان‌های خود «نظریه» می‌دهند و به جای ارائه دلایل عقلی و علمی در اثبات نظریه، همگان را به تبعیت از گمان خود دعوت می‌کنند و این ظلم بزرگی به انسان و عقل اوست.

اسلام با کلام وحی، از هستی، عالم هستی، انسان و ابعاد متفاوت و مختلف او: روح، بدن، روان، جسم، علاقه‌ها و تنفرهای فطری و عقلی، تمایلات نفسی، نقاط ضعف و قوت و ... انسان خبر می‌دهد و برای تعاریف خود نیز دلایل قطعی عقلی و علمی ارائه می‌دهد. لذا رد آن و تصدیق یک نظریه‌ی دیگر نیز مستلزم ارائه‌ی دلایل عقلی و علمی است و به صرف شعار و اسامی غربی نظریه‌پردازان یا کثرت موافقان آنان و نیز مانور تبلیغاتی سودجویان به خاطر کاربرد آن نظریات در اهداف سیاسی و اقتصادی و ...، نمی‌شود آن گمان‌ها و فرض‌ها را «علم» قلمداد نمود. چنانچه خود نیز آنان را «علم» به حساب نمی‌آورند و در هر دوره، نظریات و فرضیات گذشته را مردود اعلام می‌کنند و نظریات جدید خود را ارائه داده و همگان را به تبعیت از آن دعوت می‌کنند و نامش را «مدرنیسم» یا «پست مدرنیسم» و ساختار شکنی می‌گذارند.

ش (تهران): در بحث تعارض و تضاد میان دین و علم، بیان شد که علم دائماً در حال توسعه و بروز رسانی است حال آنکه دین این گونه نبوده و قابلیت این را هم دارا نیست. پاسخ چیست؟

«ایکس - شبهه»: واژه‌ها و مفاهیم آنها در شعار یا تبلیغات ژورنالیستی، با بحث جدی، عقلی و منطقی بسیار متفاوت است. لذا ابتدا باید وقتی سخن از «دین» یا «علم» به میان می‌آوریم، معنای صحیح، حدود و ثغور و کاربرد آنها را بدانیم و سپس نیز به گوینده، محیط، باورها و اهداف او از یک نظریه یا ادعا توجه کنیم.

الف - دین به مجموعه‌ای از بیان یک نوع جهان‌بینی و سپس ارائه‌ی «بایدها و نبایدهای» منطبق با آن جهان‌بینی اطلاق می‌شود که به دو نوع «دین الهی» و «دین بشری» یا به تعبیر دیگر «ادیان» و «مکاتب» تقسیم می‌شوند.

با توجه به معنی فوق معلوم می‌شود که در جهان هیچ انسانی «بی دین» نیست. بلکه تفاوت در «دین»‌های آنان است. هگلیسم، مارکسیسم، اگزیتانسیالیسم، فمینیسم، مدرنیسم، پست مدرنیسم ... و همه‌ی «ایسم»‌های دیگر نیز نوعی دین هستند که با یک دیگر و سایر ادیان و از جمله دین اسلام تفاوت و گاهی تضاد و تناقض دارند.

پس، سخن گفتن از «دین» و با مخالفت با آن به صورت مطلق فقط نوعی فریب تبلیغاتی است. آنها می‌خواهند القاء کنند که «دین تو» نه! و «دین من» آری! یا «دین خدا» نه! «دین ما» آری! اما، چون این ادعا و دیکتاتوری مورد قبول افکار عمومی نخواهد بود، می‌گویند: آن چه شما دارید «دین» است و دین افیون جامعه است و یا با علم تضاد دارد و آن چه ما داریم «علم» است و علم چنین است و چنان، در حالی که آن چه کلیه‌ی مکاتب بشری ارائه داده‌اند، نظریه بوده است و نه علم!

ب - «علم» نیز به دو معنا به کار گرفته می‌شود: یکی به مفهوم کلی که عبارت است از: معلوم و مکشوف شدن مجهولات و دانش نسبت به هر چیزی. و دیگری به معنای خاص طبیعت‌گرایان که عبارت است از: علوم تجربی.

باید دقت شود که هیچ کس در عالم «علم» را ابداع یا موجود یا اختراع نمی‌کند. بلکه به آن پی می‌برد و کشف می‌کند. چنان چه نه «جاذبه زمین» اختراع شده است و نه «اتم» و نه ...، بلکه همه کشف شده‌اند. علم، تجلی اسم «علیم» ذات اقدس الهی در عالم امکان و خلقت است که بشر هر روز بیشتر از گذشته با آن آشنا می‌شود. و گاه آن را به نفع خود استفاده می‌کند و گاه به ضرر خود.

بدون شک ساختن «گوساله»ی سامری هم با برخورداری از علم صورت پذیرفت. چنان چه قرآن کریم در نقل آن می‌فرماید: حضرت موسی(ع) از سامری پرسید: تو چطور این کار را کردی؟ او گفت: آن چه بقیه ندیدند و به آن بصیرت نداشتند، من دیدم و خاک زیر پای رسول (فرشته‌ی وحی) را برداشتم و این گوساله را ساختم:

قَالَ قَمَا خَطْبُكَ يَا سَمِرِيُّ * قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ
يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِّنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا
وَ كَذَلِكَ سَوَّلْتُ لِي نَفْسِي (طه ۹۵ و ۹۶)

گفت: ای سامری قصه تو چیست؟ * گفت: چیزی را که آنها ندیدند بدیدم و از جای پای فرشته مرسل کفی بر گرفتم و آن را در قالب گوساله انداختم که ضمیرم (نفسم) برای من چنین جلوه‌گر ساخت.

پس «علم» به هر دو معنای کلی و یا تجربی، چیزی نیست که بخواهد موافق یا مخالف «دین» باشد. علم یک چراغ است که اگر به دست «عقل» افتاد، راه او را روشن می‌کند و اگر به دست «نفس» افتاد، راه او را روشن می‌کند. و کار «علم» به معنای «تجربی» نیز شناخت طبیعت است و هنرش نیز در ساخت «ابزار» است. در واقع با پیشرفت «علم تجربی» ابزار پیشرفت می‌کند و نه انسان. چه آن که این ابزار به نفع گیاهان و حیوانات نیز تمام می‌شود. به عنوان مثال اگر در گذشته‌های بسیار دور صد کیلو بار را بر پشت حیوانی چون اسب می‌گذاشتند و او را ده‌ها کیلومتر راه می‌بردند، پس از چند قرن یک گاری ساختند و صد کیلو بار روی آن گذاشتند و با یک اهرم کار را بر اسب آسان‌تر کردند و پس از چند قرن دیگر اسب و گاری و بار را با هم در یک واگن قطار گذاشته و با سرعت ده‌ها کیلومتر پیش بردند.

پس همان گونه که بیان شد، مهم است که علم و محصول علمی به دست چه کسی بیافتد یا به طور کلی در اختیار عقل قرار گیرد یا نفس اماره؟

ج- چنان چه بیان گردید، «علم» تجلی اسم علیم خداوند متعال در عالم خلقت است، پس مالکی جز او ندارد که عده‌ای دیگران را مالک «دین» کنند و خود را مالک «علم» بنامند و سپس اشرافیت و اولویت مملوک خویش را بر دیگران به رخ بکشند و به آن فخر کنند.

د- در نهایت به این نکته‌ی مهم نیز باید توجه داشت که دعوای «دین و علم» در میان غربی‌ها، از قبل از رنسانس آغاز شد و در رنسانس به جشن پیروزی مخالفان دین انجامید. و البته آنان نام خود را موافقان «علم» گذاشتند و نه این که واقعاً عالم یا طرفدار علم بودند.

پس، وقتی غربی‌ها سخن از «دین» به میان می‌آوردند و به آن حمله می‌کنند، منظورشان «دین کلیسا و تشکیلات دین یهود» است، چون آنها از دین چیزی جز همان ادیان مسیحیت و یهودیت نمی‌شناختند. دین کلیسا نیز دین مسیحیت نبود و نیست. چرا که از انجیل و تورات واقعی چیزی باقی نمانده است و اغلب آن به جز چند جمله‌ی ارشادی، تحریف شده و تغییر یافته است.

بدیهی است که وقتی تشکیلات کلیسا (در زمان حکومت کلیسا) با «علم تجربی» مخالفت می‌کند، هر دانشمندی که سخنی به غیر از باورهای خرافی آنان به میان آورد را می‌کشد، حکم سوزاندن گالیله‌ها را صادر می‌کنند و ...، هر اهل علم و طرفدار علمی با آن مخالف می‌شود.

ه- بدیهی است چنین تحریفی با دینی چون اسلام که شاکله‌اش بر اساس «علم» است و انسان را به خاطر «علم» از سایر موجودات برتر می‌داند و اصرار بر علم دارد، قابل قیاس نمی‌باشد.

خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید که ابتدا علم به همه‌ی اسماء (نشانه‌ها- مخلوقات) را به حضرت آدم(ع) تعلیم نمود و سپس علوم او را به رخ ملائک کشید و او را معلم و مسجود ملائک ساخت:

«وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»
(البقره - ۳۱)

و خدا همه نام‌ها (نشانه‌ها یا همان مخلوقات) را به آدم بیاموخت پس از آن همه‌ی آنان را به فرشتگان عرضه کرد و گفت اگر راست می‌گویید مرا از نام اینها خبر دهید.

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: که همه‌ی علوم را در قرآن جمع کردم و آن را به انسان ارزانی داشته و توسط انبیاء تعلیم دادم و به انسان نیز قدرت «بیان» یعنی قدرت «تبیین» و «باز کردن و روشن کردن» دادم:

«الرَّحْمَانُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ
الْبَيَانَ» (الرحمن، ۱ تا ۴)
همان رحمان * که قرآن را تعلیم کرد * انسان را بیافرید * و بیانش بیاموخت.

خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید که اوست که با «قلم» علم را به انسان تعلیم داد و آن چه نمی‌دانست را به او آموخت:

«الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ»
(العلق - ۴ و ۵)

کسی است که به وسیله قلم تعلیم کرد * آری انسان را تعلیم کرد چیزهایی را که نمی‌دانست.

البته منظور از «قلم» الزاماً میخ در عصر قدیم و خودکار و خود نویس یا قلم‌های لیزری در عصر جدید نیست، بلکه «قلم صنع» خداوند است. خداوند متعال عالم خلقت و قوانین علمی‌اش را در اختیار انسان قرار داده است تا آدمی با شناخت آنها رشد کند و به کمال برسد. اما، درست پس از این آیه فرمود: انسان تا خودش را غنی می‌بیند (نه این غنی می‌شود، چون انسان همیشه نیازمند است. بلکه خود را غنی می‌بیند)، طغیان می‌کند. یعنی از پوسته‌ی خود که مخلوق و عبد است خارج می‌شود و مدعی می‌شود:

«كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظِرٌ * أَن رَّءَاهُ اسْتَعْزَى»
(العلق - ۶ و ۷)

چنین نیست که انسان حق شناس باشد، مسلماً طغیان می‌کند * به خاطر این که خود را بی‌نیاز می‌بیند.

و- آری، انسان به محض آن که در این کثرت تجلی علم الهی، به یک خرده علمی دست پیدا می‌کند، گمان می‌کند که اولاً آن علم و همه‌ی علم را خودش به وجود آورده است و ثانیاً دیگر بر همه چیز تسلط دارد، لذا صاحب علم و خدا و دین خدا را هم منکر می‌شود. و تا چند کلمه از علم را یاد می‌گیرد، چنان بدان خوشحال و مغرور می‌شود که دیگر همه چیز و حتی «دین واقعی» را نیز مسخره می‌کند. چرا؟! چون به قدرتی که خدا به او داده، توانسته چند کلمه از ظاهر برخی از اشیاء دنیا را مطالعه کند! آیا این طغیان خود از تکبر بی‌جا و جهالت نیست؟! انکار حقایق که «علم» نیست.

«فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرَّخُوا بِمَا
عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ
يَسْتَهْزِؤْنَ»

(غافر - ۸۳)

هنگامی که پیامبران ما با دلایلی واضح به سراغ آنان رفتند. به وسیله آن عملی که نزد آنان بود دلخوش و فرحمند شدند. و مجازات آن استهزائی که می‌کردند آنان را فرا گرفت.

اسلام و قرآن کریم، نه تنها مانند کلیسا و مکاتب بشری، با علم، تعارض و عنادی ندارد، بلکه مخالف جهل است و هر گرایش غیر علمی را منتج به خرافات و پیروی «ظن و گمان» قلمداد می‌کند. حال آیا اسلام با علم مخالف است یا مکاتبی که همه بر اساس «نظریات» یعنی گمان‌ها بنا شده است:

«وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ
الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ» (يونس - ۳۶)

بیشترشان جز خیال و پندار را پیروی نمی‌کنند، با این که پندار به هیچ وجه حق را اثبات نمی‌کند، (پس بدانند که) خدا بدان چه می‌کنند دانا است.

در خاتمه تذکر این نکته لازم است که «علم دائماً در حال توسعه است» جمله‌ی خطا و اشتباهی است. بلکه کشف علم توسط انسان در حال توسعه است و این کشف و یا به تعبیر دیگر «پیشرفت علمی» نه تنها در تضاد و تناقض با اسلام نیست، بلکه عین دستور اسلام است و موجب شناخت بیشتر خالق و مخلوق می‌گردد.

پس، به صورت قطع و اطمینان کسی که اندکی «علم»- به معنای واقعی - آن داشته باشد، هیچ گاه دین حقیقی (اسلام و قرآن) را تکذیب نمی‌کند. چون اسلام و قرآن همان علم است.

www.x-shobhe.com

ش (اراک): دین پیامبر (ص) قبل از اسلام چه بوده است؟ اگر می‌گویید به دین ابراهیم (ع) بوده‌اند، پس چرا به دین مسیحی که دین ماقبل است نبوده‌اند، مگر ادیان همه انبیای اولی العزم جهانی نبوده است؟

«یکس - شبهه»:

الف- اگر چه امروزه یهودیت و مسیحیت در سرتاسر جهان نفوذی دارند، اما به هیچ وجه آنان پیامبر جهانی نبوده‌اند. چنان چه قرآن کریم در آیات متفاوتی بیان داشته است که حضرت موسی علیه‌السلام را برای قوم بنی‌اسرائیل ارسال نموده است و هم چنین است حضرت عیسی علیه‌السلام.

«وَأَتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا تَتَّخِذُوا مِن دُونِي وَكَيْلًا» (الإسراء - ۲)

و به موسی کتاب تورات را فرستادیم و آن را وسیله هدایت بنی اسرائیل قرار دادیم تا غیر من که خدای عالم هیچکس را حافظ و نگهبان فرانگیرند.

«وَ إِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِن بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدٌ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ» (الصف - ۶)

و چون عیسی بن مریم به بنی اسرائیل گفت: من فرستاده خدا به سوی شمایم در حالی که کتاب آسمانی قبل از خود یعنی تورات را تصدیق دارم و به آمدن رسولی بعد از خودم که نامش احمد است بشارت می‌دهم ولی همین که آیات روشن برایشان آورد گفتند این سحری است آشکار.

ب- خداوند متعال چند دین متفاوت نفرستاده است و دین همه‌ی انبیای الهی نیز «اسلام» بوده است. آن چه که تغییر داشته «شریعت» به معنای باید و نبایدهای الزام شده به هر قوم در هر عصر به مقتضای شرایط زمانی و مکانی بوده است و تفاوت شریعت اسلام نیز همان تفاوت باید و نبایدها به مقتضای زمان و مکان این دین است که آخرین دین و جهانی می‌باشد. پس همه‌ی انبیای الهی موحد و مسلمان بودند و امت خود را نیز به توحید و اسلام دعوت کرده‌اند (به آیات ذیل دقت شود):

«إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَ مَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أَوْثَرُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ» (آل عمران - ۱۹)

همانا دین نزد خدا تنها اسلام است، و اهل کتاب در آن اختلاف نکردند مگر بعد از آن که به حقانیت آن یقین داشتند و خصومتی که در بین خود داشتند و ادا به اختلافشان کرد و کسی که به آیات خدا کفر بورزد باید بداند که خدا سریع الحساب است

«شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَ الَّذِي أُوحِيَنا إِلَيْكَ وَ مَا وَصَّينا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَ لَا تَتَّبِعُوا فِيهِ كِبْرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ» (الشورى - ۱۳)

برایتان از دین همان را تشریح کرد که نوح را بدان توصیه فرمود، و آن چه ما به تو وحی کردیم و به ابراهیم و موسی و عیسی توصیه نمودیم این بود که دین را بپادارید، و در آن تفرقه نیندازید. آن چه که شما مشرکین را به سوی دعوت می‌کنید بر آنان گران می‌آید، و این خدا است که هر کس را بخواهد برای تقرب به درگاه خود بر می‌گزیند، و کسانی را به سوی خود هدایت می‌کند که همواره در امور به او مراجعه نمایند.

«مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَا كَانَ حَنيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (آل عمران - ۶۷)

ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی بلکه بر طریق فطرت مسلم بود و از مشرکین نبود.

ب- و اما اگر چه پیامبر اعظم، حضرت محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله در چهل سالگی مبعوث شدند، اما این گونه نبوده که قبل از آن مانند یک فرد عادی بودند و بعد یک دفعه مبعوث شدند! بلکه ایشان از همان ابتدا نبی الله بودند، اما در چهل سالگی به سوی خلق گسیل گردیدند. و مأموریت به ایشان ابلاغ گردید چنان چه خود ایشان می‌فرمایند:

«كنت اول الانبياء في الخلق و آخرهم في البعث»

من از جهت آفرینش در بین انبیاء، نفر اول بودم و در مبعوث شدن خاتم و آخرین آنهام هستم.

(ابن کثیر، سیره پیامبر، ج ۱، ص ۲۸۹ و ۳۱۸)

در تواریخ متفاوت ثبت است که علمای یهود و نصاری بر اساس کتاب خودشان و نقل‌هایی که از حضرات موسی و عیسی علیهما السلام شنیده بودند، علائم و نشانه‌های پیامبر آخرالزمان را می‌شناختند، لذا در کودکی هم که ایشان و علائم را دیدند، فهمیدند که او همان پیامبر موعود است. تا آنجا که خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

«الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» (الأنعام - ۲۰)

آنان که ما کتابشان دادیم رسول الله را می‌شناسند همان طوری که فرزندان خود را می‌شناسند، و کسانی که به نفس خود زیان کرده‌اند، ایمان نمی‌آورند.

و در آیه‌ی دیگری (البقره - ۱۴۶) تأکید شده که قرآن را می‌شناسند، مانند شناختن فرزندانشان. حال چطور ممکن است که وقتی ایشان ۵ ساله بودند، علمای یهودی و مسیحی می‌دانستند که او پیامبر است، اما خود تا چهل سالگی نداند که «نبی الله» است؟!!

بدیهی است کسی که برای نبوت برگزیده شده است، از همان بدو تولد آراسته به عصمت و علم لدنی و تربیت الهی است، نه این که دفعتهً به این مقام برسد. و روایات نیز تصریح و تأکید بر همین معنا دارند. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

«بعث الله محمدا رسول الله (ص) لانجاز عدته و تمام نبوته ماخوذا على النبيين ميثاقه»

خداوند سبحان، برای وفای به وعده خود و کامل کردن نبوتش، محمد رسول خویش را مبعوث ساخت در حالی که از همه پیامبران [برای بشارت دادن به آمدنش] پیمان گرفته شده بود.» (نهج البلاغه - خ ۱)

و نیز می‌فرمایند:

«لقد قرن الله به (ص) من لدن ان كان فطيما اعظم ملك من ملائكته يسلك به طريق المكارم و محاسن اخلاق العالم ليله و نهاره»
از همان زمان که رسول خدا از شیر باز گرفته شد، خداوند بزرگ‌ترین فرشته از فرشتگان خود را با او قرین ساخت، تا شب و روز وی را به راه‌های مکارم و طرق اخلاق نیک جهان سوق دهند.»

پس، انبیای الهی و به ویژه رسولان از همان بدو تولد تحت تربیت الهی هستند. لذا هیچ ضرورتی ندارد که پیامبر اکرم(ص) تا قبل از بعثت به شریعت پیامبر دیگری باشد. بلکه ایشان مانند همه‌ی انبیای الهی موحد و مسلمان بودند و بنا به تعلیم و امر الهی به شریعت (تکالیف) خود عمل می‌نمودند.

ش (تهران): چرا همه پیامبران در شبه جزیره ی حجاز (عربستان) ظهور کردند و آیا در سرزمین های دیگر مانند اروپا یا امریکا هم پیامبرانی ظهور کرده اند؟

«یکس - شبهه»: اصلاً چنین نیست که همه ی انبیای الهی در شبه جزیره ی عربستان مبعوث شده باشند، بلکه همه ی پیامبران اولی الاعزم از خاورمیانه بودند و پیامبر اکرم (ص) از شبه جزیره عربستان بودند. اما درباره ی این که آیا نقاط دیگر جهان مثل آمریکا، اروپا، خاور دور و ... نیز از انبیای الهی برخوردار بوده اند یا خیر؟ به نکات ذیل توجه شود:

الف- بر اساس آیه ی کریمه ی ذیل، همه ی اقوام از راهنمایی که از طرف خداوند متعال مأمور و ارسال شده باشد برخوردار بودند. حال یا آنان شخصاً نبی بوده و یا بر دین نبی مردم را امامت و هدایت می کردند:

«وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ...» (النحل - ۳۶)
و به تحقیق که میان هر امتی پیغمبری برانگیختیم که خدا را بپرستید و از طغیان گری کناره گیری کنید ...

ب- عقل نیز پس از باور و ایمان خالق حکیم و علیم، به ضرورت هدایت الهی حکم می کند، پس ممکن نیست که امتی در جایی زندگانی کنند و راهنمایی از جانب او نداشته باشند.

ج- از میان ۱۲۴ هزار نبی الهی، فقط نام حدود ۲۴ نفر از آنان در قرآن کریم ذکر شده است، پس دلیل نمی شود که ما بقی نیز همگی در خاورمیانه بوده باشند.

د- متأسفانه تاریخ انبیای الهی در حوادث روزگار، یا به دست فراموشی سپرده شده و یا تحریف شده است، لذا از شجره و زندگینامه ی بیش از صد هزار نبی خبری در دست نیست. [چنان چه حتی اغلب ایرانی ها نمی دانند که در ایران نیز بیش از ده نبی مدفون هستند که قبر پنج تن از آنان در تخت فولاد اصفهان است]. با توجه به مطالب فوق، در مغرب زمین یا خاور دور نیز اگر امت هایی وجود داشتند، لابد انبیا و یا فرستادگان الهی وجود داشتند، اما یا نامشان از تاریخ حذف شده و یا با توجه به تحریف ها، به عنوان بزرگ یا دانشمند از آنان یاد می شود.

ه- در ذیل مطلب جالبی از حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی ذکر می شود که لازم است مورد توجه قرار گیرد: (سیره پیامبران در قرآن - ص ۴۹)

«... در پاسخ این اشکال که چرا همه انبیا آسیایی بوده اند و در مغرب زمین پیامبری ظهور نکرده است؟ باید گفت: ممکن است در آن قسمت ها جمعیتی نبوده و یا اگر بوده، ما دلیلی نداریم که خداوند برای آنها انبیایی نفرستاده است. چون از همه انبیایی که آمار و نامشان در جوامع روایی ما هست، تنها نام بعضی در قرآن ذکر شده است:

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ (غافر ۸)
مگر نه این بود که قبل از تو رسولانی از جنس خود این مردم به سوی شان گسیل داشتیم رسولانی که داستان های بعضی از آنان را برایت حکایت کردیم و بعضی دیگر را حکایت نکردیم؟ ...

و- ایشان در همان کتاب نوشته اند:

«گروهی از عارفان و حکیمان به استناد برخی از تواریخ، حضرت ادريس را همان هرمس پنداشتند، هم چنان که حضرت شيث را همان آغاذا ذيمون دانستند و عده‌ای شاید بر اثر همين هرمس و آغاذاذيمون و فيثاغورس، مانند آن‌ها مثل ارسطو... را از انبيا دانستند.» (همان کتاب، ص ۲۳۶)

البته ایشان قید فرمودند که در «شرح فصص قيصري»، نظريه یکی بودن حضرت شيث پیامبر(ع) با شخصیتی به نام «آغاذاذيمون» را رد شده است، چرا که آغاذاذيمون در زمان اسکندر می‌زیسته و بین او با حضرت شيث علیه‌السلام، نزدیک به چهار هزار سال فاصله است.

ز- با توجه به نکات فوق معلوم شد چنین نیست که همه‌ی ۱۲۴ هزار نبی در خاورمیانه و حتی در آسیا بوده باشند. اما توجه به این نکته نیز لازم است که در گذشته، همه‌ی نقاط زمین مانند امروز از زندگی اقوام انسانی برخوردار نبوده است و حتی نقشه‌ی آب‌ها و خشکی‌های نیز چنین نبوده است. به ویژه آمریکای فعلی و اصلاً معلوم نیست که در آن زمان اقوامی در آن مناطق زندگی می‌کردند و یا خیر؟ اما اگر قومی در آن دیار زندگی می‌کرده‌اند، حتماً تحت هدایت یک نبی و یا فرستاده‌ی خداوند قرار گرفته‌اند.

ش (ساری): با توجه به آیه ۷ سوره ی آل عمران، چرا خداوند متعال همه ی آیات را از محکمتا قرار نداد و چرا آیات متشابه فرستاد تا زمینه برای فتنه انگیزی برخی فراهم شود؟

«یکس - شبهه»: متن آیه ی مبارکه به شرح ذیل است:

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ» (۷ - آل عمران)

و او کسی است که کتاب را بر تو نازل کرد، بعضی از آیات آن، آیات محکم است که اصل کتابند، و بعضی دیگر آیات متشابه‌اند، اما آن کسانی که در دل‌هایشان انحراف است تنها آیات متشابه را پیروی می‌کنند تا به این وسیله فتنه به پا کنند و به همین منظور آن آیات را به دلخواه خود تأویل می‌کنند، در حالی که تأویل آن را نمی‌دانند مگر خدا و راسخین در علم. می‌گویند به همه قرآن ایمان داریم که همه‌اش از ناحیه پروردگار ما است و به جز خردمندان از آن آیات پند نمی‌گیرند.

الف- اگر دقت شود، خداوند در آیه ی فوق فرموده است که چون آیات متشابه وجود دارد، عده‌ای منحرف می‌شوند، بلکه فرموده است که منحرفین «فقط» از آیات متشابه قرآن پیروی می‌کنند تا ایجاد فتنه نمایند.

ب- نباید گمان نمود که آیات متشابه، آیاتی است که نباید مورد توجه قرار گیرد، بلکه قرآن کریم یک کتاب یک پارچه است و به همین دلیل فرو فرستادن این کتاب بر پیامبر اکرم(ص) را «انزال» که فرو فرستادن یکپارچه است خوانده و «تنزیل» که به فرو فرستادن تدریجی اطلاق می‌گردد. پس، باید به معنای محکم و متشابه دقت کنیم تا منظور آیه را بهتر درک نماییم.

ج- محکم به معنای نفوذ ناپذیر و غیر قابل رخنه است. لذا آیات «محکم» به آیاتی اطلاق می‌گردد که تشابه‌های متفاوتی در معنای آن وجود ندارد و خواننده بدون تردید و اشتباه به معنایش پی می‌برد. اما متشابه، یعنی معنایش شبیه دارد، خواننده بلافاصله متوجه نمی‌شود که معنایش کدام است. لذا آیات متشابه، با ارجاع به آیات محکم، تبیین می‌گردد.

«... و منظور از تشابه در آیه مورد بحث، (به دلیل این که، در مقابل محکم قرار گرفته، و نیز به قرینه این که، فرموده بیمار دلان تنها آیات متشابه را گرفته، جار و جنجال بپا می‌کنند، و می‌خواهند آنها را به دلخواه خود تأویل نمایند- ترجمه) این است که آیات متشابه طوری است که مقصود از آن برای فهم شنونده روشن نیست، و چنان نیست که شنونده به مجرد شنیدن آن، مراد از آن را درک کند، بلکه در این که منظور، فلان

معنا است یا آن معنای دیگر تردید می‌کند، و تردیدش بر طرف نمی‌شود تا آن که به آیات محکم رجوع نموده و به کمک آنها معنای آیات متشابه را مشخص کند، و در نتیجه همان آیات متشابه نیز محکم شود، پس آیات محکم به خودی خود محکم است، و آیات متشابه به وسیله آیات محکم، محکم می‌شود.
(تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۳۱، مرحوم علامه طباطبایی)

پس برخی از آیات محکم هستند و برخی دیگر نیز به وسیله‌ی آن محکمت تبیین و محکم می‌شوند. اما بیمار دلان آیات محکم را رها کرده و فقط از آیات متشابه پیروی می‌کنند تا ایجاد فتنه کنند. به عنوان مثال: «... آیه شریفه: "الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى" آیه متشابه است، چون معلوم نیست منظور از برقرار شدن خدا بر عرش چیست؟ شنونده در اولین لحظه که آن را می‌شنود در معنایش تردید می‌کند، ولی وقتی مراجعه به آیه: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» می‌کند می‌فهمد که قرار گرفتن خدا مانند قرار گرفتن سایر موجودات نیست و منظور از کلمه "استوار برقرار شدن" تسلط بر ملک و احاطه بر خلق است، نه روی تخت نشستن، و بر مکانی تکیه دادن، که کار موجودات جسمانی است، و چنین چیزی از خدای سبحان محال است.» (همان مدرک)

همین‌طور است وقتی می‌فرماید: خداوند متعال سمیع است، بصیر است، دست او بالای همه دست‌هاست و ...، این‌ها همه تشابه دارند. انسان می‌تواند آنها را با چشم و گوش و دست خود مقایسه نماید، اما وقتی به آیات محکمی چون: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» - «اللَّهُ الصَّمَدُ» و یا «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ» ارجاع داده می‌شود، معلوم می‌گردد که این تشبیه غلط است و او دارای اجزا و اجرام و حدود و ... نیست. د- فتنه انگیز و آن که در قلبش مرض است، به خاطر آیات متشابه به انحراف کشیده نشده است، بلکه چون به خاطر اطاعت از هوای نفسش منحرف شده است، برای توجیه، فریب و ایجاد انحراف، فقط و فقط از آیات متشابه تبعیت می‌کند. مثل وهابی‌ها و سلفی‌ها که با استناد به همین آیات متشابه مدعی هستند: خداوند متعال [العیاذ بالله] مثل بشر است، اما بزرگ‌تر و یا خیلی بزرگ. پس او نیز چشم و گوش ... و اجزا دارد.

عبدالوهاب رئیس فرقه‌ی وهابیت، روزی در حالی که یکی دو پله از منبرش پایین می‌آمد گفت: خداوند از عرش به زمین می‌آید، همین‌گونه که من از پله‌ها پایین می‌آیم (!؟)
ه - فتنه انگیز مریض، در قبال آیات محکم نافرمانی می‌کند و کفر می‌ورزد، اما از آیات متشابه تبعیت می‌کند تا با تفسیر به رأی خود، مسلمین را منحرف نماید.

ش (تهران): وقتی قرآن را در دست داریم، چرا باید به احادیثی مراجعه کنیم که معلوم نیست چقدر صحیح باشند؟
لطفاً فقط با استناد به قرآن پاسخ دهید تا نقض غرض نگردد.

«ایکس - شبهه»: اگر چه این سخن را اولین بار عمر بر بالای منبر و در لجاجت با امیرالمؤمنین علیه السلام و برای جلوگیری از نشر معارف اصیل قرآنی بیان داشت و گفت: «حسبنا کتاب الله» یعنی کتاب خدا برای ما کافیت و نیازی به تفسیر و تأویل شما نداریم.

اما امروز هیچ مسلمانی اعم از شیعه و سنی بر این باور غلط نیست [البته به غیر از وهابیت که برای نابودی اسلام آمده است]. چرا؟ اولاً حتی برای وهابی‌ها نیز عملی نیست و ثانیاً هر کسی به عقل و به همین قرآنی که به آن استناد می‌کند رجوعی نماید، برایش مسجل می‌گردد که باید با بهره جستن از علم و کلام اهل عصمت (ع) که به آن حدیث و روایت گفته می‌شود قرآن را فهم نماید. مثل هر علم دیگری که باید برای فهمش به متخصص آن علم مراجعه گردد.

حال برای روشن‌تر شدن موضوع به چند محور ذیل به عنوان نمونه‌هایی بسیار ساده و متقن اشاره می‌گردد:

الف - مگر همین قرآنی که به آن استناد و بسنده می‌کنند و می‌گویند این کلام وحی است، به خودشان نازل شده است؟ مگر به پیامبر اکرم (ص) نازل نشده و او بیان نداشته است؟ پس همین قرآن نیز «حدیث» پیامبر است. یعنی او بیان نموده است. حال چطور شده که در میان بیانات ایشان، بخشی را قبول دارند و بخش دیگری را قبول ندارند؟

ب - اما راجع به خود قرآن نیز سؤال می‌کنیم: کدام کتابی (حتی الفبا) بدون معلم قابل تعلیم و تعلم بوده که قرآن باشد؟ حال چه کسی به قرآن علم دارد و می‌تواند تعلیم دهد به جز همان پیامبر اکرم (ص)؟ مگر در همین قرآنی که در دست دارند نمی‌خوانند که خداوند می‌فرماید: پیامبران را فرستادم تا هم کتاب را برای امت بخوانند و هم تعلیم دهند؟ آیا این تعلیم به جز همان «سنت» که شامل عمل و گفتار (حدیث) است صورت می‌پذیرد؟

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْجُودَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»
(الجمعه - ٢)

اوست آن که در [میان] مردمان درس نخوانده پیامبری از خودشان برانگیخت، که آیت‌های او را بر آنها می‌خواند، و آنان را پاک می‌کند، و ایشان را کتاب و حکمت می‌آموزد، و اگر چه از پیش در گمراهی آشکار بودند

ج - آیا در همین کتابی که در دست دارند و به آن بسنده می‌کنند، نخوانده‌اند که خداوند فرموده من فقط کتاب نفرستادم، بلکه رسول فرستادم و به همراه او کتاب و نیز میزان را هم نازل کردم، تا مردم بتوانند کتاب را از رسول بیاموزند و خودشان را با الگوی زنده و مجسم کتاب «امام»، میزان کنند:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَ أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ ...»
(الحدید - ٢٥)

ما پیامبران خود را با معجزات فرستادیم و با ایشان کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا مردم به راستی و داد برخیزند ...

آیا موحد، اول رسول را قبول می‌کند و بعد کتابش را یا بالعکس؟ پس اگر اول رسول را قبول می‌نماید، چطور پس از آشنایی با کتاب، رسول را کنار می‌گذارد؟!

ج- مگر در همین کتاب نمی‌فرماید که قرآن شامل آیات «محکم و متشابه» است و فقط آنان که در قلبشان انحراف وجود دارد از متشابهات آن استفاده می‌کنند و نیز هیچ کس از تأویل قرآن نمی‌داند مگر خدا و راسخون در علم؟ حال چطور کتاب را در دست می‌گیرند و راسخون در علم را کنار می‌گذارند؟

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ» (آل عمران - ۷)

او کسی است که بر تو کتاب فرو فرستاد. [پاره‌ای] از آن آیه‌های محکم است، آنها اساس کتابند، و بعضی دیگر متشابهات. و اما آنان که در دل‌هایشان کژی است از متشابهات آن پیروی می‌کنند برای فتنه جویی و جستجوی تأویل آن. و تأویل آن را جز خدا و استواران در علم ندانند. [آنها] می‌گویند: بدان ایمان آوردیم، همه از جانب پروردگار ماست و جز خردمندان پند نگیرند.

د- اگر کتاب را در دست گرفتیم و در ترجمه، تفسیر، تأویل و فهم آن اختلاف کردیم- چنان چه هم اکنون نیز اختلاف بسیار است و یکی از عمده‌ترین موارد اختلاف همین ضرورت رجوع یا عدم رجوع به رسول و راسخون فی‌العلم در فهم قرآن است- چه می‌کنیم؟ مگر در قرآن به صراحت نفرمود که در هر اختلافی که پیش می‌آید به رسول و اولی الامر مراجعه کنید و ببینید آنها چه می‌گویند؟

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (النساء - ۵۹)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا فرمان برید و از پیامبر و از والیان امر خویش اطاعت کنید و اگر در چیزی اختلاف کردید آن را به خدا و فرستاده [او] باز برید، چنان که به خدا و روز آخرت ایمان داشته باشید. آن بهتر است و سرانجام [آن] نیکوتر است.

ه- به غیر از موارد فوق، باید دقت نمود که «قرآن کریم» مانند هر چیز دیگری، فقط وسیله‌ی آگاهی و هدایت است [که آن هم با شرایط فوق‌الذکر حاصل می‌گردد]، لذا مثل هر وسیله‌ی دیگری ممکن است به نفع یک عده و به ضرر عده‌ای دیگر تمام شود و این چنین نیست که هر کس قرآن را در دست گرفت، آگاه و هدایت شود. همان‌طور که عده‌ای با علم، پول، قدرت و ... به فلاح می‌رسند و عده‌ای به قعر جهنم سقوط می‌کنند، با قرآن نیز عده‌ای هدایت می‌شوند و عده‌ای هم سقوط می‌کنند. چنان چه می‌فرماید:

«وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» (الاسراء - ۸۲)

و فرو می‌فرستیم از قرآن، آن چه را که آن شفاست و مؤمنان را رحمتی است، و ستمکاران را جز زیانکاری نیافزاید.

پس قرآن کریم نه تنها ظالمین را هدایت نمی‌کند، بلکه بر گمراهی و خسران آنها می‌افزاید. و حال چه ظلمی بالاتر از این است که انسان کلام خدا را در دست بگیرد و به زبان جاری کند و هر گونه خودش دلش خواست تفسیر و تأویل کند و بیان خودش را هم به خدا نسبت داده و بگوید: خدا چنین می‌فرماید. این افترای به خداست که بزرگ‌ترین ظلم است و قرآن موجب انحراف بیشتر چنین اشخاصی می‌گردد:

«وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ
بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» (الأنعام - ۲۱)

و کیست ستمکارتر از آنکه به افترا بر خدا دروغ بست یا آیات او را تکذیب کرد؟
بی‌گمان ستمکاران رستگار نمی‌شوند.

به همین خاطر شاهدیم کسانی که گمان کردند خود می‌توانند با حذف رسول و اولی‌الامر (سنت، حدیث و روایت) به قرآن رجوع کرده و شخصاً همه چیز را فهم کنند، بدون استثناء منحرف شدند. مضاف بر این که مگر جزئیات همه‌ی احکام در قرآن بیان شده است؟ مثلاً چگونه نماز خواندن؟ یا آن که خداوند خود، فهم و اجرای آنها را به پیروی از رسول و اولی‌الامر ارجاع داده است؟

و- در خاتمه آن که، اصلاً چنین نیست که احادیث و روایات وارده، صحت و سقم‌شان معلوم نباشد. این نامعلومی فقط برای کسانی است که نسبت به آن علم ندارند و البته آنان نیز باید به اهل علم مراجعه کنند. چنان چه همه پزشکی نمی‌دانند و یک عده در این علم مرجع هستند و عده‌ی کثیر دیگر مقلد.

مگر ما در ادبیات به بهانه‌ی این که چند دو بینی یا حتی غزل به نام حافظ یا حکیم عمر خیام جلع شده است، همه‌ی اشعار آنها را تکذیب کرده و کنار می‌گذاریم؟ یا به بهانه‌ی چند نقاشی جعلی به نام پیکاسو یا وین سنت فان خوخ (در لسان ما معروف به ونسان ونگوگ) و ...، همه‌ی آثار آنان را تکذیب کرده و کنار می‌گذاریم یا با وجود کثرت تحریف در بیان تواریخ مختلف دوره‌های متفاوت، همه‌ی تاریخ را کنار می‌گذاریم؟

خیر. بلکه می‌گوییم به راحتی و یا به سختی می‌توان اصلی و جعلی بودن آنها را تشخیص داد. و احادیث و روایات نیز همین گونه‌اند و برای اهل علم با توجه به سختی‌های تحقیق، تشخیص اصلی یا جعلی بودن احادیث و روایات، به ویژه با توجه به محک عقل و قرآن، بسیار راحت است.

ش: عده‌ای می‌گویند که «صراط مستقیم» ولایت است و این با نص قرآن نمی‌خواند. چرا که خداوند خود در سوره‌ی المائده، تصریح می‌نماید که صراط مستقیم، شریک نگرفتن به خدا، احسان به والدین، نکشتن اولاد و ... می‌باشد.

«یکس - شبهه»: آیه‌ی مبارکه و ترجمه‌ی آن چنین است:

«قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِّنْ إِمْلَاقٍ نَّحْنُ نَزَرْنَاكُمْ وَ إِيَّاهُمْ وَ لَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ وَ لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَٰلِكُمْ وَ صَنَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ * وَ لَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا بِالْكَيْلِ وَ الْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَا تَكْلِفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَ إِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَ بَعْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَٰلِكُمْ وَ صَنَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ * وَ أَنْ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا السَّبِيلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ذَٰلِكُمْ وَ صَنَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (المائده - ۱۵۱ - تا ۱۵۳)

بگو: بیاوید برایتان بخوانم آن چه پروردگارتان بر شما حرام کرد، که [شما را فرمود] چیزی به او انباز نگیرید و به پدر و مادر نیکی [کنید] و از [ترس] تهیدستی، فرزندان‌تان را نکشید، ما شما را و ایشان را روزی می‌دهیم، و نزدیک نشوید به زشتی‌ها آن چه از آن پیداست و آن چه پنهان است - و کسی را که خدا حرام کرد، نکشید مگر به حق - این است آن چه [خدا] شما را بدان توصیه کرد، باشد که شما بیاندیشید * و به مال یتیم نزدیک نشوید مگر به وجهی که آن نیکوتر باشد تا به بلوغ خود برسد، و پیمان‌ه و ترازو را به عدل تمام بدهید. [ما] هیچ کس را مکلف نمی‌کنیم مگر به اندازه توانایی او. و آن گاه که سخن گوئید به عدالت گوئید، اگر چه [درباره] خویشاوندتان باشد و به پیمان خدا وفا کنید، این است آن چه [خدا] شما را بدان وصیت کرد، باشد که پند گیرید * و [گفت: بدانید] که این، راه راست من است. پس، از آن پیروی کنید و از راه‌های [دیگر] پیروی نکنید که شما را از راه او پراکنده می‌کند. این است آن چه شما را بدان سفارش کرد. باشد که شما پرهیزگار شوید.

الف - اساساً دین و صراط مستقیم چیزی به جز پذیرش «ولایت» حق تعالی نیست. در همین آیه فوق نیز اولین شرط قرار گرفتن در «صراط مستقیم» را دوری از شرک فرموده است و سپس نیز به برخی از کلیات احکام الهی اشاره شده است. به عنوان مثال: اگر بپرسند «سلامتی» چیست؟ نمی‌توانید بگوئید: یعنی ورزش کنید، هوای آلوده تنفس نکنید، نمک و چربی و قند کم مصرف کنید و ...، چون این‌ها هیچ کدام سلامتی نیست، بلکه لازمه‌ی برخورداری از سلامتی است. واجبات و محرمات الهی نیز لازمه‌ی دین‌داری یا قرار گرفتن در صراط است. منتهی اصل همان پذیرش ولایت است. چنان چه فرمود:

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (البقره - ۲۵۷)

خدا «ولی» [سرپرست، یاری ده- دوست دار] کسانی است که ایمان آوردند. آنان را از تاریکی‌ها بیرون می‌آورد و به سوی روشنایی می‌برد، و آنان که کافر شده‌اند «ولی» ایشان طاغوت است که آنها را از روشنایی به تاریکی می‌کشاند، آنها اهل آتشند [و] آنها در آن ماندگارند.

ب - در مورد «صراط مستقیم» آیات دیگری نیز وجود دارد. به عنوان خطاب به آنان که معترض بودند چرا خدا او را رسول انتخاب کرد، می‌فرماید: صراط مستقیم این است که شما بدانید این خداست که می‌داند رسالتش را به چه کسی دهد؟ و سپس می‌فرماید:

«وَ هَذَا صِرَاطٌ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا قَدْ فَضَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ» (الأنعام - ۱۲۶)

این است راه راست پروردگار تو، و به راستی ما این آیه‌ها را برای کسانی که اندرز می‌گیرند شرح داده‌ایم.

و یا در سوره حمد دعا می‌کنیم که خداوند ما را به «صراط مستقیم» هدایت نماید و سپس اذعان می‌داریم که صراط مستقیم، صراط «انعمت علیهم- کسانی که به آنها نعمت دادی» است و بدیهی است که منظور از نعمت، مال دنیا نیست که کفار بیشتر دارند، بلکه می‌فرماید: نعمت داده شدگان انبیاء، صدیقین و شهداء هستند. یعنی صراط مستقیم، صراط آنهاست.

«وَ مَن يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا» (النساء - ۶۹)

و هر که خدا و پیامبر را فرمان برد پس ایشان با کسانی‌اند که خدا به آنان نعمت داده، از پیامبران و راستگویان و شهیدان و صالحان، و نیکانی که رفیقان ایشانند.

یا در سوره الصافات می‌فرماید که نجات هارون و موسی (ع) و قومشان همان هدایت به صراط مستقیم است.

ج - حال کسی که می‌خواهد ولایت الهی را بپذیرد، در صراط مستقیم قرار گیرد و از آن خارج نشود، چه باید بکند؟ فرض بگیریم آیهی فوق را تلاوت کرد و گفت: بسیار خوب، به خدا شرک نمی‌ورزم، به والدین نیکی می‌کنم ...! حال از او سؤال می‌کنیم که چگونه به خدا شرک نمی‌ورزی؟ بیان ساده این است که بگوید فقط او را «خالق، رازق، رب و ...» می‌شناسم. می‌گوییم: با این شناخت آیا اطاعتش هم لازم است یا خیر؟ آیا برای این اطاعت مجبور هستی به امر خودش، مطیع رسول و اولی الامر باشی یا خیر؟ آیا اگر در امری بین بینش و دانش شما با مسلمان دیگری اختلاف پیش آمد چه می‌کنی؟ آیا به رسول و اولی الامر مراجعه می‌کنی، یا خودت تفسیر و تعبیر می‌کنی و به خدا نسبت می‌دهی؟

بدیهی است که پاسخ درست، ضرورت اطاعت است. حال می‌گوییم: پس چگونه با بسنده کردن به کتاب، کنار گذاشتن ولایت آنان و عدم ولایت‌پذیری ایشان می‌توانی، مطیع خدا و بالتبع رسول و اولی الامر باشی و در صراط هم باقی بمانی؟! این که خود خروج از صراط است.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا
الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ
فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ
الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (النساء -
٥٩)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا فرمان برید و از پیامبر و از خداوندان فرمان
خویش اطاعت کنید و اگر در چیزی اختلاف کردید آن را به خدا و فرستاده [او] باز
برید، چنان که به خدا و روز آخرت ایمان داشته باشید. آن بهتر است و سرانجام
[آن] نیکوتر است.

د- پس، نتیجه می‌گیریم که اولین شرط قرار گرفتن در صراط مستقیم، دوری از شرک است که از
مصادیق آن اطاعت از خود یا دیگرانی به غیر از رسول و اولی الامر می‌باشد.
لذا صراط مستقیم همان «ولایت» الله است که در پذیرش ولایت «رسول و اولی الامر» متجلی می‌گردد. و
اگر کسی گمان کند که از شرک دوری جسته، به والدین احسان می‌کند، فرزندش را زنده به گور نمی‌کند
... ولی ولایت آنها را نیز نمی‌پذیرد، خودش را فریب داده است و اطاعت از نفس را به جای اطاعت از خدا
برگزیده است که این همان شرک و خروج از صراط مستقیم الهی است.

ش: اگر بنای کعبه توسط حضرت ابراهیم (ع) بنا شده، پس چرا حضرات موسی و عیسی (ع) طواف آن را ننمودند و اگر نموده‌اند، چرا در قرآن یا تورات و انجیل ذکر نشده است؟ مگر این طواف از زمان ایشان واجب نشده است؟

«ایکس - شبهه»: در خصوص کعبه، به غیر آیات قرآن کریم، اخبار و روایات بسیاری وجود دارد که هر یک از منظری بدان توجه نموده‌اند. به عنوان مثال:
الف - امام باقر علیه السلام:

«کعبه، اولین بقعه‌ای است که از زمین آفریده شد. سپس زمین از آن گسترش یافت.»

از این روایت برخی تعبیر می‌کنند که وقتی آب زمین را احاطه کرد، اولین نقطه‌ای که سر از آب درآورد، نقطه‌ی کعبه بود و برخی دیگر بر اساس سایر روایات می‌گویند: در طوفان نوح همه چیز غرق و ویران شد، به جز «کعبه» و به همین دلیل «بیت‌العتیق» نامیده شد. و البته بر اساس آیه‌ی مبارکه شکی نیست که اولین خانه‌ای که برای «عبادت دسته جمعی» و هدایت همه مردم بنا شده است، کعبه معظمه می‌باشد.

«إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَ هُدًى لِّلْعَالَمِينَ» (آل عمران - ۹۶)

بی‌گمان نخستین خانه‌ای که برای مردم بنا شد آن است که در بکّه است، مبارک است و راهنمای جهانیان است.

اگر چه کعبه اولین بیت برای عبادت «مسجد» (جای سجده) بوده، ولی قبله‌ی همه‌ی ادیان الهی نبوده است. چنانچه پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: قبله موسی (ع) مشرق و قبله عیسی (ع) مغرب بود و قبله‌ی من میان این دو است. البته دقت شود که قبله‌ی هر دو ایشان «بیت‌المقدس» بود که برای حضرت موسی (ع) که در سرزمین مصر اسکان یافت مشرق می‌شد و برای حضرت عیسی (ع) که در سرزمین‌های فلسطین بودند، در مغرب واقع می‌شد.

ب - کعبه که مسجدی برای عبادت همه‌ی انسان‌ها بود، وقتی قبله شد که دین اسلام محمدی (ص) که آخرین دین و برای جهانیان است، ظهور یافت. لذا دلیلی نداشت که کعبه برای حضرات موسی و عیسی (ع) که هر دو فقط برای قوم «بنی‌اسرائیل» و گستره‌ی آن ارسال شده بودند نیز قبله باشد و حج آن نیز واجب شده باشد. هر چند که «حج» در ادیان گذشته نیز بوده است، اما به صورت یک عبادت.

ج - البته در روایات سخن از حج حضرت موسی (ع) آمده است. چنانچه می‌فرماید:

«حضرت موسی علیه السلام حجاجی به جا آورد در حالی که سوار بر شتر سرخی بود و لبیک می‌گفت»

(بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۶۴، روایت ۴۱،
که دقیقاً بیانگر حج حضرت موسی، حضرت نوح و حضرت سلیمان علیهم السلام می‌باشد،
و نیز در رابطه با حج حضرت موسی علیه السلام ر، ك :
بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۱۱، روایت ۱۶، و ص ۳۵۹، روایت ۶۹).

د - با توجه به نکات فوق الزامی ندارد که حضرات موسی و عیسی (ع) حتماً به مکه سفر نموده و طواف کعبه نیز به جای آورده باشند. مضاف بر این که احکام و مناسک حج بدین شکل در اسلام وضع شده

است. و البته باید توجه داشت که با وجود لجاجت و بغض و تحریفات صورت گرفته در ادیان یهودی و مسیحی، که حتی کتاب آسمانی را تغییر دادند، اسناد تاریخی صحیح و بسیاری از آنان به جا نمانده است. یهودی‌ها و نصرانی‌ها چنان تعصب و رقابتی در دین خود داشتند که حتی یهودی‌ها می‌گفتند: ابراهیم یهودی بود و مسیحی‌ها می‌گفتند، نصرانی بود! و هیچ توجه نداشتند که حضرت ابراهیم(ع) قبل از این دو بوده است. تا آن که خداوند متعال به آخرین انبیای خود، حضرت رسول اکرم(ص) می‌فرماید که به این‌ها بگو که ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی، بلکه موحد و مسلمان (تسلیم شده) بود و هیچ‌گاه از مشرکین نبود.

«مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَ لَكِنْ
كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (آل
عمران - ۶۷)

ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی و لیکن یکتا پرست تسلیم شده [به خدا] بود و از مشرکان نبود.

لذا همه‌ی جزئیات زندگی آنها در اختیار ما نیست و از تاریخ منقول آنها نیز فقط آن چه در قرآن و احادیث و روایات آمده است، مورد تأیید می‌باشد.

ش (تهران): در سوره‌ی الرحمن ابتدا «علم القرآن» بیان شده و سپس «خلق الانسان»، پس قرآن قبل از انسان به چه کسانی تعلیم داده شده است؟

«ایکس - شبهه»: موضوع را از چند جنبه باید مطرح و به چند معنا باید نمود:
در سوره مبارکه‌ی «الرحمن»، از ابتدا تا به انتها به رحمت‌ها و نعمات و اسعه‌ی الهی اشاره شده است، چنان چه ابتدای آن با کلمه و اسم رحمت خدا «الرحمن» آغاز شده است و ختم به اسمای جلال و کریم می‌گردد. «تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» و در طی سوره ۳۱ مرتبه به نعمت‌های غیر قابل انکار و شمارش خدا تذکر می‌دهد «فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» و به برخی از آن نعمت‌ها و آلاء (قرآن، انسان، علم، بیان، خورشید، ماه، خوردنی‌ها، نوشیدنی‌ها، بهشت و حتی جهنم و ...) نیز اشاره می‌نماید.
نعمت‌های شمارش شده [و نشده از این قبیل] همه از صادره از جلوه‌ی رحمانیت خداوند متعال است و به همین دلیل، نمی‌فرماید: الله، یا حکیم، یا علیم، یا قادر و ...، در امر خلقت چنین و چنان نمود، بلکه می‌فرماید «الرحمن» قرآن را تعلیم داد، انسان را خلق کرد، به علم بیان را آموخت، خورشید و ماه و ستارگان را به نظم درآورد و ... یعنی اینها همه جلوه‌ی رحمت الهی است.
اما ترتیب بیان شده توجه به عظمت مراتب وجودی آن تجلیات دارد و نه مبتلا و مبتلابه یا خطیب و مخاطب ...، و بدیهی است که عظمت و حقیقت وجودی قرآن کریم به مراتب والاتر از «انسان» به معنای عام آن است.

پس از قرآن کریم، انسان از عظمت وجودی بالاتری قرار می‌گیرد که این عظمت به شرط برخورداری و استفاده‌ی صحیح از قدرت «بیان» به معنای امکان و قدرت «تبیین» و روشنگری و تکلم هدایت‌گرانه (بر اساس آگاهی و آگاه کننده) می‌باشد و آگاهی و قدرت تبیین و تکلم آگاه کننده نیز مستلزم تمسک و بهره‌وری از ظاهر و باطن قرآن کریم است.

پس از توجه به نکات فوق، تأمل در مباحث دیگری نیز لازم است که از جمله موارد ذیل می‌باشد:
الف - هر چیزی «جسم، روح و ملکوتی» دارد، که ملکوت هر چیز نزد خداوند متعال و در اختیار اوست:

«فَسُبْحَانَ الَّذِي يَبْدِئُ مَلَكُوتَ كُلِّ شَيْءٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (یس - ۸۳)

منزه است آنکه ملکوت (سلطنت به کنه وجود) همه چیز به دست اوست و به سوی او بازگشت می‌یابید.

و آن چه نازل می‌گردد نیز از منبع و خزینه است که همه‌ی خزاین زمین و آسمان‌ها نزد اوست و از هر چه حکمت و مشیتش تعلق بگیرد، به اندازه‌ی لازم از آن خزاین نازل می‌نماید:

«وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» (المنافقون - ۷)

گنج‌های زمین و آسمان‌ها از آن خداوند است.

«وَ إِنَّ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ» (الحجر - ۲۱)

هیچ چیز نیست مگر آن که نزد ما خزینه‌های آن است و ما نازلش نمی‌کنیم مگر به اندازه معین.

قرآن کریم نیز از این قواعد مستثنی نمی‌باشد. قرآن نیز جسمی دارد که در قالب کتاب در اختیار ماست و روحی دارد که انسان کامل است و ملکوت و خزینه‌ای دارد که در نزد پروردگار عالم است و از آن به حدی که لازم بوده است (بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ) نازل نموده است. لذا خداوند خود در باره‌ی قرآن کریم می‌فرماید:

«وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ * إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْءَانًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ * وَ إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِي حَكِيمٌ» (الزخرف - ٤)

سوگند به کتاب روشنگر * که ما آن را خواندنی عربی کردیم، شاید تعقل کنید * و سوگند که این خواندنی قبلاً در ام‌الکتاب نزد ما بود، که مقامی بلند و فرزانه دارد.

پس، قرآن کریم نیز از قبل خلق شده است و خزینه‌ای نزد پروردگار دارد و در عالم ملکوت نام این کتاب (علی حکیم) است. و همه‌ی کتب آسمانی در هر زمانی به حدی که لازم بود «به قدر معلوم» از آن خزینه نازل شده‌اند.

ب- پس ملکوت و روح قرآن کریم، کتاب علم همه‌ی مخلوقات و از جمله ملائک، جنیان و انسان می‌باشد. و انسان نیز پس از جن و ملک خلق شده است.

ج- اما ملکوت همین انسان نیز قبل از هر چیزی خلق شده است. خلق اول انسان کامل و نور حضرت محمد صلوات‌الله علیه و آله و مشتق از نور او، نور وجود اهل عصمت علیهم‌السلام بوده است و علمی که خداوند متعال به حضرت آدم(ع) تعلیم داد و سپس به واسطه عدم آگاهی ملائک از این معلم، آدم(ع) را معلم و مسجود ملائک ساخت، همین معرفت انوار مقدسه‌ی وجودهای مبارک بوده است و این وجودهای برتر نیز به علم قرآن (یا شاید بتوان گفت ملکوت قرآن) تعلیم یافتند.

پس، از همان ابتدا که خلق اول، انسان کامل و اشرف مخلوقات خلق شد، قرآن کریم به او تعلیم داده شد و در عالم ظاهر نیز همین‌طور است. قرآن کریم، انسان کامل و انسان کامل، قرآن کریم است. چنانچه در همین عالم ماده و طبیعت شاهدیم که امیرالمؤمنین(ع) در جنگ صفین فریاد بر می‌آورد که فریب نخورید، قرآن منم. و یا در روایات دیگر می‌فرماید: انا الحوامیم، انا المثنائی و ... - حاء میم‌های قرآن منم، سوره حمد منم و ...

پس، اگر بیان شد که خداوند کریم قرآن را به حضرت محمد(ص) و سایر معصومین(ع) تعلیم داد، معنایش این نیست قرآن همین جلد کتاب و دامنه‌ی حیات، تعلیم و تعلم نیز همین عالم طبیعت است. اگر چه در عالم طبیعت نیز به حضرت آدم(ع) و سایر انبیاء و به تبع آنان سایر انسان‌ها، و همین‌طور به جنیان که مکلف به تبعیت انبیای بشری بودند، همین قرآن تعلیم داده شده است. در روایت آمده است:

«حسین بن خالد روایت کرده که امام علیه‌السلام، «الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ» را چنین

تفسیر کرده که «اللَّهُ عَلَّمَ مُحَمَّدًا الْقُرْآنَ - یعنی الله جل جلاله قرآن را به محمد صلوات

الله علیه و آله تعلیم داد.»

راوی می‌گوید: سپس پرسیدم: «خلق الانسان» چه معنی دارد؟ فرمود: مراد از انسان،

امیرالمؤمنین علیه‌السلام است که بعد از پیغمبر او فرد کامل است. و گفتیم: «علمه

البیان»؟ چه معنی دارد: فرمود تعلیم کرد حضرت امیر را هر چه مردم به آن احتیاج

دارند.» (تفسیر شریف لاهیجی، ج ۴، ص: ۳۲۸)

پس، از همان ابتدا که خلقت آغاز شد، ملکوت و روح قرآن نیز خلق شد و اساساً این دو جدای از هم نیستند. چنان در نشئه و عالم طبیعت نیز پیامبر اکرم(ص) فرمودند:

«این دو از هم جدا نمی‌شوند تا در حوض کوثر به من برسند».

مضاف بر آن که در همین عالم طبیعت، قرآن کریم کتاب هدایت بشر و نیاز ضروری و اولیه بشر است و خداوند حکیم، پاسخ نیاز بشر را قبل از خودش خلق نموده است. چنان چه اگر خلقت بدن مادی او نیاز به «آب و خاک - گل» داشت، این آب و خاک قبل از او خلق شده‌اند و اگر قرار بود به زمین هبوط پیدا کند، این زمین قبل از او خلق شده بود.

پس، اگر بگوییم که قرآن در عالم طبیعت به انبیاء الهی، از حضرت آدم(ع) گرفته تا خاتم(ص) نازل گردیده است، معلوم است که قبل از آنها به ناقل وحی، حضرت جبرئیل و ... تعلیم شده است.

www.x-shobhe.com

ش (تهران): آیا قرآن از فرهنگ عصر و مکان خود تأثیر گرفته است؟ مثلاً اگر جای دیگری نازل می‌شد به جای خرمای و شتر چیز دیگری در قرآن می‌آمد؟ لطفاً جواب کلی دهید که بقیه مثال‌ها را هم پوشش دهد؟

«یکس - شبهه»: باید دقت شود که گاهی در طرح یک بحث، با خلط مبحث ظریف و جا به جایی یک واژه که شاید ابتدا زیاد هم مهم به نظر نرسد، یک معنای کاملاً انحرافی و غلط را بیان و القا می‌کنند، که از جمله همین واژه‌ی «تأثیر پذیری» به جای واژه‌های چون «انطباق، هماهنگی و ...» است. به عنوان مثال: اگر منظور از سؤال این باشد که در هر حال آیات الهی در هر دینی منطبق با زبان پیامبر آن دین و هماهنگ و مفهوم قوم مخاطب و محیط رسالتش (محدود و یا جهانی) نازل می‌گردد، درست است و حرف جدیدی نیست. چنان چه خداوند متعال خود در کلام وحی می‌فرماید:

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلَّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (ابراهیم - ۴)

هیچ پیغمبری را جز به زبان مردمش نفرستادیم، تا (احکام را) برای آنان بیان کند، و خدا هر که را بخواهد گمراه، و هر که را بخواهد هدایت می‌نماید، و او عزیز و حکیم است.

بالاخره پیامبران از آسمان نازل نمی‌شوند و در بین اقوام زندگی کرده و مبعوث می‌گردند و بدیهی است که هر قومی زبان و فرهنگی دارد که پیامبرش به آن زبان سخن می‌گوید و به آن فرهنگ آشنایی کامل دارد و اولین مخاطبین هر پیامبری نیز قوم خودش هستند و نه اقوام دیگر و سپس به موجب گستره‌ی شعاع مأموریت الهی، اقوام دیگر را شامل و در نهایت دین جهانی می‌گردد.

اما به این معنایی که ذکر شد، «تأثیر پذیری» نمی‌گویند. تأثیر پذیری وقتی صورت می‌پذیرد که کلام یا فعل متأثر از چیزی باشد و کلام وحی فقط متأثر از علم، حکمت و اراده‌ی الهی است، نه متأثر از هیچ چیز دیگری و از جمله فرهنگ یک قوم. که اگر چنین بود آداب و سنن آن قوم مثل بت پرستی، دختر کشی، لجن خواری، قمار، شراب خواری، پسر خواندگی و ... را رد نمی‌نمود. و معارف و احکامش را نیز منطبق با فرهنگ و نیازهای یک قوم صادر می‌نمود و نه منطبق بر عقل و فطرت بشر در تمامی اعصار و خود نیز محدوده‌ی رسالت را تعیین می‌نمود. چنان چه به یکی فرمود: تو مخصوص قوم لوط هستی، به دیگری فرمود: مخصوص بنی اسرائیل هستی ... و به آخری فرمود که جهانی و برای همگان در همه‌ی اعصار هستی.

آنها که مدعی می‌شوند قرآن کریم متأثر از فرهنگ قومی محیط بوده است، در اصل می‌خواهند وحی بودن آن را منکر شوند تا بتوانند در نهایت خالق حکیم را انکار کنند. پس برای آنها هیچ پاسخی در این باره مفید و حتی لازم نمی‌باشد، بلکه باید در اصل مبحث توحید بحث شود، که آیا اساساً جهان، آفریدگار حی، علیم، حکیم و قادری دارد یا خیر؟ این آفریدگار هدایت هم می‌کند و یا همه را رها کرده است و ...؟ لذا شاهدیم که مطرح کنندگان این گونه شبهات، فقط روی مثال‌ها تکیه می‌کنند، در صورتی که در قرآن کریم مباحث اعتقادی، فلسفی، عرفانی، حقوقی، تربیتی، اجتماعی، سیاسی و ... بسیاری مطرح شده است و در برخی از مسائل نیز مثال آورده شده است و مثال نیز فقط مختص به «شتر» نبوده که بگوییم عربی است. هر چند که شتر نیز مختص سرزمین‌های عربی نیست و همگان آن را می‌شناسند. بلکه از عنکبوت، مورچه، مگس، زنبور، الاغ، گاو، پشه، خورشید، نور، ماه و ... نیز مثال آورده شده است که عمومیت دارد و

تعداد این مثال‌ها و جامعیت آنها نیز بسیار بیشتر از مثال به «شتر» است. بله، البته که قرآن مثالی از یک حیوان که فقط عده‌ای خاص آن را دیده باشند (مثل ماهی سفید که مخصوص دریای خزر است یا کوسه‌ی دریای مدیترانه یا خرس قطبی) نمی‌آورد و حتی چنان چه بیان شد حتی مثال از «شتر» در آن برای همگان آشنا است. آیا کشورهای آسیایی فاقد شتر هستند یا آمریکایی یا اروپایی یا خاور دور مثل چین؟! حالا یک جا کمتر است و یک جا بیشتر. ولی کدام ملتی در جهان وجود داشته یا دارد که به هیچ وجه از پوست، گوشت، شیر و پی شتر استفاده نکرده باشد؟!

اما آنان که این گونه بهانه را مطرح می‌کنند، در میان همه‌ی مثال‌های قرآنی فقط «شتر» را انتخاب می‌کنند که بگویند: قرآن عربی است و نتیجه بگیرند که یا اصلاً از طرف خداوند نیست و یا دست کم فقط مخصوص به محیط‌های عربی و اعراب است. در صورتی که نه شتر مختص به اعراب است، و نه مثال‌های قرآنی محدود به شتر است و نه «مثل به شتر» دلیل بر وحی بودن یا نبودن، یا منطقه‌ای یا جهانی بودن اسلام می‌باشد.

البته چنان چه بیان شد، مثال‌های دیگری نیز در قرآن کریم وجود دارد که به مراتب بیشتر است. اگر اینان فقط به مثال بسنده می‌کنند و هیچ مطلب و مفهوم دیگری را نمی‌فهمند، چرا مثال‌های دیگر را بیان نمی‌کنند. به مثال به دو نمونه‌ی ذیل دقت شود:

«مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» (العنكبوت - ۲۱)

مثل کسانی که به جای خدا اولیایی دیگر اتخاذ می‌کنند مثل عنکبوت است و خانه ساختنش و به درستی سست‌ترین خانه‌ها خانه عنکبوت است، اگر بدانند.

«مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْجَمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا يَنْسَى مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (الجمعة - ۵)

وصف حال آنان که تحمل (علم) تورات کرده و خلاف آن عمل نمودند در مثل به حماری (الاعی) ماند که بار کتاب‌ها بر پشت کشد (و از آن هیچ نفهمد و بهره نبرد) آری قومی که مثل حالشان این است که آیات خدا را تکذیب کردند بسیار مردم بدی هستند و خدا هرگز ستمکاران را (به راه سعادت) رهبری نخواهد کرد.

در هر حال خداوند از هر چه که بخواهد مثل می‌زند و در مثل زدن نیز هیچ ابایی ندارد و هر کس که عنادی نداشته باشد با مثلی روشن‌تر و آگاه‌تر می‌شود و آنان که عناد دارند، حتی بحث‌های عقلی نیز در آنان کارساز نیست، چه رسد به مثل‌ها:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةٌ قَمَا فَوْقَهَا قَمَا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَا ذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَ يَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَ مَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ» (البقره - ۲۶)

خدا از این که به پشه و یا کوچک‌تر از آن مثل بزند شرم نمی‌کند مؤمنان چون آن را بشنوند می‌دانند که درست است و از ناحیه پروردگارشان است، ولی کافران گویند خدا

از این مثل چه منظور داشت، بسیاری را با آن هدایت و بسیاری را به وسیله آن گمراه می‌کند. ولی جز گروه بدکاران کسی را بدان گمراه نمی‌کند.

www.x-shobhe.com

ش (تهران): در شبکه الشارجه و برنامه‌ی فارسی زبان «ظلال احکام»، به استناد آیه‌ی «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» گفتند که حضرت خضر پیامبر ممکن نیست که زنده باشد. پاسخ چیست؟

«ایکس - شبهه»: قبل از ایفاد پاسخ، لازم است همیشه به «هدف» از تولید و طرح یک شبهه دقت نماییم. بدیهی است که برای آنها هیچ فرقی ندارد که حضرت خضر علیه‌السلام زنده باشد یا نباشد، بلکه می‌خواهند با این توجیه و تفسیر غلط، امکان زنده بودن حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه‌الشریف را زیر سؤال برده و بدین ترتیب عقاید شیعه را مخدوش جلوه دهند. کافی است دقت کنیم که چرا در برنامه‌ی «ظلال احکام» البته بنا به دیکته‌ی شما که به معنای سایه‌ی احکام است» به جای طرح احکام به مباحث کلامی و تاریخی می‌پردازند؟!

الف - متن آیه و ترجمه‌ی آن به فارسی چنین است (البته این معنا در دو آیه دیگر نیز عیناً بیان شده است):

«كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ»
(العنکبوت - ۵۷)

هر نفسی مرگ را خواهد چشید و سپس به سوی ما بازگشت می‌کنید.

چنان چه مشهود است، خداوند متعال در این آیه تصریح و تأکید نموده است که در هر حال همگان «موت» را درک خواهند کرد، ولی اصلاً اشاره‌ای ندارد که کسی طول عمر نخواهد داشت. یعنی اگر کسی ده یا صد هزار سال هم زنده باشد، در نهایت «موت» را درک خواهد کرد. چنان چه طول عمر «ابلیس» از قبل از حضرت آدم(ع) بوده و تا وقت معلوم نیز خواهد بود. اما در هر حال خواهد مرد. حضرت نوح(ع) نیز عمری بیشتر از هزار سال داشت و فقط بیش از ۹۵۰ سال نبی بود و مردم را دعوت می‌نمود و بالاخره او نیز «موت» را درک نمود:

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ قَلِيلًا فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ» (العنکوب - ۱۴)

ما به تحقیق نوح را به سوی قومش گسیل داشتیم، پس مدت هزار سال الا پنجاه سال در میان آنان درنگ کرد، و سرانجام طوفان ایشان را که ستمگر بودند بگرفت.

ب- افراد و اشخاصی که در روایات به سند اهل سنت، عمرهای بسیار طولانی داشتند کم نبودند که در ذیل به برخی از آنها اشاره می‌گردد:

حضرت آدم علیه‌السلام با ۹۳۰ سال. (کامل ابن اثیر - ج ۱ - ص ۱۹)

شیت فرزند آدم با ۹۱۲ سال. (کامل ابن اثیر - ج ۱ - ص ۱۹)

سام پسر نوح با ۶۰۰ سال. (کامل ابن اثیر - ج ۱ - ص ۵۴)

لقمان بن عاد که ۳۵۰۰ سال عمر داشته است. (اخبار الدول)

ادریس نبی با ۸۶۲ سال. (کامل ابن اثیر - ج ۱ - ص ۲۱)

سلیمان نبی با ۷۱۲ سال. (المستدرک - ج ۲ - ص ۳۳)

و ...

ج- راجع به حضرت خضر علیه‌السلام نیز بسیاری از اهل سنت دلیل و روایت آورده‌اند که هنوز زنده است.

در کتاب هوائف ذکر شده است که ایشان، حضرت علی رضی الله عنه را ملاقات کرده و دعای مخصوصی را به ایشان آموزش داده است که خواندن آن دعا، ثواب بسیار و رحمت فراوانی را به دنبال خواهد داشت. در کتاب «خصائص الصغری» در باب ملاقات حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم با حضرت خضر علیه السلام، حدیث طولانی از انس رضی الله عنه روایت کرده و در آن بیان می‌کند که چگونه ایشان با پیامبر اسلام ملاقات کرده و ایشان آرزوی امت محمدی بودن را از خداوند خواستار شده. ملاحظه: البته برخی از اهل سنت نیز معتقدند که ایشان رحلت نموده است.

د- در هر حال اگر چه ایشان بر طبق احادیث و روایات زنده هستند، اما در این بحث اصراری به اثبات زنده بودن حضرت خضر علیه السلام نداریم، بلکه متذکر می‌شویم این که خداوند فرموده است که هر نفسی «موت» را درک خواهد کرد، بدین معنا نیست که طول عمر حتماً کوتاه باشد و یا دیگران تعیین کنند. بلکه می‌فرماید که طول عمر یک انسان و هر نفس دیگری هر چقدر هم که بلند باشد، قضا و حکمت الهی بر این است که بالاخره «موت» را درک کند. لذا معلوم می‌شود که این شبکه با قصد و غرض هر تحریف و القای غلطی را بر رسیدن به اهدافش انجام می‌دهد.

ش (کازرون): خداوند در قرآن کریم از سخن گفتن یک مورچه با مورچه‌های دیگر و هشدار برای فرار از لشکریان سلیمان خبر می‌دهد. با این حساب باید آنها شعور داشته باشند و حتی بیشتر از انسان.

«یکس - شبهه»: آیه‌ی مبارکه و معنای آن چنین است:

«خَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطَمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ» (النمل - ۱۸)
تا چون به وادی مورچه رسیدند مورچه‌ای گفت: ای مورچگان به لانه‌های خود بروید تا سلیمان و سپاهیان او به غفلت شما را پایمال نکنند.

الف - بدیهی است که همه‌ی جانداران از نوعی شعور [که البته با یک دیگر متفاوتند] برخوردار می‌باشند. به عنوان مثال: وقتی سگ تربیت می‌شود و صاحبش، یا دزد، یا گرگ را می‌شناسد و حتی می‌تواند برای صاحبش به شکار رود، یا اسب تربیت می‌شود و یا فک، اسب‌آبی و دلفین حتی با انسان بازی می‌کنند و یا کبوتر تربیت شده پس از رهایی به لانه بر می‌گردد و یا حتی نامه‌بر می‌شود و ...، از نوعی شعور برخوردار است.

جالب است بدانیم که نه تنها جانداران، بلکه همه‌ی مخلوقات از نوعی شعور برخوردار هستند. چنانچه در عالم مشهود و معمول می‌بینیم که برای گیاهان موسیقی می‌گذارند و می‌گویند درک می‌کند و حتی ثابت شده که رفتار صاحبش را درک می‌کند. لذا توصیه شده که اگر با گیاهان با ملاحظت و مهربانی رفتار شود، رشد بهتری خواهند داشت. و در عالم غیر معمول نیز دیدیم که حتی سنگ ریزه تسبیح می‌کند و یا چوب خشکی که پیامبر(ص) بر آن تکیه می‌داد از فراقش ناله می‌کند و در احادیث آمده است که مکان نمازگزار مؤمن و سجاده‌اش به هنگام وفات از فراق او می‌گیرند و اینها همه دال بر برخورداری از نوعی شعور است. اگر چه علم امروز تا حدودی به این معارف دست یافته است، اما مسلمان می‌داند که خداوند متعال هیچ موجود بی‌شعوری اعم از جامد، مایع، جاندار، حیوان، انسان، جن و ملک نیافریده است. چنانچه در قرآن کریم تأکید می‌نماید که هر چه در زمین و آسمان است تسبیح او را می‌کنند و به این تسبیحی که می‌کنند نیز آگاهی دارند، منتهی با توجه به تفاوت سنخیت‌ها، ما تسبیح آنان را درک نمی‌کنیم:

«تَسْبِخُ لَهُ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا» (الاسراء - ۴۴)
همه آسمان‌های هفتگانه و زمین و موجوداتی که بین آنهاست همه او را منزه می‌دارند، و اصولاً هیچ موجودی نیست مگر آن که با حمدش خداوند را منزه می‌دارد ولی شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید که او همواره بردبار و آمرزنده است.

قرآن کریم تأکید دارد که همه‌ی موجودات تسبیح گو هستند و به این تسبیح خود و این که چه کسی را تسبیح می‌کنند «علم» دارند:

«أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرُ صَافَاتٍ كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ» (النور - ۴۱)

مگر نمی‌بینی [دیده‌ی علم] هر چه در آسمان‌ها و زمین هست با مرغان گشوده بال،
تسبیح خدا می‌کنند و همه به دعا و تسبیح خویش دانند (علم دارند) و خدا داند که
چه می‌کند.

ب- اما این که لابد شعور آنها از انسان بیشتر است؟ باید بدانیم که انسان با انسان متفاوت است. برخی از انسان‌ها در مراحل رشد خود در همان مرحله‌ی جمادی و نباتی توقف می‌کنند. آنها به جز رشد نباتی ندارند. یعنی نطفه‌ای رشد کرده و مبدل به علقه، مضغه و ... می‌شود و آنها به دنیا می‌آیند و چون گیاهان و نباتات از زمین و آب و هوا و خورشید تغذیه می‌کنند تا بزرگتر شوند. بدیهی است که «شعور» این دسته نه تنها از حیوانات، بلکه حتی از برخی جمادات نیز کمتر است. چنان چه خداوند متعال که خالق آنهاست، می‌فرماید «سنگ» از آنها بهتر است. چرا که از سنگ گاهی [اگر سایر شرایط مساعد باشد] چشمه‌ای می‌جوشد، اما از این‌ها در هیچ شرایطی خیری بیرون نمی‌آید:

«ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدَّ قَسْوَةً وَإِنْ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنْ مِنْهَا لَمَا يَشَقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنْ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ مَا اللَّهُ يَغْفِلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ» (البقره - ۷۴)

از پس این جریان دل‌هایتان سخت شد که چون سنگ یا سخت‌تر بود که بعضی
سنگ‌ها جوی‌ها از آن بشکافد و بعضی آنها دو پاره شود و آب از آن بیرون آید و بعضی
از آنها از ترس خدا فرود افتد و خدا از آن چه می‌کنید غافل نیست.

برخی دیگر از انسان‌ها از این مرحله عبور کرده و استعداد‌های حیوانی‌شان مثل شهوت و غضب [که لازمه‌ی حیات دنیوی است] ظهور و بروز پیدا می‌کند، اما در این مرحله می‌مانند. لذا خداوند خالقشان آنها را «حیوان، بلکه پست‌تر» می‌نامد. چرا که حیوانیت برای حیوان کمال است، اما برای انسانی که به او عقل و فهم و شعور انسانی داده شده، پستی است و حیوان با تمامی حیوانیتش تسبیح‌گو است، اما چنین انسانی کافر می‌شود:

«... لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»
(الأعراف - ۱۷۹)

... دل‌ها دارند که با آن فهم نمی‌کنند، چشم‌ها دارند که با آن نمی‌بینند گوش‌ها
دارند که با آن نمی‌شنوند، ایشان چون چارپایانند. بلکه آنان گمراه‌ترند. ایشان همانانند،
غفلت‌زدگان.

پس، نه تنها همه‌ی موجودات دارای مرتبه‌ای از شعور هستند، بلکه صرف برخورداری از شکل و ظاهر انسانی سبب نمی‌گردد که صاحبش انسان بوده و از عقل، فهم و شعور انسانی برخوردار باشد. چه بسا بسیاری (کسانی که عبد و بنده هوای نفس خود شده‌اند) ظاهری بسیار آراسته و حتی شبیه آدم‌های فهمیده و عالم دارند، اما حیوان و بلکه پست‌ترند. بدیهی است که شعور آنها کمتر از حیوانات است.

«أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا * أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ

يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا»
(الفرقان - ۴۳ و ۴۴)

آیا کسی را که هوس خویش را خدای خویش گرفته، ندیدی؟ مگر تو کارگذار او هستی؟ * آیا می‌پنداری بیشترشان می‌شنوند یا می‌فهمند؟ که آنها جز به مانند حیوانات نیستند، بلکه روش آنان گمراهانه‌تر است.

www.x-shobhe.com

ش (بابلسر): می گویند: با توجه به آیات ۶۱ از سوره‌ی الزخرف - ۵۵ از سوره آل عمران و ۱۵۹ از سوره النساء، منجی آخر الزمان حضرت مسیح علیه السلام است؟ پاسخ چیست؟

«ایکس - شبهه»: قبل از پاسخ، دقت شود که اخیراً بسیار باب شده که بدون آوردن نام مسلک و اسم «وهابیت»، رسم آن را در میان مردم و به ویژه جوانان رایج کنند که از جمله این مسلک و رسم، رجوع به ظاهر قرآن و تفسیر و تأویل دلبخواهی است که البته نتیجه‌ای هم جز انحراف ندارد. لذا در پاسخ سؤال دیگری در این خصوص مطالبی ایفاد شد که حتماً باید برای همین سؤال نیز مورد مطالعه قرار گیرد. (۱).

اما راجع به سه آیه مذکور و استناد آنها به «منجی آخر الزمان بودن حضرت مسیح علیه السلام»، اولین سؤال این است که از کجا این نتیجه عجیب و غریب را اخذ نموده‌اند، چرا که حتی ظاهر آیات نیز چنین بیان و یا حتی اشاره‌ای ندارند:

الف - در سوره البقره - آیه ۶۱، پس از آن که معتقدین به الوهیت آن حضرت را مشرک می‌خواند و تصریح می‌نماید که او به جز بنده‌ای که او را «مثل» برای بنی اسرائیل قرار دادیم، نبود و اگر می‌خواستیم اصلاً به جای شما ملائکه را روی زمین قرار می‌دادیم، می‌فرماید:

« وَ إِنَّهُ لَعَلَّمُ لِلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَ اتَّبِعُونِ
هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ » (الزخرف - ۶۱)
و بی‌گمان [تولد و بعثت] او نشانه‌ای از قیامت است، در [آن] شک مکنید، و مرا پیروی کنید، که این راه راست است.

حالا کجای این آیه به صورت مستقیم و یا حتی تلویحی یا تفسیری می‌فهماند که ایشان منجی آخر الزمان است؟ آیا این سوء استفاده که هیچ، تحریف علنی نیست؟
ب - در سوره آل عمران - آیه ۵۵ نیز پس از اشاره به نصرت خواستن حضرت عیسی (ع) و پاسخ مثبت حواریون می‌فرماید:

« إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ خُذْ هَذَا الصَّلَافَ الَّذِي كَفَرُوا وَ جَاعِلِي الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ
فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ »
(آل عمران - ۵۵)

و به یاد آر آن زمان را که خدای تعالی گفت: ای عیسی من تو را خواهم گرفت و به سوی خود بالا خواهم برد و از شر کسانی که کافر شدند پاک خواهم کرد و پیروانت را بر کسانی که کافر شدند برتری تا قیامت می‌دهم آن گاه برگشتتان به سوی من است، و من - بین شما در آن چه اختلاف می‌کنید حکم خواهم کرد.

همان طور که مشهود است آیه دلالت بر این دارد که خداوند ایشان را بالا برد. و در واقع تکذیب کسانی است که معتقدند او را به صلیب کشیده‌اند. و اگر عده‌ای بخواهند که به ظاهر آیه نیز قناعت کنند، باید نتیجه بگیرند که او دیگر بر نمی‌گردد تا قیامت برپا شود. یعنی حتی اعتقاد تشیع به رجعت ایشان را نیز باید نفی کنند، پس از کجای این آیه نتیجه گرفتند که منجی آخر الزمان اوست؟

ج - در سوره‌ی النساء آیه ۵۵ نیز می‌فرماید: هیچ اهل کتابی (چه یهودی و چه مسیحی)، اهل کتاب نیست، مگر این که قبل از مرگش به حضرت عیسی (ع) ایمان بیاورد. یعنی با شعار نمی‌شود. با دروغ و

حیله و پسر خدا و خود خدا خواندن او کار درست نمی‌شود، بلکه باید واقعاً به عبد و پیامبر بودن ایشان ایمان بیاورد تا بشود به او گفت: اهل کتاب. حال این چه ربطی به منجی آخرالزمان دارد؟

«وَ إِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ
وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً» (النساء
۱۵۹)

هیچ فردی از اهل کتاب نیست مگر آن که قبل از مرگش به طور حتم به عیسی ایمان می‌آورد و عیسی در قیامت علیه آنان گواه خواهد بود.

د- پس می‌بینیم که نه تنها تفسیر و تأویل به رأی می‌کنند، بلکه حتی ترجمه‌ی ساده را تحریف کرده و به غلط مطلبی بیان می‌دارند که شبهه و انحرافی وارد کنند و اینان هیچ قصدی به جز دور کردن اذهان عمومی از تشیع ندارند.

به آنها بگویید: اگر قرآن را قبول ندارید، به قرآن استناد نکنید- اگر قبول دارید، قرآن می‌فرماید که به رسول و اولی‌الامر و راسخون فی‌العلم مراجعه کنید- و اگر قبول ندارید و به خاطر اعتقاد ما به قرآن استناد می‌کنید تا به اصطلاح دلیل نقضی بیاورید، بدانید که ما همه‌ی آیات قرآن را قبول داریم که از جمله آنها رجوع به معلم کتاب «پیامبر و اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین» است. و برای پیامبر آخرالزمان هیچ منعی نداشت که خود بگوید: منجی آخرالزمان حضرت مسیح (ع) است، نه این که مکرر و مستمر نشانی‌های آن حضرت را از اسم، لقب، کنیه، نسل گرفته تا شکل و قیافه و رسم، مشخصاً بیان نماید.

ش (تبریز): آیه‌ای که در آن «بقیت‌الله» آمده است، مربوط به تجارت و سود ناشی از آن است، پس چرا این نام را بر امام زمان (عج) و آیه را به ایشان نسبت می‌دهیم؟

«یکس - شبهه»: همان‌طور که می‌دانید، قرآن کریم آخرین کتاب خدا برای دین جهانی است. بدیهی است که چنین کتابی باید از بیان هیچ مطلبی که در شناخت و عمل لازم می‌آید فروگذار ننموده باشد. لذا بیان حق تعالی در قرآن مجید، ضمن آن که «محکم و متشابه» - «تفسیر و تأویل» و ... دارد، دارای روح و جسم و ظاهر و باطن است. چنان‌چه در احادیث بیان شده است که قرآن را ظاهری و باطنی است و باطن آن را باطنی تا هفتاد باطن است. (البته این معنا برای ذهن ما نا آشنا و غیر قابل فهم نیست، چرا که هر جمله‌ی ایجازی دارای ظاهر و باطن و بواطن است - به ویژه اگر آن جملات ادبی و حکیمانه نیز باشند).

به عنوان مثال: برخی از آیات قرآن کریم «محکم» است. مثل این که می‌فرماید:

«ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ» (الأنعام - ۱۰۲)
این خدای (یکتا است) که پروردگار شما است. خدایی جز او نیست. خالق همه چیز است، پس او را بپرستید که عهده‌دار همه چیز است.

«إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» (طه - ۱۴)

من خدای یکتایم، معبودی جز من نیست، عبادت من کن و برای یاد کردن من نماز به پا کن.

اما برخی از آیات متشابه هستند، یعنی آن را به هر چیز شبیه دیگری می‌توان نسبت داد. مثل آن که می‌فرماید:

«يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ»
دست خدا بالاتر از دست‌های آنان است.

حال سؤال می‌شود که مگر خدا دست دارد؟ اگر دارد چگونه و چه شکلی و به چه بزرگی است و اگر ندارد، معنای این ایجاز چیست؟ آیات متشابه با آیات محکم تفسیر و تأویل می‌شوند. مثلاً وقتی آیه‌ی فوق با آیه‌ی

«لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»
هیچ چیزی مانند او نیست.

تطبیق می‌گردد، معلوم می‌شود که منظور از «ید» دستی مانند دست دیگران نیست، بلکه تعبیری از دست علم، دست قدرت یا دست رحمت و رأفت ... است. یا به عنوان مثالی دیگر می‌فرماید:

«وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»
(الأعراف - ۱۸۰)

خدا را نام‌های نیکوتر است. او را بدان‌ها بخوانید و کسانی را که در نام‌های وی کجروی می‌کنند، واگذارید. به زودی سزای اعمالی را که می‌کرده‌اند خواهند دید.

در اینجا سؤال ایجاد می‌شود که مگر «اسم» های خدا چیست که عده‌ای در آن کج‌روی می‌کنند؟ اصلاً مگر اطلاق یک اسم به خدا، مثل علیم، رحمان، رحیم و ... کج‌روی دارد؟ و دیگر آن که اسمای الهی چه ربطی به اعمال دارد که اگر کج روی در اسمای الهی بکنند، سزای اعمالشان را می‌بینند؟ پس، نیاز به معلم و مفسر کتاب ضرورتی اجتناب ناپذیر است. آنان که «مثل وهابیت» می‌گویند کتاب خدا برای ما کافی است، حتی به یکی از این سؤال‌ها نمی‌توانند پاسخ درست و متقنی بدهند. در دنیا کدام کتابی (حتی الفبا) بدون معلم و مفسر بوده که قرآن کریم باشد؟!

پس، از خود قرآن سؤال می‌کنیم که معلم، مفسر، عالم به محکم و متشابه، تفسیر و تأویل و نیز ظاهر و باطن و بواطن قرآن کریم کیانند؟ خداوند متعال خود قبل از سؤال فرموده است که به پیامبر و اولی الامر و راسخون فی العلم مراجعه کنید و پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید که پس از من به اهل بیت (ع) من مراجعه کنید.

حال از امام صادق علیه‌السلام می‌پرسیم: «منظور از اسمای الهی چیست؟» و ایشان می‌فرمایند:

«و الله نحن اسماء الحسنی فی القرآن»
قسم به خدا که اسمای حسنی [مذکور] در قرآن ما هستیم.

همان‌طور که در سوره‌ی حمد آیه‌ی «اهدنا الصراط المستقیم» وجود دارد و پیامبر اکرم (ص) به امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: یا علی تو بر صراط مستقیم هستی - یا علی صراط مستقیم تو هستی یا حضرت امیر (ع) می‌فرماید: سوره طه، یس و حاء میم‌های قرآن من هستم و ...

همین‌طور از کلام نورانی معصومین (ع) سؤال می‌کنیم که آیا آیه مبارکه‌ی «بَقِيتُ اللّٰهَ خَيْرٌ لَّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» فقط مربوط به مباحث تجاری قوم شعیت است. بدین مضمون می‌فرمایند که خیر. بلکه باطن آیه‌ی «بقیت الله» - بازمانده‌ی خدا، آخرین حجت خدا در زمین است. چنان‌چه منافاتی نیز با ظاهر آیه ندارد. چرا که همه زندگی تجارت است و قرآن مکرر انسان را به تجارت نیکو و بدون ضرر که همان ایمان به الله و رسول و سعی و تلاش در راه خداوند است توصیه نموده و بشارت می‌دهد و متقابلاً هر چه انسان در این تجارت از ایمان و اطاعت نیز کم بگذارد، برای منافع دنیوی است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ * تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَ تَجْرَهُدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (الصف - ۱۰)

هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید! آیا می‌خواهید شما را بر تجارتی راه نمایم که از عذابی دردناک، نجاتتان می‌دهد؟ آن تجارت این است که به خدا و رسولش ایمان آورید و در راه خدا با اموال و جان‌هایتان جهاد کنید این برای شما خیر است اگر بدانید.

همین‌طور در روایات بسیاری امام زمان عجل الله تعالی فرجه‌الشریف را «بقیت الله - بازمانده‌ی خدا» یعنی آخرین حجت خدا در زمین نامیدند که از جمله روایت ذیل است:

شخصی از امام صادق علیه‌السلام سؤال نمود که آیا هنگامی که می‌خواهیم به حضرت قائم (عج) سلام دهیم، آیا بگوییم: «سلام بر تو ای امیرالمؤمنین؟» ایشان فرمودند: خیر. این (امیرالمؤمنین) اسمی است که خداوند بر امیرالمؤمنین (علی علیه‌السلام)

گذارده است. نه قبل از او کسی به این نام خوانده شد و نه پس از او کسی را به این نام می‌خوانند، مگر کافر.

پرسید: جانم فدای شما، پس چگونه به ایشان سلام کنیم؟ فرمود: بگویید: «السَّلَامُ عَلَیْکَ، يَا بَقِیَّةَ اللَّهِ» و سپس آیه‌ی مبارکه‌ی «بَقِیَّتُ اللَّهِ خَیْرٌ لَّکُمْ اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِیْنَ» را قرائت نمودند.

(الکافی ۱ / ۴۱۱ - ۴۱۲، ح ۲)

www.x-shobhe.com

ش: آیا در بیان حرمت روابط نامحارم به شکل «دوست دختر و دوست پسر»، می توان به آیه ی ۵ از سوره ی المائده استناد نمود؟

«ایکس - شبهه»: بله. خداوندی که انسان را خلق نموده و راه های رسیدن به کمال و سعادت دنیا و آخرت را به نشان داده و با بیان چگونگی روابط انسان با هر شخص، جامعه یا موضوعی به گونه ای که هم رفع نیازش را نماید و هم سبب کمالش گردد، قوانینی وضع نموده است، نه تنها خود بهتر از هر کس دیگری می داند که انسان [اعم از مذکر یا مؤنث] به جنس مخالف نیاز دارد، بلکه می فرماید: خودم در قوانین تکوینی خلقتم، و بر اساس علم و حکمتم این غریزه و محبت را به شما داده ام. هم چنان که نیاز و محبت چیزهای دیگری را نیز بر شما قرار داده ام.

اما اگر انسان برای رفع هر نیازش بدون هیچ قانونی که منتج به فایده ی او شود عمل کند، از تعقل و اراده ی خود که وجه متمایز او با حیوانات است، هیچ بهره ای نمی برد و لذا چون حیوانات و بلکه پست تر می گردد [کالانعام بل هم اضل]. لذا برای هر فعلی قانونی وضع نمود و در این قانون بهترین ها را حلال و مضرات را حرام نمود. یا به تعبیری دیگر، اصل ها را حلال و بدل های تقلبی را حرام نمود.

در آیه ی ۵ از سوره ی مائده نیز ابتدا می فرماید:

«أَجِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتِ»
آن چه پاک، طاهر، نیکو و مفید است را بر شما حلال نمودم.

سپس به برخی از نیازهای ضروری مانند «خوردن» اشاره نموده و پس از بیان حکم آنها، به نیاز «مرد و زن» به یک دیگر پرداخته است و پس از بیان ضرورت برقراری روابط و انحصار نیکو و حلال بودن آن به شکل ازدواج (نکاح)، تأکید می فرماید:

«غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَ لَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ»
این رابطه نباید به شکل رفیق گیری [همان دوست دختر و پسر] و زناکاری باشد.

البته اگر دقت فرمایید در ادامه نیز می فرماید: هر کس کافر شود، یعنی ایمان و قوانین اسلامی را بیوشاند، یا به تعبیری عمل نکند،

«حَبِطَ عَمَلُهُ»
عملش تباه می شود

یعنی تلاشش به جایی نمی رسد و فایده ای نمی برد و در نتیجه در آخرت نیز

«مِنَ الْخَاسِرِينَ»
از زیانکاران خواهد بود.

و ما امروز در سرتاسر عالم و در جامعه ی خودمان نیز شاهدیم که روابط زن و مرد به شکل دوست، هیچ گاه سرانجام نیکویی برای طرفین نداشته است.

ش (اصفهان): دوستی می گوید: چون احادیث غیر معتبر هم وجود دارد، ما نمی توانیم به احادیث استناد کنیم، لذا فقط به قرآن کریم بسنده می کنیم؟ پاسخ چیست و چه سندی برای رجوع به احادیث وجود دارد؟

«ایکس - شبهه»: به طور قطع صاحب چنین اندیشه‌ای یا اساساً دوست نیست، بلکه دشمن است و یا دست کم یک دوست کاملاً نا آگاه است.

این سخن که «ما فقط به قرآن بسنده می کنیم» سخن جدیدی نیست، شاید اولین بار آن را خلیفه‌ی دوم عمر گفت: «حسبنا کتاب الله - کتاب خدا برای ما کافیست» و امروزه نیز در میان مذاهب متفاوت اهل سنت، فقط وهابی‌ها که نه اهل تشیع هستند و نه اهل تسنن به آن استناد و احتجاج می کنند. و البته هیچ‌گاه نخواهند توانست که بدان عمل کنند. چرا که چنان چه بارها در پاسخ‌های مشابه در همین سایت ذکر شد: از کجای قرآن کریم فهمیده‌اند که نماز صبح دو رکعت و ظهر و عصر چهار رکعت است و یا صدها حکم دیگر؟!

اما در ارائه‌ی سند برای مدعی چنین فرضیه‌ای به هیچ وجه نمی توان به حدیث و روایت رجوع کرد، چرا که از همان ابتدا مدعی شده است که حدیث و روایت را قبول ندارد، لذا دو راه بیشتر نمی ماند: پاسخ قرآنی که مدعی قبول آن است (اگر توجیه نکند) و پاسخ عقلی (اگر بپذیرد).
الف - دلایل و پاسخ قرآنی:

الف/۱: مدعیان چنین نظریه‌ای بگویند: بر چه اساسی قرآن را قبول دارند؟ مگر قرآن کریم به خود آنان وحی شده است و مگر آن را از زبان پیامبر اکرم (ص) و سپس واسطه‌ها دریافت ننموده‌اند؟! حال چه شده است و بر چه استنادی یک نقل پیامبر اکرم (ص) به نام قرآن را می پذیرند و نقل دیگرش به نام حدیث را نفی می کنند؟! اگر در پاسخ گفتند: قرآن کریم تحریف نشده است، اما احادیث جعلی بسیاری وجود دارد. بفرمایید: شما چه علمی به قرآن نازل شده و حتی به قرآنی که در دست شماست دارید که فهمیدید جعل نشده است؟!

الف/۲: بپرسید: اگر قرآن را قبول دارید و قائل به عدم جعل هستید، در همین قرآن کریم آیات متعدد فراوانی وجود دارد که امر می کند از رسول خدا (ص) پیروی و اطاعت کنید. حال شما با رد احادیث وارده از علوم و اوامر و سنت پیامبر اکرم (ص) چگونه او را اطاعت می کنید؟ اگر پاسخ دادند: که این آیات مربوط به کسانی است که ایشان را می دیدند. بگویید: پس نه تنها این قرآن اکنون قابل اجرا نیست، بلکه جهانی و همیشگی بودن آن را نفی و تکذیب می کنید و بدین سبب کافر می شوید. و شما با این ادعای دروغین که فقط قرآن را قبول دارید، می خواهید عمل به قرآن را نفی کنید. قرآن کریم ما را ملزم به اطاعت از رسول (ص) نموده است و این اطاعت در گرو پذیرفتن احادیث صحیح می باشد.

الف/۳: اگر به قرآن اعتقادی دارند، خداوند خود در قرآن کریم می فرماید که آیات محکم و متشابه وجود دارد، یعنی گاهی می توانند هر تفسیر و تأویلی را به یک آیه نسبت دهند (چنان چه می دهند)، از طرف خود ناسخ و منسوخ بگذارند (چنان چه امروزه هر آیه‌ای را که به کارشان نیاید، می گویند منسوخ شده است، مثل برائت از مشرکین به ویژه در حج که در ابتدای سوره توبه آمده است)، لذا «الراسخون فی العلم» و «اولی الالباب» حقیقت این آیات را دانسته و بدان ایمان دارند. پس آیا قرآن فقط برای آنان نازل شده است؟ یا اساساً چه کسی می تواند بگوید که آنها کیانند؟

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي

قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ
 الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا
 اللَّهُ وَ الرَّاْسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ
 عِنْدِ رَبِّنَا وَ مَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ» (آل
 عمران - ۷)

و او کسی است که کتاب را بر تو نازل کرد، بعضی از آیات آن، آیات محکم است که
 اصل کتابند، و بعضی دیگر آیات متشابهند، اما آن کسانی که در دل‌هایشان انحراف
 است تنها آیات متشابه را پیروی می‌کنند تا به این وسیله فتنه به پا کنند و به همین
 منظور آن آیات را به دلخواه خود تأویل می‌کنند، در حالی که تأویل آن را نمی‌دانند
 مگر خدا و راسخین در علم، می‌گویند به همه قرآن ایمان داریم که همه‌اش از ناحیه
 پروردگار ما است و به جز خردمندان از آن آیات پند نمی‌گیرند.

آیا غیر از این است که کسی که کتاب بر او نازل شده است می‌تواند، محکم، مشتابه، تفسیر، تأویل و
 راسخون فی‌العلم و اولی‌الالباب و اولی‌الامر را بشناسد و معرفی کند؟ و آیا بیان او (پیامبر اکرم ص) جز از
 راه حدیث به کسی می‌رسد؟

ب- و اما دلایل و پاسخ عقلی:

ب/۱: علوم کدام کتابی [اگر چه فقط حروف الفبای یک زبان باشد، چه رسد به علوم پیچیده‌تر و یا قرآن
 که جامع علوم است]، بدون معلم (شخص) قابل تعلیم و تعلم است؟ و آیا سخن و تعلیم معلم به غیر از راه
 «حدیث» یعنی گفتار وی، به کسی منتقل می‌گردد؟

چه شد که حتی نواختن یک ساز یا یک بازی با توپ، معلم و مربی می‌خواهد، اما به قرآن کریم که
 می‌رسد، احساس می‌کنند که خود عالم دهر بوده و به هیچ معلم و مربی‌ای نیاز ندارند؟!

ب/۲: چنان چه قبلاً نیز بیان گردید، بگویند احکام عمیق اسلام که گستره‌ی آن تمامی زمینه‌ها و
 عرصه‌های زندگی شخصی و اجتماعی بشر را فرا گرفته است و از طهارت شخصی گرفته تا نظامات سیاسی
 و جنگ و صلح، از عبادات گرفته تا معاملات و ... را مورد توجه قرار داده و منبع اصلی همه‌ی احکام نیز
 قرآن کریم است را چگونه فهم و استخراج کرده و می‌کنند؟!

باید دقت شود که اگر چه احادیث کم اعتبار یا احياناً جعلی نیز وجود دارد، اما راه شناخت حدیث صحیح
 از سست یا غلط نیز بسته نیست و علما و متخصصین بر اساس منابعی چون: قرآن، عقل، علم رجال، علم
 حدیث و ... آنها را تشخیص داده و می‌دهند. و گر نه اسلام نه تنها امروز، بلکه از همان دیرباز توسط حکام
 جور، منافقین، خودرأی‌ها، قرائت جدیدی‌ها و ... که در طول تاریخ کم هم نبوده‌اند، از بین رفته بود و
 چنین با قدرت، صلابت، استحکام، حقانیت و قابل استناد به وحی، عقل، علم و منطق به دست ما
 نمی‌رسید.

x-shobhe

دعوت «ایمان به غیب»، در واقع دعوت به واقع‌نگری، شعور، تعقل، تفکر و دوری از سطحی‌نگری است و به همین دلیل می‌فرماید که از صفات مؤمن «ایمان به غیبت» است. چرا که «غیب» فقط اختصاص به باورهای دینی ندارد، بلکه «غیب» چنان عمومیت دارد و مشهود است که گویا ما اساساً به جز غیب چیزی نمی‌بینیم. هر چه هست ظهوری از غیب است و باز هم غیب دیگری را نشان می‌دهد.

به عنوان مثال: ما از زمین به این گسترده‌گی به جز سطح آن را نمی‌بینیم و مابقی در غیب است. هر پرده‌ای از سطح را که بر می‌داریم، غیبی آشکار می‌شود که خود پرده‌ی سطوح دیگر است. از ماه و خورشید و ستارگان و آسمان نیز به جز سطح چیزی نمی‌بینیم. و همین‌طور است از دیگر موجودات مادی. و حتی خودمان. مضافاً بر این که همین سطحی که می‌بینیم، خود غیب در غیب است. مثلاً یک برگ درخت، نمایی ظاهری دارد که به چشم محدود ما دیده می‌شود، اما همین نمای ظاهر و مادی، نموده‌های دیگری هم دارد که شاید بسیاری از حیوانات دیگر می‌بینند، و انسان نیز با چشم مسلح (میکروسکوپ) می‌بیند. مثل سوراخ‌های تنفسی و یا مویرگ‌ها، ذرات رنگ و ...

امروزه نظریه پردازان غربی و ماتریالیسم نیز به همین نتایج بدیهی پی برده‌اند و اذعان دارند که در واقع «هیچ چیزی خودش نیست»، اما در نتیجه‌گیری چون نمی‌خواهند شهادت به وجود «غیب» دهند، می‌گویند: ضمن آن که اقرار می‌کنند «همه چیز وانموده است»، بیان نمی‌دارند که «وانموده‌ی» چیست؟ اما اسلام می‌فرماید که «بله، همه چیز وانموده یا همان تجلی است. و تجلی هستی مطلق است و خداوند کریم است».

در غیب بودن همه چیز و حتی اجزای مادی و مشهود این عالم، به ما می‌آموزاند که شما هر چیزی را به واسطه‌ی نموده‌ها و آثارش می‌شناسید، در عین حال که نمی‌بینید، مگر سطحی از آن را و یا این که پرده‌ای را کنار بزنید و سطح دیگری را ببینید، پس چرا نوبت به مباحث غیر مادی که می‌رسد، دیگر نمی‌خواهید با وسایلی که در اختیار دارید، مثل فطرت، قلب، عقل، تفکر و ... پرده‌ای را کنار بزنید و غیب را ببینید و به وجود آن شهادت دهید؟!

شما با مشاهده لامپی روشن به وجود جریان الکتریسیته که غیب است ایمان دارید. مگر شما از دو انسان به جز ظاهری که مثل هم است چه می‌بینید که شهادت می‌دهید: یکی عاقل و دیگری کم عقل یا مجنون است، یا یکی عالم و دیگری جاهل است و یا یکی خوش اخلاق و دیگری بد اخلاق است، یا یکی صبور و دیگری عجول است و ...؟! عقل، علم، اخلاق، صبوری و ... که مادی و دیدنی نیست. آیا غیر از این است که با رویت نموده‌ها و نشانه‌ها و آثار آنها پی به غیب آنها بردید؟!

پس، حال که وجود غیب را در هر ظهوری مشاهده می‌کنید، چرا انکار می‌کنید؟! و چرا با دیدن زمین و آسمان‌ها و هر چه در آن است پی به خالقش نمی‌برید؟ چرا با دیدن نظم در یک اتاق می‌فهمید که «نظم بدون ناظم پدید نمی‌آید» و می‌گویید لابد یک نفر این اتاق را چنین منظم کرده است، اما با دیدن نظم هدفدار موجود در همه‌ی ذرات عالم، وجود ناظم را انکار می‌نمایید. شما که با دیدن اجزای مادی عالم به نظام «علّی و معلولی»، «حرکت و محرک»، «حدوث و قدم» و ... که همگی در غیب آنهاست پی برید، چرا وجود علت غایی، محرک اولیه، هستی قدیم و ... را انکار می‌کنید؟!

ببینید خداوند منان در قرآن کریم چقدر با دلیل گرفتن اجزای مادی و مشهود عالم از یک پشه گرفته تا انسان که خلق برتر است، توجه انسان را به وجود غیب جلب کرده است:

أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِلَهِ كَيْفَ خَلَقْتَ (الغاشيه -
(۱۷)

راستی این منکرین خدا و قیامت چرا در باره شتر زیر پای خود نظر نمی‌کنند که چسان خلق شده؟

خداوند می‌فرماید: هر ظاهری، باطنی دارد و هر مشهودی غیبی را نشان می‌دهد و شما با دیدن همین تغییر و تحول اجزای عالم به غیب «اجل» و پایان هر دوره و آغاز دوره‌ی جدید می‌برید، پس چرا معاد را منکر می‌شوید؟ همین‌طور است آیات حکیمانه و بین قرآن کریم که اگر چه ظاهر است، اما نشان می‌دهد که در همین ظاهر علومی از غیب را نهان کرده است و همه چیز را بیان نموده است و همین ظاهر نیز بیان‌گر و دلیل است که اینها نمی‌تواند حرف یک انسان باشد، بلکه باید از غیب نازل شده باشد:

« أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَ أَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ قِيَايَ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ » (الأعراف -
(۱۸۵)

چرا در ملکوت آسمان‌ها و زمین و هر چه را خدا آفریده نمی‌نگرند و نمی‌اندیشند که شاید اجلشان نزدیک شده باشد راستی پس از قرآن کدام سخن را باور می‌کنند.

پس، هر چیزی در عین آن که ظاهر است، هم خود در غیب است و هم نشانه‌ی غیب‌های دیگر است و از صفات مؤمن این است که با عقل، شعور، بصیرت، درایت، فکر و ... است و به «غیبت» پی‌برده و ایمان می‌آورد.

ش: «دنیا» در روایات و احادیث ما هم مورد مدح قرار گرفته است و هم مورد نکوهش، مگر می‌شود یک چیز هم ممدوح باشد و هم مذموم؟ یا مثلاً چگونه هم امر به «رفاه» می‌شود و هم به «قناعت»؟! »

x-shobhe

اگر به تک تک اجزا و افعال دنیا نیز توجه کنیم، از همین حالت دو یا چندگانه برخوردار هستند. چرا که تفاوت در زاویه‌ی نگاه، هدف، جهت و موضوع است و نه در دنیا، ویژگی‌ها و خواصش. به عنوان مثال: آیا خوردن مواد قندی یا تزریق سرم قندی خوب است یا بد؟ بدیهی است که به حد طبیعی برای آدم سالم خوب است. تزریق آن به کسی دچار افت قند شده واجب است و او را از مرگ نجات می‌دهد، در حالی که همان تزریق به کسی که دچار افزایش قند شده است، مهلک می‌باشد. یا به عنوان مثالی نزدیک‌تر به بحث، «قرآن کریم» کتابی مقدس، نورانی، کلام وحی و هدایت کننده است. اما همین کتاب برای مؤمنین شفا و رحمت است و برای کافران عامل گمراهی بیشتر.

وَ نُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ
لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا
(الأسراء - ۸۲)

و ما آن چه از قرآن فرستیم شفای دل و رحمت الهی بر اهل ایمان است، لیکن کافران را به جز زیان چیزی نخواهد افزود

الف- دنیا، خلقت خداوند حکیم، علیم و منان است. دنیا مظهر جمال و جلال الهی است و خداوند نیز خیر محض است و کمال مطلق، لذا از او هیچ شری صادر نمی‌گردد. پس دنیا بسیار خوب و زیباست و تنها دروازه‌ی ورود به بهشت است. هم چنان که دروازه‌ی ورود به جهنم نیز هست. خداوند متعال در دنیا مورد عبادت و اطاعت قرار می‌گیرد، هم چنان که مورد کفر و معصیت قرار می‌گیرد.

پس دنیا، به لحاظ خلقت، نعمت، مهد معرفت اسمای الهی، امکان و فرصت رشد و ... خیلی خوب است و اصلاً خوب‌تر از آن وجود ندارد. اما به لحاظ این که کسی آن را دائمی فرض کند، حیات خود را نیز در آن ابدی بیندارد، محبت دنیا را جایگزین محبت خدا کند ... و نهایت آن که رسیدن به متاع آن را هدف نهایی حیات و زندگی خود قرار دهد، خیلی مذموم و بد است. بدیهی است که این «بدی» به نحوه‌ی برخورد ما با دنیا بر می‌گردد و نه به اجزای طبیعی یا غیر طبیعی، زینت‌ها، نیازها ... و قوانین یا آثار فعل و انفعالات. چنان چه پیامبر اکرم(ص) می‌فرمایند:

حب الدنيا رأس كل خطيئة
محب دنیا ریشه‌ی هر خطا و گناهی است

چرا که انسان به طمع رسیدن به متاعی از مطامع دنیوی خود خطا و گناه می‌کند. پس دنیا خودش خوب و خلقت خداوند حکیم است. نحوه‌ی برخورد ما با آن و بهره‌وری ما از آن اگر خوب باشد، این دنیا برای ما خوب است و اگر بد باشد، این دنیا برای ما خوب نیست و محبت به دنیا، تعلق به دنیا و هدف گرفتن دنیا بسیار مذموم است و منجر به شکست، ناکامی و پشیمانی می‌گردد.

ب- موضع قناعت و رفاه نیز از این قاعده مستثنی نمی‌باشد. باید دقت نمود که اولاً معنای قناعت، قانع بودن است و قانع بودن در مقابل حرص و آز و طمع است و نه در مقابل داشتن یا نداشتن. در ثانی معنای «رفاه» نیز ریخت و پاش و اسراف نیست. بلکه رفع نیاز است. پس می‌بینیم که قناعت و رفاه نه فقط ضد و نقیض یک دیگر نیستند، بلکه کامل کننده‌ی هم می‌باشند. یعنی انسان تلاش می‌کند تا نیازش را بر طرف نماید و بدین وسیله به رفاه برسد، اما در این تلاش قانع است، یعنی به همین مقدار که نیازش را برطرف می‌کند بسنده می‌نماید (قانع است) و حرص بیشتر به دست آوردن و جمع کردن بدون نیاز نمی‌زند. بدین ترتیب هم انسان و جامعه به رفاه می‌رسند، و هم حرص‌ها و نیز ریخت و پاش‌ها موجب بروز و ظهور این همه اعوجاج و ظلم نمی‌گردد.

www.x-shobhe.com

ش (تبریز): با استناد به آیه «وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ» که چهار بار در قرآن تکرار شده است می‌گویند: خداوند خود فهم قرآن را برای همگان آسان کرده و نیازی به تفسیر و مفسر نیست.

«ایکس - شبهه»: اگر چه فهم ظاهر قرآن نیز صعب و دشوار نیست و هر کسی می‌تواند بالاخره اگر چه اندک از آن بهره‌ای ببرد، اما باید دقت نمود که چرا در اینجا «ذکر» را «فهم» معنی کرده و نتیجه گرفته‌اند که خداوند فرموده فهم قرآن را برای همه آسان نموده‌ام؟ معنای آیه‌ی فوق چنین است:

«وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ»
و با این که ما قرآن را برای تذکر آسان کرده‌ایم آیا کسی هست متذکر شود؟

دقت شود که ضرورت معلم و مفسر، به خاطر ضرورت همان تعلیم و تفسیر است. از همان ابتدا بسیار سعی کرده‌اند که به هر طریق ممکن، قرآن را از معلمش جدا سازند تا اگر کسی به سراغ معلم رفت، خود را از رجوع به قرآن بی‌نیاز بیند و اگر کسی به سراغ قرآن آمد، لزومی برای معلم و مفسر نیابد. و هیچ وقت این دو مهم کنار یکدیگر قرار نگیرند تا موجبات رشد و فهم انسان‌ها ایجاد نگردد و حال آن که همین کتابی که خداوند آن را برای ذکر آسان نموده و آنها با سوء تفسیر می‌گویند که برای فهم آسان شده است، می‌فرماید که خداوند رسول، کتاب و میزان را با هم ارسال نموده است، یعنی وجود هر سه لازم است:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ . . .»
(الحدید - ۲۵)

به تحقیق که ما رسولان خود را با بینه‌ها (دلایل و معجزات روشن) فرستادیم و به همراه آنان کتاب و میزان (الگوی که خود را با آن بسنجند) فرو فرستادیم تا مردم قیام به قسط (عدل) نمایند.

و همین کتابی که برای ذکر آسان شده و آنان فهمش را آسان می‌انگارند، می‌فرماید که برای تعلیم کتاب و هم چنین تزکیه و خودسازی که صرفاً با کتاب حاصل نمی‌گردد و تعلیم حکمت، رسول فرستادم:

«لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (آل عمران - ۱۶۴)

خدا بر اهل ایمان منت گذاشت که رسولی از خودشان در میان آنان برانگیخت که بر آنها آیات خدا را تلاوت کند و نفوسشان را از هر نقص و آرایش پاک گرداند و به آنها احکام شریعت و حقایق حکمت بیاموزد هر چند قبلاً گمراهی آنان آشکار بود.

حال به نکات ذیل دقت شود:

الف - به فرض که فهم ظاهر و باطن قرآن کریم برای همگان آسان باشد، تا کنون کدام کتاب بی‌معلمی قابل فهم بوده که قرآن باشد؟! آیا جز این است که حتی کتاب الفبا نیز معلم می‌خواهد؟! آیا جز این است که حتی اگر معلمانی از قبل آن را آسان‌تر بیان و تفسیر کرده باشند، باز معلمان جدیدی برای مخاطبین جدید لازم است تا همان آسان شده‌ها را تعلیم دهد؟ چرا به قرآن که می‌رسد، سریعاً نیاز به معلم و مفسرش را تکذیب می‌کنند؟!

ب- اگر فهم قرآن نیازی به معلم و مفسر نداشت، در هیچ آیه یا موضوعی، حتی همین موضوع مورد بحث، هیچ اختلافی بین قرائت کنندگان قرآن پیش نمی‌آمد و همین اختلافات نشان از تفاوت فهم دارد و فهم ظاهر یا باطن حقایق زیاد هم آسان نیست. بلکه ذکر و یادآوری آسان شده و از جمله ذکرهای آسان شده این است که خداوند می‌فرماید: «شما نیاز به معلم، مفسر، پیامبر و امام دارید». پس چرا متذکر نمی‌شوند؟

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ» (آل عمران - ۷)

و او کسی است که کتاب را بر تو نازل کرد، بعضی از آیات آن، آیات محکم است که اصل کتابند، و بعضی دیگر آیات متشابهند، اما آن کسانی که در دل‌هایشان انحراف است تنها آیات متشابه را پیروی می‌کنند تا به این وسیله فتنه به پا کنند و به همین منظور آن آیات را به دلخواه خود تأویل می‌کنند، در حالی که تأویل آن را نمی‌دانند مگر خدا و راسخین در علم، می‌گویند به همه قرآن ایمان داریم که همه‌اش از ناحیه پروردگار ما است و به جز خردمندان از آن آیات پند نمی‌گیرند.

ج- حال اگر عده‌ای گفتند: فهم قرآن آسان است و خداوند کریم راجع به نماز در قرآن کریم فرموده‌اند:

«وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي»

برای یاد من نماز به پا کنید

اما نفرموده که نماز صبح دو رکعت و ظهر چهار رکعت است و نفرموده که قرائت سوره حمد واجب است و رکوع و سجود چگونه است ... پس من هر طور که می‌خواهم نماز می‌خوانم! پاسخش چیست؟! اگر کسی مانند سلفی‌ها و وهابی‌ها گفت: فهم قرآن برای همه آسان است و خداوند در قرآن خودش را «سمیع و بصیر» معرفی نموده، پس لابد چشم و گوش دارد و فرموده «یدالله فوق ایدیهم» پس لابد دست دارد و ... پاسخش چیست و تفسیرش کدام است؟

به فرض که فهم قرآن راحت باشد، انسان‌ها که همه معصوم نیستند، حال اگر ظالمی برای زیر یوق کشیدن مسلمانان (مانند: بنی‌امیه، بنی‌عباس، وهابیت امروزی و ...) گفت: خداوند فرموده از خدا و رسول و اولی‌الامر تا اطاعت کنید و ما چون حاکم شدیم، **خليفة الله و اولی الامر** هستیم و شما باید به امر خدا از ما اطاعت کنید، پاسخش چیست و تفسیر این آیه کدام است؟

د- اگر قرآن کریم همین ظاهر بود و هر گونه که هر کس دلش بخواهد قابل فهم بود، دیگر معجزه نبود. اگر چه ظاهر قرآن نیز معجزه است. اما مثل این می‌ماند که کسی سطح ظاهری اقیانوس را ببیند و بگوید من کاملاً آن را شناختم و درک کردم!

پس قرآن ظاهر و باطنش معجزه، برکت و هدایت است و برای ذکر و یادآوری نیز آسان شده است و هر عام بی‌غرضی نیز با رجوع به همین ظاهر قرآن کریم می‌فهمد که باید به معلمین و مفسرین و راسخین در علم و اهل علم و ایمان و عمل صالح که سرآمد آنها اهل عصمت (ع) هستند مراجعه کند.

آیا غیر از این است که امیرالمؤمنین (ع)، فاطمه‌ی زهراء (س)، امام حسن (ع)، امام حسین (ع) و سایر ائمه‌ی اطهار علیهم السلام را با تفسیر به رأی و به حکم قرآن کشتند؟!

ه - بدون تردید چاره‌ای از معلم و مفسر و الگو نیست، و آنان که تکذیب می‌کنند در صدد هستند که اولاً بین مسلمانان و کتاب و معلم و مفسر (اهل عصمت علیهم‌السلام) تفرقه ایجاد کنند و در ثانی خود به جای آنان نشسته و همگان را به نام اسلام به بردگی و بندگی خود بکشانند. آیا همین که با تغییر در ترجمه و تفسیر با استناد به یک آیه‌ی قرآن کریم مدعی می‌شوند که فهم قرآن برای همه آسان و ممکن است و نیازی به معلم و مفسر نیست، خود نوعی تفسیر و آن هم تفسیر به رأی و سوء برداشت نیست. پس معلم و مفسر هیچ‌گاه حذف نمی‌شوند، بلکه بدل می‌خورند و بدلی و تقلبی به جای اصلی می‌نشینند و اسلام را تحریف و مسلمین را به نابودی می‌کشاند.

www.x-shobhe.com

ش (تهران): آیا امکان برقراری ارتباط مستقیم با خدا وجود ندارد؟ نقش انبیاء و ائمه (ع) در وساطت ارتباط بندگان با خدا چیست؟ چرا برخی معتقدند که به هیچ واسطه‌ای نیاز نیست و می‌توان مستقیم به خدا رسید؟

«یکس - شبهه»: تمامی این قبیل سؤال‌ها و شبهه‌ها، به خاطر خلط مبحث، تحریف معنا و سوء استفاده‌ای است که دشمنان خدا، اسلام و مسلمین برای ایجاد انحراف می‌نمایند و مطمئن باشید اغلب کسانی که چنین سخنانی را می‌سازند و به گونه‌های مختلف به اذهان عمومی القاء می‌کنند، اصلاً هیچ اعتقادی به خدا ندارند، چه رسد به اسلام. اینک برای روشن‌تر شدن موضوع، به نکات ذیل توجه فرمایید:

الف - همه‌ی ارتباط بنده با خداوند متعال، ارتباط مستقیم است. مسلمان، روزی ۱۷ رکعت نماز می‌خواند و به عنوان انجام یک واجب، ده بار می‌گوید: «اهدنا الصراط المستقیم». پس هر رابطه‌ای که بنده با خدای متعال برقرار نماید، ارتباط مستقیم است.

ب - منتهی چه کسی گفته که ارتباط مستقیم، یعنی «حذف واسطه»ی ارتباط؟ آیا تحقق چنین امری، حتی در جهان مادی و روابط فیزیکی ممکن است؟ مثلاً کسی که می‌خواهد مستقیماً به سوی نقطه‌ای حرکت کند، دیگر از واسطه‌هایی چون راه، جاده، قوانین حاکم، وسیله‌ی نقلیه، نقشه‌ی راه و ... استفاده نمی‌کند؟ یا کسی که می‌خواهد مستقیماً با کسی حرف بزند، دیگر در صورت دور بودن از واسطه‌هایی چون تلفن، نامه، ایمیل و ... استفاده نمی‌کند و اگر نزدیک است، از واسطه‌های چون: زبان، حلق، تارهای صوتی، منطق و ... استفاده نمی‌کند؟! چه کسی می‌تواند بدون هیچ واسطه‌ای حتی یک جرعه آب بنوشد و یا یک قدم بردارد؟! پس معنای «ارتباط مستقیم»، قطع واسطه‌ها برای برقرار ارتباط نیست.

ج - در عبادات نیز همین‌گونه است. چگونه یک فرد بدون واسطه قرار دادن پیامبر اکرم (ص)، وحی، قرآن و ... خدای خود را می‌شناسد که بتواند عبادتش نماید؟! و چگونه بدون راهنمایی و تعلیم و تبیین نقشه‌ی راه، صراط مستقیم را در می‌یابد؟! چگونه بدون واسطه قرار دادن نماز، روزه و ... عبادت می‌کند؟ اصلاً چگونه با خدا بدون هیچ واسطه‌ای، مثل زبان، ادبیات و ... حرف می‌زند؟!

پس عبادت مستقیم به معنای حذف واسطه، یک دروغ محض و یک حيله برای دور کردن انسان از خدا و اسلام است و کسانی که چنین ادعایی دارند، اصلاً خدا و اسلام را قبول ندارند. و در میان مسلمین نیز هیچ مذهبی، به جز فرقه‌ی وهابیت که از سوی انگلیس برای نابودی اسلام تأسیس گردید، چنین ادعایی ندارد.

اگر چه آنها نیز در مقام عمل، متوسل به واسطه‌ها هستند. مگر قرآن را بی واسطه گرفته‌اند و اکنون نیز بی‌واسطه وحی را اخذ می‌کنند؟ مگر در بیان احکام من درآوردی، به علمای خود رجوع نمی‌کنند و مگر آنها آیات و احادیث درست و غلط و با تفسیر به رأی را واسطه‌ی اثبات حقانیت خود نمی‌کنند؟!

د - عبادت و بندگی خدا، اصلاً غیر مستقیم ندارد و بندگی اگر بندگی باشد، حتماً مستقیم است و اگر مستقیم نشد، حتماً دچار اعوجاج و انحراف و در نهایت شرک می‌گردد. اما چنان چه بیان گردید، معنای واژه‌ی «مستقیم»، حذف واسطه نیست.

اینک از خداوند متعال که محبوب و معشوق دل‌های مؤمنین است، سؤال می‌کنیم و می‌گوییم: «یا حبيب قلوب الصادقين و یا غایة آمال العارفين»، لطفاً بفرمایید که

چگونه تو را خالصانه و مستقیم عبادت کنم؟ او نیز می‌فرماید: من هادی هستم و پاسخ تو را قبل از سؤالت، با واسطه قرار دادن وحی و انبیای خود بیان داشته‌ام و فرموده‌ام:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا
الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ . . .» (النساء - ۵۲)
ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اطاعت کنید الله، رسول و ولات امر خود را ...

می‌پرسیم: بار الها! ما تو را دوست داریم و امید لقای تو را داریم، چگونه مستقیم به سویت بیاییم؟ به واسطه همان پیامبر(ص) و وحی می‌فرماید:

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَ
يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (آل عمران -
۳۱)

ای پیامبر! بگو، اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست
بدارد و گناهانتان را ببخشد که خدا آمرزنده مهربان است.

آیا این‌ها واسطه نیست؟ و آیا استفاده از واسطه برای انجام یک فعل و رسیدن به یک مقصود، به معنای خروج از صراط مستقیم آن است؟ پس چرا خود فرمان به آن داد؟ و چرا فرمود:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ
الْوَسِيلَةَ وَ جَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»
(المائدة - ۳۵)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا بترسید و به سوی او وسیله بجوید و در راه او
جهاد کنید، باشد که شما رستگار شوید.

مثل این است که کسی در وسط بیابانی بگوید: تشنه هستم و این تشنگی اگر ادامه یابد به هلاکت می‌رسم! بعد به او بگویند: به وسیله‌ی چاه و دلق و طناب و زور بازو، آبی در بیاور و بنوش تا هلاک نشوی. و او بگوید: آیا نمی‌شود بدون این‌ها سیراب شد؟!

ه - مگر هدایت و دعوت به شناخت و پرستش خداوند متعال، از سوی خودش بدون واسطه انجام پذیرفته است که اکنون عده‌ای مدعی شوند که می‌خواهند بدون واسطه عبادت کنند؟! اگر قرار بود واسطه‌ای در میان نباشد که اصلاً نبی و رسول نمی‌فرستاد. و رسولان نیز برای قصه گفتن و یا نصیحت و موعظه نیامده‌اند، بلکه به تحقیق برای اطاعت کردن آمده‌اند، که اطاعت آنها همان صراط مستقیم است. لذا اگر کسی به بهانه‌ی «ارتباط و عبادت مستقیم» آنها را کنار گذاشت، به خودش ظلم کرده است. یعنی از مسیر عدل و صراط مستقیم خارج شده است و باید سریعاً به دامن رسول برگردد و اگر رسول نیز پذیرفت، خدا هم می‌پذیرد. چنان چه فرمود:

«وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ لَوْ
أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ
اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِيماً»
(النساء - ۶۴)

و ما هیچ پیامبری را نفرستادیم جز برای آن که به اذن خدا، فرمان وی ببرند (اطاعتش
کنند) و اگر آنها هنگامی که بر خودشان ستم می‌کنند پیش تو آیند و از خدا آمرزش
بخواهند و پیامبر [نیز] برایشان آمرزش بخواهد، بی‌گمان خدا را توبه پذیر مهربان
یابند.

و- دقت شود که عبادت خداوند متعال، انجام فرامین اوست. و اگر هر کسی به میل خود کاری کند، خودش را عبادت کرده است و نه خداوند متعال را. پس نقش انبیای الهی و ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام، همان نقش واسطه‌ی تعلیم و تزکیه و هدایت و رشد و تقرب است. لذا کسی آنها را عبادت نمی‌کند، بلکه به امر پروردگار، با اطاعت از آنان، پروردگار را آن گونه که خودش فرموده عبادت می‌نماید.

www.x-shobhe.com

« كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ » (۱۵۱)

همان طور که رسولی در میانه شما فرستادم تا آیات ما را بر شما بخواند و تزکیه‌تان کند و کتاب و حکمتان بیاموزد و به شما یاد دهد آن چه را که هرگز خودتان نمی‌دانستید.

و سایر نعمات و روزی‌ها نیز از ناحیه‌ی پروردگار عالم، به واسطه‌ی اسباب و علل به بندگان می‌رسد:

« وَ ظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَ السَّلْوَى كَلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ مَا ظَلَمُونَا وَ لَكِن كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ » (البقره - ۵۷)

و ابر را سایبان شما کردیم و ترنجبین و مرغ بریان برای شما فرستادیم و گفتیم از چیزهای پاکیزه که روزیتان کرده‌ایم بخورید، و این نیاکان شما به ما ستم نکردند بلکه به خودشان ستم می‌کردند

حال این انسان که می‌داند عالم، عالم اسباب است و حتی برای نوشیدن یک جرعه آب یا خوردن یک لقمه نان به صدها هزار اسباب متوسل می‌شود، می‌خواهد هر گونه ارتباطش با مبدأ آفرینش بدون اسباب باشد! مگر طی مسیر آمدن بدون اسباب و وسایل بوده است که طی مسیر بودن و بازگشتن بدون اسباب و وسایل باشد؟!

ه- نکته‌ی بعد آن که باید دقت نمود تا عبادت و بندگی خداوند متعال چگونه است؟ آن گونه که «من» می‌گویم، یا آن گونه که «او» می‌فرماید؟ کدام یک بندگی است؟ ابلیس بندگی را از طریق اطاعت نفس و خواسته‌های خویش می‌پسندید و مؤمنین از طریق اطاعت اوامر الهی.

پس عبادت و حتی خواستن از طریق اطاعت فرمان او محقق می‌گردد. حال آیا او فرمان داده است که مرا بی‌واسطه بخوانید و رحمت و نعمت بی‌کرانم را بی‌واسطه اخذ کنید؟! یا فرمان داده است که به واسطه‌هایی که من برای هدایت شما قرار داده‌ام، مانند: کتاب، رسول، اولیاء، نماز، جهاد، علم و ...، متوسل شوید تا در مسیر حق و صراط مستقیم حرکت نموده و به من نزدیک‌تر گردید؟

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَ جَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ » (المائدة - ۳۵)

هان ای کسانی که در زمره مؤمنین در آمده‌اید، از خدا پروا داشته باشید، و در جستجوی وسیله‌ای برای نزدیک شدن به ساحتش - که همان عبودیت و به دنبالش علم و عمل است - برآیید و در راه او جهاد کنید، باشد که رستگار گردید.

« وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ وَ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ » (البقره - ۴۵)

از صبر و نماز کمک بجوئید و آن بسی سنگین است مگر برای خشوع پیشگان.

« وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا » (النساء - ۶۴)

و ما هیچ رسولی نفرستادیم، مگر برای این که مردم او را به خاطر این که از طرف ما است اطاعت کنند، و اگر نامبردگان بعد از آن خلاف کاری‌ها- یعنی تحاکم نزد طاغوت و اعراض از رسول و سوگند دروغ- از در توبه نزد تو آمده بودند، و از خدا طلب آمرزش کرده بودند، و رسول برایشان طلب مغفرت کرده بود می‌دیدند که خدا توبه پذیر و مهربان است.

چنان چه خود می‌فرماید: رسول برای اطاعت ارسال شده است و اطاعت خدا در گرو اطاعت رسول است و حتی استغفار به شرط توسط به ایشان حتماً مقبول واقع می‌گردد.

www.x-shobhe.com

ش (تهران): می‌گویند مگر وحی اختصاص به پیامبران ندارد...؟ پس چگونه می‌گویند: جبرئیل بر حضرت زهرا علیها السلام نازل شده و با او سخن گفته است؟ آیا این وحی نیست؟

«ایکس - شبهه»: قبل از پاسخ دقت شود که رسیدن از «مجهول به معلوم»، خود نیز بر اساس معلومات دیگر انجام می‌پذیرد. پس حتماً باید معلومات اولیه صحیح باشد و اگر غلط باشد، هیچ گاه پاسخ صحیح به دست نمی‌آید. به همین دلیل اگر دقت کنید مشاهده می‌نمایید که شبهه پراکنان و ایجاد کنندگان تشکیک در اذهان عمومی مسلمانان نیز ابتدا یک تعریف یا اطلاعات غلطی را می‌دهند و بر اساس آن طرح سؤال و شبهه می‌کنند و بدیهی است که هیچ گاه به جواب نمی‌رسد.

در سؤال فوق نیز «معلوم» بیان شده، غلط است. یعنی نه چنین است که «وحی» به طور کلی فقط اختصاص به انبیای الهی (ع) داشته باشد و نه چنین است که هر وحی‌ای را جبرئیل نازل نموده باشد و نه چنین است که جبرئیل فقط برای انزال وحی با آن استنباط رایج که مخصوص انبیا است به زمین بیاید.

الف - وحی در لغت به هر گونه «پیام‌رسانی غیر مشهود و غیبی» گفته می‌شود که ممکن است با انحاء و وسایل متفاوت صورت پذیرد که یکی از انواع آن وحی به انبیای الهی است. البته باید توجه داشت که حتی وحی به انبیای الهی نیز الزاماً توسط جبرئیل انجام نمی‌پذیرد، بلکه طرق دیگری نیز وجود دارد. مثال خواب [چنان چه به حضرت ابراهیم علیه السلام در خواب وحی شد تا فرزندش اسماعیل را به قربانی برد] و یا شنیدن صدا [مثل آن که حضرت موسی علیه السلام با شنیدن صدا از درخت با حق تعالی تکلم نمود و به کلیم الله ملقب شد] و دیدن هر ملک وحی دیگری به غیر از جبرئیل علیه السلام.

با دانستن مطلب فوق معلوم می‌شود که وحی اختصاص به انبیاء (ع) ندارد، بلکه ابلاغ دین اعم از جهان‌بینی یا اصول و احکام یا فروع آن نیز به طریق وحی صورت می‌پذیرد.

در قرآن کریم آیات بسیاری دال بر وحی به غیر از انبیای الهی وجود دارد. چنان چه می‌فرماید: به مادر حضرت موسی (ع) وحی کردیم:

«وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ قَالِقِيهِ فِي الْيَمِّ وَ لَا تَخَافِي وَ لَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَ جَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ» (القصص - ۷)

و به مادر موسی وحی کردیم که او را شیر بده، همین که بر جان او بیمناک شدی او را به دریا بیا انداز، و مترس و غمگین مباش که ما وی را به تو برگردانیده و از پیامبرانش می‌کنیم.

خداوند متعال حتی به حیوانات نیز وحی نموده است:

«وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَ مِنَ الشَّجَرِ وَ مِمَّا يَعْرِشُونَ» (النحل ۶۸)

و پروردگارت به زنبور عسل الهام کرد که در کوه‌ها و درختان و بناها که بالا می‌برند خانه کن.

خداوند علیم و حکیم در کلام وحی قرآنی توجه می‌دهد که اساساً القای وحی فقط از طرف خدا نیست، بلکه حتی انسان‌ها به یک دیگر القای وحی (پیام‌رسانی پنهانی یا القایی یا الهامی و ...) می‌کنند و این امر

نیز فقط اختصاص به انسان‌های مؤمن ندارد، بلکه حتی شیطان و انسان‌های پست مانند منافقین نیز به یک دیگر وحی می‌کنند:

«فَجَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمَخْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ
سَبَّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا» (مریم - ۱۱)
پس (زکریا ع) از عبادتگاه نزد قوم خود شد و با اشاره به آنان دستور داد که صبح و
شام خدا را تسبیح گویند.

«و كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْجِنَّ وَ
الْإِنْسِ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا»
(الأنعام - آیه ۱۱۲)
بدین گونه هر پیغمبری را دشمنی نهادیم از دیونهدان انس و جن که برای فریب،
گفتار آراسته به یکدیگر القا (وحی) می‌کنند، اگر پروردگار تو می‌خواست چنین
نمی‌کردند پس ایشان را با چیزهایی که می‌سازند واگذار.

«... إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ هُمْ
أَوْلِيَاءُ لِيُؤْخَفُوا مِنْكَ إِذَا طَعَنُوكَ وَإِيَّاكَ
لَيُؤْخَفُونَ» (الأنعام - ۱۲۱)
دیو نهادان (شیاطین انس و جن) به دوستان خود القا (وحی) می‌کنند تا با شما مجادله
کنند اگر اطاعتشان کنید مشرک خواهید بود.

ب- با توجه به مراتب فوق، معلوم می‌شود که هیچ ایرادی نیست اگر هر ملکی چون حضرت جبرئیل
علیه‌السلام بر صاحب عصمتی چون حضرت فاطمه الزهراء علیهاالسلام وارد شود و هیچ ضرورتی ندارد که
هر چه آن ملک عرض می‌کند، حتماً وحی از نوع ابلاغ دین و شریعت باشد.

ش (تهران): می گویند اگر آزرده شدن همسایگان از گریه‌های حضرت زهراء علیها السلام راست است، با عصمت ایشان منافات دارد و اگر نیست، پس چرا مداحان بر آن تأکید دارند؟

«ایکس - شبهه»: قبل از توجه به پاسخ، لازم است به اهداف پلید دشمن و روش‌های شیطانی آنها برای اظهار بغض و ایجاد شبهه توجه شود که از هیچ نکته‌ای فروگذار نمی‌کنند و جمله را به گونه‌ای مطرح می‌کنند که به خیال خود یا عصمت را زیر سؤال ببرند یا مداحان و هیئات مذهبی را که خار چشم‌شان بوده و هست. و قابل تأمل‌تر آن که از شدت بغض و کینه، هم چون اسلاف خود، هنوز به گریه‌های آن حضرت معترض‌اند! و البته انتظار دیگری هم نمی‌رفت و نمی‌رود. ما باید بصیر باشیم. اما در مقام پاسخ به نکات ذیل دقت فرمایید:

الف - حکایت گریه‌های حضرت فاطمه‌ی زهرا علیها السلام در سوگ پدر و ناراحت بودن برخی (نه همه) از این گریه‌ها راست است، ولی هیچ منافاتی با عصمت ایشان ندارد. چرا که هر اولادی بر سوگ پدر گریه می‌کند، چه رسد به اولادی چون ایشان و پدری چون رسول اعظم صلوات الله علیه و آله. دقت شود که این گریه‌ها سال‌ها پس از رحلت پدر نبود، بلکه خود ایشان به فاصله‌ی ۷۵ یا در نهایت ۹۰ روز پس از پدر به شهادت رسیدند. لذا هر انسانی که اندکی از انسانیت، شفقت، محبت و ... بو برده باشد، فرزند را در گریه بر این مصیب محق می‌داند. لذا هم دردی کرده و تسلیت می‌دهد، نه این که معترض باشد. مگر آن که در ظاهر و باطن از این مصیبت خشنود شده باشد و در نتیجه با حزن و اندوه و عزاداری مخالف باشد.

ب - البته بدیهی است که گریه‌ی ایشان در آن مقام، شأنیت و منزلتی که داشتند، چنان نبوده که صدایش به همسایگان، آن هم در وضعیت شهری آن روزگار که آپارتمان نشینی نبوده و خانه‌ها با هم فاصله داشتند برسد، بلکه همگان او را همیشه گریان و محزون می‌دیدند و احوال دختر رسول خدا(ص) و علل این حزن و اندوه در آنان تأثیر می‌گذاشت. لذا بغض و اعتراض برخی (نه همگان، بلکه سیاست‌گزاران و جهت‌دهندگان به سمت و سوی اذهان عمومی) به خاطر تأثیر حالت حزن و اندوه ایشان در بیدار کردن اذهان عمومی بوده است و نه صدای بلند یا آرام گریه.

ب - حال باید دید که در این فاصله‌ی کوتاه از رحلت رسول اکرم (ص)، چه کسانی خودشان محزون و گریان نبودند و چه کسانی مترصد بودند که مسئله کاملاً فراموش شود و هیچ موضوعی اگر چه حزن یا گریه‌ی فرزند در مصیبت رحلت پدر، اذهان عمومی را متوجه نکند؟!

آیا رحلت حضرت امام خمینی(ره) را به خاطر دارید و یا در گزارشات مصور دیده‌اید؟! مردم به مدت ۴۰ روز عزاداری کردند و در این مدت همه (حتی افرادی که به ظاهر زیاد هم انقلابی به نظر نمی‌آمدند) شوکه، گریان و محزون بودند و به غیر از منافقین و معاندین، هیچ کس شادی نمی‌کرد و آنها نیز جرأت نداشتند که در داخل کشور و در میان مردم محزون این شادی خود را بروز دهند، بلکه در خارج از کشور جشن و پایکوبی برپا می‌کردند.

ما شیعیان، پس از گذشت ۱۴ قرن هنوز بر مصیبت‌هایی چون رحلت حضرت رسول اکرم(ص) یا شهادت سیده‌النساء العالمین یا امیرالمؤمنین و سایر ائمه‌ی اطهار علیهم السلام، به ویژه حضرت سیدالشهداء علیه السلام و حتی غیر معصومین و فرزندان و یاران با وفایی چون حضرت زینب، حضرت ابوالفضل، علی اکبر، علی اصغر و ... علیهم السلام چنان می‌گرییم که صدایمان در دنیا منعکس می‌شود و این گریه‌ها در این هیئت‌های عزاداری، ملت‌ها را بیدار کرده است [چنان چه امام خمینی(ره) انقلاب را متأثر از همین

تکایای عزاداری قلمداد نمودند] و البته کفار، منافقین و معاندین، هم چنان با این هیئت‌ها و گریه‌ها مخالف بوده و نسبت به مداحان، سخنرانان، مردم عزادار و ... بغض دارند (چنان چه در دوران بروز فتنه، در بعد از ظهر عاشورا شاهد بودیم). آن موقع هم همین‌طور بوده است. عده‌ای از این مصیبت محزون و عده‌ای دیگر خوشحال بودند و نمی‌خواستند این حزن پایدار بماند و سبب روشنگری شود.

ج- دقت شود که قرار نیست هر کاری که کفار و دشمنان اسلام را ناراحت می‌کند (اگر چه همسایه یا حتی والدین باشند)، ترک کنیم و اگر نکردیم آن را معصیت و منافی با عصمت قلمداد کنیم! بلکه قرار است هر فعلی که موجب خشم خدا می‌شود را ترک کنیم. قرار نیست که حتی محبت پدر و مادر که این همه بر آن سفارش شده است و نیز سایر محبت‌ها و علایق دنیوی را به محبت خدا و رضایت مردم (کافر و منافق) را به رضایت خدا ترجیح دهیم، بلکه محبت و رضایت حق تعالی ارجح است. و گرنه همین امروز نیز نماز ما به جماعت یا فرادی^۱ و حتی حجاب زنان ما، موجب بغض و اعتراض کفار است.

«قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تُرَضُّونَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ»
(التوبه - ۲۴)

بگو اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و قوم و خویش شما و اموالی که به دست آورده‌اید و تجارتی که از کساد آن می‌هراسید و مسکن‌هایی که بدان علاقمندید در نظر شما محبوب‌تر از خدا و رسول او و جهاد در راه او است، پس منتظر باشید تا خدا فرمان خود را بیاورد، و خدا مردم تبه‌کار را هدایت نمی‌کند.

د- پس، هم موضوع حزن و اندوه و گریه‌های آن حضرت(س) و سپس همه‌ی مؤمنین و علاقمندان به حضرت رسول اکرم(ص) واقعیت داشته و طبیعی هم هست که در آن سوگ و مصیبت عظمی بگریند. و هم اعتراض و نگرانی کفار و منافقین از صدای بلند نبوده و بلکه از تأثیر حزن و اندوه شدید ایشان در روشنگری و بیداری اذهان عمومی بوده است و هم مداحان (که خداوند اجر و عزتشان دهد) درست می‌گویند.

ش (کرج): برخی از اهل سنت می گویند: پیامبر اکرم (ص) بر اساس آیه مبارکه «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ... الحجرات - ۱۰» برای انجام وظیفه‌ی دینی خود نسبت به آشتی دادن بین امام علی (ع) و خلیفه‌ی اول و دوم غدیر خم را بر پا کرد! پاسخ چیست؟

«یکس - شبهه»: بی تردید بیان کنندگان این گونه سخنان نه شیعه هستند و نه سنی، لذا از سوی خود جملات و تعاریفی می‌سازند که به واسطه‌ی آن تشیع، تسنن و کل اسلام را تحریف و تضعیف نموده و ایجاد انحراف نمایند. آیه مبارکه و ترجمه‌ی آن به شرح ذیل است:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (الحجرات- ۱۰)
جز این نیست که مؤمنان برادرانند، پس میان برادرانتان سازش دهید، و از [خشم] خدا بپرهیزید باشد که بر شما ببخشايند.

پس مربوط نمودن آن به «غدیر خم» اهداف دیگری در تحریف اصل اسلام و تضعیف مذاهب شیعه و سنی دنبال می‌کند که به برخی از محورها و دلایل آن ذیلاً اشاره می‌گردد:

آن کسی که خود غدیر خم را برپا نمود، نفرمود که علت این تجمع «آشتی دادن بین علی و ابوبکر و عمر است»، بلکه بدین مضمون فرمود: این تجمع و مراسم به خاطر انجام امر خدا در معرفی «ولی»، «وصی» و جانشین پس از خود است تا بر صراط مستقیم باقی بمانید و منحرف نگردید.

در هیچ کجای خطبه‌ی غدیر از علی علیه‌السلام و دیگران دعوت به آشتی نشده است، بلکه او به عنوان مقام «ولایت» معرفی شده و از دیگران نیز بیعت با او خواسته شد و دیگران نیز بیعت کردند و نیز از حاضرین خواسته شد تا این خبر را با غائبین بدهند. تا تکلیف مؤمنین تا آخرالزمان معین باشد.

در زمان پیامبر اکرم (ص)، قهری صورت پذیرفته بود که پیامبر (ص) اقدام به آشتی دادن نماید، بلکه همه‌ی اختلافات به خاطر نقض بیعت در غدیر، غصب خلافت و سپس ظلم‌های دیگر مثل غصب فدک صورت پذیرفت و یا بروز عینی و عملی پیدا کرد.

این که مؤمنین با یک دیگر برادرند، بیان یک حقیقت از طرف خداوند متعال می‌باشد و امر به اصلاح بین آنها نیز یک دستور است و همیشه باید به این دستور عمل گردد. لذا لزومی نداشت که پیامبر اکرم (ص) فقط یک بار تصمیم به انجام این امر بگیرند و برای آن مردم را جمع کنند و ...، بلکه می‌توانستند آنها را به صورت خصوصی دعوت کرده و اختلافشان را حل نمایند، چنان چه مکرر در جمع خصوصی و یا عمومی به این امر اقدام نموده و به آنها راجع به حضرت علی علیه‌السلام و وصی بودن ایشان توصیه نمودند و کسی هم ابراز مخالفت ننمود و نیز چنان چه همیشه برای رفع اختلاف بین مؤمنین چاره‌اندیشی و عمل می‌نمودند نه فقط در غدیر خم.

پس، سازندگان و شایع کنندگان این سخن، می‌خواهند از یک سو تشیع و همه مسلمانان را با ایجاد تحریف در علت برپایی غدیر تضعیف کنند و القاء کنند که غدیر خم به خاطر معرفی «ولایت، وصی، جانشین و حاکم» پس از رحلت خود نبوده است، و هم می‌خواهند اهل سنت را تضعیف کنند. چرا که ادعان می‌کنند قهر با حضرت علی علیه‌السلام نشانه‌ی جهل و دوری از ایمان است. چون حضرت بیعت با ایشان را خواستار شدند.

مضافاً بر این که اگر سخن فوق مورد قبول واقع شود، این سؤال ایجاد می‌شود که پس چرا آنان نه تنها زیر بار نرفتند، بلکه خلاف آن را عمل نمودند و نتیجه گرفته می‌شود که پس مؤمن نبودند.

دقت شود که اگر قبول کنیم غدیر خم برای آشتی دادن بوده است، باید قبول کنیم که پس شرط آشتی نیز پذیرش «ولایت، امامت و حکومت» حضرت علی علیه‌السلام بوده است، چرا که ایشان در آن خطبه‌ی جامع و عمیق خود، پس از بیان معارف و احکام اسلام، بر محور «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» هر کس من مولای او هستم، پس این علی مولای اوست»، تکیه و تصریح نمودند و بروز همه‌ی اختلافات نیز به خاطر نپذیرفتن و عدم گردن نهادن به این شرط، به ویژه پس از رحلت بود.

لذا ضمن توصیه به خود و برادران شیعه‌ی خود، به برادران مسلمان اهل سنت نیز توصیه می‌کنیم با بصیرت تمام مراقب ضد تبلیغ‌های «وهابیت» که نه تنها با همه‌ی مذاهب اسلام، بلکه اساساً با اسلام و قرآن نیز مخالف هستند و هدفی جز خدمت به اهداف آمریکا و انگلیس در سیطره‌ی فرهنگ شیطان‌پرستی ماسونی را تعقیب نمی‌کنند، باشند.

www.x-shobhe.com

ش (قم): برخی از دوستان اهل سنت می گویند: اگر علی علیه السلام بر حق بود، پس چرا به روی غاصبین شمشیر نکشید؟! پاسخ چیست؟

X-shobhe: اولین پاسخ این دسته از دوستان اهل سنت این است که حقانیت امیرالمؤمنین علیه السلام، «اگر» ندارد، بلکه حقی یقینی و تصریح و تثبیت شده در کتاب، سنت، عقل و شرع مقدس اسلام است. چنانچه اسناد موجود در کتب معتبر اهل سنت دال بر معرفی ایشان توسط پیامبر اعظم صلوات الله علیه و آله به جانشینی، ولایت و خلافت پس از خود، به ویژه واقعه غدیر خم که اتمام حجت بود و حتی شیخین در آن حضور داشته و بیعت نمودند، به مراتب بیش از اسناد موجود در کتب اهل تشیع می باشد. اما، پاسخ دوم این است که منطق و ملاک حقانیت در اسلام عزیز، وحی، سنت، عقل و عدل است و نه شمشیر. مگر هر کس شمشیر کشید بر حق است و یا برای احقاق هر حقی باید شمشیر کشید؟ تا اگر کسی شمشیر نکشید، سؤال کنیم که چرا، مگر بر حق نبود؟

با توجه به دو مطلب فوق، دیگر نپرسیم: «اگر علی علیه السلام بر حق بود...»، بلکه سؤال صحیح این است که پرسیم: حال که علی علیه السلام بر حق بود، پس چرا بر علیه غاصبین دست به شمشیر نبرد؟ در هر حال پاسخ آن است که «شمشیر» یا سلاح به عنوان آخرین حربه، در فرهنگ غنی اسلامی - فرهنگ تشیع - و به ویژه توسط اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام وقتی به کار گرفته می شود که اولاً هیچ چاره دیگری باقی نمانده باشد و ثانیاً هدف (بیداری، هوشیاری، شناساندن و احقاق حق و هدایت مردم) با آن محقق گردد. حال خواه نتیجه‌ی دست به شمشیر بردن فتح و پیروزی ظاهر و باطن باشد «مثل جنگ جمل» و خواه ظاهر آن شکست باشد، ولی باطنش پیروزی در تحقق اهداف باشد «مانند کربلا». مطمئن باشید که اگر حضرت امیر علیه السلام، آن هم در آن دوره‌ای که مردم به رغم دیدن رسول خدا(ص) و حضور در غدیر و... به سقیفه، غصب و خانه نشینی حضرت راضی شده بودند، دست به شمشیر می بردند، امروز دیگر چیزی از اسلام باقی نمانده بود.

هرگز گمان نشود که این ادعا فقط یک نظریه است. دقت شود که وقتی حضرت صدیقه کبری^۱ علیها السلام در کوچه مضروب شدند و به همسر خود گله کردند که تو همان علی هستی، پس چرا زانوی غم بغل گرفته‌ای و ...؟! حضرت لباس مخصوص خود را پوشیده و شمشیر به کمر بستند تا برای انتقام و احقاق حق ایشان خارج شوند. در همان لحظه صدای اذان بلند شد و به «شهد ان محمد رسول الله ص» که رسید، حضرت از خانم بدین مضمون پرسیدند: یا فاطمه(ع) آیا انتقام و احقاق حق خودت را می خواهی یا بقای دین پدرت را؟ ایشان عرض کردند: بقای دین پدرم را. حضرت برگشتند و شمشیر را باز کرده و به کنار گذاشتند و فرمودند: پس مجبورم سکوت کنم!

مطمئن باشیم که اگر حضرت در آن موقع دست به شمشیر می برد و چند نفری را از میان بر می داشتند و یا به صورت موقت به عقب رانده و مجبور به سکوت می کردند، اولاً با توجه به فرهنگ جاهلی و بغض و حب دنیایی که هنوز در قلب بسیاری بود، شایعه می کردند که علی(ع) برای قدرت و حکومت و مطامع دنیایی خودش دست به شمشیر برد و نه برای خدا و اسلام. ثانیاً یاران و صحابه‌ی نزدیک رسول خدا(ص) را با شمشیر زد (چنانچه امروز بسیاری از خوارج معاصر، خود را یاران و شاگردان امام خمینی (ره) می خوانند)، و در طول تاریخ بلوا به راه می انداختند که مگر کار با سیاست و در نهایت مدتی سکوت حل نمی شد؟! دین اسلام و مذهب تشیع به زور شمشیر بر سر کار آمد... و ثالثاً زیر بار حکومت و ولایت ایشان نمی رفتند، لذا تنها حکومت ساقط می شد، بلکه هیچ هدفی از اهداف معصوم در انجام وظایف و رسالت‌های

جهانی‌اش محقق نمی‌گردید ... و نهایت آن که حقایق هیچ‌گاه بر مردم روشن نمی‌شد و اسلام به دست پادشاهان و سلاطین می‌افتاد و برای همیشه نابود می‌شد.

اما همین سکوت سبب گردید که نه تنها مردم آن دوره، اگر چه دیر، اما بالاخره متوجه شدند که حق کیست و چیست؟ لذا پس از خلیفه‌ی سوم به در خانه‌ی او ریختند و از او تقاضا کردند که حکومت نماید، بلکه همه مدعیان ایمان و اسلام، به خوبی خود و اندیشه‌ها و توان‌ها و اهداف خود را برای تاریخ نشان دادند و امروز ما آگاهانه انتخاب کرده و تصمیم می‌گیریم.

در خاتمه دقت شود که امام دو شأن دارند:

یکی امامت است که به موافقت و مخالفت مردم ربطی ندارد، او از ناحیه‌ی خداوند متعال به امامت منصوب شده است، چه مردم بخواهند و چه نخواهند.

دیگری خلافت است که مردم باید تحقق آن را بخواهند. البته این بدان منظور نیست که مردم اگر نخواستند، او برای حکومت محق نیست و یا بر مردم ایرادی وارد نیست، بلکه بدان معناست که اگر مردم نخواهند، حکومت حق الهی محقق نمی‌گردد و مردم به انتخاب خود و از روی جهل و غفلت و مطامع دنیایی خود، دچار ظلم و جهالت حاکمان ظالم می‌گردند. چنان چه در انتخاب ولایت خدا و شیطان مختار هستند و اگر ولایت و سلطنت شیطان را به جای خدا انتخاب کنند، شیطان بر آنها غلبه و سلطنت خواهد نمود.

«إِنَّمَا سُلْطَنُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ» (النحل - ۱۰۰)

تسلط وی (شیطان) فقط بر کسانی است که دوستدار اویند و کسانی که به خدا شرک آورند.

یعنی قدرت و تسلط و غلبه‌ی او فقط بر کسانی است که خودشان او را ولی و سرپرست خود قرار داده و فرمان او را اطاعت می‌کنند و دعوت او را می‌پذیرند و نیز آن کسانی که به سبب طاعت او برای خدا شریک قرار می‌دهند.

ش (تهران): اگر پیامبر و امامان معصوم(ع) عالم به همه علوم و دانش‌ها بوده‌اند چرا آنها را به مردم زمان خود ارائه نکردند که مردم بدون مشکلات به بهترین شیوه زندگی کنند و به شکل پیشرفته کنونی راحت باشند؟

x-shobhe

الف - علم پیامبر اکرم(ص) و سایر معصومین علیهم‌السلام، «اگر» ندارد. به صورت قطعی آنان معادن علم و حکمت الهی می‌باشند، که اگر چنین نباشند، دیگر معصوم نخواهند بود.

ب - اما، علوم به دو بخش کلی تقسیم می‌گردد که بخش اول مربوط به «تکامل انسان» است و بخش دوم مربوط به «تعمیر دنیا». لذا بخش اول انسان می‌سازد و بخش دوم ابزار. اگر چه ابزار در صورتی که درست استفاده شوند، می‌توانند تا حدودی رفاه مادی را افزایش دهند، اما این افزایش نسبی رفاه مادی و سرعت، به هیچ وجه دلیل و ضامن بر رفع مشکلات و شیوه‌ی زندگی بهتر نمی‌باشد، چه آن که اگر درست استفاده نشوند، موجبات سقوط، هبوط و افزایش با سرعت مشکلات عدیده را فراهم می‌آورند. چنان چه امروزه شاهدیم اغلب کشورهای که از ابزار پیشرفته‌تر و بیشتری برخوردار هستند، از مشکلات و معضلات انسانی و حتی رفاهی بیشتری هم برخوردار هستند. پس، فایده‌ی ابزار و علم تعمیر دنیا نیز مستلزم «انسان شدن» است. از اتم هم انرژی تولید می‌شود و هم بمب اتم.

ج - در عین حال معصومین علیهم‌السلام، هم به علوم انسان‌سازی احاطه داشتند و هم به علوم تعمیر دنیا و اگر چه رسالت آنان رشد، کمال و رفاه ابدی و حقیقی انسان است، اما نه تنها از بیان هیچ یک از بخش‌های علوم به اهل زمان خود دریغ ننمودند، بلکه علوم را تا آخرالزمان تبیین نمودند. چنان چه مجموعه‌ای از جامع علوم را در قالب یک کتاب به نام «قرآن» در اختیار انسان قرار دادند که تبیین همه‌ی علوم در آن موجود است. چنان چه می‌فرماید:

«... نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى
وَ رَحْمَةً وَ بُشْرَى لِّلْمُسْلِمِينَ» (النحل- ۸۹)

این کتابی که بر تو نازل کرده‌ایم توضیح همه چیز و هدایت و رحمت و بشارت
مسلمانان است.

و هر کس که می‌داند معصوم(ع) برخوردار از همه‌ی علوم می‌باشد، می‌داند که منبع علم آنان نیز قرآن کریم است و چنین نیست که علم آنها افزون از قرآن کریم یا غیر علوم قرآن باشد. بلکه قرآن و انسان کامل (معصوم) دو چیز جدا نیستند.

د - علت این که ما گمان می‌کنیم یا آنها فاقد علوم مادی در تعمیر دنیا بودند و یا بیان نداشتند، برای این است که سطحی نگری می‌کنیم و با خود می‌گوییم: به عنوان مثال در کجای قرآن کریم یا سخنان معصومین(ع) سخن از «پنی سیلین»، یا «سوخت هسته‌ای»، یا «انرژی فسیلی»، یا مکانیک، فیزیک و ... آمده است؟! اما اگر دقت کنیم به وضوح خواهیم یافت که اولاً رسالت و کار آنها تعمیر دنیا و ورود به علوم طبیعی به صورت نمی‌باشد، مگر آن که ضرورتی پیدا شود و یا آن که شرایط فراهم باشد. چنان چه شاهدیم حتی در علم هیئت، پزشکی، ریاضی ... و حتی شیمی، فرمایشات عام یا شاگردان خاص داشتند. از جابر بن حیان، پدر علم شیمی آلی سؤال می‌کنند که شما از کجا و با رجوع به چه منابعی به این علوم بدیع دست یافتید. و ایشان پاسخ می‌دهند: از امام صادق(ع) گرفته‌ام.

بدیهی است اگر پیغمبر یا معصومی معجزه و کرامت نشان می‌دهد، به عنوان مثال: مرده زنده می‌کند، پیس و کور را شفا می‌دهد، با عصایش دریا را می‌شکافد، دست به برگ درخت می‌زند طلا و نقره می‌شود

و ... بدون علم و یا جدای از علم عمل نمی کند، چه رسد به امور عادی و آن چه می تواند در توان دیگران هم باشد.

ثانیاً ما دقت نمی کنیم که آنان به جای پرداخت مصداقی که مستلزم فراهم بودن شرایط است، کلیدهای فتح ابواب علم را در اختیار انسان گذاشته اند. چه علوم درجه اول که مربوط به رشد و کمال انسان و چه علوم درجه دوم که مربوط به تعمیر دنیا و ابزار سازی است.

اسلام - قرآن و اهل عصمت (ع) - علمی در اختیار انسان گذاشته اند که شناخت و عمل به آنها سبب کنار رفتن پرده های جهل و تبلور و تحقق استعداد های بی کران نهفته ی بشر می گردد. چنان چه حضرت امیرالمؤمنین امام علی علیه السلام می فرمایند:

خداوند متعال انبیاء و رسولان را متواتر برای گرفتن میثاق فطری و یادآوری نعمات و بیرون آوردن عقل های دفن شده «دفائن العقول» ارسال نمود.

در حدیث و روایت تصریح شده است که «علم ۲۷ حرف است و تا زمان حکومت جهانی حضرت مهدی (عج)، آن چه از علم در هر زمینه ای ظهور می کند، فقط دو حرف از آن می باشد و مابقی پس از ظهور است و بروز خواهد نمود»، که این امر در نتیجه تحقق احکام اسلامی است که موجب کنار رفتن پرده های جهل و فراهم شدن زمینه های تبلور و تحقق استعداد های بشر می گردد.

ثالثاً احکام اسلام بسیار کلیدی تر از علوم کشف شده ی امروزی می باشد، چرا که به جای چاره اندیشی علاج پس از وقوع ابتلاء که ممکن است مفید هم نیافتد، پیش گیری و واکسینه می کند. و در این موضوع فرقی بین احکام مربوط به بدن، یا زندگی، یا اجتماع یا کمال روحی نیست.

به عنوان مثال: امروزه اگر چه علوم پزشکی پیشرفت کرده است، اما پیشرفت ابتلائات و امراض بسیار بیشتر، گسترده تر و عمیق تر از گذشته است. بدیهی است که وقتی به اصول اعتقادی توجهی نشد، کفر، شرکت و نفاق جایگزین توحید گردید، مکاتب نظریه ای و خیالی به جای ادیان الهی مورد استقبال قرار گرفت، یا در زمینه مسائل شخصی نظافت، طهارت، تغذیه، تنظیم روابط جنسی، حلال و حرام و ... رعایت نشد، نوشیدن الکل، خوردن گوشت خوک، زنا، هم جنس گرایی، آمیزش با حیوانات، مصرف مواد مخدر برای خوش و بی خیال بودن و لهو و لعب و معاصی مضر دیگر به عنوان سمبل های مدرنیسم و لیبرالیسم و آزادی و رفاه شناخته شد، ده ها بیماری شناخته و ناشناخته مانند: طاغوت گری و طاغوت گرایی، شیطان پرستی فراماسونی، تحزب صهیونیستی، حرص قدرت و شهوت، آرایمر، ایدز، پیری زود رس، سیاه زخم ... و نیز حیوان صفتی، بی غیرتی، خونخواری، قتل، دزدی، جنایت، ترور، بیماری های روحی و روانی متعدد و گاه خطرناک، نا امنی فردی و اجتماعی و ... نیز بروز پیدا کرده و گسترش می یابد. حال کشف پنی سیلین یا احياناً واکسن ضد ایدز علم است یا قوانینی که پیش گیری کرده و از بروز حادثه و ابتلا جلوگیری کند؟

ه - اگر منظور از علوم فقط علوم طبیعی و علوم مربوط به تعمیر دنیا برای رفاه زندگی مادی هم باشد، باز در گرو تن سالم، عقل سالم، روح سالم، محیط سالم، جامعه ی سالم و ... می باشد. حال کدام قوانین فردی، اجتماعی، امنیتی، اقتصادی، حقوقی، اخلاقی، سیاسی، حکومتی، علمی، تحقیقاتی و ...، کامل تر از قوانین اسلام است؟!

و - پس اولاً کلیدهای علوم بیان و قوانین لازم برای تبیین اصول دسترسی به سایر علوم، فراهم نمودن زمینه های رشد، مصادیق و بهره وری سالم از آنها همه و ... بیان شده است و ثانیاً همه ی علوم و قوانین انسان سازی با تمامی جزئیات، بایدها و نبایدهایش تبیین و ارائه شده است. و اما ورود به جزئیات صنایع نه

تنها کار معصومین(ع) نیست، بلکه مستلزم فراهم بودن سایر شرایط و امکانات نیز می‌باشد. به عنوان مثال علوم پتروشیمی در آن روز امکان کاربردی نداشت و لزومی هم ندارد که معصومین(ع) به جای همگان، همه امور را انجام دهند.

ز- در خاتمه باید اذعان نمود که بشر هنوز هم به علوم قرآن و اهل عصمت(ع) دست نیافته است و به آن چه دست یافته نیز عمل نمی‌کند، چه رسد به مردم آن زمان. لذا همین سؤال که برای مردم آن زمان مطرح می‌کنیم، برای مردم همین زمان نیز مطرح است و می‌توان گفت: «چرا بشر از این علمی که به راحتی در اختیارش قرار گرفته است استفاده نمی‌کند تا از زندگی و خوشبختی واقعی، حقیقی و دائمی برخوردار گردد».

به قول معروف: گر گدا کاهل بود، تقصیر صاحبخانه چیست؟

www.x-shobhe.com

ش (اصفهان): اگر امامان از اسرار عالم با خبر بوده و علم غیب داشتند، چرا امام حسن مجتبی یا امام رضا یا سایر ائمه علیهم السلام با زهر به شهادت می‌رسند؟ مثلاً چرا آن انگور را می‌خورند و یا...؟!

X-shobhe: یکی از بزرگ‌ترین مشکلات ذهنی ما این است که همه چیز را با ذهن، باورها ... و در نهایت خوش آمدهای خود قیاس می‌کنیم و چون نتایج حاصله از سویی با خوش آمدهای ما منطبق نیست و از سوی دیگر نفی آنها باورها یمان را دچار تشکیک می‌نماید، به شبهه می‌افتیم! از جمله نمونه‌های بروز این خطا در ذهن، عملکرد امامان و حتی پیامبر صل الله علیه و آله است. چنان چه ایشان نیز به نتیجه جنگ احد، نتیجه‌ی نکشتن ابوسفیان و جنایات نسل او چون معاویه، یزید و سایر امویان علم داشتند.

در گذشته راجع به این موارد توضیحات مفصلی در این سایت درج گردید که توصیه می‌گردد با کلیک روی اعداد (۱) و (۲) حتماً مورد مطالعه قرار گیرد! اما، در این بخش نیز به موارد ذیل اشاره می‌گردد: الف- شاید اولین خطای ذهنی این باشد که فرد گمان می‌نماید که «علم غیب» فقط علم به «شهادت» و عامل است. مثل این که امیرالمؤمنین علیه‌السلام بداند که اگر امروز به مسجد برود، شهید می‌شود و یا امام حسین علیه‌السلام بداند که اگر به کربلا برود، به شهادت می‌رسد و ... این سؤال در ذهن ایجاد می‌شود که پس چرا رفت؟!

در حالی که علم معصوم به غیب و اسرار عالم فقط به خاتمه و نتیجه‌ی فیزیکی یک عمل اختصاص ندارد، بلکه علم جامع است. یعنی او ضمن این که می‌داند اگر به مسجد رود به شهادت می‌رسد، می‌داند شرایط به گونه‌ای است که «باید برود» و می‌داند که اگر نرود چه می‌شود و اگر برود و به شهادت برسد چه می‌شود؟

خطای بعدی ذهن ما در این است که چون علم جامع نداریم، به طور معمول «منفعت و فایده» را فقط در خود و برای خود جستجو می‌کنیم. یعنی می‌گوییم اصل بر این است که «من زنده بمانم». اما نه تنها برای معصوم(ع)، بلکه برای سایر اهل فضل نیز چنین نیست. بلکه منفعت را در کسب رضای الهی جستجو می‌کنند. لذا همان طور که وقتی یک بسیجی ساده، یک نوجوان ۱۳ ساله می‌داند که اگر به روی مین برود و یا به خود نارنجک بسته و زیر تانک برود به شهادت می‌رسد، اما در ضمن می‌داند که این شهادت سبب چه فواید دیگری برای دین، کشور، جامعه و مردم می‌شود، از او انتظار می‌رود که این ایثار را به جان بپذیرد، از امامی که برای هدایت خلق تا آخرالزمان آمده است و می‌داند که تا این شهادت اتفاق نیافتد مردم بیدار نمی‌شوند و حق از باطل تمیز داده نمی‌شود، انتظار می‌رود تا به این علم خود عمل نموده و سبب هدایت انسان‌ها گردد.

بدیهی است اگر ائمه(ع) به رغم علم غیب خود این راه شهادت را نمی‌پیمودند، اگر امروز علم عادی تحلیلی ما به آثار و برکات این مظلومیت‌ها و شهادت‌ها می‌رسید، سؤال می‌کردیم: «اگر آنها علم داشته و می‌دانستند که اگر به شهادت برسند، انسان‌ها این چنین بیدار می‌شوند و اسلام حفظ می‌ماند و ... پس چرا این شهادت را برنگزیدند و به استقبال مرگ نرفتند تا مردم بفهمند حکومت‌های وقت ظالم و جائر بودند؟! پس، علم غیب امام، علم جامع به همه چیز است و نه فقط ابزار یا اسباب و زمان شهادت خود.

ب- از جمله علوم عادی معصومین(ع) که از منبع علم غیب نیز اخذ می‌گردد، علم شناخت تکلیف و عمل به تکلیف است. فرض کنیم یک علم این است که شما می‌دانید: «اگر روی مین بروید کشته شده و به شهادت می‌رسید» - یک علم دیگر که اگر به یقین بدانید علم غیب شما محسوب می‌گردد نیز این است

که می‌دانید «اگر این شهادت را به جان بخرید، چه حوادثی اتفاق افتاده و موجب چه برکاتی می‌گردد» - اما علم سوم شما این است که با توجه به دانسته‌هایتان، اینک «تکلیف شما چیست؟» آیا باید بروید یا خیر؟

بدیهی است اگر مسلمان مؤمن با علم عادی که با تقوا مکمل شده است، صاحب بصیرت گردیده و تکلیف خود را شناخته و به آن عمل می‌نماید، معصوم(ع) که از علم جامع لدنی برخوردار است و اثرات عملشان را تا آخرالزمان و رسالت هدایت مردم را در نظر دارند، بیش از همگان به این تکلیف آگاه و ملزم می‌گردد.

ج- اما نکته‌ی مهم و قابل توجه و تأمل دیگر آن که کار پیامبران و امامان(ع) آگاه نمودن و هدایت نظری و عملی مردم است. لذا باید که از جنس مردم باشند، به زبان آنها سخن گویند، از احتیاجات مردم عادی در هر زمینه و موضوعی (از خوردن و خوابیدن و تولید گرفته تا تصمیم به جهاد و شهادت و ...) برخوردار باشند و از همان راه‌های عادی مردم به رفع این حوایج اقدام کنند، تا برای مردم الگو گردند. و گرنه اگر قرار باشد به هر فعلی از طریق غیر عادی [مثل علم غیب و یا استفاده از ولایت تکوینی] دست یازند، به هیچ وجه نمی‌توانند هدایت‌گر بوده و برای دیگران امام و الگو باشند. چرا که در هر مسئله‌ای مردم خواهند گفت: اگر ما هم علم و قدرت شما را داشتیم مثل شما بودیم و یا اگر شما هم محدودیت‌های ما را داشتید مثل ما بودید. لذا آنها در هر امری به روش عادی عمل می‌کنند که البته به توجه به همان [علم جامع به موضوع و آثار آن] هیچ منافاتی با علم غیب و یا ولایت تکوینی آنها ندارد.

مگر رزمندگان اسلام به این موضوع علم نداشتند که اگر به جبهه بروند کشته و شهید خواهند شد. ولی برای مصلحت و پیشبرد و دفاع از اهدافشان به جنگ پرداختند و بعضاً نیز به افتخار شهادت نائل گردیدند، پس ما نیز این عمل را در همان شرایط انجام می‌دهیم و کسی در دنیا کسی را برای این کار سرزنش و ملامت نمی‌کند.

انسان‌هایی که در تفکرات و اندیشه‌های مادی غرق می‌باشند و فقط با هدفی دنیایی چون کشور گشایی به جنگ می‌روند و کشته می‌شوند از سوی سردمداران طاغوت از آنها با افتخار یاد می‌شود و باعث افتخار آن ملت و کشور می‌شوند. حال چه می‌شود انسان‌هایی که از طرف خداوند رسالت هدایت مردم را دارند و فقط به رضای خداوند می‌اندیشند، دنیاگرا نمی‌باشند و به آخرت و معاد معتقدند باید از مرگ خود می‌هراسیدند و از روبرو شدن با آن ابا می‌کردند. و اگر چنین کردند عصمتشان زیر سؤال رود.

مگر امام حسین(ع) نمی‌توانست با یک نگاه همه دشمنان را به درک واصل نماید؟ در عمل مگر سیده‌النساء العالمین، فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام بدین مضمون نفرمود که آیا می‌خواهید هم اکنون شما را نفرین کند تا ببینید که دعای چه کسی مقبول است و زلزله‌ای ستون‌های مسجد را از جا کنده و مسجد را بر سر شما خراب می‌کند یا نه؟! و مگر علی علیه‌السلام که امام بود، سلمان را نفرستاد تا مانع از نفرین ایشان گردد؟! اما اگر امام با یک نگاه دشمنان را به هلاکت می‌فرستاد، اکنون کسی اهل مبارزه با فسق و ظلم و طاغوت نبود، کسی شهادت طلب نمی‌شد و کسی قیام نمی‌کرد. و همه می‌گفتند: باید شخص امام بیاید و با یک نگاه کار را تمام کند. پس هدایتی صورت نمی‌پذیرفت.

پس طرح این گونه شبهات صرفاً جهت ایجاد انحراف در اصل دین، اعتقادات و باورها صورت می‌پذیرد که نتیجه‌ای جز قدرت گرفتن ظلم و سرکشی طواغیت ندارد.

ش (ياسوج): هدف امام حسين عليه السلام حكومت بود يا رضای خدا؟ و اگر می دانست كه كشته می شود، آیا این اقدام خودكشی نبود؟

«ایکس - شبهه»: ابتدا باید تفکر مقابل هم قرار دادن «یا حکومت و یا خدا» را که برای القای تفکر غلط «جدایی دین از سیاست» رایج می کنند را در ذهن اصلاح نماییم.

الف - مؤمن [چه رسد به امام معصوم (ع)] هر کارش برای رضای خداست. خواه نماز شب باشد، یا تجارت و یا حکومت. پس اگر قصد ایشان حکومت می بود نیز، برای رضای خدا بود.

مگر پیامبر اکرم (ص) که به مدینه هجرت نمودند، برای رضای خدا نبود، یا قصد تأسیس حکومت اسلامی نداشت و همین طوری اتفاقی دید شرایط مساعد است، حکومتی تأسیس کرد؟ و حال آن که امام علیه السلام، خود مکرر هدف از این حرکت و قیام را مطرح نمودند و در هیچ کجا نفرمودند که برای حکومت خروج می کنند.

چنان چه در همان ابتدای حرکت از مدینه، در وصیت نامه‌ی کوتاهی که خطاب به برادرشان محمد حنفیه نوشته و آن را به مهر خود ممهور کرده بودند، مرقوم داشتند:

«... من نه از روی خودخواهی، و برای خوش گذرانی، و نه فساد و برای ظلم (چهار عامل اصلی خروج کنندگان برای حکومت دنیوی)، از شهر خود بیرون آمدم، بلکه هدف من از این خروج، برای طلب اصلاح امت جدم است. هدف من «امر به معروف و نهی از منکر» است و به سیره‌ی جدم و پدرم علی بن ابیطالب (ع) عمل می نمایم...»

(متقل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۸)

بدیهی است که منظور ایشان از امر به معروف و نهی از منکر، دعوت به نماز یا پرهیز از شراب نبوده است، چرا که مردم در آن زمان هم نماز می خواندند و هم شراب نمی نوشیدند. بلکه اصل و اساس «معروف» پذیرش ولایت الله است و اساس منکر نیز نشان دادن امثال یزید، به نام اسلام، بر مسند فرمانروایی مسلمانان است. و ایشان برای جلوگیری از این غفلت و انحراف حرکت کردند.

در فراز دیگر، خطاب به همان کوفیانی که از ایشان دعوت به عمل آورده بودند، می نویسند: «با خبر شدم که شما امام می خواهید...» و نفرمودند: که خلیفه می خواهید.

در خطبه‌ای دیگر نیز بدین مضمون می فرمایند:

«می بینم مردم به حق و معروف عمل نمی کنند و به منکر به جای پرهیز روی کرده اند، و من مرگ را از چنین زندگانی ارجح می بینم».

یعنی یک عده باید جان فشانی کنند، تا امت از خواب غفلت بیدار شوند. یک عده مانند امام حسین علیه السلام باید خونشان بریزد، تا مسلمانان به خواب رفته، تفاوت یزید با حسین را تشخیص دهند و به او امیرالمؤمنین نگویند.

ب- اما در خصوص این که اگر امام می دانست که شهید می شود، پس چرا رفت و یا آیا کار ایشان خودکشی نبود؟ پیش تر بحث مفصلی شد که حتماً مطالعه نمایید (۱) و در این مختصر نیز اشاره می شود که: قرار نیست انسان ندانسته و جاهلانه در راه خدا قدم بردارد و به صورت اتفاقی و بدون تعقل، اراده و انتخاب در راه خدا قرار گیرد و به صورت حادثه‌ای نیز به شهادت رسد.

هنر در این است که انسان علم داشته باشد، بداند و به علم خود عمل نماید و اگر احساس تکلیف نمود، در راه رضای الهی، از همه چیز بگذرد.

بدیهی است امامی که به رضای الهی، وظیفه‌ی خود، چه باید کرد و نتایج دنیوی و اخروی عمل خود آگاه است، در این راه قدم بر می‌دارد. لذا در هر مقطعی، خبر از شهادت خود دادند و نتیجه‌ی این شهادت مظلومانه، که البته علتش خواب غفلت مسلمانان و ساده‌نگری و دنیا طلبی آنها بود، در طول تاریخ و به ویژه امروز مشخص است. اسلام حفظ ماند.

www.x-shobhe.com

«ایکس - شبهه»: ابتدا دقت شود که «سؤال» یا حتی شک و شبهه، می تواند مقدمه و پایه ی علم و دانش و معرفت صحیح باشد، منتهی^۱ لازم است که ابتدا ذهن یک نظم و ترتیب منطقی داشته باشد تا خود به خود راه سوء استفاده ی دشمنان سودجو را سد کند. به عنوان مثال اگر نمی دانیم که امام معصوم است یا خیر؟ راه دانستن آن پرداختن به جزئیات گفتار یا اعمال آنان نیست، بلکه باید به صورت عقلی و نقلی ثابت گردد که امام باید الزاماً معصوم باشد. اما اگر دانستیم که امام معصوم است، آن گاه در صورت بروز یک سؤال به دنبال حکمت و دلیل آن می گردیم و نه به دنبال مقابله دادن آن با عصمت.

با کمی دقت در نحوه ی طرح سؤال و شبهه برخی از سایت ها که بسیار مغرضانه و به منظور رهبری و تغذیه می شوند، مشهود می گردد که همیشه مطلب را به گونه ای مطرح می کنند که اصل [عصمت یا ...] را زیر سؤال ببرند و نه این که از حکمت گفتار یا رفتار معصوم آگاه شوند. و بدیهی است که اگر کسی به اصل عصمت شک داشته باشد، با پاسخ این سؤال ها شک او بر طرف نمی گردد و پشت هر چرایی، چرایی دیگری می آید و هیچ گاه نیز به نتیجه ی قطعی نمی رسد. مگر آن که تحقیق در خصوص ضرورت عصمت امام از راه خودش صورت پذیرد. اما پاسخ سؤال:

هر طلب مرگی بد و مذموم نیست. طلب مرگ انسان جاهل، کافر، ناامید از رحمت الهی، ضعیف در مقابله با مشکلات و ... بد است. اما طلب مرگ انسان مؤمن، عاشق، عالم و عامل، بسیار هم خوب است. چنان چه همه ی اهل بیت علیهم السلام چنین دعا های مستقیم یا غیر مستقیمی داشته اند و شخص امام حسین سیدالشهداء علیه السلام نیز از همان آغاز هجرت از مدینه سخن از مرگ و زیبایی های آن می فرمود و در آخر نیز فرمود: مرگ پلی است که مؤمن را بهشت و کافر را به جهنم می برد.

طلب مرگ امام سجاد، امام موسی بن جعفر، حضرت علی و سایر اهل بیت علیهم السلام و نیز هر موحد و مؤمن دیگری، طلب پایان سفر، رسیدن به مقصود، معبود و معشوق و عاقبت به خیر است و این فقط عشق به دنیا است که ترس و نفرت از مرگ را موجب می گردد.

خداوند متعال در پاسخ یهودیان عصر پیامبر (ص) که مدعی بودند: فقط ما خدا را دوست داریم و فقط خدا ما را دوست دارد و نه دیگران را، می فرماید: به آنان بگو اگر واقعاً گمان دارید که تنها دوستداران خدا هستید، از خدا طلب مرگ کنید، اگر راست می گوئید. چرا که عاشق مایل به لقای معشوق است و محب مایل به اتصال محبوب است و جدایی و فراق را تاب ندارد. پس هر کس طالب مرگ (البته با این معرفت) نباشد، زیاد هم ایمان راسخ و عشق با شکوه و خالصی ندارد.

«قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ
أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَتَّئُوا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ
صَادِقِينَ» (الجمعه ۶)

ای رسول ما جهودان را بگو ای جماعت یهود اگر پندارید که شما به حقیقت دوستداران خدایید نه مردم دیگر، پس تمنای مرگ کنید اگر راست می گوئید (که علامت دوستان خدا آرزوی مرگ و شوق لقای خداست).

آدمی در این دنیا مسافر است و مسئول. باید رنج و مهنت بسیاری را تحمل کند تا سالم و مفرح به مقصد برسد. لذا کسانی که ایمان دارند و از لذت لقا و نیز عظمت، جلال، شکوه، راحتی و فرحناکی جنت خبر

دارند، همیشه خواهان رسیدن هستند و نه ماندن در راه. لذا خداوند به آنان که مدعی‌اند حتماً وارد بهشت می‌شوند نیز متذکر می‌شود که «پس چرا مرگ نمی‌خواهید»؟

«قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِّنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»
(البقره - ۹۴)

بگو اگر خانه آخرت نزد خدا در حالی که از هر ناملایمی خالص باشد، خاص برای شما است و نه سایر مردم و شما در این دعوی خود، راست می‌گویید پس تمنای مرگ کنید (تا زودتر به آن خانه برسید).

www.x-shobhe.com

ش(فردیس): دور از ذهن است که هدف از قیام ابا عبدالله(ع) فقط «امر به معروف و نهی از منکر» باشد! حادثه‌ای به این عظیمی و این همه مصیبت فقط برای همین که در ایران هم انجام می‌شود؟! ... پس این همه مصیبت برای چه بوده است؟

«ایکس - شبهه»: مشکل اصلی اینجاست که هیچ‌گاه اجازه ندادند که ما به تعریف، اهمیت، جایگاه و تأثیر «امر به معروف و نهی از منکر» پی ببریم و خود نیز اهمال کرده‌ایم و همیشه گمان کرده‌ایم که معنایش این است که مثلاً به یکی بگوییم روسری‌ات را جلوتر بکش و به دیگری بگوییم لطفاً شراب نخور، یا نماز بخوان و...! در صورتی که اصلاً چنین نیست. ذیلاً به چند محور جهت توجه اشاره می‌گردد:

الف - شکی نیست که حضرت «ابا عبدالله الحسین علیه‌السلام» برای همین هدف از مدینه خارج شدند، چرا که خودشان چنین فرمودند. در کنار قبر جدشان(ص) حاضر شده و به خداوند عرض کردند: «بار الهی تو می‌دانی که نزد من هیچ چیز محبوب‌تر از معروف و بدتر از منکر نیست» و نیز فرمودند: «من از روی خودخواهی یا برای خوشگذرانی و یا فساد و ظلم (اهداف حکومت دنیوی) خارج نمی‌شوم، بلکه برای نجات امت جدم خارج می‌شوم و «ارید أن» و امر به معروف و نهی از منکر را هدف قرار داده‌ام». و فرمودند: «می‌بینم مردم معروف را کنار گذاشته و به منکر عمل می‌کنند و در چنین شرایطی من مرگ را ترجیح می‌دهم» ... همه‌ی این موارد نه تنها گواه است که این خروج برای احیای دین و امت به وسیله‌ی «امر به معروف و نهی از منکر» بوده است، بلکه تذکری است تا بیشتر به عمق و ضرورت آن توجه کنیم.

ب - «امر به معروف و نهی از منکر» فقط یک حکم اسلامی نیست، بلکه مشخصه‌ی هر ملت پیشرفته‌ای است. لذا شاهدیم که در همه کشورها و در میان همه اقوام رایج است و هر ملتی که به این امر توجه بیشتری نموده است، رشد بیشتری یافته است. منتهی نکته اینجاست که امر به معروف و نهی از منکر در میان هر قومی، نسبت به اهداف و ارزش‌های آنان صورت می‌پذیرد. به عنوان مثال ممکن است در کشورهای اروپایی (مثل آلمان یا سوئیس) فقط در ارتباط با قوانین اجتماعی مثل رانندگی یا نظافت شهری صورت پذیرد.

ج - اما نگاه اسلام به این امر بسیار عمیق‌تر و ریشه‌ای‌تر است، هر چند که به مسائل زیر مجموعه و یا جزیی نیز بی توجه نیست و آنها را نیز در جای خود لازم و موجب پیشرفت می‌داند.

در «امر به معروف و نهی از منکر» توجه به دو نکته بسیار مهم است. اول این که «معروف و منکر» کدامند و دوم این که واژه «امر و نهی» است و نه نصیحت یا موعظه. البته این امر و نهی ممکن است به صورت لسانی باشد یا عملی و یا با قوه‌ی قهریه. در هر حال تا «معروف و منکر» شناخته نگردد، امر و نهی از آنان ممکن نیست.

د - نگاه به شرایط دشمنان اسلام در آن زمان، نشان می‌دهد که منظور امام از امر به معروف و نهی از منکر، همین اجرای ظواهر احکام نبوده است. مگر آنها مسلمان نبودند، مگر نماز نمی‌خواندند، مگر حج نمی‌رفتند و یا روزه نمی‌گرفتند ... و یا مگر بد حجاب بودند و یا علنی شرابخواری و قمار می‌کردند؟! خیر. بلکه اصل و ریشه‌ی معروف که همان «ولایت الهی» است را کنار زده بودند و اصل و ریشه‌ی منکر که «ولایت شیطان» است را به جای آن نشانده بودند. لذا در همان مدینه که ایشان را به دارالخلافه خواستند و موضوع بیعت را مطرح کردند، به نکته‌ای بس مهم برای همیشه و همگان اشاره نموده و فرمودند:

«ماییم خاندان نبوت و معدن رسالت، خاندان ما محل آمد و شد فرشتگان و محل نزول رحمت خدا هستند. خدا اسلام را از خاندان ما شروع و افتتاح کرد و تا آخر نیز همگان

با خاندان ما به پیش خواهند برد. اما یزید، این مردی که تو از من توقع بیعت با او را داری، مردی است شراب‌خوار که دستش به خون افراد بی‌گناه آلوده شده، شخصی است که حریم دستوره‌های الهی را درهم می‌شکند و آشکارا مرتکب فسق و فجور می‌شود. و چون منی با چون او بی هیچ‌گاه بیعت نمی‌کند...»

ه - گاه یک ملتی به اسلام روی نمی‌آورند و یا به طور کلی از اسلام روی‌گردان می‌گردند. حساب آنها متفاوت است. اما گاه امتی به نام اسلام، یزیدی را بر تخت نشانده و او را امیرالمؤمنین خطاب می‌کنند و امام معصوم حسین(ع) را به مذبح کشانده و او را «خارجی» یعنی خروج یافته از دین معرفی می‌کنند. در چنین شرایطی، اصل و همه‌ی دین تحریف شده است و ملت به نام اسلام به راه کفر می‌روند.

لذا امام برای «امر به معروف» که همان معرفی اسلام واقعی، اسلام ولایی و اسلام ناب محمدی(ص) و نیز برای «نهی از منکر» که همان جایگزینی اسلام معاویه‌ای و یزیدی یا به مصداق امروز اسلام آمریکایی است قیام می‌نماید و حاضر است جان و خون خود را در این راه بدهد. و دقت شود که همه‌ی ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام در راه این امر به معروف و نهی از منکر از سوی دشمنانی که به نام اسلام بر جامعه‌ی اسلامی حکومت می‌کردند، به شهادت رسیدند.

و - مسئله‌ی «اجرای امر به معروف و نهی از منکر» در کشور خودمان که مطرح نمودید نیز با بی‌بصیرتی کامل انجام گرفت و موجب ضد تبلیغ و ایجاد بغض و کینه‌ی بی‌جهت گردید.

یک وقت «ولی امر مسلمین» نسبت به تهاجم فرهنگی و ضرورت برخورد با آن هشدار دادند. همان‌جا بدین مضمون فرمودند که «منظور من از تهاجم فرهنگی حالا آن دختر خانمی نیست که در خیابان حجابش درست رعایت نشده است» و برای این که چنین سخنی به مجوز برای بد حجابی مبدل نگردد، افزودند: «البته آن هم بد است، اما منظور من این نیست». اما یک عده بی‌بصیرت سریع مینی‌بوس‌ها را به راه انداختند تا بدحجاب‌ها را جمع کنند؟! بعد از هشت سال ایشان به شبیخون فرهنگی هشدار دادند. در دوره‌ای که شایع می‌کردند: «ایران، شوروی سابق و خاتمی هم گرباچف ایران است» ایشان در یک سخنرانی که خاتمی هم حضور داشت، بدین مضمون فرمودند: «نه اینجا شوروی است و نه خاتمی گورباچف. و آن موقع که گفتم تهاجم فرهنگی، منظورم این بود».

امروز هم «ولی امر مسلمین» هشدار تشکیل ناتوی فرهنگی را می‌دهند و ما نیز می‌بینیم که حتی «ناتو» که کارش نظامی است، بخش فرهنگی تأسیس کرده است و از طرفندهای این بخش نیز تحریف و وارونه کردن اسلام ناب محمدی(ص) که همان اسلام ولایی است می‌باشد. و در چنین شرایطی، وقتی فتنه چنان رنگ اسلامی و انقلابی به خود می‌گیرد که حتی بسیاری از خواص را طعمه‌ی خود می‌کند، تا آن جا که از آنان دفاع نموده و برایشان اشک هم می‌ریزند، «ولی امر مسلمین» نیز با تأسی به امام و جدش می‌فرماید: «... من یک جان بیشتر ندارم».

ش (تهران): لقب «ابا عبدالله» را چه کسی به امام حسین (ع) داد و چرا به ایشان خون خدا «نارالله» می گویند؟

«یکس - شبهه»: پیش تر راجع به لقب «ابا عبدالله»، مطالبی درج گردید (۱) و توضیح داده شد که این لقب به معنای اوج خلوص و سرآمد بندگی است. چنان چه ما نیز در ادبیات فارسی به سرآمدها لقب پدر می دهیم. مثل: پدر شعر، پدر شعر نو و ...

لذا لقب «ابا عبدالله» توصیف جایگاه آن حضرت نزد حق تعالی می باشد. البته برخی ایراد کردند که «ابا عبدالله» لقب نیست، بلکه کنیه است. که البته فرقی ندارد و برخی دیگر نیز گفتند: این صرفاً یک لقب یا کنیه است، همین. باید دقت شود که در کلام معصوم، کلام همین طوری و بی معنی و مقصود و یا صرفاً افتخاری وجود ندارد.

الف - لقب یا کنیهی «ابا عبدالله»، توسط حضرت رسول اکرم (ص)، طبق فرمان وحی و در بدو تولد به ایشان اعطا گردید. وقتی قنடைه‌ی حضرت سیدالشهداء علیه السلام را به ایشان دادند، او را در آغوش کشیدند و فرمودند:

لا یوم کیومک یا ابا عبدالله
هیچ روزی مانند روز تو نیست، ای ابا عبدالله

(شفاء الصدور فی شرح زیارت العاشورا، چاپ اول، ص ۱۰۲)

ب - اما در خصوص لقب «نارالله». کمال انسان در کمال بندگی خداوند متعال است و کمال بندگی نیز مستلزم کمال در معرفت، خلوص و عمل است. هر چه مراتب بیشتر باشد، انسان بیش از پیش تجلی حق تعالی می گردد و در واقع رنگ خدایی می گیرد. چنان چه فرمود:

«صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنْ اللَّهِ صِبْغَةً وَ نَحْنُ لَهُ
عِيدُونَ» (البقره - ۱۳۸)

[بگو ما آراسته شدیم به زیور] رنگ خدا [دین خدا]، و کیست بهتر از خدا که کسی را
به رنگ [دین خدا] بیاراید؟ و ما پرستندگان اویم.

خدا که جسم نیست، رنگ و بو طعم و سایر خواص ماده را نیز ندارد، بلکه منظور از «رنگ خدا» همان خدایی شدن و تجلی او شدن است. لذا اگر چشم کسی جز آن چه خدا می خواهد و جز آن چه برای اوست ندید، چشم او «عین الله» می گردد. اگر گوشش تسلیم محض بود «اذن الله» می گردد، اگر افعالش که تعبیر به دست می شود تسلیم محض بود «یدالله» می گردد و اگر سرتاسر وجودش تسلیم بود «عبدالله» می شود. پس به خونی که برای خدا در بدن می چرخد و برای خدا به زمین ریخته شود نیز «نارالله» گفته می شود.

در حدیث قدسی نیز بدین مضمون آمده است که خداوند فرمود، هر کس به انجام واجبات و ترک محرمات عبادتم کند و سپس به نوافل بپردازد، من چشم او می شوم که با آن می بیند، دست او می شوم که با آن فعل انجام می دهد ... و من خود به جای عقل او قیام می کنم.

ج - به تعبیر دیگر. حضرت امیرالمؤمنین (ع) می فرمایند:

«موتوا قبل ان تموتوا»

بمیرانید خود را، قبل از آن که بمیرانند شما را

بدیهی است که منظور خودکشی نیست. بلکه به هنگام «موت» از انسان سلب اختیار می گردد و همه‌ی وجودش را تسلیم خدا می کنند که به آن «توفی - وفات» گفته می شود. پس اگر کسی قبل از مرگ،

«من» را کنار گذاشت و اختیاری برای خود به جز اختیار الهی در نظر نگرفت. چشم و گوش و دست و پا و سایر اعضا و جوارحش جز به امر خدا و برای خدا فعلی انجام نداد، مرگ اختیاری کرده است. چنین کسی روح و جسمش رنگ الهی گرفته است، عین الله، یدالله، سمع الله ... و ثار الله می شود. و چون در میان همه ی بنی آدم، معصوم انسان کامل است، این القاب به آنان اختصاص یافت.

www.x-shobhe.com

ش: زیارت عاشورا از کیست و چرا به امام حسین علیه السلام، «ابا عبدالله» می گویند؟

«یکس - شبهه»: بنا بر احادیث وارده و اسناد موجود، زیارت عاشورا به نقل از حضرت امام باقر علیه السلام می باشد. اما راجع به ملقب شدن حضرت سیدالشهداء امام حسین علیه السلام به «ابا عبدالله»، نکات ذیل ایفاد می گردد.

الف - «عبدالله»، یعنی بندهی «الله» و تفاوت آن با القاب دیگری چون «عبدالرحمن»، «عبدالرحیم»، «عبدالرازق»، «عبدالسلیم» ... و سایر اسامی رایج، در همان تفاوت اسم «الله» با دیگر اسامی الهی است، که «الله» اسم تام، کامل و مطلق خداوند است که همه اسمی الهی می باشد بیان می شود و والاترین مقام برای انسان، همان مقام بندهی کاملی که تجلی تام همه اسمی الهی می باشد بیان می شود و والاترین مقام برای انسان، همان مقام «عبداللهی» است. یعنی بندگی خدا در شدت خلوص و اوج کمال بندگی. لذا از یکی از اسم های که خداوند در قرآن کریم برای پیامبر اکرم (ص) قرار داده است، «عبدالله» می باشد. چنان چه می فرماید:

«وَأَنَّ لَهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا» (الجن - ۱۹)

و این که وقتی بنده خدا (محمد) برخاست تا او را عبادت کند جمعیت بسیاری دورش جمع شدند.

البته خداوند متعال انبیای دیگری چون حضرت عیسی مسیح علیه السلام را نیز «عبدالله» نامیده است.

«قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا» (مریم - ۳۰)

آنوزاد به سخن در آمد و [گفت: من بندهی خداوندم که به من کتاب آسمانی داده و مرا پیامبر گردانیده است.

ب- «عبدالله» به معنای «پدر بندگی الله» و هم چنین به «ایجاد کننده بندگی الله» نیز می باشد که همان مقام کمال خلوص و تجلی و اوج بندگی است. چرا که «عبدالله» نه تنها خود بندهی کامل خداوند متعال است، بلکه هادی دیگران و مساعد کنندهی شرایط و بستر مناسب بندگی برای غیر نیز می باشد.

ج- امام حسین علیه السلام نیز به لحاظ فرمایش حضرت رسول اکرم (ص) که نام دیگرش «عبدالله» بود و فرمود:

«حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ»
حسین از من و من از حسینم هستم

«ابا عبدالله» نامیده شد، چنان چه به حضرت فاطمه زهراء علیها السلام نیز «ام ابیها»، یعنی مادر پدر، لقب داده شد.

وجه عام این لقب نیز به خاطر آن است که ایشان، با قیام علیه جهل، کفر، نفاق و ظلم، و نیز با پذیرش مصائب و در نهایت شهادت مظلومانه، اسلام را از تحریف و نابودی همیشگی نجات داد و با بصیرت بخشیدن به عقول و قلوب مردم، زمینهی نجات آنها از بندگی طاغوت «عبدالطاغوت» و نیز هدایت به سوی بندگی خداوند را مساعد نمود. پس پدر همهی بندگان حقیقی خداوند متعال است.

ش: در قسمت آخر زیارت عاشورا که می‌گوییم: «اللهم خص انت اول ظالم باللعن مني» و... منظور از اول الثانی و الثالث و الرابع در این زیارت چه کسانی هستند؟

«یکس - شبهه»: زیارت عاشورا، ضمن آن که یکی از زیارات حضرت ابا عبدالله الحسین علیه‌السلام می‌باشد، یک کتاب کامل اصول عقاید و دشمن شناسی و روش نگاه است که انسان را از ظاهر نگری به بصیرت و عمق نگری سوق می‌دهد.

همان‌طور که همگان مطلعند، در ذکر مصائب حضرت سیدالشهداء و یاران صدیق او علیهم‌السلام، اذهان عمومی بیشتر ظاهر بین و مقطعی نگر بوده و به سوی فجایع اتفاقیه در دهه و روز عاشورا سوق می‌یابد و هم‌هی نگاه و بغض متوجه عاملین جنایات و از جمله شمر، خولی، عمر سعد، ابن زیاد ... و در نهایت یزید لعنت الله علیهم اجمعین می‌گردد.

اما زیارت عاشورا به مسلمان و انسان واقعی می‌آموزد که سطحی نگر و ظاهر بین نباشید، بلکه برای شناخت دوست و دشمن، خیر و شر، منفعت و ضرر، باید ضمن واقع‌بینی، از عمق نگری و بصیرت نیز برخوردار باشید. لذا در چند فراز به ریشه‌ها و علل و عوامل اشاره دارد.

امروزه پس از گذشت چندین قرن، جهان علم به این نقطه رسیده است که به هنگام مواجهه با «بزه» و جرم شناسی، از هر نوع و در هر سطحی که باشد، باید ضمن برخورد با بزه‌کار و مجرم، به ریشه‌ها و علل و عوامل نیز توجه نمود تا تکرار نگردد. اما اسلام همیشه به بصیرت دعوت نموده و زیارت عاشورا نیز این روش‌شناسی ارزشمند را در غالب زیارت ایفاد نموده است.

همان‌طور که در طرح سؤال اشاره شد، در فرازی می‌خوانیم:

«فَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً أَسَّسَتْ أَسَاسَ الظُّلْمِ وَالْجَوْرِ عَلَيكُمْ
أَهْلَ الْبَيْتِ وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً دَفَعَتْكُمْ عَنْ مَقَامِكُمْ وَ
أَزَالَتْكُمْ عَنْ مَرَاتِبِكُمْ الَّتِي رَتَّبَكُمْ اللَّهُ فِيهَا.»
و در فرازهای دیگر می‌گوییم: «و لَعَنَ اللَّهُ الْمُتَمَكِّينَ لَهُمْ

بِالْتَّمَكِينِ مِنْ قِتَالِكُمْ» - و نیز عرضه می‌داریم:

«اللَّهُمَّ خُصَّ أَنْتَ أَوْلَ ظَالِمٍ بِاللَّعْنِ مِنِّي وَابْدَأْ بِهِ
أَوَّلًا ثُمَّ الثَّانِي وَالثَّلَاثِ وَالرَّابِعِ اللَّهُمَّ الْعَنْ
يَزِيدَ خَامِساً وَالْعَنْ عُيَيْدَ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَابْنَ مَرْجَانَةَ
وَ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ وَ شَمْرَةَ وَ آلَ أَبِي سُفْيَانَ وَ آلَ
زِيَادٍ وَ آلَ مَرْوَانَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.»

همان‌طور که مشهود است، در این فرازها، ما به عنوان یک زائر، یعنی یک دوستدار و تابع ایشان اذعان می‌کنیم که یا «ابا عبدالله» تو به خاطر جهل، ظاهر‌بینی، سطحی‌نگری و بی‌بصیرتی مردمان و امت زمان خود به مسلخ کشانده شدی، اما ما مانند آنها نیستیم.

ما می‌دانیم که مصائب عاشورا یک حادثه نبود، بلکه یک جریان بود و ابتدای آن نیز از مرگ معاویه ملعون آغاز نگردید. بلکه سر سلسله‌ی این مصیبت‌ها، «اول ظالم» است، که سابقه‌ی آن می‌تواند به ماجرای سقیفه به صورت علنی و یا به قبل از آن و نفوذ کفار و یهودی مسلک‌های منافق به جامعه‌ی اسلامی به صورت غیر علنی برگردد.

قابل توجه است که در این زیارت، یزیدی که ما آن را ریشه‌ی این ظلم و جنایت می‌دانیم، در مرتبه‌ی پنجم آورده شده است. بدون آن که نام مشخصی به عنوان مصداق از چهار مرحله‌ی قبل بیاید. چرا که می‌خواهد توجه مسلمان را به این جلب نماید که کربلا، نتیجه‌ی فتنه و توطئه و بی‌بصیرتی مردمی بود که

چهار مرحله پشت سر گذاشت و پنجمی آنها یزید بود و نه اولی آنها. لذا می‌بینیم که قبل از یزید، نه تنها چهار مرحله، بلکه امتی لعن شده‌اند. امتی که با فتنه‌گران بودند، امتی که سکوت کردند، امتی که راضی بودند، امتی که به صورت مستقیم و غیر مستقیم، اسباب و زمینه‌های این فجایع را مساعد نمودند. در خصوص مراحل نیز، اگر لازم بود اسم بیان می‌گردید، چنان چه اسم‌های عمر سعد، شمر و آل ابی سفیان که همان معاویه و یزید باشند بیان شده است. اما می‌خواهد توجه مسلمان را از «شخص» و «مصدق» فردی، به جریان سوق دهد. لذا اگر بخواهیم به صورت واضح بیان نماییم که لابد آن چهار نفر اول، ابوبکر، عمر، عثمان و معاویه هستند، باز به نوعی سطحی‌نگری کرده‌ایم. چرا که باید بدانیم، کدام جریان‌ها و عوامل زمینه‌ها را برای کنار زدن «ولایت» در دوران‌های متفاوت فراهم آورده است؟

www.x-shobhe.com

ش (تهران): چرا در قسمت آخر زیارت عاشورا، خداوند را بر این مصائب بزرگ حمد و شکر می‌کنیم؟

«یکس - شبهه»: با توجه به تاریخ و نیز با تعمق در مفاهیم بلند زیارت عاشورا، علت این حمد و شکر به خوبی مشخص می‌گردد.

زیارت عاشورا یک تفاوت اساسی با دیگر زیارات معصومین (ع) مثل زیارت جامعه کبیره و... دارد. در زیارات دیگر، زائر بیشتر از مقامات و کرامات امام (ع) می‌گوید، اما در زیارت عاشورا بیشتر «اعلام مواضع» خود را می‌نماید و اذعان می‌دارد که نه تنها مانند آنان که مسبب یا عامل پیدایش فاجعه‌ی عاشورا بودند نیست، بلکه با بصیرت کامل در موضع حق که همان موضع امامت و ولایت است ایستاده است.

درک مصیبت نشستن امثال معاویه و یزید بر جایگاه پیامبر اکرم (ص) و بر مسند خلافت بر مسلمین، درک مصیبت فتنه‌ای که سبب می‌شود مسلمانان امام خود را به نام دفاع از اسلام بکشند، درک مصیبت فرحناکی غاصبین و قاتلین و اتباع آنها به کشتن اولاد رسول خدا (ص) و معصومین (ع)، همان درکی است که اگر مسلمانان ساده‌اندیش و ظاهرین آن دوران داشتند، چنین مصیبت‌هایی پیش نمی‌آمد. لذا زائر امام حسین علیه‌السلام با بیان فزاینده‌ی زیارت عاشورا، اذعان دارد که به این درک رسیده است و این خود جای حمد و شکر بی‌نهایت دارد.

از سوی دیگر، توفیق معرفت امام، توفیق زیارت امام، توفیق تبعیت از امام و به ویژه درک مصیبت از دست دادن امام و پر شدن دل از محبت امام و غم امام، همه توفیقات بسیار بزرگی است که نصیب هر کسی نمی‌شود. لذا حمد و شکر دارد.

کسی که به این مقام و توفیق رسیده است که با معرفت و درک مصیبت و درک وظیفه در مقابل حضرت امام حسین علیه‌السلام ایستاده است و از ایشان می‌خواهد تا دعا کنند خداوند متعال به او نیز توفیق خونخواهی با همراهی «امام هدی ظاهر ناطق بالحق منکم» را رزق نماید و اجر کسانی را که درک عظمت مصیبت را نموده‌اند عطا فرماید (و بالشأن الذی لکم عنده ان یعطینی بمصابی بکم...)، باید خداوند منان را بر این توفیقات حمد و شکر نماید.

و در یک جمله آن که چنین زیارت و ملاقات با معرفت، اخلاص و عزم و اراده برای تداوم راه، حمد و شکر لازم دارد. یعنی قدر این نعمت را می‌دانیم و آن را پاس خواهیم داشت.

ش (شیراز): چرا امام صادق علیه السلام را رئیس مذهب جعفری می نامند؟

«یکس - شبهه»: در پاسخ باید دقت کنیم که چرا ما شیعیان را «شیعه‌ی جعفری» می نامند، در حالی که ما شیعه‌ی امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب و سایر ائمه‌ی اطهار هستیم؟ اصل ریشه را می توان در حکومت جائزین به نام اسلام بر جوامع اسلامی و تلاش برای تحریف و سپس به نابودی کشاندن معارف و اندیشه‌ی اسلامی در تمامی سطوح اصول و فروع آن دانست.

به ویژه پس از شهادت حضرت امیرالمؤمنین امام علی علیه السلام، قدرت در جهان اسلام به صورت مطلق به بنی امیه و سپس بنی العباس و ... رسید. اشخاص و دودمانی که نه تنها شیعه یا سنی مذهب نبودند، بلکه اساساً مسلمان نبودند و نسبت به اسلام نیز بغض و کینه‌ی عجیب و بی بدیلی داشتند. (مانند وهابیت امروز).

بدیهی است که آنان نمی توانستند کفر خود را آشکار کرده و به نام کفر بر مردم مسلمان حکومت کنند، لذا ضمن تمسک به نفاق و مسلمان و خلیفه المسلمین نامیدن خود، سعی بسیار و همه جانبه‌ای در تحریف، شایع نمودن خرافات و در نهایت زدودن معارف اسلامی نمودند و در این راه از هیچ خیانت و جنایتی، از صرف هزینه‌ی کلان گرفته تا قتل عام‌های فردی یا دسته جمعی فروگذار ننمودند که شهادت اهل بیت علیهم السلام و از جمله حضرت امام صادق علیه السلام، از جمله نمودهای بارز آن می باشد.

اگر این جو اسلام زدایی توسط حکام جور با شدت تمام از همان ابتدا حاکم بوده (و هنوز هم هست)، اما این جو در شرایط متفاوت دچار فراز و نشیب‌های فراوانی شد. به ویژه پس از قائله‌ی کربلا و شهادت سیدالشهداء امام حسین علیه السلام، این جو به خاطر فریب اذهان عمومی و در نتیجه جلوگیری از هوشیاری و اعراض و قیام مردم، تا حدودی فروکش نمود.

در دوره‌ی امام باقر و امام صادق علیهما السلام، اوضاع نابسامان سیاسی و حکومتی در بلاد اسلامی، زمینه را برای فعالیت و نشر فرهنگ اصیل اسلام ناب محمدی (ص) مساعدتر نمود، لذا آن دو امام بزرگوار (ع) در اولین اقدام به تبیین و نشر اسلام راستین و تعلیم شاگردان عام و خاص قیام نموده و اسلام و مسلمین را از عدم دسترسی به معارف و منابع صحیح و عدم شناخت اسلام واقعی نجات دادند.

دوران امام باقر علیه السلام، آغاز این فرصت بود. لذا ایشان بیشتر به تبیین مبانی و معارف اصول عقاید پرداختند، اما در دوران امام صادق علیه السلام شرایط مساعدتر گشت و ایشان ضمن تبیین و تدوین احکام و نشر آنها توسط شاگردان عام (دانشگاه امام صادق علیه السلام) و شاگردان خاص پرداختند. لذا آن چه که اکنون از مبانی تفسیر، معارف، فقه و اصول، حدیث و ... در اختیار شیعیان قرار گرفته است، از برکت وجود آن امام همام می باشد.

اگر چه مذهب معنای عام دارد، اما در عرصه‌ی فقه، مذهب به مجموعه‌ی احکام بیان می شود و اگر چه مذاهب دیگر اسلامی حتی در بینش اصول عقاید (حتی توحید) تفاوت‌هایی دارند، ولی عمده‌ی دسته‌بندی آنها به خاطر تفاوت در احکام (فقه) است و چون مذهب شیعه، عمده مبانی فقه و احکام خود را از امام صادق علیه السلام اخذ نموده است، به «شیعه جعفری» ملقب شده است و به همین دلیل ایشان را «رئیس مذهب شیعه» می نامند.

ش (تهران): در یکی از سایت‌هایی که فقط مخصوص ایجاد شبهه است، تحت عنوان «تفاوت دو دیدگاه» نوشته است: (پاسخ چیست)؟

کوروش کبیر: مرد پارسی دروغ نگوید حتی به هنگام مرگ در جنگ. پیامبر اکرم به علی (ع): ای علی در سه جا دروغ نیکوست، میدان جنگ، وعده به زنان و اصلاح بین مردم (وسایل الشیعه - جلد ۱۲)

«ایکس - شبهه»: همان‌طور که مشخص است، هدف این سایت ایجاد شبهه‌های جهت‌دار است، لذا ضمن تولید و توزیع شبهه، کوروش و پیامبر اکرم (ص) را با هم قیاس می‌کند تا فرقی بین «ایرانیت و اسلامیت» ایجاد نماید. اما، از آن جا که به طور معمول این توطئه‌ها بدون فکر برنامه‌ریزی شده و به صورت شتاب‌زده مطرح می‌گردد، [برای عاقل] همیشه نتیجه‌ی معکوس می‌دهد.

همان‌طور که خود اذعان داشته «تفاوت دو دیدگاه» است. یکی گفته «حتی در جنگ هم دروغ نگوییم» و ظاهراً شعاری بسیار ژورنالیستی و اخلاقی به نظر می‌رسد و دیگری گفته: دروغ در جنگ جایز است. حال صرف نظر از این که آن بیان و این حدیث درست است یا خیر و چه کسانی صاحب چه دیدگاهی هستند، می‌خواهیم بدانیم کدام یک عاقلانه، حکیمانه و منطقی است.

فرض می‌گیریم یک نفر ایرانی، مسلمان یا هر کس دیگری، در جنگ اسیر شده است و یا زخمی و در حال مرگ است و می‌خواهند به او تیر خلاص بزنند. حال از او سراغ اطلاعات جنگی کشورش را می‌گیرند، تعداد افراد، نقشه عملیات، محل انبارهای مهمات، نقشه‌های جنگی و ... او چه باید بکند؟ راستش را بگویید؟! آیا در این جا دروغ گفتن خود نوعی از حربه‌های جنگی نیست؟ به راستی کوروش خودش آن قدر ساده بود که در جنگ‌هایش نه در گفتار و نه در نقشه، طرح و رفتار جنگی دروغ نمی‌گفت؟! مثلاً نشان نمی‌داد که می‌خواهد از مقابل حمله کند، اما از راست و چپ یا حمله گزانبیری نمی‌کرد؟ یعنی از چنین بلاهتی برخوردار بود؟

دروغ در وعده‌ی به زنان نمی‌تواند صحت داشته باشد و اساساً مسلمان وعده‌ی دروغ نمی‌دهد، مگر آن که دروغ حامل ضرر و زیان نبوده و فایده‌ای لازم و واجب بر آن مترتب باشد. به عنوان مثال: برای معالجه‌ی بیماری امید نیست، اما پزشک تشخیص می‌دهد که «تقویت روحیه» می‌تواند مقاومت او را بالا ببرد و یا حتی امید را اگر چه کم برای بهبودش ایجاد نماید، وعده می‌دهد که انشاءالله تو را معالجه می‌کنم و بهبودی می‌یابی. در زندگی مشترک و در مسائل روحی و روانی نیز از این حوادث بسیار است. فرض کنید: پدری در شهرستانی وفات یافته است. دختر او [همسر] اطلاعی ندارد، اما بی‌تابی می‌کند. اگر به او خبر دهند، درجا سگته می‌کند. همسرش برای ایجاد زمان و مساعد نمود شرایط به او می‌گوید: حال پدر خوب است و فردا تو را به دیدارش می‌برم. (البته فقط یک مثال برای تقریب ذهن است).

و همین‌طور «دروغ برای اصلاح بین مردم» نیز دروغی نیست که مفسده‌ای بر آن مترتب باشد. فرض بگیرید بین دو نفر مؤمن اختلاف شدیدی پیش آمده است و وظیفه‌ی شما «اصلاح بین ذات» یعنی رفع دشمنی کدورت بین مؤمنین است. نزد یکی از آنها می‌روید و او نزد شما به دیگری فحش و ناسزا می‌گوید. سپس نزد دومی می‌روید و از او می‌خواهید که کدورت را کنار بگذارد. او از شما می‌پرسد: آیا نزد فلانی رفتی، علیه من چیزی نگفت؟ شما چه می‌کنید؟ آیا می‌گویید: چرا اتفاقاً کلی هم فحش داد؟! لذا شاهدیم که تفاوت «حکیمانه و منطقی» بودن دو دیدگاه بسیار واضح و مبرهن است.

ش (اصفهان): اگر ائمه‌ی ما از همه‌ی اسرار گذشته و حال و آینده خبر داشتند چرا شخصی مثل امام هادی علیه‌السلام از به دنیا آمدن فرزندی ناصالح جلوگیری نکردند؟

x-shobhe: همان طور که در مباحث قبلی [از جمله مبحث مندرج در (۱)] توضیح داده شد، اولاً امام معمولاً در مقام عمل به روش‌های عادی و مانند دیگران عمل می‌کنند تا امام و الگوی دیگران باشند و سایرین نگویند «او با ما فرق اساسی دارد، لذا ما نمی‌توانیم پیرو او باشیم» و ثانیاً «علم امام محدود به یک موضوع و آن هم نتیجه‌ی نهایی یک عمل» نمی‌باشد. بلکه علم جامع است و به آثار یک عمل نیز احاطه دارد. چنان چه خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید همه چیز و از جمله اعمال همه‌ی انسان‌ها و آثار آن عمل را نزد «امام مبین» جمع و احصاء نموده است:

«إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ
آثَارَهُمْ وَ كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» (یس -
۱۲)

ماییم که مردگان را زنده می‌کنیم و آن چه کرده‌اند و آن چه از آثارشان بعد از مردن بروز می‌کند همه را می‌نویسیم و ما هر چیزی را در امامی مبین برشمرده‌ایم.

اگر به جز مطالب فوق حتی هیچ حکمت دیگری در تصمیمات و عملکردهای معصومین (ع) لحاظ نگردد، همین دو مطلب کافی است که اولاً چون دیگران عمل نمایند و ثانیاً از اقداماتی چون جلوگیری از تولد فرزندی که ناصالح است خودداری نمایند. شاید حکایت تاریخی ذیل گویای بسیاری از پرسش‌ها باشد:

امیرالمؤمنین علیه‌السلام و مالک اشتر در جنگ‌ها قرار می‌گذاشتند که خبر از زنده بودن خود و نیز تعداد تلفاتی که به دشمن وارد نموده‌اند را با ذکر و فریاد «الله اکبر» به یک دیگر خبر دهند. در پایان هر حمله و یا آخر شب که در کنار هم قرار می‌گرفتند، تعداد الله اکبرهای ذکر شده را می‌شمرند تا از میزان تلفات دشمن اطلاع یابند.

شبی تعداد ذکر شده توسط مالک مقداری بیش از ایشان بود. مالک سؤال کرد: برای من قابل حل و فهم نیست که چرا باید [با توجه به عصمت و قدرت علی (ع)]، تعداد تلفات دشمن به دست من بیشتر باشد؟ امام علی (ع) به او فرمود: ای مالک! تو هر کس را که در مقابله قرار گیرد، از دو تیغ می‌گذرانی، اما من تا نسل‌های او تا آخر الزمان را می‌بینم و اگر قرار باشد از او فرد صالحی به دنیا آید، از کشتن او خودداری کرده و فقط با ضربه‌ای ناکارش می‌کنم.

دقت فرمایید که این همان حکمت و علم عصمتی است که در گذشتگان و از جمله حضرت نوح علیه‌السلام می‌بینیم. بدیهی است پیامبری که ۹۵۰ سال مردم را دعوت نمود و همه از او اعراض نمودند، مشکلی نداشت تا ۱۰ یا ۲۰ سال دیگر نیز به این امر ادامه دهد. اما عرض کرد: بار اله، دیگر از این قوم هیچ عمل یا فرد صالحی در نمی‌آید... کار که به این جا رسید، عذاب هلاکت بار نازل گردید:

«وَ قَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ
دَبَّارًا * إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَ لَا يَلِدُوا
إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا» (نوح ۲۶ - ۲۷)

و نوح عرض کرد پروردگارا (اینک که قوم از کفر و عناد دست نمی‌کشند) تو هم این کافران را هلاک کن و از آنها دیاری بر روی زمین باقی مگذار * که اگر از آنها هر که را

باقی گذاری بندگان پاک با ایمانت را گمراه می‌کنند و فرزندی هم جز بدکار و کافر از آنان به ظهور نمی‌رسد.

پس، شاهدیم که معصومین (به ویژه ائمه‌ی طاهرین علیهم‌السلام) از حاضرین حتی به خاطرین آیندگان شفاعت می‌کنند و آن گاه که دیگر هیچ بازگشت، خیر و اثری به جز خسارت از آنان انتظار نرود، وی را از شفاعت محروم می‌کنند و در اینجاست که «هلاکت» فرض و قطعی می‌گردد.

اینک برای ما سؤال ایجاد می‌شود که چرا باید امثال حضرت آدم، حضرت نوح ... و امام هادی علیه‌السلام فرزند ناصالح داشته باشند و چرا نباید با توجه به «علم غیب» و خبر از احوال آینده‌ی چنین بنده‌ای، مانع از تولد یا رشد او گردند؟ و پاسخ: مشخص است. چون هم به اعمال علم دارند و هم به آثار اعمال.

آیا ما می‌دانیم که نقش همین فرزند ناصالح در تعریف و معرفت شناسی شیعیان چقدر بوده است و آیا می‌دانیم که چه افراد صالحی از نسل او به دنیا آمده‌اند و خواهند آمد و آثار وجودی چنین فردی در آینده و آیندگان چیست؟

دقت فرمایید که وضعیت کفار جهان نیز چنین است. بدیهی است که نتیجه‌ی فہری کفر و شرک، هلاکت در کوتاه مدت و یا دراز مدت است. لذا جا دارد که سؤال کنیم که چه ضرورتی به بقای این همه کافر در غرب و شرق جهان است و چرا به عذاب هلاکت دچار نمی‌شوند؟

بدیهی است که اگر ما نیز به وسعت رحمت الهی در ایجاد امکان و فرصت توبه و هدایت و آثار آن و نیز آثار وجودی افراد در حال حیات و در دوره‌های طولانی پس از خود و نسل آنها «علم» داشتیم، از روی حکمت، حکم به بقای آنها می‌دادیم.

ش (یزد): در مورد لقب حضرت امام رضا علیه السلام می گویند: رضا بدان معناست که به جهت حسن خلق، علاوه بر دوستان ایشان، دشمنان نیز از رفتار ایشان راضی بودند... آیا دیگر معصومین (ع) چنین نبودند؟ لطفاً توضیح دهید.

x-shobhe

قبل از پاسخ مستقیم به سؤال، توجه به نکته‌ی مهم‌تری ضروری است. از تاکتیک‌های ایجاد شبهه و تشکیک این است که همیشه برای القای یک معنا و باور غلط، آن را تحت پوشش سؤال دیگری می‌برند که ذهن متوجه آن معنای غلط نگردد.

الف- اگر در همین سؤال فوق که مطرح نمودید دقت کنید، ذهن بدین سو می‌رود که «آیا دیگر اهل بیت (ع) دارای چنین حسن خلقی بودند یا نبودند؟»، در صورتی که موضوع اصلی و غلطی که به ذهن القاء می‌شود، «رضایت دشمن» است! مگر می‌شود که «دشمن، از دشمن» راضی باشد؟! آن هم انبیاء، اهل بیت (ع)، اولیاء و حتی مؤمنین که لابد دشمنانشان از کفار و مشرکین و منافقین هستند!

دشمن، وقتی از دشمن راضی می‌شود که او دست از دشمنی بر دارد و تسلیم گردد. پس بسیار بدیهی است که دشمنان اهل بیت (ع) هیچ گاه از آنان راضی نشدند، چون آنها هیچ گاه دست از توحید، اسلام، قرآن و تکفیر طاغوت و بیداری و هدایت مردم دست برنداشتند. و دلیل بر این مدعا نیز به شهادت رساندن آنهاست. که اگر از آنها راضی بودند، هیچ گاه بغضشان تا حد «قتل معصوم» شدت نمی‌گرفت. بلکه منظور از رضایت دشمن، این است که هیچ کس نمی‌توانست گله‌ای یا شکایتی به حق از آنان داشته باشد. یعنی حتی دشمن نیز نمی‌توانست مدعی شود که ایشان به من ظلم، جفا یا اجحافی کرده‌اند و برای من در مقابل ایشان حقی ایجاد شده است.

ب- اما پاسخ مستقیم سؤال این است که، اهل بیت (ع)، همه از یک نور هستند و همه یک نور هستند. «کلهم نور واحد». پس نه تنها در اخلاق، بلکه در هیچ کمال و حسنه‌ی دیگری بر یک دیگر برتری ندارند. چرا که برتری یکی، به معنای نقص دیگری است و حال آن که همه‌ی آنها «انسان کامل» و معصوم بودند. بلکه هر امامی به مقتضای حکمت الهی، نیاز بشر، متناسب با شرایط و مأموریت و ...، کمالی از کمالات الهی را متجلی می‌نمود. و گرنه امام حسن (ع) از شجاعت امام حسین (ع) و ایشان از حلم امام حسن (ع) و هر دو از عصمت حضرت فاطمه (ع) و هر سه از علم امیرالمؤمنین علیه السلام برخوردار بودند. آیا کسی می‌تواند مدعی شود که [العیاذ بالله]، لابد عبادت امام سجاد علیه السلام از بقیه‌ی اهل بیت (ع) بیشتر بوده که ملقب به «زین العابدین یا سید الساجدین» شده است؟!!

ج- مقام رضای حضرت ثامن الائمه، امام علی بن موسی الرضا علیه السلام، پیش و بیش از آن که به مردم - اعم از دوست و دشمن - برگردد، تجلی والاترین مقام بندگی که «تسلیم» و «رضا» به رضایت حق تعالی است می‌باشد، که فرمود:

يَأْتِيهِ ۱ النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * اَرْجِعِي ۲ إِلَى رَبِّكَ
رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً (الفجر: ۲۷ و ۲۸)

ای جان آرام یافته (به ایمان و یاد پروردگار)! به سوی پروردگارت باز گرد در حالی که
(تو از او) خشنودی [و] مورد رضایت (او) هستی.

ش (تهران): تعدادی از دانشجویان ترم استاد را به خاطر تبلیغ نظریات سروش حذف کردیم، اما از شما درخواست داریم که در مورد حقیقت و واقعیت حضرت مهدی(عج) که بسیار در آن تشکیک می کنند، پاسخ های جامعی ارائه نمایید تا بتوانیم شبهات ایجاد شده برای سایر دوستان را بزدایم.

X-shobhe: در پاسخ به موضوع و نیز مباحثه، به چند مسئله‌ی مهم باید توجه نمود:

الف- با بصیرت کامل دقت کنیم و مخاطب خود را رصد کنیم که اساساً تشکیک کنندگان در «حقیقت و واقعیت» وجود مقدس حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، به دنبال چه هستند و قصد دارند از این نمد چه کلاهی ببافند؟!

باید توجه کنیم و توجه دهیم که به تصریح کلام وحی و نیز حکم عقل، هیچ فردی در روی زمین بدون «امام» نخواهد بود، لذا اگر امام حق را نشناسد و پیروی او را ننماید، به طور قطع امام باطل را جایگزین او خواهد نمود و از او پیروی خواهد کرد. لذا هدف از ایجاد تشکیک در وجود امام حق [که همان جایگزینی امامان باطل است] روشن می گردد.

ب- در تفکر، تدبر و مباحثه، دقت کنیم و دقت دهیم که آیا شخص تشکیک کننده، به حقایق و واقعیات قبلی که لازمه‌ی یک معرفت و ایمان صحیح است دست یافته و آنها را قبول دارد؟ یا این که از اساس قبول ندارد و این موضوع را بهانه برای ایجاد انحراف در اذهان عمومی دیگران نموده است؟

به عنوان مثال: اگر کسی وجود یک استاد دانشگاه را قبول نداشته باشد، معنا ندارد که راجع به چگونگی تدریس او بحث نماید. اگر کسی خدا، رسول، کتاب، معاد، عدل و امامت و ولایت را قبول نداشته باشد و یا بگوید که قبول دارم، اما تعریفی که از آنها می دهد با حقیقت و واقعیت دین متفاوت بوده و حتی منافات داشته باشد، دیگر معنا ندارد که راجع به بودن یا نبودن شخص حضرت مهدی(عج) تشکیک یا بحث نماید. مگر می شود کسی خدا را قبول نداشته باشد، سپس راجع به نبوت بحث کند؟ یا وجود پیامبر اکرم(ص) یا نبوت و خاتمیت او را قبول نداشته باشد، بعد راجع به کتاب یا اوصیای او صحبت نماید؟!

ج- اما اگر کسی از این مراحل به سلامت عبور نمود و صادقانه ابراز داشت: که خدا، رسول ... و سایر اصول را قبول کرده و ایمان آورده ام، اما راجع به وجود شخص حضرت مهدی(عج) به نتیجه نرسیده و یا شک کرده ام، مسئله متفاوت می شود و باید ابتدا راه یافتن [که امروزه به همان روش تحقیق معروف شده است] را به او نشان داد و سپس از همان راه او را به حقایق و واقعیات آشنا نمود.

دقت شود که نه فقط در اسلام یا مهدویت، بلکه در هیچ موضوعی نمی شود که انسان از راهی که دلش خواست تحقیق کند و منتظر نتیجه ای صحیح هم باشد! بدیهی است که این مهم در معرفت دین بسیار حساس تر است. امام زمان(عج) می فرماید:

«طَلَبُ الْمَعَارِفِ مِنْ غَيْرِ طَرِيقِنَا اَهْلِ الْبَيْتِ، مُسَاوِقٌ
لَانْكَارِنَا»

جستجوی معارف از غیر طریق ما اهل بیت، به انکار ما سوق می یابد.

د- برای تشکیک چنین پژوهشگر صادقی، دو طریق اثبات وجود دارد که عبارتند از: عقل و نقل.

طریق عقل به کسی که به خداوند حکیم و ارسال انبیاء و اوصیای او ایمان آورده است، این است که توجه کند پس از پیامبر اکرم(ص) تکلیف هدایت چه شد؟ آیا خداوند (به قول یهودی ها تعطیل کرد و رفت)؟! آیا گفت: تا این جا من شما را به هدف از خلقت هدایت کردم، از این جا به بعد خودتان خود را هدایت کنید؟ اگر قیافه‌ی علمی گرفتند که بشر رشد یافته و ... می پرسیم یعنی چه؟ آیا نیاز به هدایت ندارد، یا خود می تواند خود را هدایت کند؟

اگر بگویند نیاز به هدایت ندارد، خطا بودن اندیشه روشن است. چرا که بشر هم چنان گرفتار و غرق در دریای چه کنم‌هاست و راه کارها بر او روشن نیست. و اگر بگویند خود می‌تواند خود را هدایت کند! دور تسلسل لازم می‌آید. چطور ممکن است که نیازمند به هدایت، بتواند خود هدایت‌گر باشد؟ به آیات ذیل که بسیار گویاست دقت شود:

«قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلْ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ»
(یونس - ۳۵)

و (نیز) از ایشان بپرس آیا از شرکای شما کسی هست که به سوی حق هدایت کند؟ بگو که تنها خدا به سوی حق هدایت می‌کند، آیا با این حال، کسی که به سوی حق هدایت می‌کند سزاوارتر است که مردم پیرویش کنند، و یا کسی که خودش راه به جایی نمی‌برد مگر آن که دیگری هدایتش کند. پس شما را چه شده و چگونه حکم می‌کنید؟

«أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمْ مَنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (الملك-۲۲)
پس آیا کسی که با صورت روی زمین می‌خزد هدایت یافته‌تر است و یا آن کس که استوار و راست قامت در صراط مستقیم گام برمی‌دارد؟

پس، لازم است که خداوند حکیم و علیم، خود هادیان را انتخاب و گسیل نماید و این هدایت باید به صورت مستمر بوده و هیچ‌گاه منقطع نگردد. هـ- حال می‌خواهیم بدانیم که این حجت خدا، راهنما و هادی یا امام و ولی‌الله در زمان ما کیست؟ یعنی مصداق واقعی «امام» کیست؟ آیا شخصیت این امام برای امت باید مجهول بماند یا روشن باشد؟ آیا به ظن و گمان و خیال و تفسیر به رأی خود می‌توانیم بگوییم که «امام» کیست؟ یا باید ببینیم خداوند چه فرموده است؟ خداوند متعال فرمود:

رسول را نفرستادم مگر برای آن که اطاعتش نمایم (النساء - ۶۴)

خدا و رسول را اطاعت کنید (آل عمران - ۳۲)

ای مؤمنین از خدا و رسول و اولی‌الامر اطاعت کنید و اگر در امری اختلاف کردید به رسول (ص) رجوع کنید (النساء - ۵۹)

و در نهایت فرمود:

پس وقتی به او رجوع کردید، هر چه حکم نمود بپذیرید.

پس، راجع به اصل ضرورت وجود حجت، با عقل و نقل به نتیجه رسیدیم، اما راجع به مصداقش از پیامبر اکرم (ص) می‌پرسیم که جانشین شما کیست؟ می‌فرماید: علی بعد حسن، بعد حسین ... و در آخر مهدی این امت از ماست (غدیر خم و بسیار از منابع دیگر حدیث در تشیع و تسنن).

امام اول نیز امام دوم و ... را معرفی نمودند و اینک از امام حسن عسکری سؤال می‌کنیم که امام بعد از شما که باید مهدی این امت باشد کیست؟ آیا به دنیا آمده است یا خیر؟ می‌فرماید: بله، او فرزند من است و به دنیا آمده است.

تذکر: البتہ دلائل بر اثبات وجود بسیار است کہ در این مختصر سعی بر آن بود کہ تا حدی راہ تفکر، تحقیق و بحث نشان دادہ شود.

www.x-shobhe.com

سروش در کلاس اصول عقایدی گفته است: امام زمان حقیقت دارد، ولی واقعیت ندارد. پاسخ چیست؟

X-shobhe: نمی‌دانیم که سروش چنین مطلبی گفته است یا خیر؟ اما بعید نیست. لذا به نکات ذیل توجه شود:

الف- در ادبیات، فلسفه و کلام، در مورد واژه‌ها مبحثی تحت عنوان «اشتراک معنوی» و «اشتراک لفظی» وجود دارد که دقت به آن در همه‌ی مطالعات و مباحث و تحقیقات لازم است.

اشتراک معنوی، به معنای واژه‌ای می‌گویند که هر کجا مطرح شود، یک مفهوم از آن ادراک می‌گردد. مانند واژه‌ی «هستی». همه از این واژه یک معنا را می‌فهمند و هیچ کس معنای متفاوتی درک یا بیان نمی‌دارد.

اما، بسیاری از واژه‌ها «مشترک لفظی» هستند. یعنی از یک تلفظ، ولی معانی و مفاهیم متفاوتی برخوردار می‌باشند. چنان چه مولوی به این مهم اشاره کرده و می‌سراید:

این یکی شیر است اندر بادیه آن یکی شیر است اندر بادیه

این یکی شیر آدم می‌خورد آن یکی شیر آدم می‌خورد

منظور این است که یک «شیر» همان شیر درنده و یک «بادیه» به معنای دشت است، اما یک شیر به معنای «لبن» و یک «بادیه» به معنای ظرف گودی است که در آن مایعات را قرار می‌دهند. آن شیر درنده در آن بادیه به معنای یر در دشت و آدم‌خوار است، اما این شیر لبنی در ظرف را آدمی می‌نوشد.

ب- مقوله‌های و مباحثی چون: خدا، دین، اسلام، پیامبر، قرآن، امام، ولایت و... نزد امثال سروش و کلیه قرائت جدیدی‌ها که وابستگی اغلب آنها به آمریکا و انگلیس (فراماسون و صهیونیسم بین‌الملل) عیان و مسجل شده است، با خدا و دین الهی واقعی و اسلام ناب محمدی صلوات الله علیه و آله، فقط «اشتراک لفظی» دارد و نه تنها از هیچ اشتراک معنوی و مفهومی برخوردار نیست، بلکه اصلاً شباهتی هم ندارد.

خدای سروش و امثال ایشان، خدای منفعل حالات شخصی پیامبرش است، پیامبرش شاعری است که گمانش به ذهنش متصور شده است، وحی در نزد او چیزی همانند شعر و سخن پیامبر است، پیامبر اولی‌الاعزم او فاقد علم دانشمندان این زمان است، قرآنش نیز چیزی جز سخنان چنان پیامبری نیست و ... بدیهی است که امام زمان او نیز مذبذب بین «حقیقت و واقعیت» سرگردان است!

البته با توجه به مطالبی که سروش و امثال ایشان (قرائت جدیدی‌ها) از عقاید شخصی که بر اسلام عزیز حملش می‌کنند بیان داشته‌اند، سروش برای امام زمانش امتیاز ویژه و بی‌دلیلی قائل شده است، چرا که چنین امام زمانی در چنین دینی، نه حقیقت دارد و نه واقعیت.

ج- قبل از هر پاسخی دقت شود: مسلمانی که یکی از ضروریات دین را منکر شده و تکذیب نماید، از اسلام خارج شده است، چه رسد به کسی که منکر وجود و واقعیت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف باشد.

نفی و تکذیب وجود امام زمان (عج)، نه فقط نفی یکی از ضروریات دین، بلکه در واقع نفی و تکذیب همه‌ی آیات قرآن، فرمایشات پیامبر اکرم و معصومین علیهم السلام [از جمله خالی نماندن زمین از حجت خدا] و همه‌ی اسلام است.

د- وقتی خداوند متعال می‌فرماید:

«إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ
آثَارَهُمْ وَ كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» (یس -
۱۲)

ماییم که مردگان را زنده می‌کنیم و آنچه کرده‌اند و آنچه از آثارشان بعد از مردن بروز می‌کند همه را می‌نویسیم و ما هر چیزی را در امامی مبین برشمرده‌ایم.

معلوم است که در هر زمان باید امام مبین (معلوم و واقعی) وجود داشته باشد که همه چیز و از جمله مقدرات عالم و اعمال همه‌ی انسان‌ها و حتی آثار آن اعمال تا آخر الزمان نزد او احصاء شود. وقتی خداوند متعال می‌فرماید:

«يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ
بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَ لَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا»
(الاسراء - ۷۱)

ای رسول (به یاد آور) روزی را که هر قومی را با کتاب و امامشان دعوت کنیم. هر کس نامه دعوتش را به دست راستش دهند آنان نامه خود قرائت کنند و کمترین ستمی به ایشان نخواهد رسید.

معلوم می‌شود که برای همه‌ی افراد و همه‌ی اقوام در هر زمانی امامانی وجود دارند و هیچ کس در طول حیاتش بی امام نیست. خواه از امام حق پیروی نماید و یا از امام باطل. پس لابد امام حق نیز در هر زمان وجود «حقیقی و واقعی» دارد.

ش (تهران): برخی می‌گویند طبق روایات حضرت وقتی ظهور می‌نمایند که جهان پر از ظلم، جور و فساد شود و برخی دیگر می‌گویند: با عبادت، دعا، پرهیز از گناه و جهاد امام (عج) را در ظهورش یاری کنید. متوجه این تضاد نمی‌شوم؟

X-shobhe: این شبهه یا تضاد به خاطر قرائت‌های متفاوت و شاید دلخواه از احادیث مربوط به جمله‌ی اول است. چنین نیست که گفته باشند: «وقتی ظهور می‌نمایند که جهان پر از ظلم، جور و فساد شود»، چرا که آن وقت لازمه‌ی زمینه‌سازی برای ظهور تلاش برای ظلم و فساد بیشتر است و لابد مفسدین مقرب‌تر خواهند بود! که طبعاً خداوند متعال، اسلام و عقل چنین حکمی نمی‌دهد.

معنی ندارد که خداوند متعال (اسلام) از یک سو مردم را به ایمان و عمل صالح و پرهیز از ظلم و گناه دعوت نماید، و از سوی دیگر نعمت ولایت و حکومت معصوم را در گروی ازدیاد فساد و ظلم قرار دهد! اساساً چرا باید بیشتر فساد و ظلم کنیم تا یک منجی بیاید آن ظلم و فساد را برطرف کند؟! بلکه احادیث و روایات بیان می‌دارند که ایشان وقتی ظهور نمایند، جهان را پر از عدل و داد می‌نمایند، چنان چه پر از ظلم و جور شده است.

الف - دقت شود که جهان از همان زمانی که قابیل به هابیل ظلم کرد و او را به خاطر حسادت در قبولی قربانی نزد خداوند متعال به قتل رساند، دچار ظلم، جور و فساد بوده و هر روز نیز بر این ظلم و فساد افزوده شده است. حتی زمان رسول الله (ص) نیز جهان پر از ظلم، فساد، شرک، جهل و تباهی بوده است و پس از رحلت ایشان حتی محیط کوچک مدینه نیز پر از ظلم، جور و فساد گردید. پس اگر شرط ظهور ظلم و فساد باشد، این شرط همیشه محقق بوده و باید ظهور فرا می‌رسید. آیا ظلم و فسادی بیش از قائله‌ی کربلا تصور می‌شود؟!

ب - پس، اولین شرط قیام، برخوردارگی از زمینه و شرایط مساعد برای قیام است که اولین شرط آن نیز برخوردارگی از حداقل نیروی قابل و وفادار می‌باشد. به امام سجاد (ع) عرض کردند که پدرت با ۷۲ یاور مقابل یزید ایستاد و به شهادت رسید، پس چرا شما قیام نمی‌کنید؟ فرمود: ایشان ۷۲ یار داشتند که قیام کردند، من اگر ۷ یار داشتم قیام می‌کردم. به امام صادق علیه‌السلام عرض کردند که یاران و هواداران شما بسیارند، چرا قیام نمی‌فرمایید؟ ایشان با نشان دادن گله‌ای کوچک فرمودند: اگر تعداد یاران من به مقدار بزغاله‌های این گله بود قیام می‌کردم. راوی می‌گوید: پس از نماز آنها را شمردم، ۱۶ رأس بودند.

ج - لذا حضرت امام زمان (عج) نیز پس از برخوردارگی از حداقل نیرو برای برپایی یک حکومت جهانی قیام خواهند نمود. لذا در روایات این حداقل ۳۱۳ تن بیان شده است و البته این ۳۱۳ تن نخبگان، فرماندهان، رهبران و مدیران اصلی خواهند بود و پس از آنها گروه‌های هزار، ده هزار، صد هزار و چند میلیون نفری به سوی ایشان خواهند شتافت و سپس بسیاری از مردم مسلمان و غیر مسلمان با ایشان بیعت خواهند نمود.

د - دقت شود که مسئله‌ی «قیام» با مسئله‌ی «حکومت» متفاوت است و قیام مقدمه‌ای برای سرنگونی حکومت جبار و باطل و برقراری حکومت عدل الهی می‌باشد.

یکی از شرایط اولیه برای برقراری حکومت، خواست و انتظار مردم منطقه‌ی حکومت است. پس اگر قرار باشد که حکومت جهانی برقرار گردد، لازم است که قاطبه‌ی مردم خواهان آن باشند.

البته منظور این نیست که تا قاطبه‌ی مردم مسلمان و شیعه نشوند و طالب حکومت منجی آخر، حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نگردند، قیام و حکومتی نخواهد بود. بلکه مردم (چنان چه امروزه

نشانه‌های آن دیده می‌شود) به جایی خواهند رسید که دیگر از همه‌ی مکاتب و مدعیان نجات بشر ناامید می‌شوند و منتظر فرج الهی و یک قدرت الهی می‌گردند.

ه - دقت شود که جهان تا امروز شاهد قدرت یک پارچه‌ی جهانی نبوده است، لذا هر گاه کذب ادعایی معلوم می‌شد، می‌گفتند: شاید آن یکی بهتر باشد؟ از این رو به کمونیسم، مارکسیسم، لیبرالیسم، کاپیتالیسم، فمینیسم و هزاران ایسم دیگر رو آوردند. اما امروز از سویی قدرت‌ها یک پارچه شده و از سویی دیگر ناتوانی همه معلوم شده است. به عنوان مثال: چه یک پارچگی بزرگ‌تر و بهتر از شورای امنیت یا سازمان ملل یا حقوق بشر یا ... می‌تواند وجود داشته باشد؟ اما رفته رفته به جهانیان ثابت می‌شود که تا حاکمی عالم به علم الهی و عادل به عدل الهی و مؤید به تأییدات الهی و در یک جمله «خليفة الله» یا فرستاده‌ی الهی نباشد، نفس اماره، حاکم خواهد بود و شوراها، سازمان‌ها و مجامع بین‌المللی نیز به ابزار دیگری در خدمت طواغیت بدل خواهند شد.

و - پس جهان از همان ابتدا به خاطر گردن‌کشی مستکبرین و حماقت، عوامی، دنیاطلبی و خواب غفلت توده‌های مردمی، محکوم به جهل، ظلم، فساد و ... بوده و هست. و نه تنها هیچ دین الهی، بلکه هیچ عقل سالمی نیز حکم نمی‌کند که ظلم و فساد بیشتر شود تا کسی بیاید آن ظلم و فساد را برچیند! به ویژه اسلام عزیز و غنی که «ایمان و عمل صالح»، «امر به معروف و نهی از منکر» و «مبارزه با همه‌ی مظاهر کفر، شرک و نفاق» و طواغیت را در سرلوحه‌ی اهداف و برنامه‌های تکاملی بشر قرار داده است و مشخصات بارز پیروان این دین را ابتدا قیام بر علیه کفار، سپس وحدت بین خود و پس از آن سایر عبادات می‌خواند:

«مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللهِ وَ الَّذِيْنَ مَعَهُ اَشْدَّاءُ عَلٰى الْكُفَّارِ
رَحْمًا بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكْعًا سَجْدًا يَبْتَغُوْنَ فَضْلًا مِّنْ اللّٰهِ
وَ رِضْوَانًا سِيْمَاهُمْ فِيْ وُجُوْهِهِمْ مِّنْ اَثْرِ السُّجُوْدِ ذٰلِكَ
مَثَلُهُمْ فِيْ التَّوْرٰةِ وَ مِثْلُهُمْ فِي الْاِنْجِيْلِ كَزَرْعٍ
اَخْرَجَ شَطْبًا فَارْزَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوٰى عَلٰى سُوْقِهٖ
يُغْجِبُ الزَّرَّاعَ لِيَّغِيْظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَ عَدُوَّ الَّذِيْنَ
اٰمَنُوْا وَ عَمِلُوْا الصّٰلِحٰتِ مِنْهُمْ مَّغْفِرَةً وَ اَجْرًا
عَظِيْمًا» (الفتح ۲۹)

محمد رسول خدا است و کسانی که با او هستند علیه کفار شدید و بی رحمند و در بین خود رحیم و دلسوزند، ایشان را می‌بینی که همواره در رکوع و سجودند و در طلب فضل و رضوان خدایند. علامتشان در رخسارشان از اثر سجده نمایان است، این وصف ایشان است در تورات و اما وصف آنان در انجیل این است که چون زراعتی هستند که از شدت برکت پیرامونش جوانه‌هایی می‌زند و آن جوانه‌ها هم کلفت می‌شود و مستقیم بر پای خود می‌ایستد به طوری که برزگران را به شگفت می‌آورد (مؤمنین نیز این طورند)، این برای آن است که کفار را به خشم آورد، خدا به کسانی که ایمان آورده و از آن بین به کسانی که اعمال صالح هم می‌کنند وعده مغفرت و اجر عظیم داده.

از این رو منتظر واقعی و طالب ظهور حضرت (عج)، ابتدا خود بر علیه کفر و طاغوت نفس خود قیام می‌کند و حکومت مطیع امر امام را در مملکت وجود خویش حاکم می‌نماید و سپس قدام به مساعد نمودن شرایط بیرونی می‌نماید تا بر یاران باوفا و قابل حضرت نیز بیافزاید.

ش (یزد): آیا در هیچ حدیثی درباره‌ی نشانه‌های ظهور، از انقلاب اسلامی ایران ذکری به میان آمده است؟ اگر نیامده، آیا جای شک و تردید نیست؟ مگر انقلاب اسلامی اتفاق ساده‌ای بود؟

X-shobhe: اگر چه احادیث و روایات بسیاری وجود دارد که می‌توان آنها را به صورت یقین و یا احتمال به انقلاب شکوهمند اسلامی نسبت داد، اما قبل از بیان چند نمونه از آنها لازم است که به نکته‌ی مهم‌تر دیگری دقت کنیم، که آن نوع نگاه به ظهور و حکومت حضرت مهدی(عج) و علایم پیش از ظهور و موضوع انتظار است.

باید اذعان نمود: از بزرگ‌ترین بلاهایی که بر سر امم اسلامی آورده‌اند، این است که نه تنها ممالک و اقوام اسلامی را به چند شعبه تقسیم کرده و سپس هر گروه را به جان دیگری انداختند و وحدت آنها را مبدل به ضعف و ذلت کردند، بلکه حتی پیوستگی اندیشه‌ی دینی و باورهای ایمانی آنان را تجزیه کردند و بین آنها فاصله و حتی مقابله انداختند، به گونه‌ای که دینشان از سیاست، عبادتشان از تجارت، معاش و زندگی‌شان از جهاد و ... جدا شد. حال آن که این‌ها همه حلقه‌های به هم پیوسته‌ی «دین و بندگی الله» هستند و با جدا شدن یکی از آنها، زنجیره گسیخته و همگی رها و بی‌ثمر می‌شوند.

همین تجزیه در اندیشه‌های اصول اعتقادی نیز صورت پذیرفت، به گونه‌ای که اغلب گمان می‌کنند، مسائلی چون: مرگ، قیامت، و ظهور، اتفاق‌هایی هستند که به ناگاه و به طور حادثه‌ای بروز و ظهور پیدا می‌کنند، در حالی که اصلاً چنین نیست. بلکه چنان چه حضرت علی(ع) می‌فرمایند: انسان در هر نفسی که می‌کشد، می‌میرد و یک گام به سوی نفس و مرگ نهایی نزدیک‌تر می‌شود. و قیامت از هم اکنون بر انسان محیط است و ظهور نیز هر روز آشکارتر از گذشته جلوه می‌کند و روزی نیز قدم و جلوه‌ی آخر آن خواهد رسید. لذا تمامی حوادث اتفاقیه‌ی خوب و یا بدی که حادث می‌شود، از علائم ظهور است، خواه بسیار پر رنگ و مؤثر باشد و خواه کم رنگ و کم تأثیر، خواه حدیث مستقیمی به آن اشاره نموده باشد و یا خیر. خواه سبب تعجیل در ظهور گردد و یا تأخیر در آن.

ظهور امام زمان عجل الله فرجه الشریف، رعد و برق و یا زلزله نیست که به ناگاه رخ دهد! اگر چه بروز آنها نیز به ناگاه نیست و مقدمات بسیاری داشته که در منظر ما نبوده است و برای اهل علم قابل شناخت و تعریف است، بلکه قیام و حکومت جهانی آن حضرت، جریانی است که گام به گام به عرصه‌ی ظهور می‌رسد. لذاست که دو رکعت نماز یک شخص، یک توبه، یک دعا، کمی مطالعه‌ی یک جوان، یک خود سازی و... نیز در تعجیل زمان ظهور مؤثر است، چه رسد به تغییر و تحول و انقلاب اسلامی در یک جامعه‌ی مسلمان و منتظر. لذا نباید سطحی نگر و ساده بود. بلکه باید با بصیرت کامل معارف و جریانات را مورد مطالعه و بررسی قرار داد.

حال در این عالم و جماعت نزدیک به ۶.۵ میلیاردی جهان، چه کسی است که فریاد شیطان در دعوت به خود را از زبان گویای فراماسون و صهیونیسم بین‌الملل نشنیده باشد؟ آیا تک چشم وسط سر دجال را در آرم فراماسون نمی‌بینند؟ کیست که دجال زمان را در رسانه‌های رنگارنگ و طول قدم‌هایش را در امواج صوتی و تصویری و جذابیت صدا و حرکات مسحور کننده‌اش را در فیلم‌ها، سریال‌ها و ... ندیده باشد؟ آیا معنای هالیوود «Holywood» چوب مقدس نیست؟ همان چوبی که در دست شیطان فراماسون است؟ و آیا به هنگام تأسیس نگفتند که ما در اینجا مرکزی دایر می‌کنیم که جهانیان را مسحور خود کند؟ و آیا چنین نشد؟ از سوی دیگر کیست که با دعوت به حق و به اسلام و تحولی که انقلاب اسلامی در تمامی جهان و به ویژه جهان اسلام ایجاد کرده باشد مواجه نشده باشد؟

آیا امروزه جهان کفر و استکبار خود اذعان به پایان راه ندارند؟ آیا فلسفه‌ها و تئوری‌های معاصر غربی، سخن از «آخر جهان» به میان نمی‌آورند و در عین حال همگی به زبان تئوری و عملی اذعان به عجز و ناتوانی خود ندارند؟ آیا مبحث «جهانی‌سازی» و «حکومت واحد جهانی» بر کسی پوشیده است؟ آیا همه‌ی قدرت‌های جهان اعم از این که مرکزشان واشنگتن، لندن، پاریس باشد و یا مسکو، پکن و توکیو، در خاورمیانه جمع نشده‌اند؟! آیا عراق به مرکز پیروزی یا شکست شیطان بزرگ مبدل نگردیده است؟ آیا نژاد زرد اقتصاد جهان را در دست نگرفته است؟ ... آیا این‌ها عین احادیث وارده در خصوص عصر ظهور نیست؟ از سوی دیگر، آیا مردی از قم به پا نخواست؟ آیا مردم دور او را نگرفتند؟ آیا منافقین با نصب آیه‌ی قرآن (فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرأ عظیماً) بر سینه‌هایشان فتنه و جنایت نکردند؟ آیا سپاهی از مسلمانان و مجاهدین واقعی در حالی که روی پرچم‌هایشان نوشته شده «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ» تشکیل نشد؟ آیا قیام بر علیه کفر جهانی صورت نگرفت؟ آیا مسلمانان بیدار، مبارز و شهادت طلب نشدند؟ آیا ایرانیان محور همه‌ی این تحولات نبودند؟ ... و در نهایت آیا این جریان‌ها به هم پیوسته، عین احادیث و روایات نیست؟

آیا فتنه‌ها یکی پس از دیگری، در جهان و در جهان اسلام ظهور و بروز نمی‌نمایند؟ آیا مردمان گرفتار نسل‌کشی و کشتارهای دسته‌جمعی نشده‌اند؟ آیا مسلمانان عالم به خاک و خون کشیده نمی‌شوند؟ آیا در عین قتل عام مسلمانان، آنان شکل و جان تازه‌ای «به محوریّت ولایت و اسلام ایران» نگرفته‌اند؟ آیا بسیاری از علما (اعم از شیعه و سنی) بر علیه اسلام و مسلمین قد علم نکرده‌اند؟ آیا در کعبه که مرکز اسلام است، فتوای مهدورالدم بودن شیعیان داده نشد و خون آنها در مکه و حرم امن الهی و آن هم به خاطر برائت از مشرکین به زمین ریخته نشد؟ ... و آیا این‌ها همه در احادیث و روایات عصر ظهور و نشانه‌هایش بیان شده بود؟

در هر حال نشانه‌ها بسیار است. شاید بتوان گفت قدم به قدم و فعل به فعل حرکت انقلاب اسلامی، و در مقابل حرکات و انفعالات کفر جهانی، عین نشانه‌های عصر ظهور است که در احادیث بیان گردیده است. لذا ساده‌نگری است اگر فقط به دنبال یک حدیثی باشیم که مثلاً در آن نام فردی با ذکر مشخصات ظاهری و شماره‌ی شناسنامه‌اش قید شده باشد و یا منتظر یک حادثه‌ای باشیم که در روایات ذکر شده، اما به صورت زلزله و دفعی پدید آید. اما در عین حال چون علاقه و نظر مستمع به این جهات نیز جلب شده است و موجب اطمینان بیشتر می‌شود، به روایات ذیل فقط به عنوان نمونه ایفاد می‌گردد.

از امام موسی کاظم(ع) نقل شده است که فرمود:

«مردی از قم، مردم را به حق دعوت کند، افرادی پیرامون او گرد آیند که قلب‌هایشان همچون پاره‌های آهن استوار است. بادهای تند حوادث آنان را نلغزاند، از جنگ خسته نشده و نترسند، اعتمادشان بر خدا است و سرانجام کار از آن پرهیزکاران است.»

(کتاب عصر ظهور، تألیف علی کورانی عاملی، ترجمه‌ی

مهدی حقی،

ناشر: شرکت چاپ و نشر امور بین الملل وابسته به

انتشارات امیر کبیر، چاپ چهارم، ۱۳۸۵، صفحه‌ی ۲۲۲ -

با ذکر منابع حدیث)

«عن احمد بن سالم، عن محمد بن یحیی بن ضریس،

عن محمد بن جعفر، عن نصر بن مزاحم و ابن ابی

حماد، عن ابی داود عن عبدالله بن شریک، عن ابی

جعفر علیه السلام قال: اقبل ابوبکر و عمر و

الزبیر و عبدالرحمن بن عوف، جلسوا بفناء رسول

الله صلى الله عليه، و آله فخرج اليهم النبي صلى الله عليه و آله: فجلس اليهم، فانقطع شسعه، فرمى بنعله الي علي بن ابي طالب عليه السلام ثم قال: ان عن يمين الله عزوجل، او عن يمين العرش، قوماً منا علي مناير من نور، وجوههم من نور، و ثيابهم من نور، تعش وجوههم ابصار الناظرين دونهم، قال ابوبكر: من هم يا رسول الله؟ فسكت، فقال الزبير: من هم يا رسول الله؟ فسكت، فقال عبدالرحمن: من هم يا رسول الله؟ فسكت، فقال علي عليه السلام: من هم يا رسول الله؟ فقال: هم قوم تحابوا بروح الله علي غير انساب و لا اموال، اولئك شيعتك و انت امامهم يا علي.»

«از احمد بن سالم، از محمد بن يحيى بن ضريس، از محمد بن جعفر، از نصر بن مزاحم و ابن ابي حماد، از ابي داود از عبدالله بن شريك از ابي جعفر عليه السلام كه فرمود:

ابوبكر و عمر و زبير و عبدالرحمن بن عوف به درگاه رسول الله (ص) نزديك شدند و نشستند، پس پيامبر(ص) بر آنها وارد شد، كنارشان نشست، ... سپس فرمود: از سمت «يمين الله» يا سمت راست عرش الهى، قومى از ما هستند [برخاستند] بر منابرى از نورد (منبر يعنى مكاني بلند براى پيام رساني)، صورت‌هايشان نورانى است و لباس‌هايشان نورانى است، صورت‌هايشان بر چشم ناظرين ديگر پرده مى‌اندازد. ابوبكر گفت: اى پيامبر خدا آنها كيستند؟ پس ايشان سكوت كردند. زبير گفت: اى پيامبر خدا، آنها كيستند؟ پس ايشان سكوت كردند. عبدالرحمن بن عوف گفت: اى پيامبر خدا، آنها كيستند؟ پس ايشان سكوت كردند. سپس حضرت علي(ع) فرمودند: اى پيامبر خدا، آنها چه كسانى هستند؟ پس ايشان فرمودند: آنها قومى هستند كه به واسطه‌ى روح الله به يكديگر محبت مى‌ورزند. (دل‌هايشان به هم نزديك مى‌شود)، در حالى كه هيچ نسب يا اموال مشتركى ندارند؛ آنها شيعه‌ى تو هستند و تو امامشان هستى
 اى
 هستى
 (بحار الأنوار، ج ۶۵، ص ۱۳۹)

روايات ذيل با كپي از سايت «اندیشه- با ذكر سند در پاورقى» نقل مى‌گردد:

پيامبر اكرم صلى الله عليه و آله فرمودند:

«خداوند متعال در شب معراج به من فرمودند: يا محمد از جمله عطاهايى كه به تو مرحمت فرموده‌ايم آن است كه يازده مهدى از نسل تو مى‌باشند و آخر آنها كسى است كه عيسى بن مريم پشت سر او نماز مى‌خواند و به وسيله او زمين پر از عدل و داد مى‌گردد. عرض كردم اين‌ها چه وقت ظاهر مى‌شود، پروردگار متعال علائمى را فرمود، از جمله: - و خروج رجل من ولد الحسين ابن علي- مردى از اولاد حسين پيش از ظهور حضرت مهدى قيام و انقلاب خواهد نمود.

قابل توجه است كه در اين روايت خبر دهنده خالق هستى و مخاطب و شنونده پيامبر صلى الله عليه و آله معلوم است وقتى كه خداوند متعال خبر از انقلاب كسى بدهد او فردى عادى نيست و انقلاب او هم بايد

انقلاب عظیمی بوده باشد و در تاریخ حداقل تاکنون مانند این انقلاب چنین به وقوع نپیوسته است. و از قرائن دیگری که در این جا اشاره می‌شود می‌توان این خبر را مصداق انقلاب اسلامی ایران دانست. امام باقر (ع) می‌فرماید:

در یکی از روزها عمر و ابوبکر و زبیر و ابن عوام و عبدالرحمن بن عوف در منزل رسول اکرم صلی الله علیه و آله جمع شدند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله در جمع آنان نشست، در حالی که نعلین حضرت پاره شده بود. به علی علیه السلام داد تا اصلاحش نماید، در این حالت حضرت فرمود گروهی از ما در طرف راست عرش خدا بر منبرهایی از نور قرار دارند که صورت‌هایشان نورانی و لباس‌هایشان نیز نورانی است و نور صورت‌شان چشم بینندگان را خیره می‌کند. ابوبکر و زبیر و عبدالرحمن سؤال کردند آنها چه کسانی هستند، پیامبر سکوت کرد، علی علیه السلام پرسید پیامبر فرمودند: آنها کسانی هستند که به واسطه روح الله دوست هم می‌گردند و متحد می‌شوند بدون آن که اغراض مادی یا خویشاوندی داشته باشند و آنان شیعیان تو هستند یا علی و تو امام آنها می‌باشی».

پس از پیروزی انقلاب اسلامی آیت الله صدوقی در ملاقاتی خدمت امام عرض کرده بودند. آقا این روح الله که در حدیث (تحابوا بروح الله) شما هستید؟ زیرا امروز تمام اقشار مردم به واسطه رهبری دوستی شما متحد شدند، امام با لبخندی گذشت.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

مردم از مشرق قیام می‌کنند و زمینه را برای انقلاب جهانی مهدی (عج) فراهم می‌سازند.

امام صادق علیه السلام:

خداوند سبحان قم و اهلش را برای رساندن پیام اسلام، قائم مقام حضرت ولی عصر می‌گرداند و دانش از این شهر به شرق و غرب عالم منتشر می‌گردد و آن گاه قائم ظهور می‌کند.

امام باقر علیه السلام:

می‌بینم گروهی از مشرق زمین قیام می‌کنند و طالب حق می‌باشند اما آنان را اجابت نمی‌کنند، مجدداً بر خواسته‌هایشان پافشاری می‌کنند اما مخالفان نمی‌پذیرند وقتی چنین وضعی را مشاهده می‌کنند، شمشیرها را به دوش کشیده و در مقابل دشمن می‌ایستند. این جاست که پاسخ مثبت می‌گیرند اما این بار هم نمی‌پذیرند تا این که همگی با هم قیام می‌کنند و آن چه به دست می‌آورند (انقلاب) جز به دست توانای صاحب شما (حضرت مهدی ^(عج)) به کس دیگری نمی‌سپزند. کشته‌های آنان شهید محسوب می‌گردد، اگر من آن زمان را درک می‌کردم خویشتم را برای صاحب این امر نگه می‌داشتم.

حدیث دیگر از امام صادق (ع) وارد شده است که به شرایط امروزی عربستان و مرگ ملک عبدالله و اختلاف بر سر جانشینی او منطبق است: فرمودند:

«آن گاه که مرگ عبد الله فرا رسد، مردم در جانشینی او نسبت به هیچ کس به توافق نمی‌رسند و این جریان تا ظهور حضرت صاحب‌الامر همچنان ادامه می‌یابد. عمر سلطنت‌های چندین ساله به سر آمده، نوبت پادشاهی چند ماهه و چندین روزه فرا می‌رسد. ابوصیر می‌گوید: پرسیدم: آیا این وضع به طول می‌انجامد؟ فرمود: هرگز. و این درگیری بعد از کشته شدن این پادشاه (عبدالله) منجر به کشمکش بین قبیله‌های حجاز می‌شود.

و (۲۴۰)

در روایت دیگری از ایشان چنین آمده است:

«که هر کس برای من مرگ عبدالله را تضمین کند، من ظهور را برای او تضمین می‌کنم!...»

(غیبت شیخ طوسی ص ۲۷۱ - بحار

الانوار ج ۵۲ ص ۲۱۰)

س (تهران): آیا امام زمان (عج) نیز در زمان غیبت مانند دیگران به نیازهای مادی انسان (مثل خوردن و خوابیدن و ... نیاز دارد؟

x-shobhe: خداوند متعال همه‌ی رسولان و هادیان بشر را از میان و از جنس خودشان برگزید و ارسال نمود تا هدایت، الگوپذیری و اطاعت برای بشر سهل و ممکن باشد:

«لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (آل عمران - ۱۶۴)

خداوند بر اهل ایمان منت گذاشت که رسولی از خودشان در میان آنان برانگیخت که بر آنها آیات خدا را تلاوت کند و نفوسشان را از آلایش و نقص پاک گرداند و احکام شریعت و حقایق حکمت را به آنان بیاموزد، هر چند از پیش، گمراهی آنان آشکار بود.

لذا برای این که از سویی انسان‌های عوام با دیدن علم، قدرت، هیبت، عظمت، معجزات و سایر کمالات انبیای الهی گمان نکنند که شاید او از جنس بشر نیست و متفاوت است و از سوی خناسان جوساز، مفتری و شایعه پراکن، به دیگران القاء نکنند که او بشر نیست، پس نمی‌تواند نیازهای ما را درک نماید، مؤکداً به همه رسولان گرامی خود امر فرمود تا تصریح نمایند که بشری مانند آنها هستند:

«قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِن نَّحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ عَلَىٰ اللَّهِ قَلِيلٌ مَّا تَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» (ابراهیم - ۱)

رسولان باز به آنها (کافران) پاسخ دادند که، آری ما هم مثل شما بشری بیش نیستیم و لیکن خدا هر کس از بندگان را بخواهد به نعمت نبوت منت می‌گذارد (و به وحی خود برمی‌گزیند) و ما را نرسد که آیت و معجزی الا به اذن و دستور خدا بیاوریم. مؤمنان باید به خدا در هر حال توکل کنند.

و باز برای این که نگویند: لابد این پیامبر آخرالزمان که دینی جهانی آورده است، متفاوت است، به ایشان نیز امر فرمود تا تأکید نماید بشری مانند سایر آحاد بشر است:

«قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُ الْوَاحِدُ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَ لَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» (الكهف - ۱۱۰)

بگو من فقط بشری هستم همانند شما، که به من وحی می‌شود، حق این است که خدای شما یگانه است پس هر که امید دارد که به پیشگاه پروردگار خویش رود باید عمل شایسته کند و هیچ کس را در عبادت پروردگارش شریک نکند.

ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام و نیز حضرت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه‌الشریف نیز از این قاعده مستثنی نمی‌باشند. ایشان نیز بشری مانند سایر آحاد بشر و اولاد آدم ابوالبشر هستند. دارای جسم و روح می‌باشند، لذا همه‌ی نیازهای مادی بشر (مثل خوردن، خوابیدن، پوشیدن و ...) در ایشان نیز وجود دارد و در بشر بودن ایشان فرقی بین دوران غیبت و ظهور نیست.

زندگی ایشان چه در غیبت و چه در ظهور مانند زندگانی پیامبر اکرم و سایر معصومین صلوات الله علیهم اجمعین است. اگر آنها غذا می خوردند، می خوابیدند، بیمار می شدند، بهبود می یافتند، در مسکنی مأوا بر می گزیدند، به جنگ می رفتند، شاد یا غمگین می شدند، از خوف خدا اشک می ریختند، شناخته شده و ناشناس به مستمندان و نیز متوسلین به درگاهشان رسیدگی می نمودند و ...، امام زمان (عج) نیز همین طور می باشند.

www.x-shobhe.com

ش (تهران): اگر افرادی از پیروان ادیان دیگر مانند مسیحی یا یهودی یا ...، بخواهند راجع به اسلام تحقیق کنند تا ببینند به چه جهاتی کامل تر است، از کجا باید شروع کنند؟ آیا کتب خاصی معرفی می کنید؟

x-shobhe:

اگر چه انجام هر تحقیقی مستلزم مطالعه کتب نیز هست، اما معرفی یک یا چند کتاب بدون اطلاع از سن مخاطب، میزان تحصیلات، پیش زمینه‌های ذهنی، میزان اطلاعات و آگاهی‌اش نسبت به دین خود و اسلام ... و نیز ذوق و علاقه‌ی مخاطب، منطقی به نظر نمی‌رسد و چه بسا نه تنها موجب حصول نتایج مطلوب نگردد، بلکه گاهی نتیجه‌ای معکوس در بر داشته باشد! اما می‌توان این محققین گرامی را راهنمایی نمود که از کجا باید آغاز نمایند؟

بدیهی است که ادیان الهی دیگر نیز مانند «اسلام»، یک محور دعوت دارند و محور دعوت همه‌ی ادیان الهی «توحید» و یکتاپرستی است. چنان چه خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ
أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ (الأنبياء - ۲۵)

پیش از تو هیچ پیغمبری نفرستادیم مگر آن که به او وحی کردیم که خدایی به جز من نیست پس تنها مرا عبادت کنید.

پس قدم اول محقق آن است که بررسی کند هر کدام از ادیان چه تعریفی از «خدا» ارائه می‌دهند و آیا آن تعریف با عقل و فطرت بشر انطباق و سازگاری دارد یا خیر؟ آیا توصیفی که می‌کند از جامعیت لازم برخوردار است یا خیر؟ آیا آن خدایی که به نام دین الهی به آن دعوت می‌کنند، از توصیفات و مشخصاتی مانند سایر مخلوقات و بندگان برخوردار است (مثلاً به دنیا می‌آید، پدر و مادر و فرزند دارد، از دنیا می‌رود ...)، یا خالق جهان هستی است و هیچ چیز مثل او نیست و ...؟!

بی‌تردید چگونگی تعریف از خداوند متعال و شناخت اوست که تعاریف دیگر از اصول (مانند: معاد، نبوت و ...) و سپس چه باید کردها و چه نباید کردها را تبیین و توجیه می‌کند. پس قدم اول (حتی در دین فعلی خودشان)، همان خدا شناسی است.

البته برای خداشناسی از دیدگاه اسلام می‌توان کتب متفاوتی را معرفی نمود، اما اطلاع از سطح معلومات فعلی مخاطب شرط است. در هر حال اگر از سطح متوسط به بالا از معلومات برخوردار باشند، جلد اول از سری کتاب‌های «جهان‌بینی» شهید مطهری - کتاب توحید حجت الاسلام قرائتی - شناخت اسلام از شهید بهشتی معرفی می‌گردد.

اما بهترین روش، شناخت افراد مطمئن و آگاه نسبت به هر دین و گفتگوی با آنها و تفکر، تأمل و تعقل در زمینه‌ی گفتارها و استدلال‌های آنان می‌باشد و هم چنین می‌تواند با یکی از طلاب یا روحانیون یا محققین مسلمان که مطالعاتی جامعی نسبت به ادیان دارد گفتگو نماید و ادعاهای آنان را با علمای دین دیگر در میان بگذارد و نتیجه بگیرد. إن شاء الله

ش (بوشهر): می گویند دروغ است که بزرگانی چون آیت الله بهجت از علم غیب یا زندگی مردم چیزی می دانستند، چون علم غیب نزد خدا و پیامبر و معصومین (ع) است.

x-shobhe

نه تنها علم غیب، بلکه همه چیز [مانند: حیات، رزق، قدرت، مالکیت و ...] از آن خداوند و در اختیار اوست و تا او افاضه نکند، هیچ کس (حتی معصومین) از آن برخوردار نمی شوند. و او نیز هر که را بخواهد از مواهب خود برخوردار می نماید. اما به طور کلی راجع به مبحث «علم غیب» که بسیار مهم و دانستن آن بسیار ضروری است، نکات ذیل ایفاد می گردد:

الف- نزد خداوند متعال هیچ چیزی غیب نیست. چرا که همه چیز مخلوق خود اوست. پس اگر خداوند متعال نسبت به خود می فرماید: «عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ»، منظور علم به آن چیزی است که نزد ما در غیب و یا مشهود است، وگرنه نزد خداوند متعال که خود خالق همه چیز است، چیزی در غیب نیست و همه چیز مشهود و مقهور علم و قدرت اوست.

ب- به طور کلی وقتی علم به چیزی حاصل شد، بدان معناست که آن چیز نزد عالمش از غیب خارج شده و مشهود او می گردد. پس غیب همیشه نزد دیگرانی که به آن علم ندارند، «غیب» است و نه نزد عالمش. لذا جاهلانه است اگر کسی مدعی شود، آن چه من نمی دانم را لابد دیگران نیز نمی دانند و در نظر همگان در غیب است.

ج- با توجه به نکات اصلی فوق متوجه می شویم که اساساً هیچ معلومی نزد عالمش در غیب نیست و همه چیز نزد جاهلش در غیب است و غیب برای کسی که جاهل به آن است، به تناسب کسب علم و شناخت، از غیب خارج شده و مشهودش می گردد.

به عنوان مثال: علمی که یک کودک کلاس اولی به الفبا پیدا می کند، نزد یک کودک سه ساله، علم غیب است، برای آن کلاس اولی هم ابتدا غیب بود و حالا مشهود شده است و دیگر غیب نیست. همین طور علم پزشکی، معماری و ... نزد کسانی که نمی دانند در غیب است. علم به عالم ملکوت نیز نزد کسانی که نمی دانند در غیب است. اما برای کسی که می داند در غیب نیست.

به عنوان مثالی مفهوم تر: آیا علم به معاد، که نزد هر عوام و دانشمندان مسلمانی حاصل است [می داند که جهان ماده صرف نیست، پروردگاری دارد و حرکت به سوی اوست و معادی برپا می شود و ...]، علم غیب نیست؟! این غیب برای مؤمنین از عوام گرفته تا علمای اعلام مشهود شده است، گویی که با چشم می بینند. اما حتی برای دانشمندان کافر در غیب محض است.

د- پس انسان هر چه مدارج علمی [اعم از علوم تجربی و طبیعی یا علوم الهیات و اعتقادی] را بیشتر پشت سر گذارد، غیوب بیشتری برای او مشهود می گردد و عالم می گردد به چیزهایی که نزد دیگران در غیب است.

ه- دقت شود که منظور از «علم»، مطلق دانایی است و نه صرفاً آن چه در کتابها نوشته شده و یا در حوزه و دانشگاه تدریس می شود و یا در آزمایشگاه به دست می آید.

لذا از راه های دیگری نیز علوم (اطلاع و آگاهی) حاصل می گردد که از آن جمله «خودسازی» و تسلط بر هوای نفس در راه خدا و اخلاص برای اوست که سبب می گردد حجابها کنار رود و بصیرت حاصل شود.

بصیرت نفوذ نگاه شناختی از سطح به عمق است. برخی فقط نگاه سطحی به اشیاء و یا حوادث دارند و برخی نگاه عمقی دارند و میزان نگاه سطحی و عمقی نیز متفاوت است. و نگاه به عمق منجر به آینده نگری

نیز می‌شود. چرا که در نظام علی و معلولی، آینده نیز برای عالم مشهود است. که اگر چنین نبود، هیچ حرکتی انجام نمی‌پذیرفت. چرا که هر حرکتی به علت علم به نتیجه‌ی آن است. یعنی نتیجه و آینده‌ی غیب نزد عالم و عاملش مشهود می‌شود.

به عنوان مثال: اگر شما یک کتری آب روی آتش روشن چراغ گاز ببینید، از غیب آن خبر می‌دهید و می‌گویید: تا دقایقی دیگر به جوش می‌آید. اما این نتیجه برای یک کودک ناآگاه، خبر از غیبت است و شاید ابتدا باور نکند و از این ادعای شما متعجب گردد و آن را دروغی بزرگ از شما قلمداد نماید. همین‌طور شما می‌دانید که نتیجه ایمان، فلاح - نتیجه‌ی توبه، بخشش و نتیجه معصیت، فلاکت است. اما این نتایج [علم به آینده] از نظر دیگران در غیب است. تا زمانی که آنها نیز علم پیدا کنند و برایشان مشهود گردد.

و - لذا کسی که به سلاح علم، ایمان و بصیرت مجهز شده است، به بسیاری از آن چه نزد دیگران در غیب است [دیگران به آن علم ندارند] پی می‌برد. به طور کلی و به تعبیری دیگر «مرتبه‌ی وجودی انسان هر چه رشد کند، به مادون خود احاطه علمی و حتی تسلط پیدا می‌کند». پس علم و اطلاع داشتن مؤمنین و صالحین، به ویژه بزرگانی چون مرحوم حضرت آیت الله العظمی بهجت^(ره)، نسبت به بسیاری از آن چه نزد ما و دیگران در غیب است، موضوعی عجیب و بعید نمی‌باشد.

یک نکته‌ی تاریخی جالب:

شخصی (ظاهراً خلیفه دوم) که به علم امیرالمؤمنین (ع) حسادت می‌کرد، به ایشان عرض کرد: می‌خواهم تو را نصیحتی بکنم. خداوند فرموده وقتی از شما سؤالی می‌کنند، کمی فکر و تأمل کنید و سپس پاسخ بگویید ... این هیچ خوب نیست که تا از شما سؤالی می‌کنند، فوری جواب می‌دهید! حضرت امیر(ع) پنجاه‌اش را باز کرد و با نشان دادن انگشتان دست از او پرسید: این چندتا است؟ او فوری پاسخ داد: پنج تا. حضرت فرمود: پس چرا تأملی نکردی و فوری پاسخ دادی؟ او گفت: یا علی، این دیگر خیلی معلوم و مشهود بود. حضرت علی(ع) فرمود: علم هر چیزی نزد من مانند همین علم تو به پنج‌تا بودن انگشتان دست است.

ش (تهران): آیا جهنم قبل از عصیان ابلیس خلق شده بود، یا پس از آن خلق شده است؟ در خصوص «جنت و جهنم» توضیح دهید.

X-shobhe: برای روشن تر شدن مفهوم در ذهن باید ابتدا به معانی و مفاهیم اسامی دقت نمود و پس از آن مفاهیم حقیقی را مورد توجه قرار داد.

الف- جهنم، اسامی متفاوتی در قرآن کریم دارد. اگر چه ما معمولاً همه را به یک معنا در نظر می‌گیریم، اما همین اصرار و تأکید کلام وحی به تفاوت اسامی که طبعاً معانی و مفاهیم متفاوتی را حمل می‌کنند، بیان‌گر تفاوت حقیقت آنهاست. به عنوان مثال ابتدا به ذهن این گونه‌طور می‌کند که «جهنم» و «نار» یک معنا و یک چیز است. در هر حالی که «نار» همان آتش و عذاب سوزاندن و «جهنم» جایگاه آتش و عذاب است.

همین عدم دقت در مفاهیم و معانی و حقایق سبب گردیده است که دیدگاه‌های متفاوت و حتی انحرافات در عقاید مسلمین نسبت به جنت و نار پدید آید، تا آن جا که برخی آنها را در قالب‌های «زمان» و «مکان» که مختص به عناصر مادی است جستجو نموده‌اند و برخی دیگر معتقدند که اصلاً جنت و جهنم در قیامت خلق می‌شوند! و حال آن که هر دو دیدگاه خطاست. نه جنت و جهنم عناصر مادی هستند که در قالب «زمان و مکان» بگنجد و نه آن که بعداً خلق خواهند شد. چنان چه قرآن کریم مکرر به خلقت جنت و جهنم تصریح و تأکید نموده است که به عنوان نمونه به دو آیه‌ی ذیل اشاره می‌گردد:

«كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ * لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ
* ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ» (التكاثِر، ۵ - ۷)
نه، باز تأکید می‌کنم که اگر به علم الیقین برسید * آن وقت دوزخ را خواهید دید *
آن وقت به عین الیقینش مشاهده خواهید کرد.

«يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَ إِنْ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ
بِالْكَافِرِينَ» (العنكبوت - ۵۴)
کافران با شتاب از تو (پیامبر) تقاضای عذاب (جهنم) دارند، در حالی که هم اکنون دوزخ بر آنان احاطه دارد.

چنان چه مشهود است از همین دو آیه مسلم می‌شود که جنت و جهنم از هم اکنون وجود دارند، منتهی همان‌گونه که هیچ موجود غیر مادی به چشم سر دیده نمی‌شود، اما بسیاری از حقایق دیگر به چشم عقل و علم دیده می‌شوند، جنت و جهنم نیز از آن جهت که از عناصر مادی تشکیل نشده‌اند، به چشم سر دیده نمی‌شوند، منتهی اگر کسی عقل، علم، یقین و توجه داشته باشد، در همین دنیا آنها را می‌بیند.

ب- باید دقت نمود که «جنت و جهنم» نیز از نشئه‌ها و عوالم متفاوت «وجود» هستند و وجود ممکنات و مخلوقات که همه جلوه‌های اسمای الهی می‌باشند، مراتب و مقاماتی دارند و هر مرتبه از جایگاه ویژه‌ی خود برخوردار است و البته چنان چه بیان گردید، این جایگاه مانند اماکن مادی نیست. جایگاه وجودهای کامل و مقامات عالی، جنت است که آن هم مراتب دارد و حد والای آن سدره‌المنتهی می‌باشد و جایگاه

وجودهای پست و نازل (کفار و پوشانندگان حقایق، منافقین، عصیان‌گران به خداوند متعال و ...)، جهنم است.

ج- وجود از تجلی رحمت الهی است. لذا آن وجودی اعلی‌تر است که بیشتر تجلی رحمت الهی باشد. از این روست حق تعالی به انسان کامل و اعلی مرتبه‌ی وجود، حضرت محمد مصطفی صل الله علیه و آله و عجل فرجهم که اشراف مخلوقات است می‌فرماید:

« وَ هُوَ بِالْأَفْقِ الْأَعْلَى * ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى » (النجم، ۷-۹)
و او در بلندترین افق جای گرفته * و در عین بلندی رتبه‌اش به خدا نزدیک و نزدیک‌تر شده * او رسول را آن قدر بالا برد که بیش از دو کمان و یا کمتر فاصله نماند.

و هنگامی که والاترین تجلی رحمت و عالی‌ترین مقام وجود را برای هدایت همگان مبعوث و ارسال نمود، فرمود:

« وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ » (الأنبياء - ۱۰۷)

و ما تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستاده‌ایم.

یعنی او آمده است تا همگان را به بالاترین مقامات و درجات وجودی (برخورداری از رحمت) هدایت نماید. لذا شاهدیم پیامبر اکرم (ص) در تعریف جنت، مفاهیم متفاوتی بیان می‌فرمایند و در یک جا سائلی از او می‌پرسد: جنت چیست؟ می‌فرمایند: «أنا الجنة - جنت من هستم».

پس جایگاه هر کس که شامل رحمت الهی گردد، جوار رحمت، جوار جنت، جوار سدره المنتهی (و اسامی دیگر جنت)، که همان جوار وجود مبارک و مقدس ایشان است می‌باشد. لذا شاهدیم که حتی ایشان در بیان حوض کوثر که در جنت قرار گرفته است، می‌فرماید: «حوضی»، یعنی: حوض من.

د- جهنم نیز جایگاه دور شدگان از رحمت الهی (لعنت شدگان) می‌باشد. وجود اهل جنت، خود جنت هستند و وجود اهل جهنم، خود جهنم هستند و در قیامت این «جنت‌ها» را می‌آورند و در جایگاهی که محل امن، کمال، جمال ... و سایر تجلیات رحمت الهی است و همه‌ی این «جهنم‌ها» را می‌آورند و در جایگاهی که محل عذاب (دوری از رحمت) است قرار می‌دهند.

پس، از همان موقع که رحمت الهی تجلی یافت، و وجودهایی از استعداد نزدیکی یا دوری از رحمت (اختیار و انتخاب) برخوردار گردیدند، جایگاه آنان نیز معلوم شد.

و یک دلیل دیگر قرآنی آن که وقتی ابلیس تکبر و عصیان کرد، خداوند نفرمود که بابت این عصیان جهنمی خلق شد و یا در آخرت جهنمی خلق خواهیم کرد و تو و اتباع را در آن جای خواهیم داد! بلکه فرمود: جهنم را از تو و اتباع پر می‌کنم. یعنی جایگاهی که محل دور شدگان از رحمت و عذاب است وجود دارد و تو و اهل تو از انسان و جن را (که تنها موجودات برخوردار از اختیار و انتخاب می‌باشند) پر می‌کنم:

«قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْمُومًا مَّدْحُورًا لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ» (الأعراف - ۱۸)

گفت از آسمان بیرون شو، مذموم و مطرود، هر که از آنها، از تو پیروی کند جهنم را از همه شما لبریز می‌کنم.

در قرآن کریم به صراحت تصریح شده است که وقتی ابلیس به خاطر تکبر و عصیان از سایه رحمت الهی دور شد و از جایگاه مقامات عالی اخراج شد، از خداوند منان خواست که جان او را نگیرد و فوری و آنی او را به جایگاه اهل عذاب و دور شدگان ابدی از رحمت منتقل ننماید. و پس از آن که از روی بغض و حسادت قسم یاد کرد که بر سر راه همگان می‌نشیند او البته به جز افراد مخلص که راه تسلط شیطان را می‌بندند، خداوند کریم نیز قسم یاد نمود که جهنم را از او و پیروانش پر خواهد کرد:

«قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهُ ۗ اِذْ قَالَ رَبِّكَ رَجِيمٌ * وَ اِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي اِلَى يَوْمِ الدِّينِ * قَالَ رَبِّ فَاَنْظِرْنِي اِلَى يَوْمِ يَبْعَثُونَ * قَالَ فَاِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ * اِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ * قَالَ فَيُعْزِّتُكَ لَاغْوِيَنَّهُمْ اَجْمَعِينَ * اِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ * قَالَ فَالْحَقُّ وَ الْحَقُّ اَقُولُ * لَا اَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَ مِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُ ۗ اَجْمَعِينَ» (ص، ۷۷ - ۸۵)

(خداوند متعال) گفت: پس بیرون شو از بهشت چون که تو رانده شده‌ای * و بدان که لعنت من تا قیامت شامل حال تو است * گفت: پروردگارا حال که چنین است پس تا قیامت که همه مبعوث می‌شوند مرا زنده بدار * گفت: باشد تو از زندگانی * تا روزی که آن وقت معلوم می‌رسد * گفت پس به عزت سوگند که همه و همه‌شان را گمراه خواهم کرد * مگر بندگان مخلصت از ایشان را * گفت پس حق این است و من حق می‌گویم * که جهنم را از تو و از هر که پیرویات کند از همه پر می‌کنیم.

ش (تبریز): آیا حضرت آدم(ع) قبلاً در بهشت بود؟ مگر بهشت وجود داشت؟ مگر شیطان به بهشت راه دارد؟ به نظر من بهشت و جهنم در آخرت خلق می‌شوند!

x-shobhe: الف- از صریح آیات قرآن کریم چنین بر می‌آید که به طور قطع حضرت آدم(ع) و همسرش قبل از آن که به زمین هبوط پیدا کنند، در بهشت (جنت) بوده‌اند. اما باید دقت شود که واژه‌ی «جنت» در قرآن کریم فقط به معنای جنت اخروی نیست، بلکه به جناب (بهشت‌های) گوناگون نیز جنت اطلاق شده است و حتی به باغ و بوستان‌های زمینی نیز «جنت» به معنای جایی سبز و خرم اطلاق شده است. پس دلیلی نمی‌شود که هر کجا واژه‌ی «جنت» را مشاهده کردیم، گمان نماییم که حتماً منظور و مقصود همان «جنت المآء» می‌باشد.

چنان چه در قالب سؤال نیز اشاره شده، آن «جنت المآء» یا بهشت اُخری^۱ ویژگی‌هایی دارد و از جمله آن که هر کس وارد آن شود برای همیشه در آن جای خواهد گرفت و دیگر اخراجی در کار نیست و شیطان نیز به آن جنت راهی ندارد.

ب- «جنت» در واقع به معنای یک جایگاه است با ویژگی‌های خاصی که به تناسب «جنت»ها برای آنها ذکر شده است. به عنوان مثال اگر منظور «جنت» دنیایی باشد، ویژگی‌اش همان مکان سبز و خرم و فرح بخش است. اگر منظور از جنت همان بهشت اخروی باشد، جایگاه امن، سلامت، سر سبز و با نشاط، با نعمت‌های بی‌پایان الهی و ... برای مؤمنین و عاملین به عمل صالح است:

«أَمْ أَلَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ
جَنَّاتُ الْمَأْوَى نُزُلًا يَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ»
(السجده ۱۹)

اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، به پاداش اعمال صالح، منزلگاه پر نعمت در بهشت ابد یابند.

چنان چه «جهنم» نیز یک جایگاه است برای کفار، مشرکین، منافقین، معاندین و نیز اهل معصیت:

«وَأَمْ أَلَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كُلَّمَا
أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ
لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكذَّبُونَ»
(السجده - ۲۰)

اما کسانی که عصیان ورزیده‌اند، جایشان جهنم است، و هر وقت بخواهند از آن برون شوند، بدان جا بازشان گردانند و گویند: عذاب جهنمی را که تکذیبش می‌کردید بچشید.

ج- لذا به جایگاهی که ملائک در آن حضور داشتند و ابلیس که از گروه جنیان بود نیز به واسطه‌ی عبادات زیاد و علنی نشدن کفری که در قلبش مکتوم بود در آن صف و جایگاه قرار داشت نیز «جنت» اطلاق می‌گردد. و بر اساس تصریح آیات کریمه معلوم است حضرت آدم(ع) نیز در چنین جایگاهی قرار داشته است، چرا که به ملائکه عرضه شد و به آنها دستور داده شد که به او سجده کنند و همه سجده کردند جز ابلیس که آن جا بوده و سپس آدم(ع) در همان عالم ملائک معلم آنها شد و به آن چه نمی‌دانستند تعلیم‌شان داد.

د- از سوی دیگر آیات قرآن کریم تصریح دارد که حضرت آدم (ع) به همراه همسرش، از همان ابتدا در زمین نبوده و در آسمان‌ها بوده و سپس به زمین هبوط کرده است، پس معلوم می‌شود که در همان آسمان‌ها، خداوند آنها را در بهشتی (جنتی) قرار داده بود و از آن به زمین هبوط پیدا کردند. به همین دلیل به آن بهشت، بهشت برزخی گفته می‌شود. چنانچه مؤمنین نیز پس از مرگ وارد بهشت می‌شوند، اما این بهشت، آن جنت المآواء یا بهشت اخروی نیست، بلکه بهشت برزخی است و کفار نیز پس از مرگ وارد جهنم می‌شوند، در حالی که این جهنم نیز جهنم برزخی است و نه جهنم قیامت.

مرحوم علامه طباطبایی (ره) در «ترجمه المیزان، ج ۸، ص: ۴۶» می‌فرماید:

از داستان بهشت آدم به تفصیلی که در سوره بقره گذشت چنین بر می‌آید که قبل از این که آدم در زمین قرار گیرد خداوند بهشتی برزخی و آسمانی آفریده و او را در آن جای داده، و اگر او را از خوردن از درخت مزبور نهی کرد برای این بود که بدین وسیله طبیعت بشری را آزموده، معلوم کند که بشر جز به این که زندگی زمینی را طی کرده و در محیط امر و نهی و تکلیف و امتثال تربیت شود، ممکن نیست به سعادت و بهشت ابدی نائل گردد، و جز با پیمودن این راه محال است به مقام قرب پروردگار برسد. از این جا نیز معلوم می‌شود که هیچ کدام از اشکالاتی که بر این داستان وارد کرده‌اند وارد نیست، برای این که بهشت آدم بهشت جاودان نبوده تا اشکال شود به این که بهشت جای اولیای خدا است نه جای شیطان. و یا اشکال شود به این که بهشت جای خلود است و کسی که وارد آن شد دیگر بیرون نمی‌شود پس آدم چطور بیرون آمد؟ و نیز بهشت دنیایی و مادی نبوده تا مانند سرزمین‌های دیگر دنیا جای زندگی دنیوی باشد و اداره آن زندگی تنها به وسیله قانون و امر و نهی مولوی ممکن باشد، بلکه بهشت برزخی و جایی بوده که سجایا و اخلاق و خلاصه غرایز بشری - نه فقط آدم (ع) - ظاهر و هویدا می‌شده.

ه- اما در خصوص این که آیا بهشت و جهنم از همان ابتدا خلق شده‌اند و یا در آخرت خلق خواهند شد؟ پیش‌تر توضیح مفصل مبنی بر این که این دو جایگاه از همان ابتدا خلق شده‌اند ارائه شده است (۱) و در احادیث و روایات نیز ضمن تصریح به خلقت این دو جایگاه، تأکید شده است که هر کس گمان نماید که بهشت و جهنم بعداً خلق خواهد شد، از ما نیست. یعنی گمان او بر اساس حقایق اعتقادی نمی‌باشد. البته روایاتی بسیاری نیز وارد شده است که انسان بهشت و جهنم را با اعمال خود می‌سازد، اما آن چه انسان به تناسب ایمان و عمل خود ایجاد می‌کند، چگونگی عذاب‌ها و یا بهره‌وری از نعمات پروردگار می‌باشد و نه خلق جایگاه. و آیه‌ی مبارکه‌ی که در سؤال اشاره شده است:

«قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»
(العنكبوت - ۲۰)

بگو در زمین سیر کنید و نیک نظر کنید که چگونه خدا خلق را آفرید، خداوند همین جور نشأه دیگر پدید می‌آورد که خدا بر هر چیز قادر است.

اشاره به برپایی قیامت و زنده شدن مردگان و آغاز زندگی در یک نشئه یا عالم دیگر دارد و نه آغاز خلقت بهشت و جهنم. خداوند متعال در پاسخ کسانی که گمان می‌کنند انسان مجدداً زنده نخواهد شد و می‌پرسند چگونه پس از پوسیده شدن استخوان‌ها زنده شده و در عالمی دیگر زندگی خواهیم کرد؟ می‌

فرماید: همان گونه که عالم هستی را از هیچ آفریدم و شما خاکی بیش نبودید و به انسان مبدلتان کردم و ... دوباره شما را زنده خواهم کرد و عالم دیگر را برپا خواهم نمود، چنان چه این عالم را برپا کردم.

www.x-shobhe.com

X-shobhe: بیشترین مشکلات در شناخت صحیح، عدم آشنایی به معانی و به کارگیری صحیح واژگان می‌باشد و همین امر زمینه را برای خلط مبحث و تاخت و تاز شبهه پراکنان فراهم می‌نماید.

اینک برای درک بهتر موضوع لازم است به صورت اجمال با واژه‌های «مذهب» و «اخلاق» آشنا تر شویم که بخش بیشتر از پاسخ در همین معانی است.

الف - «مذهب» یعنی راه و روش. لذا اختصاصی هم به اسلام یا مذهب تشیع و یا سایر مذاهب اسلامی ندارد. بلکه هر راه و روشی را «مذهب» می‌گویند. بدین معنا حتی به دین، مذهب گفته می‌شود، چرا که یک راه و روش برای زندگی است. این که گفته‌اند: مذهب تشیع، مذهب تسنن، مذهب حنفی، شافعی و ...، نیز به همین معنا است. یعنی راهی که هر یک برای رسیدن و تحقق دین در زندگی خود و جامعه برگزیده‌اند. پس، همه‌ی مکاتب بشری نیز «مذاهب» هستند، مانند: مذهب مارکسیسم، مذهب پلورالیسم، مذهب فمینیسم و ...، هر چند که آنها اصلاً مایل نیستند واژه‌ی مذهب در مورد آنها به کار رود. اما این ادبیات است و به تمایل افراد ربطی ندارد.

ب - «اخلاق» نیز یعنی موضع‌گیری. به موضع‌گیری هر فردی در مقابل هر چیزی، اعم از جامدات، حیوانات، انسان‌ها، ملاتک و حتی خدا، اخلاق فرد می‌گویند و به مواضع اجتماعی نیز اخلاق اجتماعی گفته می‌شود.

به عنوان مثال: در مسئله‌ی توحید و اسلام، یکی موحد و مؤمن است، یکی مسلمان ولی اهمال‌کار، یکی کافر، یکی مشرک، یکی منافق و این موضع‌گیری‌های متفاوت، «اخلاق» آن فرد در مسئله‌ی توحید و اسلام است.

یا مثلاً در مقابل پدر و مادر، یکی با محبت تمام حفظ احترام می‌کند، یکی دیگر زیاد محل نمی‌گذارد، یکی قهر می‌کند، یکی دل می‌آزارد، یکی دل می‌شکند، یکی پرخاشگر است و ...، اینها «اخلاق» او در این مورد است.

در قبال یک غذا خوردن ساده، یکی رعایت حلال و حرام می‌کند، اسراف نمی‌کند، سلامت و بهداشت را در نظر می‌گیرد، حتی مایل است که تنها غذا نخورد و حتماً میهمانی هم داشته باشد، به مستمندان از غذای خود بدهد و ...، یکی دیگر شکم‌پرست است و هیچ حد و چارچوبی ندارد. پس «اخلاق» هر کدام معلوم می‌شود.

ج - با تعاریف فوق معلوم می‌شود که اخلاق (موضع‌گیری)، در متن هر دین و مذهبی ساری و جاری است. لذا پیامبر اکرم (ص) که برای دعوت به سوی توحید و ارائه‌ی دین اسلام و هدایت بشر به سوی کمال ارسال شده است، می‌فرماید:

«انی بعثت لاتمم مکارم الاخلاق»

به درستی که من برای کامل کردن مکارم اخلاق مبعوث شده‌ام.

یعنی رسالت ایشان آن است که مواضع انسان (اخلاق) نسبت به هر چیزی را به اصلح و احسن آن برسانند.

د - اما راجع به خوب و بد، واقعیت آن است که «خوب و بد» دیکته‌ای نیست، اگر چه مکاتب بشری به خاطر فرار از تناقضات و نیز تحقق اهداف سعی بر دیکته‌ی آن دارند. بلکه «خوب و بد» را خداوند متعال

در وجود هر انسانی نهادینه کرده است و بر همان اساس الهام می‌نماید. چنان چه در سوره‌ی مبارکه‌ی شمس، پس از ۱۱ قسم، می‌فرماید:

«وَنَفْسٍ وَ مَّا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا» (الشمس: ۸)

... و سوگند به جان آدمی و آن کس که آن را با چنان نظام کامل بیافرید * و در اثر داشتن چنان نظامی خیر و شر آن را به آن الهام کرد.

آدمی با کمی دقت و تأمل در خود، می‌یابد که کسی به او یاد نداده که مثلاً دزدی، خیانت، دروغ، جنایت، ظلم، جهل، کفر، شرک، نفاق و ... بد است و ایمان، درست‌ی، راستی، صداقت، اخلاق، امانت‌داری، عدالت، علم و ... خوب است. اما در عین حال که کسی به او یاد نداده، نه تنها خودش همه را می‌داند، بلکه حتی اگر خلافکار هم باشد، عین آن خلاف را نسبت به خودش جایز نمی‌شمارد. چرا که فطرتش با آن مخالف است.

هیچ دروغ‌گویی خوشش نمی‌آید که کسی به او دروغ بگوید، هیچ دزدی نمی‌پسندد که کسی اموال او را بدزدد، هیچ جنایت‌کار و ظالمی نمی‌پذیرد که در حق خودش جنایت و یا ظلمی روا شود ... و همیشه مدعی حق نیز می‌شوند.

آیا چنین نیست که جنایتکارانی چون آمریکا، انگلیس، اسرائیل و ... بیش از بقیه ندای عدالت‌خواهی، دموکراسی، حقوق بشر و ... سر می‌دهند؟! پس خوب و بد را می‌دانند. هر چند که دین‌شان شیطان‌پرستی (ماسونی) و مذهب‌شان کفر و روش‌شان نفاق است.

ه - دین (اگر الهی و تحریف نشده باشد)، مانند دین اسلام، در بخش احکام برای ظهور اخلاق حسنه و تحقق استعدادهای اخلاقی انسان، دستورالعمل می‌دهد و در هر موضوعی «چه باید کردها و چه نباید کردها» را بیان می‌دارد، تا موضع‌گیری صحیح صورت پذیرفته و از مسیر خود خارج نگردد.

و- اگر در آیات قرآن کریم دقت کنیم، در می‌یابیم که خداوند مکرر می‌فرماید: خدا محسنین را دوست دارد - خداوند توابین را دوست دارد - خداوند پاکان را دوست دارد - خداوند متقین را دوست دارد و ...، چون هر انسانی به فطرت خود می‌داند که احسان، توبه، طهارت و پاکی ظاهر و باطن، تقوا و ... خوب است. هم چنین می‌فرماید: خداوند کافران را دوست ندارد - خداوند گناه پیشگان را دوست ندارد - خداوند متکبران را دوست ندارد - خداوند ظالمان را دوست ندارد و ...، چون هر انسانی در فطرت خود می‌داند که کفر، گناه، تکبر، ظلم و ... بد است. حال در مقام اتخاذ موضع، هر کس که دوست دارد مواضعش خدایی و خداپسندانه باشد، توجه می‌کند که خداوند در دین، کدام دسته را محب و محبوب خود اعلام داشته است. به عنوان نمونه به چند آیه از آیات که در ذیل ایفاد می‌گردد توجه شود:

«وَ أَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (۱۹۵)

و در راه خدا انفاق کنید و خویشتان را به دست خود به هلاکت نیافکنید و احسان کنید که خدا نیکوکاران را دوست دارد.

«... إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ» (البقره - ۲۲۲)

... خدا مردم تائب را دوست می‌دارد و آنهایی را هم که در پی پاک شدن هستند دوست می‌دارد.

«... وَ اللَّهُ يُجِبُّ الصَّابِرِينَ» (آل عمران - ۱۴۶)
... خداوند صابران را دوست می‌دارد.

«يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَاَ وَيُزِيهِ الصَّدَقَاتِ وَ اللَّهُ لَا يُجِبُّ كُلَّ
كَفَّارٍ أَثِيمٍ» (البقره - ۲۷۶)
خدا ربا را (که مردم به منظور زیاد شدن مال مرتکب می‌شوند) پیوسته نقصان می‌دهد،
و به سوی نابودیش روانه می‌کند، و در عوض صدقات را نمو می‌دهد، و خدا هیچ کافر
پیشه دل به گناه آلوده را دوست نمی‌دارد.

«وَ إِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَ يُهْلِكَ
الْحَرْثُ وَ النَّسْلُ وَ اللَّهُ لَا يُجِبُّ الْفَسَادَ» (البقره -
۲۰۵)

(به شهادت این که) وقتی بر می‌گردند (و یا وقتی به ولایت و ریاستی می‌رسند) با
تمام نیرو در گستردن فساد در زمین می‌کوشند و به مال و جان‌ها دست می‌اندازند با
این که خدا فساد را دوست نمی‌دارد.

«... إِنَّ اللَّهَ لَا يُجِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا» (النساء
- ۳۶)
خدا افرادی را که متبخر و خود بزرگ بینند، و به دیگران فخر می‌فروشند دوست
نمی‌دارد.

ش (قوچان): امام صادق (ع) فرموده‌اند: مردم سه دسته‌اند، یا دانشمند، یا جویای علم و یا خار و خاشاک که جایشان در آتش است. حال امثال من که کار می‌کنند یا اهل درس و مطالعه کتاب نیستند باید به جهنم بروند؟

X-shobhe: این دسته‌بندی مردم را اولین بار امیرالمؤمنین علیه‌السلام خطاب به کمیل نمود و فرمود: «یا کمیل، مردم سه دسته‌اند: «العالم ربانی» یعنی: دانشمند با خدا (آگاه به علم دین) - «و متعلم عی سبیل نجاه» یعنی: و کسی که دانش‌آموز راه نجات است و «همج راع» یعنی: فرومایگان بی‌خرد. که در مورد آنان می‌فرماید: به دنبال هر نعره‌ای می‌روند و با هر بادی در حرکتند (به تعبیر امروزی ما حزب باد). امام صادق علیه‌السلام نیز جز همین معنی را نفرموده‌اند. اینک به نکات ذیل توجه شود:

الف- بدیهی است که جایگاه، عمل و اثر عمل «عالم» و «جاهل» یکی نیست. چنان چه خداوند متعال در قرآن کریم متذکر می‌گردد:

قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
(الزمر - ۹)

بگو آیا یکسانند کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند؟

اگر قرار باشد عالم و جاهل هر دو به یک مقصد برسند که کل نظام آفرینش بی‌نظم، بی‌معنی و بی‌نتیجه می‌شود.

ب- لذا انسانی که نمی‌داند، باید تلاش کند که بداند. اگر برای کسب علم تلاش کرد (مثل همین سؤالی که مطرح نمودید. این هم جویایی علم و دانستن است)، جزو همان گروه دوم است و سعادت دنیا و آخرت نتیجه‌ی تلاشش می‌شود. اما اگر هم ندانست و هم همتی برای دانستن به خرج نداد، بدیهی است که نه دنیا خواهد داشت و نه آخرت.

ج- اما اولاً منظور از طلب علم، الزاماً کسب علوم فقه، اصول، فلسفه، منطق، فیزیک، شیمی و ... نیست. بلکه به مطلق دانستن علم گفته می‌شود. حال فرض شود کسی که تحصیلات حوزوی یا دانشگاهی ندارد، مشغول کارهای دیگری است. مثلاً کشاورزی می‌کند یا نجاری، یا ناوایی، یا مسافرکشی و ... در هر حال نسبت به کار خودش علم داشته باشد بهتر عمل می‌کند و نتیجه می‌گیرد و یا نداشته باشد. اما اگر هم علم نداشت و هم در پی آموختن آن نرفت چه می‌شود؟ آیا نتیجه‌ای جز شکست و عدم موفقیت را انتظار دارد؟ و ثانیاً علم به مفهوم «دانایی» نیز فقط در کتاب نیست و روش آموختن آن نیز منحصر به حوزه و دانشگاه و مطالعه کتاب نیست. اگر چه بهتر است انسان همیشه کتاب بخواند. بلکه حضور در محضر بزرگانی که بلد هستند و دانایی دارند- شنیدن سخن حق و عالمانه به هر وسیله‌ای و مهم‌تر از همه باز بودن چشم بصیرت. اینها همه به انسان دانایی می‌دهد. مضافاً بر این که منبع علم «قرآن کریم» در خانه‌ی هر مسلمانی هست و هر کس که اندک سواد خواندن داشته باشد، می‌تواند قرآن بخواند و به حد توان خود بر علمش بیافزاید. حال اگر کسی به سن ۲۰ یا ۳۰ یا بالاتر رسید، اما دید حوصله نکرده و علاقه هم ندارد که قرآن بخواند، باید خودش را ملامت کند. به قول معروف: گر گدا کاهل بود، تقصیر صاحبخانه چیست؟

د- به طور کلی «علم» به دو قسمت تعلق می‌گیرد: یکی برای عمارت دنیا و امرار معاش و دیگری برای آبادانی حیات جاودان در آخرت. اگر چه کسب هر دو علم لازم است. اما منظور اصلی از علمی که به آن توصیه‌ی اکید شده است، این است که انسان بداند از کجا آمده؟ کجا هست؟ و به کجا می‌رود؟ بدیهی است کسی که این اطلاعات را [در حد خود] نداشته باشد، سر در گم می‌شود و چنان چه حضرت امیر

علیه‌السلام فرمودند: به دنبال هر صدایی می‌افتد و به جهت هر بادی به حرکت در می‌آید. در واقع گمراه می‌شود و اوضاع و جایگاه گمراه در دنیا و آخرت معلوم است. اما کسی که (اگر چه بی‌سواد)، به حد خود به این علم واقف شد و سعی کرد بیشتر بداند تا درست‌تر عمل کند، آن قشر دوم [جویای علم] می‌گردد و نه تنها هرگز گمراه نمی‌شود، بلکه به فلاح و رستگاری نیز می‌رسد.

www.x-shobhe.com

ش (تبریز): علت ازدواج پیامبر اکرم(ص) با عایشه چه بود، مگر روابطش با ابوبکر خوب نبود که برای نزدیکی اقوام باشد؟

x-shobhe: از آنجا که پیامبر اکرم(ص) صاحب عصمت الهی است، نه فقط بر اساس هوای نفس و میل شخصی کاری نمی‌کنند، بلکه هیچ قول و فعلی نیز به جز آن چه از جانب خداوند متعال به او دستور داده می‌شود ندارند. چنان چه خداوند متعال در کلام وحی فرمود:

وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ (النجم - ۳)
از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید.

پس، ازدواج‌های پیامبر اکرم(ص) نیز مانند سایر گفتار و اعمال ایشان که «اسوه حسنه»، یعنی بهترین الگو هستند، دارای حکمت‌های بسیاری است، اگر چه مردم به برخی پی ببرند و از برخی دیگر غافل باشند. و از جمله آن که:

الف- هر چند ظاهر روابط با ابوبکر خوب بود، اما باید پیوند خویشی میان دو قوم برقرار می‌گردید. ابن خلدون در این باره می‌نویسد: در آن محیطی که جنگ و خونریزی و غارت‌گری جزو خصلت ثانوی آنان شده بود، بهترین عامل بازدارنده از جنگ‌ها و عامل وحدت و الفت، پیوند زناشویی بود.

لذا شاه‌دیم، پیامبر صلی الله علیه و آله با قبایل بزرگ قریش، به ویژه با قبایلی که بیش از دیگران با ایشان دشمن بودند، مانند بنی امیه و بنی اسرائیل، ازدواج نمود. اما با قبایل انصار که از سوی آنان هیچ خطری احساس نمی‌شد و آنان نسبت به پیامبر(ص) دشمنی نداشتند، ازدواج ننمود. و باید در نظر داشت که دشمنی، فقط مربوط به یک شخص و آن هم در زمان خودش نیست، بلکه آینده را نیز در نظر داشتند. گیور گیو، نویسنده مسیحی می‌نویسد:

محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) ام حبیبیه را به ازدواج خود درآورد تا بدین ترتیب داماد ابوسفیان شود و از دشمنی قریش نسبت به خود بکاهد. در نتیجه پیامبر با خاندان بنی امیه و هند زن ابوسفیان و سایر دشمنان خونین خود خویشاوند شد و ام حبیبیه عامل بسیار مؤثری برای تبلیغ اسلام در خانواده های مکه شد. (محمد پیامبری که از نو باید شناخت، ص ۲۰۷)

ب- پس، نباید در انتخاب همسران توسط پیامبر اکرم(ص)، به شاخص‌های رایج خودمان مانند: یافتن همسری نیکو، نبودن همسر مناسب‌تر و ... استناد کرد. همسران انبیاء(ع) هیچ فضیلتی ندارند، مگر آن که خداوند یا شخص نبی در مورد فضیلت آنان چیزی فرموده باشند. چنان چه خداوند متعال در نكوهش دو تن از همسران پیامبر اکرم(ص) (حفصه و عایشه) موجب آزار و اذیت ایشان شده بودند، در کلام وحی می‌فرماید:

إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيْلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ (التحریم - ۴)

اگر [شما] دو تن به خدا توبه کنید [شما را بهتر است]، زیرا دل‌های شما [به سبب عسل خوردن من در خانه زینب دختر جحش] برگشته است. و اگر به زیان او هم

پشتی کنید، بی گمان خدا یاور اوست، و جبرئیل و مؤمنان نیکوکار و فرشتگان بعد از آن، مددکار اویند.

ج- از دیگر حکمت‌های ازدواج پیامبر اکرم (ص) با عایشه و حفصه، ضرورت اسوه و الگو بودن ایشان برای عالمیان است. شاید بتوان گفت که از صعب‌ترین رسالت‌ها و وظایف انبیاء و اوصیای الهی، زندگی کردن به تمامی شرایط مردمان دیگر است، تا همگان در هر موضوعی الگو داشته باشند و در جایی تنها و بی‌الگو باقی نمانند و این چنین حجت هدایت تمام شود. کسی نمی‌تواند بگوید: من فقیر بودم، من ثروتمند بودم، من برادران حسود داشتم، من در موقعیتی قرار گرفتم که کسی خود را برای شهوت جنسی به من عرضه داشت، من همسر بد داشتم ... و انبیا و اوصیای الهی در چنین موقعیتی قرار نگرفتند تا رفتارشان الگوی من باشد. لذا شاهدیم که انبیایی چون حضرات نوح و لوط، همسرانی داشتند که هیچ گاه ایمان نیاوردند و به عذاب الهی گرفتار شدند. و البته از حکمت‌های دیگر که در دل همین معنا نهفته است، امتحان شخص پیامبر اکرم (ص) و مردمان دیگر است. چرا که هیچ کس بدون امتحان زندگی نکرده و بدون موفقیت رشد نمی‌نماید. امت پیامبر اکرم (ص) نیز دست کم دو بار با فتنه‌ی همسری عایشه امتحان شده و می‌شوند. یکی آن گاه که برای آزردن دل رسول خدا (ص) به او تهمت زدند و آیه‌ای برای رفع این تهمت نازل گردید و یکی هم بعد از رحلت پیامبر عظیم‌الشأن (ص) و در ماجرای جنگ جمل.

و البته حکمت‌های بسیار دیگری نیز وجود دارد. و هم اکنون نیز امت پیامبر اکرم (ص) در مورد این همسر ایشان امتحان می‌شوند. هنوز عده‌ای هستند که در عین اهانت به وجود و مقام سیده‌النساء العالمین، ضمن «ام‌المؤمنین» خواندن ایشان، مخالفت با امیرالمؤمنین (ع)، به راه انداختن جنگ جمل، حمله به جسد مطهر امام حسن علیه‌السلام را توجیه می‌کنند.

ش (تهران): چرا امام حسین(ع)، پس از شنیدن خبر شهادت مسلم، پشیمان شدن اهل کوفه، پیشنهاد امان نامه و ... به مکه برگشتند؟

X-shobhe: بی تردید، بنا بر علم معصوم(ع)، اخبار وارده از پیامبر اکرم(ص) و ... حتی اگر این اخبار به امام حسین(ع) نمی رسید، ایشان می دانستند که چه خبر است و نتیجه چه می شود. پس سؤال مطروحه، سؤالی بسیار قابل تأمل و تفکر و نیز راه گشا و روشنی بخش است، چرا به رغم همه اینها امام(ع) به مکه برگشتند. ذیلاً به صورت اجمال به محورهای اشاره می گردد:

الف- اساساً یکی از علل وارد نشدن حضرت امام حسین(ع) به شهر مکه و انجام مناسک این بود که مطلع شدند دستگاه حکومتی مأمورینی برای ترور ایشان در حین مناسک حج اعزام کرده است و افراد بسیاری در حالی که شمشیر زیر احرام بسته اند، در آنجا منتظر ورود امام هستند. و امام نمی خواستند در حرم خدا خون ریخته شود. البته نباید گمان شود که امتناع امام حسین(ع) از ریخته شدن خون خود در مکه ی معظمه، فقط همین مسئله ی نجس و پاکی و طهارت ظاهری ماست. بلکه ضمن حرمت حرم، تمامی احکام الهی که از جمله «امن بودن حرم» است برای همیشه شکسته می شد و از اسلامی که امامش در کعبه به دست مسلمین کشته شود نیز اثری نمی ماند و جو دفاع از مظلوم توسط ظالم نیز سبب می گردید که حقایق حکومت ظلم آشکار نشود و بگویند: یک تروریست ناشناسی او را ترور کرد. چنان که ایشان با اشاره به این موضوع می فرمایند:

«اگر یک وجب دورتر از مکه کشته شوم، بهتر است از این که داخل آن به قتل برسم و اگر دو وجب دورتر کشته شوم، بهتر از یک وجب است.»

یعنی هر چه دورتر، بهتر. و نیز فرمود:

«ابن زبیر! اگر من در کنار فرات دفن شوم، برای من محبوب تر است از این که در آستانه ی کعبه دفن شوم.»

پس اگر دقت شود، در این جمله معانی و معارف بس عمیقی و قابل تحلیلی وجود دارد.
ب- امام حسین علیه السلام خود بهتر از دیگران می دانستند که به هر کجای دیگری از سرزمین های اسلامی بروند، کشته خواهند شد. چنان چه خود فرمودند:

«اگر در لانه ی مرغی باشم، مرا در خواهند آورد تا با کشتن من به هدف خود برسند و به خدا سوگند! همان گونه که قوم یهود احترام روز شنبه را در هم شکستند (برای حکم خدا هیچ وقعی قائل نشدند)، اینها نیز احترام مرا در هم خواهند شکست.»

ج- پس، امام حسین(ع) به هر کجای دیگری می رفتند کشته می شدند، مگر این که بگوییم به نوعی از سرزمین های اسلامی خارج می شدند، مثلاً به روم یا اسپانیا یا ... می رفتند، که اولاً هدف امام حسین(ع) نه حکومت بود و نه حفظ جان خودش. ثانیاً چنین امری نیز ممکن نبود و باز در سفر یا جای دیگر کشته می شد. ثالثاً جوسازی بعد از آن، اسلام را به طور کلی نابود می کرد و در نهایت این که دأب امام این نبود. د- ایشان می دانستند که «امان نامه» دروغی بیش نیست، چنان چه به بقیه نیز امان نامه داده بودند. مضاف بر این که «امام» در امان یزید در نمی آید. وانگهی امان نامه در قبال بیعت بود و اگر قرار بود امام بیعت کنند، در همان مدینه بیعت می کردند. اما فرمودند:

«چون منی با چون یزیدی بیعت نمی کند.»

و بی تردید حتی اگر بیعت می‌کردند، باز هم کشته می‌شدند.
هـ- در ضمن اخبار شهادت مسلم و پشیمان شدن کوفیان از دعوت، در مدینه نرسیده بود، بلکه در همان نزدیکی کربلا رسید. و امام (نیز) برای آن که در طول تاریخ شبهه‌ای باقی نماند، به آنها فرمود:

اگر پشیمان شدید، چرا راه را بستید، بر می‌گردم. نه به مکه و مدینه، به جای

دیگری می‌روم.

اما آنها گفتند: دستور داریم که بیعت و یا جنگ و مرگ. و امام حسین(ع) قرار نبود که بیعت کنند.
و- هدف حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام، چنان چه خود نیز مکرر به آن تصریح نمودند، احیای دین اسلام، احیای امر به معروف و نهی از منکر - که معروفی بالاتر از ولایت و منکری بدتر از تسلیم طاغوت شدن مسلمین نیست - بود و این امر محقق نمی‌گردید، مگر با بر پا شدن قائله‌ی کربلا و بیداری مسلمین از غفلت.

**ش (یزد): آیا در سریال مختارنامه، موضوع تصمیم به قتل ابن زیاد و خودداری مسلم از آن واقعیت تاریخی دارد؟
مدرک آن چیست؟ آیا واقعاً چنین کشتنی در اسلام جایز نیست؟ آیا اهل سنت نیز این سیر تاریخی را قبول دارند؟**

X-shobhe: آری، موضوع مطروحه بر اساس واقعیت بود. البته در این که این نقشه را چه کسی طراحی کرد، اقوال متفاوت است. به عنوان مثال در برخی از منابع تاریخی چنین نقل شده که شخصی به نام «شریک بن اعور» طراح این نقشه بود. وی اگر چه به همراه عبیدالله بن زیاد وارد کوفه شد، اما از شیعیان بسیار سر سخت بود و چون از برنامه‌ی ابن زیاد مبنی بر زیارت هانی مطلع شد، این نقشه را طراحی کرد و در برخی از منابع آمده است که هانی با این طرح مخالف کرد و گفت: من دوست ندارم که این مرد در خانه‌ی من کشته شود و این کار را زشت شمرد.

اما در خصوص مدرک یا منبع تاریخی و این که مسلمانان اهل سنت نیز این حوادث را قبول دارند یا خیر؟ اگر دقت نموده باشید در تیتراژ سریال، همه‌ی منابع مورد استفاده و استناد ذکر شده است که اولین آن «تاریخ طبری» می‌باشد که از مشهورترین کتب تاریخی جهان اسلام و از معتبرترین منابع تاریخی اهل سنت می‌باشد. و به عنوان منبعی دیگر کتاب «واقعہ کربلا - ترجمہ تنفس المہموم - تالیف شیخ عباس قمی و ترجمہی آیت الله میرزا ابوالحسن شعرانی» معرفی می‌شود که در صفحه ۷۸ «به چنین واقعه‌ای اشاره نموده است.

همان‌طور که در سریال به درستی بیان گردید و در این کتاب نیز قید شده است، مسلم به آموزه‌های اسلام به نقل از پیامبر اکرم(ص) استناد می‌کند که مسلمین را از «قتل ناگهانی» که امروزه از آن با واژه‌ی «ترور» یاد می‌شود منع نموده است. آری در اسلام، اگر چه به استقامت و جنگ در مقابل کفار، منافقین و فتنه‌گران مهاجم تأکید شده است، اما از قتل به خدعه و ترور منع شده است.

اما در مورد ثبت این وقایع در منابع اهل سنت و قبول داشتن آنان، دقت شود که همه‌ی مسلمانان اهل سنت را نمی‌توان به یک چشم دید و با یک معیار سنجید و تعریف نمود.

البته که وقایع تاریخی اسلام، از غدیر خم گرفته تا کربلا و ... در بسیاری از کتب تاریخی و فقهی آنان ثبت است، چنان چه پیش‌تر بیان شد کتاب «تاریخ طبری» اهل سنت یکی از منابع این سریال است. اما در کنار طبری، «مؤدودی» که از علما و دانشمندان بزرگ اهل سنت است نیز وجود دارد که همه‌ی دغل‌ها و ردالت‌های معاویه ملعون را بیان می‌دارد، ولی در خاتمه می‌گوید: اما ما نمی‌توانیم علیه آنان چیزی بگوییم، چون از صحابه و عشره‌ی مبشره (ده نفری که وعده بهشت به آنان داده شده است) می‌باشد؟! حال اگر از او سؤال کنید که چگونه ممکن است که پیامبر(ص) و علی(ع) و هم چنین معاویه‌ی ملعون به بهشت بروند؟! می‌گویند: ما اجازه نداریم به این مسائل وارد شده، فکر کرده یا بحث کنیم!

مسلمانان اهل سنت نیز همین‌طور هستند. عده‌ای کثیری از آنان به اهل بیت(ع) احترام گذاشته و آنان را اولاد رسول خدا(ص) دانسته و حتی برای امام حسین(ع) و شهادتش حرمت والایی قائلند و معاویه و یزید را لعنت می‌کنند، ولی عده‌ای دیگر (وهابی‌های سلفی، برخی از حنفی‌ها و ...) در کنار کعبه بازار «بوسفیان» درست می‌کنند!

ملاحظه‌ای قابل توجه همگان و به ویژه ریاست محترم صدا و سیما:

اما نکته‌ی مهم‌تر، تلاش دشمنان اسلام و اندیشه‌ی مسلمین و توسل آنها به هر بهانه و دست‌آویزی برای ایجاد تشکیک و شبهه نسبت به سریال «مختارنامه» است! آیا تا کنون نسبت به کدام سریال فمینیستی این همه شبهه ایجاد کرده‌اند؟!

در برنامه‌ی طنز صبح جمعه رادیو که کشور در حال و هوای سیزده آبان، روز دانش‌آموز، سالروز شهادت شهید فهمیده است، در قالب جوک می‌گوید: «یک سوسکی به خودش نارنجک بست و زیر دمپایی رفت» و از رئیس صدا و سیما گرفته تا کمیته‌های نظارت و بازرسی قبل و بعد از پخش، منتقدین، اندیشمندان، جراید، سایت‌ها و ...، صدا از کسی در نمی‌آید، اما راجع به سریال مختارنامه، مرتب شایع می‌کنند: اینجایش واقعیت نداشت، آن جایش در تاریخ نبود، اینها به ملت دروغ می‌گویند و ...!

خیر. عزیزان گرامی؛ این سریال با دقت تمام وقایع را به صحنه کشیده است و به خوبی نشان می‌دهد که دنیا طلبان و تشنگان زر و زور چگونه به نام اسلام به قدرت رسیدند، اختلافات چگونه شروع شد، فتنه چگونه شکل گرفت، مردم چگونه فریب خوردند و مسلمانان به کجا رسیدند که فرق بین یزید و امام حسین علیه‌السلام را تشخیص ندادند و نهایت و عاقبت چنین حماقت و بی‌بصیرتی و دنیاگرایی چه می‌شود.

لذا جای دارد که عزیزان با دقت تمام به این سریال [که تا اینجا خوب پیش رفته است] توجه کنند و نه فقط به عنوان یک سرگرمی. و جای دارد در همین جا از تمامی دست‌اندرکاران تهیه و تولید این سریال از سر اعتقاد اسلامی مان تشکر و تقدیر نماییم.

(تهران): آیا شما هر چه در سریال «مختار نامه» از دروغ، تحریف، خیالبافی و نمایش زنان هست را فقط چون موضوعش تاریخ اسلام است قبول دارید و تأیید می کنید؟

X-shobhe: بدیهی است که هیچ‌گاه نمی‌توان به طور مطلق یک فیلم یا سریال را خوب و بدون نقص دانست و قطعاً سریال «مختارنامه» نیز از عیب و نقص بری نیست. اما در قالب هنر آبه ویژه هنرهای نمایشی [دقت به چند نکته نیز لازم است:

الف- وقتی یک ماجرای تاریخی به داستانی تصویری کشیده می‌شود، نمی‌توان انتظار داشت که همه‌ی دیالوگ‌ها، اتفاقات و صحنه‌های آن منطبق با واقعیت تاریخی آن باشد. به عنوان مثال: ممکن است در تاریخ ثبت شده باشد که جعدی ملعون دچار هوای نفس و دنیاطلبی شده بود، اما چگونه و ریز رفتارهای او بیان نشده باشد، یا همسر مختار زیاد هم با او همراه نبود، اما توضیح داده نشده است که چگونه همراه نبود و ... لذا کارگردان مجبور است که منطبق با سیاق واقعه‌ی تاریخی، پرداختی از ناحیه خود داشته باشد. دیگر به این پرداخت [در قالب فیلم] تحریف یا دروغ نمی‌گویند.

یا مثلاً در تاریخ ثبت شده است که عده‌ای و از جمله «سلیمان بن سرد خزاعی» عده‌ای از بزرگان کوفه را جمع کرد و به آنها متذکر شد که یزید نباید حکومت کند و قصد دارد که برای امام حسین (ع) نامه‌ای بنویسد و از او برای حکومت دعوت کند. اما دیگر ذکر نشده است که دقیقاً در این نشست‌ها چه مطالبی را به چه جملاتی بیان داشته است. بدیهی است که کارگردان خوش ذوق باید جملاتی هم سیاق و در راستای واقعیت تاریخی بنویسد، دیگر نمی‌شود گفت: سند این جمله کجا بود و این دروغ و تحریف و خیالبافی است.

ب- اما در مورد نمایش زنان به این شکل، باید اذعان داشت که متأسفانه این عقده و نگرش [خودآگاه و یا ناخودآگاه] و گاه فمینیستی اغلب نویسندگان و کارگردانان ایرانی است.

مسئله‌ی «زن» آن هم با دیدگاه‌های آن چنانی، برای بسیاری از کارگردانان ما یک مسئله‌ی جدی و ظاهراً یک عقده‌ی باز نشدنی است. چنان چه شاهدیم حتی در سریال زیبای «امام علی علیه‌السلام»، بازیگر زن و نقش «قطام» به سوژه‌ی اصلی مبدل شده بود، تا آن جا مسئله‌ی نقش خوارج و ... در دشمنی با امام و شهادت ایشان را تحت الشعاع قرار داده و حتی به جوک مردم مبدل گردیده بود. [چنان چه حضرت آیت‌الله جوادی آملی بدین مضمون فرموده بودند: این سریال حضرت علی علیه‌السلام را از دیدگاه قطام مطرح کرده بود].

یا به عنوان مثال دیگر، در سریال بسیار زیبا و قابل تقدیر امام رضا علیه‌السلام، باز زنان نقاشی شده را در نقش‌های واهی دیدیم، تا آن جا که گاه چون زنان سامورایی، پشت اسب در حال حرکت پریده و تیر پرتاب می‌کردند و ...!

ج- گاه شاهدیم که در فیلم‌های تاریخی، نمایش زن، ظاهر و نقش آن حتی به حد مسخره‌ای سخیف می‌شود. به عنوان مثال از یک سو زن را در خانه‌ی خودش و به هنگام گفتگو با همسر یا حتی زنی دیگر، با حجاب، اما آرایشی عجیب و قریب و بیشتر شبیه آرایش رقصه‌های عرب نشان می‌دهند و از سوی دیگر، زن محجبه‌ای که از شدت تعصب یا فرهنگ حاکم بر جامعه‌اش در آن زمان حتی صورت خود را با پوشیه پوشانده است، اما وقتی وارد بازار و تجمع مردان می‌شود و یا با مردی که به او علاقه دارد گفتگو می‌کند، پوشیه را کنار می‌زند تا با نقش و نگارش دلربایی کند! و یا می‌بینیم که زن محجبه در زیر نقاب عربی خود

چنان آرایشی کرده و چشمان شهلایش را به نمایش می‌گذارد که اگر آن نقاب را نزده بود و این آرایش را هم نمی‌کرد، اینقدر هم جلب توجه نمی‌نمود.

این گونه موارد، دیگر ناشی از فرهنگ منحط حاکم بر فیلم و سریال ایرانی [اگر چه دینی]، نا‌آشنایی نویسندگان و کارگردانان با فرهنگ اسلامی، فرهنگ تاریخی و احکام شرعی از یک سو و عقده‌های ناگشودنی و سیر نشدنی آنها نسبت به «زن» و حتی گرایش‌های فمینیستی برخی از آنها می‌باشد و جای نقد و اعتراض جدی دارد.

در این سریال نیز ظاهراً همان عوام‌بازی‌های متداول اغلب کارگردانان فیلم‌ها و سریال‌های ایرانی در به نمایش گذاشتن «زن» و نیز غلو در نقش سیاسی و اجتماعی آنان جاری است. اما شاید کمتر. باید دید در آینده چه می‌شود.

د- اما این انتقادهای، سبب نمی‌گردد که ارزش‌های این سریال نادیده گرفته شود و یا اجازه داده شود کسانی که نه به اسلام اعتقادی دارند و نه از تاریخ اسلام اطلاعی دارند و خود نیز از سردامداران و یا حامیان جنگ نرم به ویژه در عرصه هنرهای نمایشی هستند، چنین هجمه‌ی گسترده‌ای را بر علیه سریال «مختار نامه» ترتیب دهند و فریاد «وا اسلاما»، «وا تاریخا»، «وا تحریفا» و ... بر آورند.

باور نمایید که قشر کثیری از این سایت‌ها و یا منتقدین جهت‌دار، وقتی بحث از «جر خوردن خشتک همایونی» و یا «خواراندن پشت او و پائین‌تر و پائین‌تر رفتن و آخیش و اوخیش همایونی» و یا توجه همایونی به مرد و گفتن «اینها را ولش کن، یک کمی از خودت بگو» و ... به میان می‌آید، نه یاد فرهنگ هستند، نه جامعه، نه ایرانیت، نه اخلاق و نه اسلام. اما با «مختار نامه» به شدت مخالفند و به هر موضوعی برای ایجاد دشمنی و مخالفت مخاطبین متوسل می‌شوند. چرا؟ چون به تصویر کشیدن بخشی از تاریخ اسلام است. چون بیانگر چگونگی انحرافات به نام اسلام است. چون نشان می‌دهد که چگونه رجال دینی و سیاسی به خاطر منافع شخصی، حامی ظلم و ظالم می‌شوند. چون نشان می‌دهد که بی‌بصیرتی برخی از رجال و خواص، چه عواقبی دارد! چون ممکن است توجه مردم را به تاریخ مبارزات بر علیه ظلم و ظالم جلب نماید و محبت آنان را به اسلام و اهل بیت(ع) تشدید نماید و ... هزاران نمود دیگر که خیلی هم به مذاق و اهدافشان خوش نمی‌آید.

www.x-shobhe.com

ش (تهران): فلسفه و کاربرد آن چیست؟ چرا علمای قدیم آن را تحریم می‌کردند؟ اگر بد است، پس فلسفه‌ی اسلامی
یعنی چه؟ می‌گویند: ابوعلی سینا به خاطر ورود به این حوزه عاقبت به خیر نشد(!)

x-shobhe: قبل از ایفاد پاسخ، دقت به این نکته ضروری است که شایعه افکنان در ایجاد تشکیک و شبهه از هیچ موضوعی فروگذار نمی‌کنند. حتی فلسفه یا علوم دیگر را زیر سؤال می‌برند تا مسلمان از رجوع به آنها خودداری کنند و حتی بزرگ‌ترین دانشمندان جهانی و تاریخی را عاقبت به خیر نمی‌خوانند تا از نظر بیافتند!

اما در مورد معنی و کاربرد فلسفه، پیش‌تر توضیحات مفصل‌تری ارائه گردیده است که می‌توانید مطالعه نمایید. اما در این فرصت به صورت اختصار بیان می‌گردد که:

الف- واژه «فلسفه» یک واژه‌ی یونانی است که از دو کلمه «فیلو» به معنی دوست‌داشتن و «سوفیا» به معنی دانایی تشکیل شده است. لذا «فیلسوفیا» یعنی دوست داشتن علم و دانایی در هر زمینه‌ای و «فیلسوفس» نیز به شخص دوستدار دانایی می‌گویند که ما از آن با واژه‌ی «فیلسوف» یاد می‌کنیم.

ب- اما فلسفه در اصطلاح خاص، علم به احوال «موجود» از آن لحاظ که موجود است اختصاص دارد. یعنی در خصوص «موجود» به صفات کمی یا کیفی و نوع آن وارد نمی‌شود، بلکه به سؤالاتی چون: وجود خارجی دارد یا خیر؟ حادث است یا قدیم، علت است یا معلول، قائم به ذات است یا به غیر، ابدی است یا فانی و ... بحث می‌نماید. شاید بتوان بیان داشت که «شناخت معقول توسط عقل - یا کار عقل» همان فلسفه است.

ج- با توجه به نکات فوق معلوم می‌شود که نه تنها نمی‌توان علم «فلسفه» را مورد تکذیب یا نکوهش قرار داد، بلکه به قول شهید مطهری، هر کس فلسفه را قبول نداشته و بخواهد آن را رد کند نیز باید فلسفه بداند. چرا که رد یا تکذیب هر چیزی اقامه‌ی دلیل می‌خواهد که آن خود ورود به حوزه‌ی «علت و معلول» است. دلیل اقامه شده «علت» و نتیجه حاصله که مثلاً رد فلسفه باشد «معلول» می‌شود.

د- اصل ورود «فلسفه» به صورت رسمی و گسترده، آن هم بدین معنای رایج، در زمان مأمون اتفاق افتاد. او که می‌خواست اولاً فرهنگ و معارف اسلامی را به نابودی کشاند و ثانیاً به خیال خودش علم امام رضا علیه‌السلام را در اذهان عمومی زیر سؤال برد، بابی به عنوان «گفتگوی تمدن‌ها» باز کرد و منافقانه مدعی شد، نظر به این که اسلام غنی است، دلیلی ندارد که برای اظهار و تبلیغ فرهنگ‌ها و باورهای دیگر منعی ایجاد شود. صورت این مسئله (مانند همه‌ی مسائلی که منافقین طرح می‌کنند) زیبا، دموکرات مآبانه و غیر قابل رد بود. اما او بدین بهانه فرهنگ و فلسفه‌ی یونان را در کشورهای اسلامی ترویج نمود، اما در مقابل حتی اجازه‌ی خواندن یک خطبه را هم به امام رضا(ع) نداد و با دیدن استقبال مردم در استماع سخنان ایشان، قصد شهادت وی را نمود.

از این رو آن چه در جهان اسلام از «فلسفه» مطرح بود، همان فلسفه‌ی مادی یا الحادی یونان بود و نظر به این که از یک سو حوزه‌های ما به صورت رسمی [آکادمیک] در این موضوع کار نکرده بودند و از سوی دیگر شرایط و امکانات ارتباطی بسیار قلیل و صعب بود، برخی از علما ورود به این عرصه را جایز ندانستند. باید اذعان نمود که ورود رسمی و به اصطلاح آکادمیک حوزه‌های علمیه به این عرصه (مطالعه فلسفه‌ی غرب - تدوین فلسفه‌ی اسلامی و تدریس آن)، در زمان مرحوم آیت‌الله‌العظمی بروجردی و به اصرار مرحوم آیت‌الله علامه طباطبایی(ره) آغاز شد که ایشان با توجه به گسترش ارتباطات و نیز ضرورت طرح و نقد فلسفه‌ی غرب یا هر گونه فلسفه‌ی الحادی و نیز تبیین و تدوین دیدگاه اسلام در موضوعات مربوط به

فلسفه «وجود به ما هُوَ مُوجُود»، از ایشان اجازه‌ی تدریس گرفتند. اما، ورود به علم فلسفه به ویژه در عرصه‌ی «الهیات» در جهان اسلام نه تنها جدید نیست، بلکه جهان اسلام از دانشمندان بی‌بدیلی چون: ابوعلی سینا، فارابی، ملاصدرای شیرازی و ... در این حوزه‌ی علمی برخوردار می‌باشد.

ه - پس، فلسفه‌ی اسلامی، بیان مباحث مربوط به علم فلسفه به معنای خاص از دیدگاه اسلام عزیز و غنی است.

و- اینک سؤال و جای تأمل با بصیرت اینجاست که این جنابان که نه می‌دانند «فلسفه» چیست و نه می‌دانند «فلسفه‌ی اسلامی» کدام است، از کجا فهمیدند که ابوعلی سینا، عاقبت به خیر نشده است؟! آیا این تشکیک‌ها و اتهامات، به جز شعایر ژورنالیستی برای دور کردن مسلمین از معارف ژرف اسلامی و به ویژه در مقایسه و مقابله با جهان بینی الحادی است؟

www.x-shobhe.com

ش (تهران): لطفاً در مورد مرام‌های فلسفی، کلامی و... در بین علما توضیح دهید و این که اصلاً منظور از مرام چیست؟ و اصولاً شرع با کدام یک از این مرام‌ها سازگاری دارد؟

x-shobhe:

قبل از این که وارد مبحث «مرام» و مرام‌های متفاوت علما گردیم، باید معنای «فلسفه»، «کلام»، «تفکیک» ... یا هر موضوعی که در مورد آن سؤال داریم را آگاه شویم. البته منظور از «معنا»، معنای لغوی نیست، بلکه پاسخ به «چیستی» موضوع می‌باشد. به عنوان مثال: فلسفه چیست؟ کلام چیست؟

الف- کلمه‌ی «فلسفه» ریشه‌ی یونانی دارد و از دو کلمه‌ی متفاوت «فیلو» به معنای دوستدار و «سوفیا» به معنای مطلق دانایی گرفته شده است. لذا «دوستداری دانایی» را «فیلسوفیا» و شخص دوستدار دانایی را «فیلسوفس» می‌گویند. اما این واژه در میان مسلمین به «دانش عقلی» در مقابل «دانش نقلی» اطلاق شد و فیلسوف به کسی اطلاق شد که از جامع علوم عقلی مانند: الهیات، ریاضیات، اخلاقیات و ... برخوردار باشد. سپس از آن جهت که «علوم عقلی» را فلسفه نامیدند، آن را به دو بخش «نظری و عملی» تقسیم نمودند و در میان بخش‌های متفاوت آن، الهیات که به آن فلسفه‌ی اولی^۱ نیز گفته می‌شود را برتر و ممتازتر خواندند. لذا از این دیدگاه چیستی فلسفه به معنای ذیل است:

فلسفه عبارت است از: علم به احوال موجود از آن جهت که موجود است، نه از آن

جهت که تعیین خاص دارد، مثلاً جسم است، یا کم است یا کیف است، یا انسان است،

یا گیاه است و غیره (کلیات علوم اسلامی، ج اول، ص ۱۵۱ - شهید آیت الله مطهری)

پس، فلسفه‌ی اولی^۱ علمی است که درباره کلی‌ترین مسائل هستی (وجود) بحث می‌کند.

ب- اما علم کلام که یکی دیگر از علوم اسلامی محسوب می‌شود، علمی است که درباره‌ی عقاید اسلامی (اعتقادات) بحث می‌کند. خواه توضیح دهد یا با استدلال به اثبات رسانده یا دفاع کند. به عنوان مثال بحث در مورد توحید، نبوت، معاد و سایر اصول، جبر و اختیار، اخلاقیات و ... در حوزه‌ی علم کلام است.

ریشه‌ی مباحث کلامی، یعنی استدلال بر اثبات اصول عقاید، در قرآن کریم است و تفاوت تعاریف متفاوت از مبانی اصول نیز سبب پیدایش مذاهب مختلف کلامی در اسلام شده است که عمده‌ی آنان عبارتند از: شیعه، معتزله، اشاعره و مرجئه.

ج- با توجه به تعاریفی که به صورت مختصر ارائه شد، معلوم می‌شود که شرع مقدس اسلام که دین عقل و علم و عمل است، نه با فلسفه منافات و مخالفت دارد و نه با کلام.

به عنوان مثال اگر در فلسفه بحث از وجود به میان آید و بیان گردد که وجود از سه حالت خارج نیست که عبارتند از: «واجب الوجود، ممکن الوجود و ممتنع الوجود»، بحثی متضاد یا خارج از علوم و اندیشه‌ی دینی نیست و اگر در کلام بحث از توحید و اثبات یگانگی خداوند منان و یا جبر و اختیار به میان آید نیز بحثی متضاد یا خارج از علوم و اندیشه‌ی دینی نمی‌باشد.

د- اما مسئله‌ی «مرام» به ذوق‌های افراد در تحصیل علوم بر می‌گردد. یکی ذوق و استعداد فلسفی دارد و به بحث‌های فلسفی علاقمند است و آن را ریشه‌ای‌تر قلمداد می‌کند و در تعلیم و تعلم و درس و بحث خود موضوع و روش و مباحث فلسفه را پیش می‌گیرد، دیگری ورود به این مباحث را غیر لازم شمرده و یا بر این باور است که آن چه مطرح است و ضرورت دارد، استدلال و اثبات مباحث اعتقادی می‌باشد.

البته در اعصار گذشته بسیاری با «فلسفه» بدان جهت که ریشه‌ی یونانی داشته مخالفت شدید داشتند. تا آن جا که محقق فلسفه را نیز کافر می‌دانستند!

ش (تهران): آیا فرزندان آدم و حوا، برادر و خواهر با هم ازدواج کرده‌اند و ما همه با هم برادر و خواهر یا محرم یک دیگر هستیم؟

X-shobhe: پیش‌تر در این خصوص مطالب بسیاری درج شد که با درج کلمه در بخش جستجو می‌توانید مطالعه نمایید. اما به صورت اجمال بیان می‌گردد که در این خصوص به صورت عمده سه نظریه وجود دارد:

الف- یک نظریه بر این باور است که چون محرمات الهی به دو منشأ «قبیح ذاتی» یا «منع قانونی» که مطابق با شرایط و ملزومات و ضرورت‌ها است بر می‌گردد و ازدواج بین خواهر و برادر از همان ابتدای خلقت «قبیح ذاتی» داشته است، پس از اول حرام بوده است. لذا ازدواج اولاد آدم(ع) حتماً باید با موجودات دیگری بوده باشد.

ب- عده‌ای دیگر می‌گویند: خداوند کریم در قرآن فرموده است که همه‌ی شما را از نسل آدم و حوا(ع) خلق کردم و اگر موجود دیگری در وسط بود، قید می‌شد. مضاف بر این که ازدواج بین خواهر و برادر به هیچ وجه قبیح ذاتی ندارد. چنان در سابق بین قوم مجوس رواج داشته و هم اکنون نیز روابط جنسی با خانواده‌ی اول (پدر، مادر، خواهر و برادر) در میان بسیاری از مردم، به ویژه در آمریکا و اروپا رایج است. پس، از آن جهت که قوانین محرم و نامحرم را خداوند متعال وضع کرده است، هیچ معنی نداشته که بر اساس شرایط و ملزومات در یک یا چند دوره این ازدواج را جایز نموده باشد و سپس با توجه به عدم لزوم و تغییر شرایط و بر طرف شدن ضرورت‌ها، منع آن را وضع نموده باشد.

ج- برخی دیگر بر این باورند که حضور حضرت آدم و حوا(ع) در بهشت برزخی و قبل از هبوط به زمین به همراه نسل او بوده است، چرا که خداوند متعال به جمع آنان خطاب هبوط فرمود و اگر فقط دو نفر بودند که باید فعل تثنیه به کار می‌رفت و نه جمع:

قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعاً . . . (البقره - ۳۸)
گفتیم همگی از بهشت پائین روید . . .

صاحبان این نظریه بر این باورند که رابطه‌ی خواهر و برادری در نسل به شرط حیات مادی و زاد و ولد با ملزومات مادی (رابطه جنسی، ممزوج شدن نطفه و تخمک و پرورش در رحم مادر) ایجاد می‌گردد و در آن بهشت برزخی چنین روابط مادی و ملزومات آن وجود نداشته است، چون بدن و حیات مادی وجود نداشته است.

لذا ممکن است همان‌طور که خداوند متعال به واسطه‌ی حضرت آدم(ع) و به سببیت او حضرت حوا(ع) را خلق نمود و سپس امر به ازدواج کرد و در این ازدواج هیچ معنی هم نبود، عده‌ای را نیز در همان بهشت برزخی به واسطه و سببیت آدم و حوا(ع) خلق نموده باشد، که در این صورت، هم همگان از نسل آدم و حوا(ع) بوده‌اند و هم رابطه‌ی نسبی آنها خواهری و برادری نبوده است و پس از هبوط به زمین و زندگی مادی با یک دیگر ازدواج کرده و از آن پس با لوازم و شرایط مادی (حیات دنیوی) تولید مثل نموده‌اند.
 الله اعلم.

ش (رشت): استاد ما می گوید: خمس و زکات همان مالیات است، پس کسانی که به حکومت مالیات می دهند، نیازی نیست که خمس و زکات بدهند. پاسخ او چیست؟

X-shobhe: اگر این سخن را یک شخص عادی بیان نماید، هیچ اشکالی بر او وارد نیست، اما از یک استاد که در جایگاه تدریس تخصصی قرار گرفته است، انتظار می رود که دست کم بدون مطالعه و برخورداری از آگاهی های ابتدایی در یک موضوع، به هیچ وجه در آن مورد مطلبی بیان ننماید و در ذهن مخاطبین و دانشجویان خود ایجاد اوجاج یا دست کم «شبهه» ننماید.

خمس، زکات و مالیات، هر سه جنبه ی دینی داشته و در حکومت اسلامی جنبه ی قانونی نیز پیدا می کند. هر سه مورد منابع اخذ متفاوت و جایگاه هزینه ی متفاوتی دارند و به هیچ وجهی نه منافی یک دیگر هستند و نه هم پوشانی دارند. مثل این است که بگوییم: چون مالیات می دهیم، دیگر نیازی نیست که از حقوق خود حق بازنشستگی پرداخت کنیم و یا خودروی خود را بیمه کنیم و یا بابت مصرف انرژی یا استفاده از خطوط تلفنی پولی پرداخت کنیم و یا ...! اما جالب است که این گونه افراد، به هیچ وجهی در مقوله ها وارد نشده و یا شک و شبهه ای ندارند، بلکه آن چه اسلام فرموده «مثل خمس و زکات» آزارشان می دهد.

الف- در مورد زکات، برخی گفته اند که منظور از زکات مطلق هر گونه پرداختی به دولت است. اگر چه این تعریف درست نیست، اما اگر فرض بر صحت آن بگذارند، از جمله پرداخت های به دولت نیز «مالیات» است. پس پرداختش واجب می گردد.

اما به لحاظ فقهی، زکات فقط به ۹ چیز تعلق می گیرد و بنا به نظر استاد شهید مطهری «فلسفه تشریح زکات تأمین همه نیازمندی های اجتماعی و یا نوعی مالیات نیست، بلکه قسمی از عوارض بر درآمدهای است که با مشارکت طبیعت و انسان تولید می شود و سهم بیشتر از آن طبیعت است.» این معنایی است که امروزه جهان به آن توجه پیدا کرده است و البته با تشکیل احزاب چون زنجیره ی «سبزها» در کشورهای متفاوت جهان، از این معنای صحیح سوء استفاده سیاسی هم می کنند. بدیهی است که اولاً همه ی آحاد جامعه از منابع طبیعی برای کسب درآمد استفاده نمی کنند و ثانیاً صرف زکات از ۹ چیز هزینه های عمومی جامعه را کفاف نمی دهد و ثالثاً قرار نیست فقط یک عده ی خاصی همه هزینه های عمومی کشور را تأمین کنند. در ضمن «زکات» مورد مصرف خاصی دارد. فلسفه «زکات» فقر زدایی است. زکات برای کمک به قشر ضعیف و فقیر جامعه در امرار معاش است و نه پوشش دادن هزینه های عمومی کشور (دولت). لذا فلسفه تشریح زکات برای فقر زدایی است اما فلسفه تشریح مالیات تأمین هزینه های حکومت می باشد - زکات نصاب مشخصی دارد و از اشیاء و اموال معینی گرفته می شود. اما مالیات مقدار معینی ندارد و تعیین آن به عهده کارشناسان حکومت است - زکات برای تأمین نیازمندی های مسلمانان است. اما مالیات برای تأمین نیازهای دولت.

ب- خمس نیز مورد اخذ معین و مصرف معینی دارد. یک دوم خمس سهم «امام» است که هزینه های مربوط به «امامت و ولایت» بر جهان اسلام [خواه یک کشور باشد یا چندین کشور] مثل هزینه های استقرار نظام ولایی، هزینه های تبلیغ و آموزش اسلام و ...، از آن محل پرداخت می گردد - یک دوم دیگر نیز حق فقرای سادات می باشد. چرا که به حکم الهی، سادات از مصرف زکات محروم هستند و برای آنان سهم دیگری در نظر گرفته شده است - پس در خمس نیز جایی برای انجام هزینه های دولت و اداره ی جامعه وجود ندارد.

ج - با توجه به نکات فوق، معلوم می‌شود که هزینه‌های عمومی جامعه، از احداث خیابان و جاده و خط آهن و فرودگاه گرفته تا هزینه‌های انرژی مثل استخراج و پایشگاه نفت و گاز، آب و برق و تلفن، تأسیس مدارس، دانشگاه، بیمارستان، آتش نشانی و کمک‌های اجتماعی یا هزینه‌های تشکیل و تقویت نیروهای اطلاعاتی، نظامی، انتظامی، روابط خارجی، احیاناً جنگ، پیش‌برد صنایع و کشاورزی در همه‌ی زمینه‌های آن و ...، مصارف عمومی همه‌ی مردم یک کشور اعم از مسلمان و غیر مسلمان است که تحت عنوان «بودجه و هزینه‌ی یک دولت» تأمین می‌گردد. پس نه تنها حکومت اسلامی، بلکه هر حکومتی برای تأمین این مصارف، منابع درآمدی پیش‌بینی می‌کند که از جمله: منابع طبیعی، صادرات و نیز مالیات است که از عموم مردم اخذ می‌گردد.

پس این که گفته شود «اگر کسی مالیات می‌دهد، دیگر خمس و زکات نباید بدهد» یا بالعکس «اگر مسلمانی خمس و زکات می‌دهد، پس دیگر مالیات نباید بدهد»، سخن نادرستی است که از روی عدم اطلاع به احکام اسلام از یک سو و مباحث اقتصادی «دولت» از سوی دیگر می‌باشد.

د - این جناب استاد دانشگاه باید بداند همان‌گونه که اگر مثلاً استاد فیزیک یا روابط بین‌الملل است، ورود او به مباحث پزشکی یا کشاورزی، غیر منطقی، غیر عالمانه و غیر مجاز است، ورودش به مباحث مربوط به احکام اسلام، اقتصاد اسلامی و یا مباحث اقتصادی در دولت اسلامی نیز بدون این که از حداقل تحصیلات لازم در مباحثی چون: «فقه و اصول» - «اقتصاد اسلامی» - «اقتصاد دولت» و ... نیز یک ورود غیر علمی، بی‌منطق و غیر مجاز است که طبعاً به شعارزدگی و بیان احکام و تعاریف جاهلانه، شعاری و نیز ژورنالیستی منتج می‌گردد که در خور شأن و مقام یک استاد فرهیخته نیست. مضافاً بر این که در مقابل دانشجویان خود مسئول می‌شود.

ما متأسفیم که امروزه [در هر گوشه‌ی دنیا] نه تنها یک استاد فیزیک اگر حرفی به اشتباه در خصوص پزشکی بزند، بلکه حتی یک استاد پزشکی اگر سخنی به خطا گوید، محاکمه و به شدت مجازات می‌گردد، اما در خصوص اسلام و احکام اسلامی، هر کسی به خودش اجازه می‌دهد که ورود کند و هر چه دلش خواست بگوید و هیچ کجا نیز پاسخ گو نباشد؟! شاید این هم از نشانه‌های آزادی زیادی در یک کشور است.

ش (تهران): اگر اسلام گفته که مسلمان نباید با غیر مسلمان ازدواج کند تا ارثش به او نرسد، پس کمک ما به سیل زندگان پاکستان از اموال مسلمین که معلوم نیست به مسلمان می‌رسد یا غیر مسلمان چگونه توجیه می‌گردد؟

x-shobhe: علت منع ازدواج دائم مسلمان با غیر مسلمان اعم از مرد و زن، فقط مسئله‌ی مالی نیست و موضوع ارث نیز فقط جنبه‌ی مالی ندارد. بلکه تأثیر و تأثرهای متفاوتی بر همسران مترتب است که از آن جمله «عشق و وابستگی» - «تعهدات الزامی» - «تعلیم و تربیت» - «اولاد» ... و در هیچ امری جایز نیست که فرد مسلمان متأثر از شخص غیر مسلمان و یا دین او گردد. چنان چه قرآن کریم می‌فرماید:

... وَ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا
(۱۴۱ - النساء)

و خدا تا ابد اجازه نداده که کافران کمترین تسلطی بر مؤمنان داشته باشند.

بدیهی است که «تسلط» فقط به سبب مسائل مالی یا امور جاری خانواده نیست، بلکه «عشق و علاقه» نیز خود نوعی تسلط بر قلب است - پدری یا مادری بر فرزند نوعی تسلط است - تعلیم و تربیت تسلط است - تأثیرگذاری اخلاقی، روحی و روانی و رفتاری تسلط است و ...

و البته تسلط مرد در مدیریت و سازماندهی چگونگی زندگی، تعیین چگونگی کسب (که تعبیر به لقمه نیز می‌شود)، تعلق اولاد به او و ... بیشتر است، لذا اگر چه ازدواج موقت مرد با زن اهل کتاب جایز است، اما حتی ازدواج موقت زن با مرد اهل کتاب نیز جایز نیست.

در مبحث ارث نیز باید توجه داشت که ارث فقط یک مسئله‌ی مالی ساده نیست، بلکه وارث جانشین است در همه‌ی مسائل مربوطه و از جمله مالک است بر ماترک. و جایز نیست که هیچ غیر مسلمانی وارث و مالک ماترک یک مسلمان باشد.

اما در مورد موضوع کمک به مردم پاکستان، اگر چه اغلب آنان مسلمان بوده - به اصطلاح فقهی مشهور به مسلمانی هستند - و ما نیز وظیفه‌ی تجسس نداریم، اما اگر غیر مسلمان هم باشند فرقی ندارد. موضوع «کمک» و یاری نه تنها مسلمان و غیر مسلمان ندارد، بلکه حتی انسان و حیوان هم ندارد و هر انسانی که کمترین بویی از انسانیت برده باشد، به نیازمند هم نوعش کمک می‌نماید.

فرض کنیم فردی به زمین افتاده و پایش جراحت و صدمه دیده و نمی‌تواند بلند شود و کمک می‌طلبد، آیا ما ابتدا بر سر او ایستاده و اصول عقایدش را سؤال می‌کنیم؟

و البته اگر مستمند مسلمان باشد، این وظیفه بر مسلمان مضاعف می‌گردد و اگر همسایه یا از اقوام باشد، مضاعف‌تر می‌گردد. در اسلام کمک به هم نوع و به ویژه مسلمان مستمند و گرفتار نه تنها یکی از سفارشات اخلاقی و احکامی است، بلکه از ضروریات و واجبات است، تا جایی که پیامبر اکرم (ص) فرمودند:

«اگر مسلمانی فریاد یا للمسلمین مسلمان دیگری را بشنود و به کمک او نشتابد، از من

نیست.»

ش (تهران): در مورد «غیبت کردن» که مبتلابه بسیاری از مردم است بگویید. آیا حتی خوب گفتن و یا صحبت از شرووری که اسماً مسلمان هست یا صحبت از کفار هم غیبت است؟ اظهار نظر چطور و ...؟

X-shobhe: غیبت، همان گونه که از واژه‌اش پیداست، سخن گفتن از کسی در غیاب اوست و در اصطلاح فقهی به گفته‌ای در مورد برادر مسلمان و مؤمن غیبت اطلاق می‌شود که اگر به گوش خود او برسد، ناراحت یا دل‌تنگ می‌شود و یا راضی نیست. حال چه از او در غیابش به خوبی یاد شود و یا به بدی. البته غیبت فقط راجع به موضوعاتی است که واقعیت داشته باشد، و گرنه به غیر از غیبت، مصداق تهمت نیز می‌شود.

پیامبر اکرم صل الله علیه و آله به مردم می‌فرماید:

«آیا می‌دانید غیبت چیست؟» آنها پاسخ می‌دهند: «خداوند متعال و رسول او داناترند.»
می‌فرماید: «غیبت آن است که از برادر مؤمن خود به چیزی یاد کنی که مایه‌ی
کراهت و ملال خاطر او باشد (یعنی اگر بشنود خوشش نمی‌آید).» شخصی سؤال نمود:
«ای رسول خدا! اگر آن چه در باره‌ی می‌گوییم، در او باشد، باز هم غیبت است؟»
ایشان فرمودند: «اگر آن چه در او موجود است بگویی، غیبت او را کرده‌ای و اگر در او
نباشد که به او تهمت زده‌ای» (کشف الریبه، شهید ثانی، ص ۵۳)

به عنوان مثال: ممکن است کسی در مورد مسلمان یا مؤمنی بگوید: فلانی دیروز با همسرش اختلاف کرد. بدیهی است اگر بشنود چنین ذکری از او به میان آمده ناراحت می‌شود. یا اصلاً ممکن است که تعریف او را بنمایید. مثلاً بگویید: فلان شب دیدم که تا صبح عبادت، گریه و توبه می‌کرد. اما او راضی نباشد که دیگران بدانند. پس حتی این تعریف هم از مصادیق غیبت است.

الف- اما، در نظر داشته باشید که بسیاری سعی دارند از موضوع غیبت [به ویژه در عرصه‌های سیاسی] به نفع فاسق، ظالم و ... سوء استفاده کنند تا مسلمانان را به سکوتی مرگبار وادارند و مانع از اطلاع‌رسانی و فرافکنی و دشمن‌شناسی و ... گردند. چنان چه در وقتی شاه از ایران فرار کرد، عده‌ای نامسلمان برای این که این جو علیه وی را آرام و ساکت کنند، به هر کس که در مورد شاه یا ظلم‌هایش حرفی می‌زند می‌گفتند: «غیبت نکن حرام است!» و حتی پس از مرگش می‌گفتند: «نباید پشت سر مرده حرف زد، جایز نیست!» بدیهی است که با چنین معیاری، دیگر نه از آمریکا و سران ظلم می‌شود سخن گفت و نه حتی از تاریخ می‌توان مطلبی به میان آورد. لذا خواهند گفت: از عبادت‌های شبانه‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام نگوئید، شاید راضی نباشد. و از جنایات یزید هم نگوئید، که مرده است و غیبت مرده می‌شود. در این صورت بیان مصادیق جلوه‌های نورانی حق و جلوه‌های ظلمانی باطل، تعطیل می‌شود و نتیجه‌ی آن معلوم است.

ب- غیبت در فقه اسلام به سه دسته تقسیم می‌گردد: ۱- غیبت حرام. ۲- غیبت جایز. ۳- غیبت واجب. (یعنی در برخی موارد غیبت نه تنها جایز است، بلکه واجب هم می‌شود). به عنوان مثال: غیبت حرام:

بیان مطلبی در مورد هر مسلمان و مؤمنی که از بیان آن راضی نیست غیبت حرام است و به ویژه بدگویی پشت سر او. اگر چه مطلب بیان شده درست باشد. مثلاً بگویند: فلانی با این که فرد مسلمان و مؤمنی است، اما خسیس است، یا متکبر است، یا بد اخلاق است، یا فرزند طلاق است و ...

غیبت حرام از گناهان کبیره است. خداوند متعال در قرآن کریم ضمن پرهیز دادن از ظن و گمان راجع به دیگران از غیبت نیز به مانند خوردن گوشت برادر مرده یاد می‌نماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَ لَا تَجَسَّسُوا وَ لَا يَعْذِبُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ أَوْ يُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرَهُتُمُوهُ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ» (الحجرات - ۱۲)

هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از بسیاری گمان‌ها اجتناب کنید که بعضی از گمان‌ها گناه است، و از عیوب مردم تجسس نکنید و دنبال سر یکدیگر غیبت نکنید، آیا یکی از شما هست که دوست بدارد گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ قطعاً از چنین کاری کراهت دارید و از خدا پروا کنید که خدا توبه پذیر مهربان است

و در برخی از روایات وارد شده است که

«الغيبت اشد من الزنا»
غیبت حتی از زنا کردن بدتر است!

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

از بدگویی و غیبت مؤمنان دوری کنید؛ زیرا گناه غیبت و بدگویی از گناه زنا کردن بزرگ‌تر است. اگر کسی زنا کند و واقعاً پشیمان شود و توبه کند، خداوند توبه‌اش را می‌پذیرد، ولی غیبت کننده آمرزیده نمی‌شود، مگر اینکه غیبت شونده از او راضی شود.
(ارشاد القلوب، ص ۱۰۷)

غیبت جایز: در برخی از موارد غیبت جایز است و از آن جمله جایی است که به کسی ظلم شده است و او نزد وکیل یا قاضی طرح موضوع می‌نماید. و یا کسی «مشورت» می‌نماید. به عنوان مثال: می‌خواهد ازدواج کند و از همسایه‌ی دختر یا پسر راجع به اخلاق او و خانواده می‌پرسد و یا می‌خواهد با کسی شریک شود و راجع به امانتداری و رعایت او سؤال می‌کند. در اینجا باید فرد مقابل را آگاه نمود.

یا مراجع، غیبت کسانی که نوشتجات مسموم دارند را جایز و حتی در مقام اطلاع‌رسانی و آگاه نمودن دیگران واجب می‌دانند. (استفتائات امام، ص ۶۲۱، س ۲۱؛ جامع المسائل فاضل، ج ۱، ص ۹۸۲)
غیبت واجب:

به عنوان مثال شهادت دادن به حق و به نفع مظلوم - آگاه کردن فرد یا اذهان عمومی از احوال اهل جنایت، فسق و فجور و بدعت در دین. شناسایی و شناساندن دشمن و ...

ج - البته موارد غیبت در احکام عملیه به خوبی بیان شده است. به عنوان مثال:

غیبت آن است که عیب پنهانی کسی را پشت سر او بگویند. (استفتائات مکارم، ج ۱، ص ۱۵۳، س ۵۵۲-۵۵۴)

اگر صفت ناروا در شخصی باشد یا کاری انجام داده باشد که گناه است و دیگران از آن بی اطلاع اند و دوست ندارد کسی آن را برای دیگران بازگو کند، بازگو کردن آن پشت سر او برای دیگران غیبت است.

(استفتائات امام، ج ۲، ص ۶۱۸، س ۹)

نسبت به صفات ظاهره که همه از آن آگاهی دارند، اگر قصد هتک و تحقیر نداشته باشد، اشکال ندارد. (استفتائات امام، ج ۲، ص ۶۱۹)

پس از واقع شدن غیبت، توبه و پشیمانی از آن واجب است و احتیاط مستحب آن است که از غیبت شده، اگر فسادی بر آن مترتب نگردد، حلالیت بطلبد و یا برای او استغفار کند. (منهاج الصالحین، ج ۱، فی التقلید، م ۲۹)

(بنا بر این، اگر غیبت شونده از دنیا رفته، برای او بسیار استغفار کند و اگر زنده است و انسان بزرگواری و باگذشتی است و گفتن به او عداوت و دشمنی و فتنه ایجاد نمی‌کند، احتیاط مستحب آن است که از وی حلالیت بطلبد و اگر احتمال می‌دهد که مراجعه به او سبب عداوت و فتنه می‌شود، به وی مراجعه نکند و در عوض برای او بسیار استغفار کند).

چند استفتاء:

س ۱: آیا غیبت شخص متجاهر به فسق جایز است؟

ج ۱) نسبت به صفتی که متجاهر کرده، جایز است.

س ۲: ملاک متجاهر به فسق چیست؟

ج ۲) عرفی است. (استفتائات جدید - مقام معظم رهبری)

س: اگر کسی یا کسانی که در حق من بدی کرده‌اند و من از شدت ناراحتی و افسردگی در پشت سرشان با مادرم یا دوستم در میان بگذارم حکم غیبت دارد یا نه می‌توانم از خودم دفاع کنم و به کسی دیگر بگویم؟

ج) اگر درد دل و شکایت نزد کسی باشد که می‌تواند مشکل شما را حل کند، اشکال ندارد. (همان مدرک)

س: آیا غیبت کردن از مسئول اداره و یا کارمندی که خلاف مرتکب شده، جایز است؟

ج: اگر به قصد نهی از منکر باشد و اثر داشته باشد، لازم است. (استفتائات جدید مکارم، ج ۱، ص ۱۵۴)

س: اگر فردی غیبت فرد دیگر را نموده، آیا باید برای توبه کردن، از طرف مقابل طلب رضایت نماید یا این که تنها استغفار کافی است؟ در صورت مانع بودن شرم و حیا، چه باید کرد؟

ج: استغفار کافی است. (استفتائات امام، ص ۶۲۱، س ۲۱؛ جامع المسائل فاضل، ج ۱، ص ۹۸۲)

ش(تهران): خودسازی مقدم است یا دگر سازی (امر به معروف و نهی از منکر)؟ اگر خودسازی مقدم است، پس هر کسی نمی تواند امر به معروف و نهی از منکر را انجام دهد!

X-shobhe: بدیهی است که «خودسازی» مقدم است. به قول معروف «از کوزه همان تراود که در اوست» و به قول حکما «معطی شیء نمی تواند فاقد شیء باشد». یعنی کسی که چیزی را ندارد، نمی تواند آن را به دیگران بدهد. پس اگر کسی خود را نساخته باشد، نمی تواند در ساختن دیگران که به وسیله همان «امر به معروف و نهی از منکر» صورت می پذیرد گام مؤثری بردارد. اما در تعریف، فهم و عمل باید به موارد ذیل نیز دقت نمود:

الف - مقدم بودن «خودسازی» بر «دگر سازی یا جامعه سازی»، تقدم زمانی نیست که کسی بتواند بگوید: فعلاً با جامعه کاری ندارم، بلکه اول باید بروم چند سالی به خودسازی مشغول گردم! دقت شود که «وجود» آدمی و ابعاد آن بسیار بسیط است. نه انسان محدود است و نه کمالات. لذا «خودسازی» مثل برطرف نمودن گرسنگی نیست که محض پر شدن معده، هدف حاصل شده باشد. بلکه انسان تا هست باید به سوی کمالات سوق نماید. پس تا هست باید به «خودسازی» بپردازد. پس اگر تقدم زمانی منظور باشد، هیچ گاه توجه به خارج خود و همت برای ساختن بیرون از خود حاصل نمی گردد و بدین ترتیب نه تنها انسان «خودنگر» می شود و «من» برایش هدف می شود و این خود بزرگترین عامل سقوط است، بلکه هیچ گاه رشد فردی و اجتماعی نیز محقق نمی گردد. بلکه تقدم خودسازی به لحاظ تقدم مرتبه و اهمیت وجودی است.

چنان چه تا علم نداشته باشید، نمی توانید به کسی علم بیاموزید، اما آموزش علم به دیگران نیز منوط به رسیدن شما به آخر علم نیست. چرا که علم از کمالات است و آخری ندارد. پس آن چه آموخته اید را به دیگران آموزش می دهید.

ب- کسانی که تقدم «خود سازی» بر «دگر سازی یا جامعه سازی» را تقدم زمانی بر شمرده اند و به بهانه‌ی خودسازی دست از امر به معروف و نهی از منکر برداشته و یا مانع و مخالف عاملین می شوند، در درجه‌ی اول «خود» را نشناخته اند و در درجه‌ی دوم «امر به معروف و نهی از منکر» را.

«خود» انسان، یک موجود تک بعدی نیست. آدمی از «خود مادی»، «خود معنوی»، «خود فردی» و «خود اجتماعی» و ... برخوردار است. پس اگر کسی می خواهد در راه خودسازی قدم بردارد و به رشد برسد، ناچار است که به همه‌ی ابعاد وجودی خود توجه کند و به قوی ساختن همه‌ی آنها همت ورزد.

آیا اگر کسی روی صندلی چرخدار بنشیند و پای خود را از حرکت بیاندازد، اما مرتب دستان خود را ورزش دهد تا جایی که از قوت و قدرت خوبی برخوردار شوند و حتی بتوانند در مسابقات پرتاب دیسک و نیزه شرکت کرده و قهرمان شود، جسم خود را ساخته است؟ آیا پای او از کار نیافتاده و ضعیف یا فلج نمی شود. آیا عضله‌های پاهایش و عصب‌های آن دچار آسیب نمی شود و در نهایت به چنین انسانی «معلول» یا «معیوب» نمی گویند؟

ابعاد درونی و برونی یا فردی و اجتماعی وجود آدمی نیز همین گونه است. پس کسی که دست و پا ندارد و کر و کور است، نمی تواند فعالیت اجتماعی داشته باشد، اما کسی که به رغم برخوردارگی از همه‌ی این ابزار لازم، در گوشه‌ی انزوای خود بینانه‌ی خود زندگی می کند نیز انسان فلج، معیوب و معلولی است.

ج- خداوند متعال در کلام وحی می فرماید: اولین گام برای قرار گرفتن در مسیر رشد «توبه» یا همان بازگشت از مسیر خطا است. وقتی انسان از مسیر خطا برگشت، از عبادت غیر از طواغیب درونی مانند

نفس گرفته تا طواغیت بیرون بر می‌گردد و «عبد» و بنده‌ی مخلص خدا می‌گردد، چون به این مقام رسید، «حامد» یعنی پرستنده‌ای شاکر می‌گردد... تا آن که به سجده می‌افتد، سپس بلند می‌شود و به امر به معروف، نهی از منکر و حفظ حدود الهی در جامعه قیام می‌نماید:

«التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ
الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّاهُونَ
عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَ بَشِّرِ
الْمُؤْمِنِينَ» (التوبه - ۱۱۲)

همانا مؤمنان کسانی هستند که) توبه کنندگان و عبادت‌کاران و سپاس‌گویان و سیاحت کنندگان و رکوع کنندگان و سجده‌آوران و آمران به معروف و نهی کنندگان از منکر و حافظان حدود الهی (هستند) و بشارت ده (به این چنین) مؤمنان.

چنان چه ملاحظه می‌شود تقدم و تأخر و نیز طی این مراحل زمانی نیست، بلکه رتبه‌ای می‌باشد. مضافاً بر این که گذر از هر مرحله‌اش در عین فردی بودن، اجتماعی نیز هست. مگر می‌شود بدون برداشتن موانع و نهی مخالفین از مسیر خطا به صراط مستقیم بازگشت؟! مگر تا آدمی تبر بردارد و بت‌های درون و برون را نشکند و تا با طاغوت‌های درون و برون مقابله و مبارزه ننماید، بندگی «عبادت» خالص خدا ممکن است؟! و...

همه‌ی بلاهایی که در گذشته و حال بر سر مسلمانان می‌آمده و می‌آید، به خاطر آن است که نمی‌خواستند به غیر از خدا را عبادت کنند و گناهی جز اعتقاد و عمل به «لا اله الا الله» نداشته و ندارند و این با منافع و مقاصد طواغیت و مستکبرین منافات دارد، لذا سعی در فشار، تهدید و نابودی آنها می‌نمایند.

«الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ يَغْيِرُ حَقَّ إِلَّا أَنْ
يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَ لَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ
بِبَعْضٍ لَهْدَمَتْ صَوَامِعُ وَ بِيَعُ وَ صِلَوَاتُ وَ مَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا
اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَ لَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ
عَزِيزٌ» (۴۰ - الحج)

همان افرادی که به ناحق از خانه‌هاشان اخراج شدند. (فقط جرم آنان این بود) که می‌گفتند: پروردگار ما خدا است! اگر خدا بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نمی‌کرد قطعاً صومعه‌ها و کلیساهای مسیحیان و کنیسه‌های یهودیان و مسجدهائی که نام خدا فراوان در آنها ذکر می‌شود خراب می‌شدند! و یقیناً خدای توانا کسانی را که او را یاری کنند یاری خواهد- کرد. چرا که قطعاً خدا قوی و قدرتمند است.

ش (اصفهان): می گویند: بر اساس چه روایاتی در اذان «شهد ان علیاً ولی الله» می گوئیم و آیا حتی فقها آن را بدعت ندانسته اند؟ آیا اهل بیت (ع) نیز چنین می کردند؟ پاسخ چیست؟

X-shobhe: فقهای شیعه، ذکر «شهد ان علی ولی الله» را از اجزای اذان شمردن بدعت دانسته اند و نه ذکر آن را به عنوان استحباب.

۱- اکثریت علمای شیعه معتقدند که جمله مذکور جزء اذان نیست، در این باره برخی از فقها مانند شهید اول در الذکری می گوید:

در این که علی ولی و حجت خداست و این که آل محمد بهترین مردم هستند شکی نیست لکن این جمله جزء اصلی اذان نیست. (الذکری ج ۳ : ۲۰۲)

شهید ثانی در روض الجنان ص ۲۲ می گوید:

اضافه کردن جمله «ان علیا ولی الله و آل محمد خیر البریة» در اذان به عنوان جزء اذان بدعت است.

- روایاتی وارد شده مبنی بر این که هرگاه شهادتین (شهادت به توحید و شهادت به نبوت و رسالت گفته شد شهادت به ولایت نیز گفته شود: اما روایات:

الف: عن عبدالله بن سنان، عن ابي عبدالله (ع) قال: لما خلق الله العرش خلق ملكين فاکتنفاه فقال: شهد ان لا اله الا الله، فشهدا ثم قال: شهد ان محمد رسول الله فشهدا ثم قال: شهد ان عليا امير المؤمنين فشهدا.

عبدالله بن سنان از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: وقتی خداوند عرش را خلق کرد دو ملک را نیر خلق کرد - آن دو ملک عرش را در برگفتند عرش گفت شهادت می دهم که جز خداوند یکتا خدایی نیست آن دو ملک نیز شهادت دادند، عرش گفت شهادت می دهم که محمد (ص) فرستاده خداست آن دو ملک نیز شهادت دادند عرش گفت شهادت می دهم که علی (ع) امیر و امام مؤمنان است آن دو ملک نیز شهادت دادند.

ب: از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمود:

«فاذا قال أحدكم لا إله إلا الله محمد رسول الله فليقل على امير المؤمنين ولي الله»
هرگاه یکی از شما کسی لا اله الا الله و محمد رسول الله را گفت بهتر است علی امیر المؤمنین ولی الله را هم بگوید. (مستدرک سفینه البحار ج ۶ : ۸۳، الاحتجاج ۱ : ۲۳۱)

و روایات دیگری قریب به این مضمون در این زمینه وجود دارد که از ذکر آن صرف نظر می کنیم، از مجموع این روایات استفاده می شود که گفتن «علی ولی الله» و یا شهادت به آن مطلقاً چه در اذان و چه در غیر اذان مستحب است.

در روایتی (از کتاب المناقب ابن شاذان) از امام صادق (ع) آمده است که پیامبر اکرم (ص) از قول خداوند عزوجل نقل می کند که فرمود:

«من لم يشهد ان لا اله الا انا وحدي او شهد بذلك ولم يشهد ان محمد عبدي و رسولي، او شهد بذلك و لم يشهد ان علي بن ابي طالب خليفتي او شهد بذلك ولم يشهد ان الأئمة من ولده حججى فقد جحد نعمتى وصغر عظمتى».

«هر کس شهادت به وحدانیت من ندهد، یا شهادت به توحید بدهد اما شهادت ندهد به این که محمد(ص) بنده و فرستاده من است. یا به این شهادت بدهد اما شهادت ندهد که علی بن ابی طالب(ع) خلیفه و جانشین من است و یا شهادت دهد اما شهادت ندهد که امامان بعد از او از فرزندان او و حجت من هستند نعمت مرا انکار کرده از بزرگی من کاسته و...» (مستدرک سفینه البحار ج ۶ : ۸۵)

۲ - وقتی شیعه این جمله را جزء اذان نمی‌داند بلکه به عنوان یک اعتقاد می‌خواهد آن را در ضمن اذان اعلام کند چنان چه در مواقع مختلفی این عقیده را ابراز می‌کند. چه دلیلی بر منع وجود دارد و هیچ نصی نیز بر نفی آن وجود ندارد. علاوه بر این که طبق نظر فقهای شیعه حتی تکلم در اثناء اذان جایز است و مضر به اذان نیست. تا چه رسد به این که بخواهد یک امر اعتقادی مهمی را که دلیل بر استحباب آن وجود دارد در ضمن اذان اعلان کند. مضافاً بر این که روایتی معروف در کتب معتبر سنی و شیعه نقل شده که:

« ذکر علی عبادة »

ذکر و یاد امیر المؤمنین عبادت است.

(تاریخ مدینه دمشق ج ۴۲ : ۳۵۶ ، کنز العمال ج ۱۱ : ۶۰۱ ، الجامع الصغیر ج ۱ : ۶۶۵)

۳- اما این که سنت معصومین بر این بوده یا نه دلیل قطعی وجود ندارد، هر چند که توصیه‌های آنان در فوق ذکر شد. و البته باید دقت نمود که اهل بیت(ع) به رغم آن که در خفقان و تقیه‌ی شدید به سر می‌بردند، به شهادت رسیدند و بدیهی است که نمی‌توانستند شخصاً و به صورت علنی چنین نمایند.

۴ - البته مسلمانان اهل سنت نباید به بیان این ذکر مستحب ایراد نمایند. چرا که اگر گفتن «اشهد ان علیاً ولی الله» در اذان، آن هم نه به عنوان جزئی از اذان، بلکه فقط به عنوان استحباب (پس نگفتن آن نیز ایرادی ندارد) بدعت باشد، پس حذف جمله قطعی و ثابت اذان (حی علی خیر العمل) توسط خلیفه دوم و ذکر جمله (الصلوة خیر من النوم) به جای آن به عنوان اذان چه حکمی دارد؟ آیا بدعت و حرام نیست؟!

ش (تهران): آیا در حرم امام رضا علیه السلام، پائین پا - بخش بانوان فعلی - جایگاهی به عنوان قدمگاه امام جواد(ع) وجود دارد و آیا دو رکعت نماز در آن مکان ثواب خاصی دارد؟

x-shobhe: نماز در هر نقطه‌ای از حرم یا صحن‌های حرم امام رضا علیه السلام و سایر حرم‌های معصومین و امامزاده‌ها علیهم السلام، اگر به قصد قرب الهی باشد ثواب دارد و اگر به هر قصد دیگری باشد، هیچ ثوابی ندارد.

و اما «پایین پای حضرت ثامن الائمه، امام رضا علیه السلام»، چیزی نیست به غیر از محل دفن مأمون لعنة الل علیه که قاتل امام رضا(ع) بود. لذا مباحثی که جدیداً به عنوان قدمگاه امام جواد(ع) دروغ محض است.

متأسفانه اخیراً پخش شایعات متفاوت در حرم‌ها بسیار کثرت و شدت یافته است که طبق اهداف همه‌ی شبهات بر علیه اسلام و تشیع، هیچ هدفی را به جز ایجاد انحراف در باورها، القا و شایع نمودن خرافات، بدعت‌های سؤال برانگیز و ... دنبال نمی‌کنند.

در سایت «www.iranpn.com» در بخش گزارش خود، مطلب مبسوطی در همین موضوع درج شده است که توصیه می‌شود حتماً مطالعه نمایید.

ش (تهران): در مباحثه دانشجویی سؤال شد که اگر دو نفر مسلمان و غیر مسلمان نیاز به کمک داشته باشند، کدام اولی و مقدم هستند؟ دیگری پاسخ داد غیر مسلمان، چون با اخلاق ترند و دلیلش نیز دوستان او هستند. پاسخ چیست؟

x-shobhe: ابتدا دقت نمایید که صرف خوش اخلاق تر بودن چند دوست غیر مسلمان نسبت به چند دوست بد اخلاق مسلمان، به هیچ وجه دلیل موجهی برای خوش اخلاق تر دانستن غیر مسلمانان نسبت به مسلمانان نیست و این یک ضد تبلیغ القاء شده است که ریشه در فرهنگ قبل از انقلاب دارد. چرا که همیشه سعی کردند تا به مسلمین القاء کنند که غیر مسلمانان الزاماً پاک تر، راستگوتر، صادق تر و فنی تر هستند. در صورتی که اصلاً چنین نیست و تاریخ گواه بر این مدعا می باشد. بدیهی است که گروه های اقلیت در هر کشوری همیشه آرام تر هستند، البته تا وقتی فرصت مناسب به دستشان بیاید، وگرنه بعید نیست که مانند اسرائیل شوند.

دلیل برای اثبات مدعا رفتار آمریکایی ها و اروپایی ها در دنیا و حتی نسبت به خودشان است که به رغم ادعای تمدن، اگر فرصت اندکی بیابند، یک دیگر را قتل عام می کنند، اموال هم را به غارت می برند و به نوامیس هم تجاوز می کنند و ...، جنگ های جهانی اول و دوم، جنایات قرون وسطا، ظلم های رنسانس تا امروز، جنگ های صلیبی اول و دوم و جنگ افروزی های بسیار وحشت انگیز و نیز لشکرکشی های پیاپی و ناامنی و فساد جهان امروز می باشد. از تهاجم ناجوانمردانه صرب های مسیحی به مسلمانان بوسنی گرفته تا جنایات صهیونیسم های مدعی یهودیت علیه مسلمانان و جنگ افروزی ها آمریکا در سرتاسر دنیا و به ویژه خاورمیانه و چپاول همه ی ملت های جهان و ...

اما، ملاک «کمک» نیز مسلمانی و غیر مسلمانی نیست و ملاک تشخیص اولویت نیز رفتار دوستان نیست. بلکه ملاک اولیه «انسانیت» و وظایف انسانی است که البته اسلام بهتر از هر دیدگاه و مکتب دیگری آن را تبیین نموده و تعلیم داده و چارچوب هایش را تعیین نموده است و ملاک تشخیص اولویت نیز عقل است که اسلام به آن توصیه می نماید.

لذا در تشخیص اولویت ابتدا شرط این است که نیاز چه کسی، چیست و کدام یک اولی است. به عنوان مثال اگر برای کسی حادثه ای پیش آمده که نیاز فوری به فریاد رسی دارد، مثلاً زیر آوار مانده و نیاز کس دیگری نیز گرسنگی است و باید لقمه نانی به آن رساند، بدیهی است که نفر اول اولیت دارد. خواه مسلمان باشد یا غیر مسلمان.

اما اگر هر دو در شرایط مساوی باشند و یک نیاز واحد داشته باشند، ایجاب «عقل و منطق» که اسلام نیز آن را توصیه می نماید، این است که ابتدا باید به خودی رسیدگی کرد. لذا اسلام می فرماید: اول خانواده، بعد اقربا، بعد عشیره، بعد هم شهری، بعد هم وطن ... و بدیهی است که در این دسته بندی ها، قرابت دینی جایگاه نخست را دارد. لذا اسلام می فرماید اگر کسی یتیم نیازمندی در میان اقربا دارد، وظیفه ی اول او رسیدگی به آن یتیم است.

بدیهی است کسی که به «خودی» ترحمی نداشته باشد، به غیر خودی به نحو احسن نخواهد داشت و آن چه در باره ی کمک به غیر خودی و اولویت او به هر بهانه ای بر زبان می آورد، فقط لفظ و لفاظی و یا تبلیغ و ضد تبلیغ می باشد.

ش (تهران): آیا آیت‌الله وحید خراسانی گفته‌اند که روز تاسوعا مردم در اعتراض به نشان دادن چهره‌ی حضرت عباس علیه‌السلام در سریال مختارنامه به خیابان‌ها بریزند؟ این ماجرای پر سر و صدا چیست؟

X-shobhe: مردم، قرن‌هاست که روز تاسوعا به خیابان‌ها می‌ریزند. اما این ماجرا در یک کلمه، سنت سیاسیون ماجراجو و اصحاب فتنه در «ماهی گرفتن از آب گل آلود» است. همان کسانی که قبلاً نیز نشان دادند که حتی خود امام حسین(ع) و حضرت باب‌الحوایج ابوالفضل العباس(ع) و ... اساساً اسلام با ولایت و امامت را قبول ندارند، چه رسد به آیت‌الله العظمی وحید خراسانی و یا سایر مراجع محترم را.

لذا مردم و به ویژه عزاداران عزیز باید با بصیرت باشند و اجازه و فرصت سوء استفاده و بهره‌برداری در تبلیغ و ضد تبلیغ را به دشمنان اسلام و مسلمین ندهند. اما تفصیل ماجرا:

بدیهی است که بیان احکام (حلیت یا حرمت) با مراجع محترم تقلید است که آیت‌الله العظمی وحید خراسانی نیز یکی از آن مراجع محترم می‌باشد. لذا مردم در امور مختلف اگر با سؤالی مواجه شوند، از مرجع خود استفتاء می‌کنند و مرجع نیز نظر یا فتوای خود را صادر می‌کند که البته رعایت آن فتوا، بر مقلد آن مرجع واجب می‌گردد، مگر آن که «ولی‌امر مسلمین» در موردی حکم حکومتی صادر نماید که آن وقت اطاعت نه تنها بر همه‌ی مقلدین، بلکه بر مراجع نیز واجب می‌گردد.

اما مسئله‌ی سریال «مختارنامه» و موضوع نشان دادن چهره‌ی حضرت عباس علیه‌السلام و سپس بلوهای که بر سر آن به پا شد و نقشه‌هایی که دشمنان دارند، موضوع دیگری است که باید از جنبه‌های متفاوت مورد تحلیل، نقد و بررسی قرار گیرد.

استفتاء راجع به نشان دادن چهره‌ی معصومین یا شخصیت‌هایی چون حضرت عباس، حضرت زینب علیهم‌السلام و ... ، موضوع جدید و بی‌سابقه‌ای نیست. چنان چه برای ساختن فیلم «محمد رسول‌الله(ص)» در خارج نیز استفتاء شد و سریال «مختارنامه» نیز اولین سریال تاریخ دینی نمی‌باشد. لذا بسیار طبیعی بود و هست که از محضر مراجع سؤال شود که آیا می‌توانیم چهره‌ی آن بزرگوار را نشان دهیم یا خیر؟ چنان چه از اغلب مراجع سؤال شد و آنها نیز فتوای خود را اعلام نمودند و از آن جا که الحمدلله هم سازندگان اهل تشیع هستند و هم صدا و سیما متعلق به نظام جمهوری اسلامی ایران است، این فتاوا مورد توجه قرار گرفت.

پس، باید علت بلوا و هیاهو را در مسائل دیگر و اهداف دیگری جستجو نمود. که از جمله آنها می‌تواند محورهای ذیل باشد:

الف- سریال مختارنامه، بسیاری را در داخل و خارج عصبانی کرده است. البته بدیهی است که عصبیت آنها از جهت دینداری‌شان نیست، چرا که نه تنها سریال‌ها و فیلم‌های فمینیستی و مبتذل، عشق‌های مثلثی و مربعی که غالباً در سوژه‌ی یک زن با دو یا سه عاشق دلخسته که گاهی هم با هم کنار می‌آیند به نمایش در می‌آید و هم چنین تمسخر کردن باورها و ارزش‌های دینی، مسخره کردن جنگ و به جبهه کشاندن عشق و عاشقی‌ها و ...، هیچ یک موجب آزار و اذیت‌شان نشد، بلکه فجایع روز مانند: اهانت مستقیم به خدا، پیامبر اکرم(ص)، وحی، قرآن کریم، ولایت، امام و ... (مانند مباحث مطروحه‌ی سروش، کدیور، خاتمی و جریانات برانداز سیاسی) نیز ناراحتشان نکرد. اما مختار نامه، حرص‌شان را درآورده است! چرا که

بسیاری از این جنابان پیروان همان سیاست‌های یزیدی و عمر و عاصی هستند و بسیاری نیز نقش عمر سعد را به خود نزدیک و یا حتی او را الگوی عملی خود می‌بینند، و سریال «مختارنامه» اشاره‌های مختصری در قالب نمایش، به برخی از این فتنه‌ها دارد. لذا موجب هوشیاری مردم می‌گردد که این امر نیز نگرانی و غیظ آنان را مضاعف می‌کند.

از این رو، از همان ابتدای نمایش سریال مختارنامه، حملات سایبری و غیر سایبری خود را شروع کردند و البته چون موضوع دینی است و مخاطبین نیز عموماً مسلمان و عاشق سیدالشهداء علیه‌السلام و شیفته‌ی شخصیت‌های فداییان امامت و ولایت، چون حضرت عباس، حضرت زینب و ... هستند، اینها نیز از در دینداری وارد شده‌اند و می‌خواهند به بهانه‌ی استفتاء و بیان مسئله از سوی مراجع، بلوا به پا کنند. آخر آنان نانشان در دعوا است. ولی ما خوشحالیم که حتی برای ایجاد یک جنجال در مخالفت با اسلام و نظام اسلامی نیز مجبورند به مراجع معظم تقلید متوسل شوند. این خود اعتراف به دینداری و پایبندی مردم به مراجع و احکام شرع مقدس است که منزله‌ی عدم پذیرش آنهاست.

ب- حتی اگر فتوایی هم در کار نباشد، همگان می‌دانند که نشان دادن چهره و آن هم با این اوضاع و احوالی که عرصه‌ی فیلم‌سازی ما دارد، کار مناسبی نیست. اما سؤال اذهان عمومی این است که مگر تا همین دو سال پیش هر کسی عکس یک عرب یا پسر خاله‌ی خودش را با لباس عربی در قالب بنرهای بزرگ به عنوان تمثیل حضرت عباس(ع) نصب نمی‌کرد؟ آیا در تعزیه‌های خیابانی که اتفاقاً بسیار هم وهن اسلام است، هر کس و ناکسی که احیاناً چهره‌ی مشهور به منکری هم در میان اهالی ده و روستا و ... داشت به نقش حضرت عباس ظاهر نمی‌شد و حتی مردان نقش حضرت زینب(ع) را بازی نمی‌کردند و همین جنابان به عنوان مدافعین هنر اصیل «تعزیه خوانی» برایشان قلم‌فرسایی نمی‌کردند؟ و ...

نمی‌گوییم که آنها کار خوبی می‌کردند! اما می‌پرسیم که اولاً چرا در هیچ موردی، صدای نقد و گله‌ای شنیده نشد؟! و ثانیاً اکنون چه اصراری دارند که بغضی غیر مستقیم به مخاطبین القاء کنند تا موجب نوعی مقاومت ادراکی ناخودآگاه آنان در درک مفاهیم و پیام‌های اصلی این حکایت شود و در نهایت نیز این سریال را بهانه‌ای برای جنجال‌آفرینی سیاسی خود قرار دهند؟!!

ج- فتاوی مراجع معظم تقلید همه محترم است. اما مردم و عزاداران عزیز که قرن‌هاست در روزهای تاسوعا و عاشورای حسینی(ع) به خیابان‌ها می‌ریزند و هر ساله تاسوعایی دیگر می‌آفرینند، توجه داشته باشند که «لاشخورهای سیاسی» که در فتنه سال ۸۸، بعد از ظهر عاشورا به هیئت‌ها حمله کرده و قرآن و پارچه نویسی‌ها را به آتش کشیدند و سپس به رقص و پایکوبی پرداختند، قصد دارند تا به بهانه‌ی فتاوی مراجع محترم، حضور چند ده میلیونی مردم در مراسم عزاداری را به بلوا و فتنه‌ای دیگر مبدل کنند. که البته هرگز و هرگز موفق نخواهند شد.

د- مردم مسلمان و هوشیار ما به خوبی می‌دانند که در نظام و حکومت اسلامی، برای به خیابان ریختن به عنوان اعتراض، قیام و ... حکم ولی امر مسلمین لازم است. و در ضمن می‌دانند که تبلیغاتچی‌های به قول معروف «عمله‌ی، آماتور، ظلمه» در صدند که بگویند این جماعت چند ده میلیونی، نه برای عزای حسینی(ع)، بلکه برای طرفداری از ما به خیابان‌ها ریخته‌اند و بدینوسیله نفسی خیالی به کالبد نیمه‌جان خود بدمند و غذایی دیگر بر سر سفره‌ی رسانه‌های خارجی که مدتی است درگیر آشوب‌ها و اعتراضات مردم خودشان هستند بگذارند.

ه- دقت شود که این «خوارج» همیشه دو سویه بازی می‌کنند. این هیاهو را به پا کرده‌اند تا اگر چهره نشان داده شد، به بهانه‌اش بلوایی جدید راه بیندازند و اگر نشان ندادند، بگویند: نظام می‌خواست نشان

دهد، اما آیت‌الله العظمی وحید مقابل‌شان ایستاد و نشان داده نشد، تا القاء کنند که لابد ایشان مقابل نظام ایستاد! و سپس بهره‌های تبلیغاتی خود را از این گفتار غلط ببرند. در حالی که اصلاً چنین نیست. بلکه اگر از ایشان نیز استفتاء نمی‌شد، موضوع از سایر مراجع محترم نیز استفتاء شده بود و حتماً رعایت می‌شد. بدون شک موضع‌گیری ایشان نیز متناسب با چگونگی طرح سؤالی بود که در غالب استفتاء از ایشان کرده بودند. وگرنه مسلم است ایشان با توجه به کسالت و مشغله‌ی فراوانی که دارند، اصلاً فرصت تماشای سریال را ندارند و بعید است حتی یک قسمت از این سریال را دیده باشند. لذا بدیهی است اگر از ایشان به صورت سالم و بی غل و غش، مثل استفتایی که از سایر مراجع به عمل آمد، فقط سؤال می‌شد: آیا جایز است چهره‌ی حضرت عباس(ع) نشان داده شود؟ ایشان در یک کلمه می‌فرمودند: خیر. پس معلوم است طرح سؤال، در آن جلسه و با آن حضار، به گونه‌ی دیگری صورت پذیرفته است. در خاتمه ضمن تذکر به مراقبت شدید فتنه‌های فتنه‌گران، به همه‌ی عزیزان توصیه می‌گردد که به فرازهای این سریال، نه به عنوان یک تراژدی نمایشی، بلکه به عنوان واقعیتی که هم چنان ادامه دارد توجه کنند.

ش (اهواز): می‌خواهند در سریال «مختار نامه» تصاویری منصوب به حضرت عباس و حضرت زینب کبری (ع) نشان دهند! آیا این توهین نیست؟ چگونه می‌توان جلوی این کار را گرفت؟

x-shobhe

قبل از آن که به اهانت بودن یا نبودن بپردازیم، خوب است دقت کنیم که چرا چنین هجمه‌ای را بر علیه این سریال آغاز کرده و ادامه می‌دهند؟

افکار عمومی شاهد تولید و پخش انواع فیلم‌ها سینمایی و سریال‌های تلویزیونی و حتی ویدیویی می‌باشد که کاملاً خلاف اخلاق، شرع، عرف و فرهنگ جامعه است. و هم چنین دیالوگ‌هایی که تصاویر مستهجن و ممنوعه را در قالب کلام ذبح کرده و به خورد اذهان عمومی می‌دهند. از «جر خوردن خشتک همایونی» در سریال قهوه تلخ گرفته تا فاحشه‌گری و تطهیر فساق و فجار به بهانه‌های متفاوت در فیلم‌های سینمایی! اما نه انتقادی و نه سعی برای جلوگیری و نه حتی اعتراضی (!؟)

اما، با آغاز سریال «مختار نامه» سیل هجمه‌های هدفدار، به ویژه در سایت‌های هدفدار و زنجیره‌ای به راه‌افتاد و چون مخاطبین این سریال بیشتر عشاق، شیعیان و دوستداران سیدالشهداء علیه السلام و داغدیدگان همیشگی کربلا هستند، آنها نیز به اعتراض‌های تهاجمی خود رنگ و بوی مذهب می‌دهند.

یکی هنوز قصه را ندیده می‌نویسد دروغ است، آن یکی شبهه می‌کند که اصلاً او در کربلا نبود! او اشاره نمی‌کند که آن موقع در زندان بود، یکی دیگر نوشته بود که امام سجاد علیه السلام او را لعن کرد ... و برخی هم شایع کردند که قرار است تصویر حضرات عباس و زینت علیها السلام نشان داده شود و این تهمت و اهانت است (!؟)

حال سؤال می‌کنیم که از کجا می‌دانید؟ و دیگر آن که مگر هر نمایشی اهانت است، باید دید که چگونه این تصاویر به نمایش در می‌آید؟

جالب است که در فرافکنی این شبهه، با ایجاد سؤال «چگونه می‌توان جلوی آن را گرفت» سعی دارند مقاومت ادراکی مخاطبین را به صورت غیر ملموس و ناخودآگاه تحریک کنند، تا مخاطب قبل از آن جذب موضوع سریال و حقایق و وقایع شود، احساس کند که وظیفه‌ی شرعی‌اش ایجاب می‌کند که جلوی آن را بگیرد؟

مطمئن باشید بسیاری از سایت‌ها یا کسانی که این گونه جانماز آب می‌کشند، حتی تکه تکه کردن حضرت عباس علیه السلام و آواره کردن حضرت زینب علیها السلام را اهانت به اهل بیت (ع) نمی‌دانند، چه رسد به نمایش تصویری منصوب به آنان را. بلکه هدف فقط دشمن کردن مخاطب با موضوع است.

قرن‌هاست که در این مرز و بوم تعزیه خوانده می‌شود و مردم کوچه و بازار در نقش حضرات علیهم السلام ظاهر می‌شوند. بسیاری دیگر از عوام [در اقشار و سطوح مختلف] نیز عکس‌های شبه‌داری به عنوان حضرت علی (ع)، حضرت سیدالشهدا (ع) و یا ائمه دیگر در خانه و مغازه‌ی خود دارند و برخی دیگر از عاشقان نیز عکس‌هایی مانند هنرپیشگان سینمایی به نام حضرت عباس (ع) بر سر در هیئت‌ها آویزان می‌کنند و تا کنون صدایی از اهانت در نیامده بود! اما اکنون با پیش‌بینی نمایش، آن هم در مجموعه‌ای که با اقبال عمومی روبرو شده است و توانسته است روزهای پر فتنه و طاقت فرسای کربلای معلا و مصیبت‌های ائمه علیهم السلام را به نمایش بکشاند و نقش بصیرت و آگاهی مردم را در رقم خوردن حوادث روزگار بیان دارد، افکار عمومی و اذهان را به دنبال چاره‌جویی برای مقابله و جلوگیری هدایت می‌کنند (!؟)

پس، دقت کنیم. هوشیار و بصیر باشیم، تا مبادا فریب بخوریم و از اصل پیام این گونه مجموعه‌ها دور
نمانیم و درگیر حاشیه‌سازی‌ها نشویم. و مسلماً اگر خلافی دیدیم، حتماً باید موضع‌گیری کنیم. نظر
مخالف خود را به صدا و سیما، سیما فیلم، دولت، مجلس، وزارت فرهنگ و ارشاد و اسلامی، حوزه‌های
علمیه و ... منعکس نماییم. و البته نه فقط راجع به سریال «مختار نامه»، بلکه هر تحرک و تولید فرهنگی،
هنری و تبلیغاتی را در تمام سطوح رصد کنیم و مراقب آن چه برایمان تدبیر می‌کنند باشیم، چرا که اینها
همه ابزار جنگ نرم و وسائل تهاجم در همه زمینه‌ها هستند.

www.x-shobhe.com

ش(ایلام): مدتی است که نسبت به نماز سست شده‌ام، آیا راه کاری وجود دارد که غیر قابل برگشت باشد؟

X-shobhe: توضیح: اگر چه این سایت سؤالات کسانی را که نشانی ایمیل درستی نداده‌اند، مطرح ننموده و پاسخ نمی‌دهد [چرا که لابد جویای پاسخ نیستند که نشانی درستی قید ننموده‌اند]، اما پاسخ سؤال این عزیز به جهت آن که ممکن است سؤال و موضوع مبتلا به بسیاری دیگر باشد، به شرح ذیل ایفاد می‌گردد. الف- باید دقت کنیم که چه چیزی ما را به نماز واداشته است و اکنون چه شده که سستی در نماز پیش آمده است.

به تعبیر دیگر، انسان به هر دلیلی ممکن است اقامه‌ی نماز را آغاز نماید، مثل رسیدن به سن تکلیف و شوق نوجوانی، عادات و رسوم خانوادگی یا بومی، کنجکاو، علاقه و ...، اما اگر پس از یک مدتی به علل اصلی دست نیابد، با زایل شدن علل قبلی خود، در نماز سست می‌گردد.

به عنوان مثال: کسی که در سن تکلیف به شوقی شروع به اقامه‌ی نماز نموده، پس از چند سال و گذشتن از این دوران، این شوقش هم از بین می‌رود - کسی که از روی عادات و رسوم خانوادگی و قومی اقامه‌ی نماز می‌نموده، با تغییر خانواده به واسطه‌ی ازدواج یا تغییر مکان، ممکن است نسبت به نماز سست شود - یا کسی که از روی کنجکاو نماز می‌خوانده، ممکن است پس از یک دوره اقامه‌ی نماز و عادی شدن آن، این کنجکاو را از دست بدهد و

ب- باید بدانیم که نماز والاترین رابطه‌ی میان «عبد» با «معبود» و «عاشق» با «معشوق» خویش است. لذا اگر این حالت بندگی و عشق نه تنها تقویت نگردد، بلکه به علت غفلت و بی‌توجهی تضعیف گردد، نماز به غیر از بیان الفاظ و انجام حرکاتی بی‌روح، چیز دیگری نخواهد بود و بعید نیست اگر نمازگزار نسبت به ادامه‌ی آن سست گردد.

ش (تهران): آیا قرائت فاتحه (یا هر گونه خیرات) برای اموات به آنها می‌رسد؟ آیا این خیرات برای اموات نوعی شفاعت ما برای آنهاست؟ آیا شفاعت هر کسی قبول می‌گردد؟

X-shobhe: قرائت فاتحه، اقامه‌ی نماز قضا به نیابت اموات و یا نماز مستحب و هدیه ثواب آن به اموات و هم چنین زیارت، صدقه یا هر گونه خیرات دیگری که برای اموات انجام می‌گیرد، در واقع نوعی «هدیه» است که از طرف بازماندگان در دنیا برای رفتگان و اموات ارسال می‌گردد و به آنها نیز می‌رسد. و در احادیث و روایات نیز تأکید بسیاری بر آن شده است:
از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که فرمودند:

«هر جمعه ارواح مؤمنین مقابل خانه‌هایشان می‌آیند و هر یک با آواز حزین و گریه فریاد می‌زند! ای اهل و اولاد من! ای پدر و مادر من! ای خویشان من به ما مهربانی کنید و با آن چه ما برای شما گذاشتیم که اکنون حساب و کتاب و عذابش برای ماست و نفعش برای شما برای ما نیز درهمی یا قرص نانی یا جامه و لباسی هدیه و خیرات کنید تا خداوند از لباس‌های بهشتی به شما بپوشاند.» آن گاه رسول خدا(ص) گریه کرد تا حدی که دیگر قدرت بر سخن گفتن نداشت.
سپس فرمود: این برادران مرده شما می‌گویند: وای بر ما اگر از آن چه که در دست ما بود در راه خدا انفاق می‌کردیم، الآن به شما محتاج نبودیم. آن گاه با حسرت و پشیمانی بر می‌گردند. در خاتمه فرمودند: زود برای مردگانتان صدقه بفرستید.»
(مفاتیح ص ۹۰۷)

الف- در مورد «خیرات» برای اموات نیز دقت شود که فایده برنده ابتدایی از این خیرات زنده‌ها هستند، منتهی چون کار خیر اجر و ثواب دارد و خیر ثواب را هدیه به اموات کرده است، خداوند رحمان و منان ثوابی به میت اعطا می‌فرماید، بدون آن که از ثواب خیر و نیکوکار بکاهد. به عنوان مثال: این انسان‌های زنده هستند که تلاوت حمد یا سایر سوره‌ها، زیارات و ادعیه را می‌نمایند و از برکات دنیوی و اخروی آنها به حد ایمان، اخلاص، فهم و باور خود بهره‌مند می‌شوند و یا این زنده‌ها هستند که غذایی می‌خورند و یا به لباسی دست پیدا می‌کنند و یا گره‌ای از مشکلات مالی‌شان باز می‌شود و ثوابش به میت نیز می‌رسد.
ب- در مورد «شفاعت» نیز دقت شود که در اصل به معنای «جفت» شدن است. پس هر کس با هر چیزی در دنیا یا آخرت «جفت» شود، شفاعت صورت پذیرفته است.
اما به طور معمول منظور از «شفاعت» جفت شدنی است که انسان را از انواع عذاب‌های دنیوی، برزخی و قیامت برهاند. بدیهی است که چنین شفاعتی را خداوند باید بپذیرد. لذا فرمود:

... مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ... (یونس - ۱۰)

... هیچ شفاعت‌کننده‌ای وجود ندارد مگر به اذن خود او ...

«يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا» (طه - ۱۰۹)
در آن روز شفاعت سودی ندارد مگر از کسی که خدای رحمان اجازه شفاعتش داده باشد و سخن او را در شفاعت بپسندد.

ج- بدیهی است که اگر فرد نزد خداوند مقبول و محبوب باشد، خداوند متعال و کریم نیز شفاعت او را نسبت به دیگران [اعم از زنده یا مرده] می‌پذیرد و شفاعت صورت می‌پذیرد. اگر به موضوع «شفاعت» با دید وسیع‌تری بنگریم، در می‌یابیم: همین که به آشنایان خود می‌گوییم: التماس دعا، یا در زیارت می‌خواهیم که سلامی برسانند و یا نایب‌الزیارة باشند، خود طلب نوعی شفاعت است که اگر خدا بخواد مقبول می‌افتد.

پس اگر به خیرات برای اموات نیز به این چشم نگاه کنیم که ما هدایایی برای آنها می‌فرستیم و از خداوند کریم مسئلت می‌نماییم تا از ما بپذیرد و به آنها برساند، باز هم شفاعت صورت پذیرفته است. برخی از روایات:

مرحوم شیخ حرّ عاملی در کتاب وسائل الشیعه به نقل از امام صادق(ع) آورده است (۹۲) راوی حدیث گفت:

از حضرت صادق(ع) پرسیدم: می‌توان به جای مرده نماز خواند؟ حضرت فرمود: بلی، ممکن است میت در نگرانی و غم اعمال گذشته خود باشد و این عبادتی که به جای او انجام می‌شود جبران کمبود او را بکند و وی را از نگرانی نجات بدهد.

و نیز در همان کتاب به نقل از امام صادق(ع) آورده است:

حضرت فرمودند: همان گونه که زنده‌ها از هدیه‌ای که برای آنها می‌برند خوشحال می‌شوند، اموات نیز از طلب رحمت و مغفرتی که برای آنها می‌کنند خوشحال می‌شوند.

مرحوم محدث قمی در سفینه البحار به نقل از رسول خدا (ص) آورده:

کسی که وارد مقبره مؤمنین - قبرستان - شود و سوره مبارکه یاسین را بخواند خداوند به اموات آن قبرستان تخفیف [در عذاب یا نگرانی] می‌دهد.

مرحوم مجلسی از تفسیر در المنثور به نقل از رسول خدا(ص) آورده است:

رسول خدا(ص) فرمودند: میتی که نزد او سوره مبارکه «یاسین» خوانده شود سختی‌های عالم برزخ و قیامت بر او آسان می‌گردد.

باز مرحوم مجلسی در بحار به نقل از ابن ابی عمیر آورده است:

از حضرت [امام صادق یا امام موسی بن جعفر(ع)] پرسیدم: دعا و صدقه و نماز برای اموات فایده‌ای دارد و آیا به آنها می‌رسد؟ حضرت فرمودند: بلی.

مرحوم شیخ حرّ عاملی در وسائل به نقل از حضرت صادق(ع) آورده است:

راوی حدیث گفت: حضرت صادق(ع) فرموده‌اند: ثواب نماز و روزه و حج و صدقات و هر کار نیک و دعا به میت می‌رسد و اجرا و ثواب آن برای آن کسی که انجام داده نیز نوشته می‌شود.

مرحوم صدوق(ره) در من لایحضر به نقل از حضرت رضا(ع) آورده است:

حضرت رضا(ع) فرموده‌اند: هر مؤمنی که قبر مؤمن دیگری را زیارت کند و بر مزار او هفت مرتبه سوره مبارکه «قدر» بخواند، خداوند هر دو را می‌آمرزد.

مرحوم شیخ حرّ عاملی در وسائل الشیعه به نقل از عده الداعی آورده است:

حضرت صادق(ع) فرمودند: چرا در حق پدر و مادر خودتان زنده باشند یا مرده، نیکی نمی‌کنید؟ اگر برای آنها نماز بخوانید، روزه بگیرید، صدقه بدهید خداوند ثواب این اعمال را به آنها می‌رساند و به شما برای این عمل نیکی که انجام داده‌اید پاداش بیشتری عنایت می‌کند.

www.x-shobhe.com

ش (تهران): پدر و مادر دلسوز و مهربانی داشتیم که وفات نمودند. بسیار مایلیم برای آنها کاری کنیم که همه‌ی گناهانشان آمرزیده شود و قرین رحمت گردند و البته خودم به آن محتاج ترم. آیا دعایی یا ... توصیه می‌نمایید؟

X-shobhe: خداوند منان، رحمان و رحیم بسیار توابع و آمرزنده و مهربان است. اوست که گناهان پدری را به خاطر آن که فرزندش بر سر قبر او گفت: «بسم الله الرحمن الرحيم»، بخشید. در هر حال خوب است که دائم یاد خدا باشیم و برای خود و گذشتگان که دستشان از دنیا کوتاه است و مانند مسکینان گرسنه و تشنه به دست ما نگاه می‌کنند، طلب مغفرت و رحمت نماییم.

لذا پس از رسیدگی به این که حق الناسی بر گردن متوفی نمانده باشد و انجام فرایض (واجبات) قضا شده، هر چه تلاوت قرآن، دعا، زیارت، خیرات، صدقات ... و آن چه در شرع توصیه شده انجام پذیرد، إن شاء الله مقبول است، اما نماز ساده‌ای با برکات بسیار و عجیبی به ویژه در قبول توبه نیز توصیه شده است و در کتاب دعای «مفاتیح الجنان» در اعمال ذی‌القعدة نیر درج شده است که در ذیل ایفاد می‌گردد:

حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و اله و سلم روز یکشنبه دوم ذی‌القعدة بیرون تشریف آوردند و فرمودند: ایها الناس (ای مردم)! کدام یک از شما اراده‌ی توبه دارد؟ عرض کردیم: همه‌ی ما می‌خواهیم که توبه نماییم. فرمودند:

غسل کنید و وضو بگیرید و چهار رکعت نماز (دو دو رکعتی) بر پا نمایید و در هر رکعت یک مرتبه سوره‌ی «الحمد» و سه مرتبه «توحید» و یک مرتبه «معوذتین» (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ - قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ) بخوانید و پس از نماز هفتاد مرتبه «استغفروا الله ربی و اتوب الیه» بگویید و ختم کنید به «لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم». و پس از آن بگویید: «یا عزیز یا غفار، اغفر لی ذنوبی و ذنوب جمع المؤمنین و المؤمنات فإنه لا یغفر الذنوب الا انت». سپس فرمودند:

نیست هیچ بنده‌ای از امت من که این عمل را انجام دهد الا این که منادی از آسمان ندا کند: ای بنده‌ی خدا! عملت را از سر بگیر که توبه‌ی تو مقبول و گناه تو آمرزیده است. و فرشته‌ی دیگری صدا کند از زیر عرش: ای بنده مبارک باد بر تو و بر اهل تو و ذریه‌ی تو. و دیگری صدا می‌کند: که ای بنده با ایمان می‌میری و دین از تو گرفته نخواهد شد و قبر تو گشاده و منور خواهد شد. و دیگری صدا می‌کند: ای بنده! پدر و مادر و ذریه‌ی تو خشنود خواهند شد، اگر چه بر تو غضبناک بوده باشند و پدر و مادر و ذریه‌ی تو بخشیده خواهند شد و خودت در دنیا و آخرت در وسعت روزی خواهی بود. و حضرت جبرئیل علیه‌السلام ندا می‌کند:

من وقت مرگت با ملک‌الموت می‌آیم و مهربانی می‌کنم به تو و صدمه نمی‌زنم به تو اثر مرگ و خارج می‌شود روح تو از بدنت به آسانی.

راوی می‌گوید: ما عرض کردیم یا رسول الله (صلی الله علیه و اله)! اگر کسی این عمل را در غیر ذی‌القعدة به جا آورد چطور می‌شود؟ فرمودند: همان طور است که وصف کردم (یعنی هر وقت اقامه شود، همین آثار و برکات را دارد) و فرمودند: این کلمات را جبرئیل در معراج به من یاد داد.

(کتاب لقاء الله، ص ۸۳، مرحوم آیت الله میرزا جواد ملکی تبریزی، ترجمه سید احمد فهری).

التماس دعا

ش (اصفهان): فلسفه تشریح متعه، یا همان ازدواج موقت چیست؟ و اندیشمندان و علمای معاصر در این زمینه چه نظری دارند؟ و آیا اساساً این امر دست آویزی برای تبلیغ علیه تشیع و همچنین موجب تبعیض میان زن و مرد نیست؟

X-shobhe: سؤال مطروحه دارای چند بخش متفاوت با یک دیگر می‌باشد که هر کدام بحثی مجزا می‌طلبد. در مورد متعه یا همان «ازدواج موقت»، قبلاً نیز مباحثی در سایت درج گردیده است، اما در این بحث نظر مخاطبین گرامی به نکات ذیل جلب می‌گردد:

الف- دین مبین اسلام، دین کامل الهی است و دین کامل نیز دینی است که به همه‌ی نیازها، ضروریات و علایق بشر توجه داشته باشد و برنامه‌ای متناسب با هدف، که منطبق با عقل و فطرت آدمی است ارائه دهد.

لذا اسلام اصیل که اهل عصمت علیهم‌السلام مبین آن بوده و هستند، در هر زمینه‌ای از استعدادها، نیازها و علایق انسان و هم چنین مسائل فردی یا اجتماعی، قوانین بسیار متقنی دارد و هیچ خلأی در آن یافت نمی‌شود و اساساً دینی که در موردی از موارد احتیاجات انسان سخن و قانونی نداشته باشد و انسان را سر خود رها نموده باشد، دین نیست.

ب- نیاز آدمی به همسر از جنبه‌های متفاوت و از جمله «رابطه‌ی جنسی»، هم چون نیاز به ضروریاتی دیگری چون خوردن و آشامیدن، یکی از بارزترین و ضروری‌ترین نیازهای مادی و معنوی می‌باشد که کتمان آن از سوی هر فرد یا دین یا مکتبی و یا سکوت در باره‌ی قوانین آن، به مثابه‌ی نقص عقل یا مکتب است.

از این رو هیچ دین الهی یا مکتب بشری وجود ندارد که به مبحث «رابطه جنسی» توجه نکرده باشد و تعاریف و قوانینی منطبق با اهداف مکتب ارائه نداده باشد.

اسلام نیز نه تنها به موضوع «شهوت جنسی» و نیاز زن و مرد به آن توجه دارد، بلکه برای آن اهمیت و جایگاه ویژه‌ای قایل است، چرا که اگر دیگر مکاتب آن را فقط از جنبه‌ی ارضای غریزه جنسی نگاه می‌کنند، اسلام به آن را نوعی رابطه بین زن و مرد که می‌تواند مهم‌ترین کانون اجتماعی که خانواده است را تشکیل دهد و بزرگ‌ترین مسئولیت بشر که تعلیم و تربیت نسل است محقق نماید و ...

بدیهی است که چنین کانون و روابط گسترده‌ی وابسته‌ای، نیاز به چارچوب‌ها و قوانین معینی دارد که از جمله مسائل مربوط به چگونگی روابط وابستگان طرفین (محارم و غیر محارم)، ممنوعیت‌های ازدواج و حقوق اقتصادی چون: نفقه، ارث و ... می‌باشد.

ج- اینک به اصل موضوع برگردیم و این سؤال را مطرح نماییم که آیا رابطه‌ی جنسی بین زن و مرد که از مهم‌ترین و مؤثرترین کشش‌ها و نیازهای آنان است، نیاز به قانون و چارچوبی دارد یا خیر؟ و از آنان که ماده‌گرا (ماتریالیسم) هستند و به جز جهان مادی هیچ باور و اعتقادی ندارند نیز سؤال می‌کنیم که آیا در عالم خلقت و ماده هیچ حیوانی یافت می‌شود که رابطه‌ی جنسی‌اش با جفت خود در چارچوب تعریف شده‌ای نباشد؟!

بدیهی است که بهترین چارچوب انسانی، عقلایی و تکامل یافته، «ازدواج-در هر دین یا مکتبی» می‌باشد، لذا ازدواج (البته با سنت‌های متفاوت)، از انسان‌های عصر حجری گرفته تا عصر فضا، الکترونیک، ارتباطات و... (امروز) و در میان همه‌ی اقوام وجود داشته و بسیار مبارک و مقدس است.

اما به دلایل متفاوتی که همگان اطلاع دارند، نه تنها ازدواج برای همه میسر نیست، بلکه بسیاری از ازدواج‌ها نیز به دلایل متفاوت (طلاق و مرگ به علل گوناگون) با شکست مواجه می‌شود و یا به انتها می‌رسد.

حال این عده [و به ویژه زنان]، برای رفع ضروری‌ترین نیاز مادی خود و سپس نیازهای دیگر روحی در این زمینه چه باید بکنند؟ بدیهی است که پاسخ از سه راه حل بیشتر نمی‌تواند باشد:

۱- قبول تعطیلی زندگی و رفتن به انزوا و ریاضت.

مثل مصریان و رومیان و ... باستان که زن زنده را به همراه همسر مرده‌اش زنده به گور می‌کردند. بدیهی است اسلام که دینی الهی است و هم چنین عقل و فطرت که گواه صدق اسلام عزیز هستند، این راه جاهلانه را نمی‌پذیرد.

۲- برداشتن کلیه ی چارچوب‌ها و به اصطلاح آزادی جنسی.

همان گونه که همه‌ی مکاتب بشری (به ویژه در دو سه قرن اخیر) از مارکسیسم گرفته تا کاپیتالیسم، یا از مدرنیسم گرفته تا فمینیسم و ...، توصیه و پیشنهاد می‌کنند! این راه نیز مطلوب و مورد تأیید عقل و فطرت بشری نیست، چرا که اگر چه ممکن است تا حدودی ارضای شهوت جنسی را سهولت بخشد، اما همه‌ی شیرازه‌های فردی، اجتماعی، اخلاقی و اقتصادی را به هم می‌ریزد و ناهنجاری‌ها، معضلات و مظالم زیادی را (به ویژه بر علیه جامعه‌ی زنان) به وجود می‌آورد (چنان چه در آمریکا و اروپا چنین شده است). و به همین دلیل حکم عقل و فطرت است که حتی در جوامعی که روابط جنسی را آزاد اعلام کرده‌اند، هنوز ازدواج عقلانی و مقدس است و روابط آزاد را هرزه‌گری می‌دانند.

۳- نوعی ازدواج که نه مسئولیت‌ها و بالتبع چارچوب‌ها و حقوق ازدواج دائمی را به طرفین تحمیل کند و نه بی‌قیدی و رهایی از هر گونه مسئولیتی را به ارمغان آورد.

طریق خدا که همان قوانین اسلام است، راه سوم را در قالب ازدواج موقت امر و توصیه می‌نماید. دقت شود که ازدواج دائم و موقت، با حفظ تعریف‌ها، فرقی با هم ندارند به جز تفاوت‌هایی در حقوق طرفین که مسئولیت‌شان را در قبال یکدیگر کاهش می‌دهد. هر دو ازدواج است و از یک تعریف، قوانین و چارچوب برخوردار هستند و تفاوت اصلی آنها (در تعریف) تعیین مدت زندگی مشترک در قالب ازدواج است. هر ازدواجی، سرانجام به جدایی می‌انجامد (با طلاق یا مرگ)، منتهی در ازدواج دائم، کسی طلاق پیش‌بینی یا معین نمی‌کند و از زمان مرگ نیز کسی اطلاع ندارد.

اما در ازدواج موقت، تاریخ پایان زندگی مشترک از سوی طرفین تعیین و اعلام می‌شود. و همه‌ی قوانین دیگر در تعریف حقوق و ارتباطات مثل محرمیت زن و مرد، محارم، نفقه‌ی اولاد، حق ارث اولاد و ... همان است.

در این ازدواج برای زن سهولتی قرار داده شده است که دیگر وظیفه‌ی اصلی او حفظ کانون خانواده نمی‌باشد و لذا در بسیاری از امور مانند ازدواج موقت، موظف به اخذ رضایت از شریک زندگی خود نمی‌باشد و مرد هم تکلیفی در قبال نفقه‌ی زن ندارد و زن و مرد نیز از یکدیگر ارث نمی‌برند.

حال عقول همه‌ی عالم قضاوت کنند که آیا برای چارچوبی عقلانی و مفید برای تکامل فردی و اجتماعی در روابط زناشویی، ازدواج، چه بلند مدت و چه کوتاه مدتش بهتر است، یا ریاضت یا بی‌بند و باری؟!!

راه چاره‌ای نیست. ریاضت مردود است. لذا اگر ازدواجی مشروط و توافقی تحت عنوان «ازدواج موقت» جاری نگردد، زنا جای آن را می‌گیرد. چنان چه حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: اگر او متعه را حرام نکرده بود، زنا بی‌اتفاق نمی‌افتاد، مگر از ناحیه افراد شقی.

د- اما در خصوص مسئله‌ی ظلم به زنان که بسیار شایع می‌کنند، دقت شود که اولاً مردان با اجنه یا ملائک ازدواج موقت نمی‌کنند، بلکه با زنان ازدواج می‌کنند، پس ازدواج موقت برای آنان نیز جایز است. اما تفاوت در ازدواج مجدد است که آن هم به تفاوت شرایط طبیعی زن و مرد بر می‌گردد که علم در این خصوص مباحث بسیاری مطرح و تثبیت کرده است. در هر حال زن نیز می‌تواند به صورت متعدد ازدواج موقت داشته باشد و البته لازمه‌اش آن است که در زمان واحد همسر دو مرد نباشد که با شرایط روحی، فطری و جسمی خودش نیز سازگاری ندارد. چنان چه در میان همه‌ی ملل عالم این معنا مشهود و متعارف و مقبول است.

به راستی اگر زن بی‌همسری نیاز جنسی داشته باشد (که طبیعی هم هست و باید داشته باشد) و نتواند یا نخواهد که ازدواج کند، و یا می‌خواهد ازدواجی داشته باشد، اما مسئولیت‌های کمتری متوجه او شود و اصلاً کسی هم نفهمد، چه باید بکند؟! ریاضت بکشد؟ یا العیاذ بالله هرزگی کند؟ یا این که به صورت موقت، اگر چه یک شب، با مردی که مایل به اوست ازدواج کند و با طلاق زودرس و توافق شده از او جدا شود.

تمامی افراد یا مکاتبی که ازدواج موقت را ظلم به زن خواندند، او را به ردالت زنا و استعمار دعوت کردند. و اکثر حمله‌های گسترده در جنگ نرم بر علیه «ازدواج موقت» به خاطر این است که راه زنا را سد می‌نماید و بالتبع کفار و زیاده‌طلبان و استثمارگران را در راه رسیدن به اهداف، منافع و مطامع‌شان نا امید می‌سازد. استاد شهید آیت الله مطهری نقلی بدین مضمون دارند: زن گندم نیست که بگوییم اضافه‌ی آن را به دریا می‌ریزیم، بلکه یک انسان است با تمامی نیازهای یک انسان. پس اگر راه منطقی برای رفع نیازهای جنسی خود نیابد، خود را آرایش کرده و در خیابان به مردان شما ارائه می‌دهد. (نظام حقوق زن در اسلام)

آیا هیچ فکر کرده‌ایم که اگر زنا و سوء استفاده‌ی جنسی از زنان (تحت عنوان آزادی جنسی یا هر عنوان دیگری) جمع یا محدود شود، فقط در بعد اقتصادی چه ضررهای کلانی را متوجه جیب کثیف سرمایه‌داران خوش‌گذران و سران زر و زور و تزویر می‌کند.

ه- دانشمندان عصر جدید نیز به دو دسته تقسیم می‌گردند، آنان که به دنبال دنیای خود و اربابان هستند، به طور کلی ضرورتی برای ازدواج نمی‌شناسند و روابط آزاد، حتی به نوع هم جنس‌گرایی را جایز و ترویج می‌کنند.

اما آنان که بر اساس تفکر و تعقل تعریفی از جهان دارند (هر چند غلط)، قانونمندی در روابط جنسی را که بهترین نوع آن ازدواج است، ترجیح می‌دهند.

چنان چه برتراند راسل در بحث خود بدون این که نامی از «متععه یا ازدواج موقت» در اسلام بیاورد، برای ارائه‌ی راه‌کاری مناسب در رفع نیاز جنسی و نیز جلوگیری از ناهنجاری‌های فردی و اجتماعی روابط آزاد، ازدواج موقت اسلام را با تمامی قوانینش، تحت عنوان «ازدواج آزمایشی» پیشنهاد می‌دهد. (رجوع شود به کتاب نظام حقوق زن در اسلام - استاد شهید آیت الله مطهری).

و- پس نه تنها ازدواج موقت (مثل همه‌ی احکام الهی)، متقن، عقلی و فطری است و نمی‌تواند دست‌آویز دیگران قرار بگیرد، بلکه این توصیه به ریاضت جنسی یا روابط آزاد و سبوعیت حاکم بر آن جوامع است که باید موجب نقد جدی و استیضاح [به ویژه در دفاع از حقوق زنان] قرار بگیرد.

در هر حال نمی‌شود به بهانه‌های محیطی، دین و احکام را تغییر داد تا نفس با وجدان راحت معصیت نماید.

دین معین و متقن است و فرمان خداوند باید اطاعت گردد و قابل اغماض و تغییر نمی‌باشد.

www.x-shobhe.com

ش (تبریز): نظرتان را راجع به دوستی پسر و دختر (bf & gf) که دیگر عادی هم شده است بگویید. آیا آن طور که مد شده است زیاد داشتن موجب تفخر یا به اصطلاح کلاس و نداشتن آن نشانه‌ی اُملی است؟ و آیا نمی‌توان دوستی با روابط سالم داشت؟

X-shobhe: به طور کلی هر نیاز و بالتبع علاقه‌ی طبیعی را که در روح یا جسم انسان وجود داشته باشد، خداوند علیم و حکیم ایجاد نموده است و چون از خداوند متعال که خیر محض است، هیچ گونه شری از صادر نمی‌گردد و چیز بدی خلق نمی‌کند، پس معلوم می‌شود که همه این نیازها و تمایلات خوب و برآوردن آنها موجب آسایش، رشد و کمال می‌باشد.

نیاز انسان [اعم از پسر یا دختر] به جنس مخالف نیز یک نیاز طبیعی است که خداوند متعال در وجود انسان نهادینه نموده و علاقه به دست یابی و پاسخ به آن را در ذات و فطرت بشر قرار داده است، چرا که همگی از نیازها و وسایل زندگی دنیایی و مادی اوست. چنان چه خود می‌فرماید:

رُزِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنِينَ وَ
الْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْخَيْلِ
الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَنْعَامِ وَ الْخَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَبَآئِ (آل عمران- ۱۴)

آراسته شد برای انسان حبّ شهوت‌ها از زنان و پسران و مال‌های بر هم نهاده از زر و سیم و اسبان داغ نهاده و چهارپایان و کشتزار[ها]. این متاع زندگی دنیاست و خداست که بازگشت نیکو نزد اوست.

لذا اسلام عزیز نه تنها مخالفتی با برقراری رابطه [حتی جنسی] بین دو جنس مخالف یا بهتر بگوییم «دو جنس مکمل» ندارد، بلکه آن را مایه‌ی آسایش روان و آرامش جسم و حتی تکامل روحی و جسمی بشر می‌داند، لذا هیچ مکتبی وجود ندارد که مانند اسلام به این مسئله به صورت دقیق توجه کرده و قوانین منطبق با عقل و فطرت و اهداف کمال بشری را بیان نموده باشد.

منتهی تفاوت اسلام با دیگر مکاتب، در نوع نگاه به نیاز یا علاقه و چگونگی دست یابی و پاسخ به نیاز یا ارضای غریزه است.

چنان چه در آیه‌ی فوق مشهود است، خداوند علیم پس از آن که اشاره می‌کند محبت به شهوات گوناگون برای انسان زینت داده شده است، قید می‌فرماید که اینها متاع دنیاست و بازگشت نیکو نزد خداست. یعنی اینها همه وسیله و ابزار زندگی در دنیای مادی است و نباید هدف قرار گیرند. بلکه خداوند و لقای او «هدف» است، لذا وسایل نباید مانع از رسیدن به هدف گردند.

همین تفاوت در هدف است که تفاوت در ارزش‌ها را معین می‌کند. لذا برای کسی که در طول زندگی خود رشد انسانی نداشته و مانند حیوانات هدفی جز خوردن، پوشیدن، ارضای غرایز جنسی و ... ندارد، غذاهای رنگین و سفره‌های سنگین، لباس‌های فاخر یا مد [اگر چه مد بنجل پوشی باشد] و دسترسی زیاد به جنس مخالف و شهوت‌رانی، یک نوع تفاخر است که با آن به دیگران مباحثات می‌کند! اما برای کسی که از مرحله‌ی حیوانیت گامی فراتر نهاده و در مسیر تکامل انسانی به سوی کمال مطلق «الله جل جلاله» گام بر می‌دارد، ایمان، علم، عمل صالح و اطاعت و شکستن بت نفس و عبادت پروردگار عالم مایه‌ی سرور و مباحثات است.

پس، خداوند حکیم برای رفع هر نیاز معنوی یا مادی، راه کار و نبایدها و نبایدهایی بیان و امر فرموده است که در راستای هدف قرار دارد و هر گونه قانون شکنی، انسان را از مسیر خارج و مسببات سقوط و هلاکت را فراهم و مساعد می‌نماید.

روابط آزاد بین دختر و پسر، اگر چه آن هم آزاد نیست و محدود و محصور به تعاریف، فرهنگ و باید و نبایدها و چارچوب خاص خود است، توجه به این نیاز و چگونگی رفع آن را از مسیر خارج می‌کند و سبب تحمیل مضرات و معضلات روحی، روانی و جسمی آن می‌گردد. لذا پذیرفته نیست.

اولین ضرر یا بهتر بگوییم خسران قبول، گرایش و عمل به روابط آزاد بین محرم و نامحرم، جایگزینی امر نفس به جای امر خدا و اطاعت و بندگی نفس به جای اطاعت و بندگی خداوند است، که خود سقوطی آشکار و عمدی به دره‌ی هلاکت است.

اما بعد، هیچ دختری بدون جلوه گری نمی‌تواند پسری را برای دوستی آزاد به خود جلب کند و بدیهی است که این جلوه‌گری، فقط جلوه‌ی «بدن» است و نه جلوه‌ی عقل، ایمان، علم، فضایل اخلاقی ... و سایر کمالات انسانی و هیچ پسری نیز نمی‌تواند بدون مقدمه‌ی چشم‌چرانی به صورت و اندام و مؤخره‌ی دروغ و فریب زبانی یا عملی، دختری را مجذوب و یا به دوستی آزاد راغب نماید. حال انسان [دختر یا پسر] چقدر باید ذلیل و حقیر شود که بدن یا خدعه و فریب را وسیله‌ی رسیدن به خواسته‌اش قرار دهد؟! و آیا این بدبختی و ذلالت مایه مباهات بوده، افتخار آفرین بوده و تشخص یا به اصطلاح کلاس می‌آورد؟!

چه خوب است دخترانی که با آرایش، لباس‌های تحریک کننده، لبخندهای بی‌مورد، غمزه‌های شهوانی ... و یا هر حیل‌های دخترانه‌ی دیگری، عموم را تحریک نموده و احیاناً نظر خاص چند پسر را به خود جلب نموده و امروز مفتخر است که چندین دوست پسر دارد، به طرق دیگر از همان پسران نظرشان را راجع به خود و نیز ملاکشان را برای یک همسر و دوست خوب بپرسند تا به مقام و منزلتشان نزد همان‌ها پی‌ببرند. و همین‌طور آقا پسرها!

از این آقا پسرهایی که فریب دختران و برخورداری از چند دوست دختر را نشانه‌ی کلاس می‌دانند و این رابطه را یک رابطه‌ی طبیعی و آزاد می‌دانند، سؤال می‌کنیم: پس چرا دوست داری هیچ کس چنین رابطه‌ای با مادر، خواهر، همسر، نامزد و حتی دوست دختری نداشته باشد؟!

اگر این ناخوشایندی فطری و ذاتی است، معلوم می‌شود که قبح این عمل نیز فطری است و کسانی به آن گرفتار می‌شوند که فطرتشان با ارتکاب معاصی پوشانده شده است.

در ضمن «رابطه‌ی آزاد و سالم»، اگر منظور سلام و علیک و هم دانشجویی و هم کار بودن و ... است، دیگر اسمش رابطه‌ی آزاد نیست، اما اگر منظور دوست شدن است، کلاهی توجیهی است که در ابتدا نفس بر سر انسان می‌گذارد. چرا که اگر میل و کششی نباشد، همگان یکسان خواهند بود و این دوستی سر نمی‌گیرد و اگر میل و کششی باشد، این رابطه مستلزم همان جذبه‌ها و فریب‌هاست و دیگر سالم نیست. ضمن آن که طبیعت چنین رابطه‌ای سوق پیدا کردن به سوی روابط ناسالم است. چنان چه معمولاً اگر سوق پیدا نکند، این دوستی قطع می‌شود.

به طور کلی «روابط آزاد پسر و دختر»، بدل از روابط هدفمند و قانونمند و ارزشمند این دو است و اسلام با هر بدل و تقلب و فریبی مخالف است.

ش (ایوان): برخی برای این که فرزندشان به اصطلاح عقده‌ای بار نیاید، هیچ قیدی در پوشش، آرایش، روابط یا ... را بر او تعریف و اعمال نمی‌کنند، اگر چه این استدلال مردود است، اما پاسخ علمی، تربیتی و روانشناختی آن چیست؟

X-shobhe: وقتی کسی می‌خواهد برای رسیدن به نتیجه‌ی معلومی، فعل مشخصی را انجام دهد، ابتدا باید تفکر، تأمل و دقت نماید که آیا آن فعل او را به آن نتیجه‌ی دلخواه خواهد رساند یا خیر؟ در واقع آیا آن فعل «علت» و این نتیجه «معلول» طبیعی آن می‌باشد و یا خیر؟

به عنوان مثال: اگر کسی تصمیم گرفت که برای رفع گرسنگی کمی بیشتر فوتبال بازی کند و یا برای کسب علم بیشتر به جای تحقیق و پژوهش بیشتر به استراحت و خورد و خوراک چرب‌تر بپردازد! به او خواهند گفت: هرگز از آن علت چنین معلولی صادر نمی‌گردد، بلکه باید برای رفع گرسنگی چیزی بخورد و برای کسب علم بیشتر به مطالعه و تعلم بیشتر بپردازد.

حال سؤال می‌کنیم که اولاً چه کسی گفته و به اثبات رسانده که برخورداری از چارچوب‌های اخلاقی و نظم رفتاری به گونه‌ای که معقول و منطبق با فضایل انسانی باشد، ایجاد عقده می‌کند که نتیجه بگیریم نقض یا ترک آنها رفع عقده نمود؟!

و ثانیاً چه کسی گفته و در کجا به اثبات رسیده که گرایش به ضد ارزش‌ها یا به قول خودشان ساختار شکنی اخلاقی و عقلی، خود ایجاد نوعی عقده نمی‌کند؟!

به عنوان مثال آیا مادری که پاک‌ی، عفت، طهارت، حجاب و اخلاق را رعایت کرده به دخترش یا پسرش نیز آموزش می‌دهد، عقده‌ای است، یا آن که مایل است همه‌ی این چارچوب‌ها را کم یا زیاد زیر پا بگذارد؟! پاسخ و دلیل دیگر توجه‌ای ولو اندک به نتایج حاصله است. آیا در ایران و در سطح جهان، دختری که حرص دارد خود را چند قلم آرایش کند، لباس بدن نما یا به اصطلاح سکسی بپوشد، در مجالس برقصد ... یا پسری که حرص دارد تی‌شرت آستین کوتاه، یقه باز تا زیر سینه و شلوار فاق کوتاه با شورت کشدار بپوشد، به گونه‌ای که اگر کمی خم شود همه‌ی عورت او برای همگان هویدا می‌شود، عقده‌ی خود کم بینی، عدم اعتماد به خود، خودناباوری، ضعف برقراری ارتباط ... و خود نمایشی دارد، یا پسر و دختری که خود، اهداف، برنامه‌ها، استعدادها و فضایل خود را شناخته است و برای جذب و ارتباط و رفع حواجیح نیازی به نمایش بدن ندارد؟!

نه تنها هیچ دلیل عملی مبنی بر «علیت و سببیت» ناهنجاری رفتاری در جلوگیری یا رفع عقده‌ها وجود ندارد، بلکه علم و تجربه در همه‌ی اعصار و همه جوامع به اثبات رسانده است که گرایش به ناهنجاری‌های اخلاقی و رفتاری موجب بروز عقده‌های گوناگون و رذایل متعدد اخلاقی می‌گردد که نتایج سوء آن متوجه عامل آن خواهد شد.

بدیهی است که ذات یک دختر، زیبایی و جذابیت را می‌پسندد، اما اگر احساس کند کسی که جذب او شده و خواهان اوست، فقط بدنش را برای لذتی کوتاه می‌خواهد، آیا دچار تحقیر، شکست روحی، ترس و ناامیدی از آینده‌ای با ثبات نخواهد شد؟

همین طور اگر یک پسر احساس کند که ابراز علاقه، محبت و وابستگی یک دختر به او فقط به خاطر بدن به همراه دیگر ظواهر مادی چون: پول، خودرو، به اصطلاح پرستیژ و ... است و اگر دیگری کمی از او برتر باشد این دختر بدون هیچ تأملی او را ترک کرده و به سراغ آن یکی خواهد رفت، دچار عقده نخواهد شد و احساس ناامنی، ناباوری، انزوا، بدبینی و ... نخواهد شد؟

از جنبه‌ی دیگر باید والدین دقت کنند که رفتارها به صورت عادت در می‌آیند. لذا اگر والدین به دختر خود از سه سالگی آموزش و عادت دادند که با پوشیدن به اصطلاح لباس‌های سکسی جلب توجه کند، در مجالس با رقص و غمزه و عشوه (که حتی در خردسالان دیده می‌شود، اگر چه شاید نفهمند) جلب توجه دیگران را بنمایند، چطور ممکن است که از او در ۹ سالگی یا ۱۸ سالگی بخواهند که به دنبال کسب فضایل برود و با فضیلت‌هایش جذب کند و نه با بدنش؟! او دیگر عادت کرده و هر گونه چارچوبی را برای خود حصار می‌بیند که او را از جمعی که به حضور و توجه‌شان عادت کرده خارج و دور می‌سازد. پس به لحاظ شرع، عقل، علم و تجربه، نه تنها ناهنجاری‌های اخلاقی از ایجاد و بروز عقده جلوگیری نمی‌نماید، بلکه باعث پیدایش و شدت انواع عقده‌ها و ناهنجاری‌های دیگر و از جمله خودکم بینی، ترس و ناامیدی می‌گردد.

نظر به این که اغلب این والدین (در کشور ما کشورهای اسلامی) مسلمان نیز هستند، باید دقت کنند که آیا در تعلیم و تربیت به نتایجی رسیده‌اند که [العیاذ بالله] خالق علیم و حکیم‌شان به آن نرسیده بود؟! آن هم نتایجی کاملاً متضاد و متناقض. اگر قرار بود رعایت اصول اخلاقی و رفتاری موجب عقده شود، خداوند کریم نه احکامش را وضع می‌نمود و نه به رعایت آن امر می‌کرد.

ش (اصفهان): اگر می‌شود هر سؤال یا شبهه‌ای را با این سایت مطرح نمود، بگوید آیا استمناء (خود ارضایی) حرام است؟ چرا مگر چه زیانی به کسی دارد؟

X-shobhe: بله، استمناء یا همان خود ارضایی نه تنها حرام، بلکه از گناهان کبیره است. اما در مورد مضرات آن به دیگران، دقت شود که فقط دیگران شرط حرام بودن یک ضرر نیستند، بلکه درجه‌ی اول ضرر به خود است که موجب اشکال است و به صورت قطع و یقین هر ضرر به خودی، ضرر به غیر و به اجتماع را نیز به صورت مستقیم و یا غیر مستقیم به دنبال دارد.

اما استمناء مضرات جسمی، روحی و اخلاقی بسیاری دارد که از جمله آنها عبارتند از: الف- از نظر جسمی یکی از بزرگ‌ترین مضرات استمناء، ابتلاء به بیماری «زود ارضایی» است. کسی که استمناء می‌کند، به هنگام هم‌خوابی با زوجه‌ی خود بسیار سریع‌تر از حد معمول به انزال می‌رسد و این مسئله برای او و همسرش مشکلات عدیده‌ی جسمی و روحی را پیش می‌آورد.

ب- از جمله مضرات جسمی دیگر، ضعف شدید بدنی و آمادگی بدن برای حمله‌وری انواع ویروس‌ها و نیز ضعف بینایی (ضعف سوی چشم- حتی به حد نابینایی کامل) می‌گردد.

ج- دیگر از مضرات جسمی استمناء، پاره شدن مویرگ‌های آلت، زخم‌های سطحی و گاه عمقی (که حتی ممکن است فرد متوجه آنها نگردد) است. و از مضرات دیگر از دست دادن اسپرم‌ها و از دست دادن امکان بارور کردن (عقیم شدن) برای همیشه می‌باشد.

د- یکی دیگر از بیماری‌هایی که بر اثر عادت قبیح استمناء (جلق زدن) به وجود می‌آید، بیماری سخت و دردناک سیلان منی است.

این بیماری عموماً بی‌اندازه با احتلام در شب‌ها بروز می‌کند. چنانچه تکرار یابد با انزال بی‌اراده در بیداری منجر می‌شود یا در اثر جزئی تحریکی بعد از نعوظ با تمام انزال شود و چون بیماری از این پایه هم تجاوز کند منی بی‌خبر مریض و بدون هیچ لذتی بی‌نعوظ همان از تماس آلت به جایی یا کوشش بدنی مخصوصاً در وقت آخرین قطره‌ی ادرار جاری و مخلوط با ادرار شده و رسوبی در ادرار حاصل می‌گردد که علائم ثابتی نداشته ولی با ذره بینی کرم منی و غالباً قطعات (اوکسلان دوشود) در آن مشاهده شده به اندازه که ریزش منی تکرار یابد، علائم اصلی آن کم شده مبدل به رطوبت سفید فام سیرزی گشته با آزمایش ذره بینی از ابتدا ضمیمه‌ی کرم منی معدوم بوده ولی مجدداً همان دانه به جایش نمودار شده با تغییر کلی در بدن، همراه و بیمار مبتلا بیش از پیش ضعیف و ناتوان گشته و قوه‌ی جنسی ساقط شده صورت منتفخ و به اندک خستگی طپش قلب ظاهر شده غالباً لاغر و بد هضم و بدون زیاده‌ی سن پیر شده، چشم‌هایش تیره و راه رفتن نامنظم، شعور و فکرش تباه، رنگش گرفته، غمگین و مبهوت، خواب کم و یا خواب‌های آشفته و هولناک دیده و پس از چند دفعه ضعف و شدت مرض منتهی به دیوانگی یا هزال مفرط گردد و در آخر گاهی به واسطه‌ی بعضی ترکیبات مخصوص کنزسیون دماغی سریع‌تر می‌شود و یا بعضی امراض مختلف مانند: زکام یا فقدان صدا و حساسیت بدنی در ابتداء ستون فقرات و بی‌حسی و فلج اطراف سالفه و گاهی تشنجات و بائی یا سرگیجه مانند: ضعف یا فقدان بینایی و اگر زنده بماند رنجوری شدت پیدا می‌کند.

ه- استمناء به لحاظ روحی، روانی، اخلاقی و رفتاری نیز مضرات بسیار شدیدتری دارد که از آن جمله:

ه/ ۱- فرد استمناء کننده - به ویژه در روابط اجتماعی - بسیار ترسو می‌شود. چرا که او روان خود را عادت داده تا عمیق‌ترین روابطش با غیر را به صورت ذهنی و تصنعی برقرار نماید.

ه/ ۲- فرد استمناء کننده، معمولاً منزوی و گوشه‌گیر است.

ه/ ۳- فرد استمناء کننده، به دلیل ضعف‌های بدنی و اعصابی از یک سو و نگرانی‌های روانی از سوی دیگر، بسیار بد اخلاق، تندخود، زود رنج و پرخاشگر به اطرافیان می‌گردد.

ه/ ۴- چنین فردی، چون همیشه در تخیل خود نزدیکی کرده و قدرت تخیل و حیطه‌ی تصور بسیار وسیع‌تر از واقعیت است، هیچ‌گاه از هم‌خوابی واقعی لذت کامل نمی‌برد.

ه/ ۵- چنین فردی، معمولاً چشم‌چران می‌شود، چرا که هر رهگذری برای او سوژه‌ای برای تخیل و جماع در تصور است. بدیهی است چنین شخصیتی، هیچ‌گاه امین نخواهد بود و عادت به خیانت در نگاه به خود و نوامیس دیگران، او را به خیانت در زمینه‌های دیگر نیز می‌کشاند.

ه/ ۶- به‌طور معمول عادت به استمناء (خودارضایی از طریق جلق زدن) فرد مبتلا را به گناهان دیگر، چون دیدن عکس‌ها و فیلم‌های مبتذل می‌کشاند و بدتر از نگاه کردن عکس و فیلم مستهجن و حرام، تصور اوست در قرار دادن خود به جای فاعل. بدیهی است که تکرار این تصور و القاء، شخصیت و رفتار او را نیز این‌گونه خواهد نمود.

آن‌چه بیان گردید، فقط بخشی از مضرات جسمی و روانی و اخلاقی این عمل ناشایست می‌باشد و چنان‌چه ملاحظه می‌شود، این مضرات شخصی متوجه غیر، خانواده و جامعه نیز می‌گردد.

س (بجنورد): آیا آبی که پیش از منی از مرد خارج می‌شود، نجس است؟ آیا غسل می‌خواهد؟

x-shobhe: آب شفافی که بر اثر تحریک و ملاعبه با همسر از مرد خارج می‌گردد، تا وقتی مشخصات منی بر آن مترتب نشود (که از آن جمله سست شدن بدن، شهوت و بیرون آمدن با جهش می‌باشد) پاک است و نه تطهیر (آب کشیدن) لازم دارد و نه غسل واجب می‌شود.

www.x-shobhe.com

x-shobhe

الف - ابتدا باید تصریح نمود که معتبرترین و رسمی‌ترین منابع فقهی برای «مقلدین» همین رساله‌های عملیه است که توسط مجتهدین جامع الشرایط و مراجع عظام ارائه شده است. چرا که فهم و استخراج احکام (فقه)، (مانند: حقوق، پزشکی، داروشناسی و ...) یک رشته‌ی تخصصی است که مستلزم سال‌ها تحصیلات مقدماتی و تخصصی می‌باشد. لذا:

باید دقت شود که اخیراً در حملات سایبری و جوسازی‌ها، بسیار سعی می‌شود که با سوء استفاده از ایمان مردم به اسلام، قرآن و احادیث، آنها را از مبانی و راه‌های عملی که «تقلید» یکی از اساسی‌ترین و علمی‌ترین آنهاست سوق دهند، چنان چه گویا می‌توانند با قرائت یک آیه یا یک حدیث، حکم فقهی آن را بیان دارند.

اسلام (به ویژه تشیع)، باب تفقه و اجتهاد را باز گذاشته است، راه برای هیچ کسی که می‌خواهد و می‌تواند بسته نیست. اما بدیهی است که تحصیل تخصصی در یک رشته از همگان بر نمی‌آید، لذا دستور این است که اگر نمی‌توانید خود فقیه و مجتهد شوید، در احکام (و البته نه در اصول) به فقیه و مجتهد رجوع کنید. چنان چه چون همگان نمی‌توانیم در رشته پزشکی تحصیل نموده و متخصص شویم، به هنگام نیاز و ضرورت به پزشک رجوع می‌کنیم و نسخه‌ی پزشک نیز جهت عمل ارائه می‌شود و اگر از پزشکی سؤال شود که چرا فلان دارو برای فلان بیماری، فلان تأثیر را دارد، یا چرا آن را تجویز کردید، خواهد گفت: لطفاً دست کم ۱۰ الی ۱۵ سال در رشته‌های داروشناسی یا پزشکی تحصیل نمایید تا بفهمید چرا؟

فقه هم این گونه است. پس معتبرترین و رسمی‌ترین سند برای نجاست خوک و سگ، همان احکام مندرج در رساله‌ها می‌باشد که بر اساس فهم و استخراج از قرآن، حدیث و ... بیان گردیده است.

ب - پس از توجه به نکته‌ی مهم فوق، دانستن معنای «نجس» در اصطلاح فقهی حایز اهمیت است. دقت شود که «نجس» با کثیف یا آلوده به میکروب یا ... متفاوت است. چنان چه آب روانی که رنگ و بوی آن تغییر نکرده باشد، پاک است، اما تمیز نیست و نوشیدن آن به لحاظ بهداشت و سلامت جایز نمی‌باشد. و یا الکل خود از بین برنده‌ی میکروب است، ولی پاک نیست.

«نجس» که گاهی با واژه‌ی «رجس» به معنای پلیدی از آن یاد می‌شود، در اصطلاح فقهی به چیزی می‌گویند که به لحاظ ظاهر و نیز باطن زاینبار و خطر ساز است، خواه ضرر آن متوجه ظاهر انسان (بدن) گردد و یا متوجه امور و جنبه‌ی غیر مادی، مانند: روحی، روانی، اخلاقی و ... و یا هر دو.

لذا حکم نجاست و اطلاق آن به چیزی، سبب می‌شود که انسان در ارتباط و تماس با آن جوانب لازم احتیاط و چارچوب‌های خاصی را رعایت نماید. چنان چه خداوند متعال در قرآن کریم مشرکین را نیز «نجس» قلمداد می‌نماید و نزدیک شدن آنان به مسجد الحرام (کعبه) را ممنوع اعلام می‌دارد:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا
يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَ إِنْ
خِفْتُمْ عَيْلَتَهُ فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ إِنَّ
اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (توبه - ۲۸)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! مشرکان نجس‌اند و بعد از امسال دیگر نباید به مسجد الحرام نزدیک شوند، و اگر از فقر می‌ترسید زود باشد که خدا اگر بخواهد از کرم خویش شما را توانگر کند که خدا دانا و شایسته‌کار است.

ج- اما درباره نجس بودن خوک و سگ روایات مستند و صحیح بسیاری که منبع فقه می‌باشند وجود دارد که به عنوان نمونه به ذکر چند روایت بسنده می‌گردد:

«أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنِ الْكَلْبِ فَقَالَ رَجَسُ نَجَسٌ لَا يَتَوَضَّأُ بِفَضْلِهِ وَ اصْبُبْ ذَلِكَ الْمَاءَ وَ اغْسِلْهُ بِالتُّرَابِ أَوْ لَمَرَّةٍ ثُمَّ بِالْمَاءِ»

از امام صادق (ع) درباره سگ سؤال شد. آن حضرت فرمودند: نجس است. آب نیم خورده سگ را دور بریزید و با آن وضو نگیرید، ظرف آب را ابتدا با خاک و سپس با آب بشویید. (وسائل الشیعة، ج ۳، باب نجاست کلب، ص ۴۱۵ - ۴۱۸ و باب نجاست خنزیر، ص ۴۱۸ - ۴۱۹)

«أَسْأَلُهُ عَنِ الثُّوبِ يُصِيبُهُ الْخَمْرُ وَ لَحْمُ الْخَنزِيرِ أَوْ يُصَلِّي فِيهِ أَمْ لَا فَإِنَّ أَصْحَابَنَا قَدْ اخْتَلَفُوا فِيهِ فَقَالَ بَعْضُهُمْ صَلِّ فِيهِ فَإِنَّ اللَّهَ إِنَّمَا حَرَّمَ شَرِبَهَا وَ قَالَ بَعْضُهُمْ لَا تُصَلِّ فِيهِ فَكَتَبَ (ع) لَا تُصَلِّ فِيهِ فَإِنَّهُ رَجَسٌ».

از امام (ع) درباره حکم لباسی که به شراب و گوشت خوک برخورد کرده سؤال کردم، آیا می‌شود در این لباس نماز خواند...، حضرت در جواب پاسخ فرمودند، خیر. با این لباس نماز نخوان، چرا که نجس (پلید) است. (همان مدرک)

«في خير ابي سهيل عن ابي عبد الله (ع) سألته عن لحم الكلب؟ فقال: هو مسخ، قلت: هو حرام؟ قال هو نجس... يقولها ثلاثاً»

از امام صادق (ع) درباره گوشت سگ سؤال شد، فرمودند از حیوانات مسخ شده است، عرضه داشتیم حرام است، فرمود: نجس است و این کلمه را سه بار تکرار فرمود.

در روایت دیگر نیز از آن حضرت وارد شده است که فرمودند: «إِنَّهُ رَجَسٌ نَجَسٌ، سَگ پلید و نجس می‌باشد.» (وسائل الشیعه، حر عاملی، قم، مؤسسه آل البیت، چاپ دوم، ۱۴۱۴ هـ . ق، ج ۳، باب ۱۲، ج ۲، ۶)

در روایتی از امام رضا علیه السلام در مورد خوک آمده است:

«أَنَّهُ مَشُوهُ جَعَلَهُ اللَّهُ تَعَالَى عِظَةً لِلْخَلْقِ وَ عِبْرَةً وَ تَخْوِيفًا وَ دَلِيلًا عَلَى مَا مَسَخَ عَلَيْهِ خَلْقَتَهُ وَ لِأَنَّ غِذَاؤَهُ أَقْذَرُ الْأَقْذَارِ مَعَ عِلَلٍ كَثِيرَةٍ».

علت حرمت گوشت خوک آن است که خوک حیوانی مشوه (زشت صورت و زشت سیرت و زشت رفتار و زشت خلق) است. خداوند خوک را برای عبرت گیری انسان‌ها و ترساندن آنها از اعمال زشت آفرید (خوک جز حیوانات مسخ شده و نشان دهنده سیرت انسان‌های گنه‌کار است) و علت دیگر آن که غذای او کثیف‌ترین غذاهاست و علت بسیار دیگر که در خوک وجود دارد.

(علل الشرائع ۲ ۴۸۴ ۲۳۷ - باب العلة التي من أجلها حرم الخنزير)

د- اما در مورد علل نجاست سگ و خوک و هر نجس یا حرام دیگری که در احکام بیان شده است، ابتدا دقت شود که چون احکام از منبع علم و حکمت الهی که حد و نهایتی ندارد و انسان و همه چیز را او خلق نموده و به تأثیر و تأثر هر ارتباطی آگاه می‌باشد صادر شده است، چرایی یا علت یک حکم به یک یا دو

موضوع بر نمی‌گردد که اگر انسان آن را کشف کرد، بگوید همه‌ی علل را فهمیدم و اگر احیاناً آن را برطرف نمود، مدعی شود که پس دیگر این حکم جایگاه و ضرورتی ندارد.

به عنوان مثال: شاید در هزار سال پیش، علم آن قدر پیشرفت نکرده بود که به لحاظ فیزیکی مضرات خوک را کشف کند و مردم چون با عقل و استدلال خدا، پیامبر(ص)، قرآن و ... را پذیرفته بودند، احکام را نیز تابع بودند. پس از مدتی علم به وجود نوعی کرم در گوشت خوک پی برد که در دمای بسیار بالا نیز از بین نمی‌رفت. بسیاری گفتند: لابد علت حرام و نجس بودند همین بوده است، پس از مدتی به یمن پیشرفت تکنولوژی توانستند آن کرم را از بین ببرند. آیا خوک حلال و پاک شد؟! خیر. دوباره قرن یا قرون گذشته تا علم به مضرات دیگری پی برد و برخی گفتند: لابد علت همین است. و دوباره پیشرفت تکنولوژی انسان را قادر ساخت تا آنها را نیز از بین ببرد. آیا حلال و پاک شد؟ باز هم خیر. چرا که بیان این حرمت و نجاست، مشروط به چیزی نبود که اگر آن حذف شود یا از بین برود، حکم تعلق نگیرد. بلکه به طور کلی و مطلق حرام و نجس اعلام شده بود.

اکنون دانشمندان ضمن آن که «خوک» را ناقل بیماری‌هایی چون: مرض لادری در کشورهایی که (مثل آلمان و آمریکا) گوشت خوک زیاد مصرف می‌شود مبتلای بسیاری دارد - بیماری‌های معدوی به خاطر دیر هضم بودن - وجود سمی که در اصطلاح علمی آن را بوتولیسسم می‌نامند - مرضی که از کرم تریکین حاصل می‌گردد و به نام تریکیوز مشهور است (این مرض در کشورهایی چون آلمان بسیار و در کشورهای اسلامی اصلاً دیده نشده است) - مرض دشواری مضغ، بلع و تنفس - روماتیسم، کوفتگی عضلات و نوعی بیماری عضلانی که موجب مرگ ظرف مدت ۵ روز می‌گردد و ...، به کشف جدیدی دست یافته‌اند که هیچ پیشرفت علمی نمی‌تواند آن را از بین ببرد.

این دانشمندان (به ویژه انگلیسی) با انجام آزمایشات فراوان (و به ویژه با گوشت مرغ) دریافتند که «گوشت هر حیوانی، طینت آن حیوان را به خورنده منتقل می‌نماید». و بدیهی است که طینت حیوان قابل از بین بردن نیست، چرا که خلقتش بر این اساس است و نقش آن نیز در عالم خلقت و اکوسیستم و آن چه می‌کند نیز بر اساس همین طینت است.

لذا توجه می‌کنیم به حدیث پیامبر اکرم(ص) که به رغم منع اسلام از ترک خوردن گوشت، حتی درباره‌ی گوشت حلال نیز می‌فرماید: «شکم خود را قبرستان لاشه‌ی حیوانات نکنید». و امروزه علم پزشکی و تغذیه نیز ضمن آن که ترک خوردن گوشت را جایز نمی‌داند، زیاده روی در آن را نیز مضر بر شمرده است. در مورد سگ نیز ضمن تثبیت موجبات بیماری‌هایی چون: جرب، کچلی و امراض جلدی که در اثر قارچ‌ها به وجود می‌آید، هاری و بالاتر از همه مرض کرم کدوی سگ، انتقال انواع شپش‌ها از سگ به انسان، سرایت سل و غیره، ثابت شده است که حتی بیماری‌های سگ به انسان منتقل می‌گردد. حتی در آب دهان سگ میکروب‌هایی وجود دارد که (چنان چه در احکام اسلامی بیان شده است) به جز با خاک مال کردن از بین نمی‌رود.

ه - آن چه بیان شد، فقط مضرات فیزیکی یا جسمی حیوانات حرام یا نجسی مانند سگ و خوک بود و با دقت به آن چه در ابتدا بیان گردید، معلوم می‌شود که فرض به از بین رفتن تمامی این بیماری‌ها (اگر چه طینت قابل تغییر نیست)، سبب امید به حلیت و پاکی آنها نمی‌شود، چرا بشر پس از قرن‌ها به این مضرات پی‌برده و قطعاً مضرات دیگری هم هست که بشر قرن‌ها بعد پی‌خواهد برد، اما مضرات روحی، روانی، اخلاقی و ... به مراتب بیشتر است.

اولین ضرر و زیان بزرگ و مهلک روحی، روانی و معنوی، از ناحیه‌ی سبک شمردن و یا نادیده گرفتن حکم خدا و ترجیح محبت غیر و آن هم محبت «سگ و خوک» به محبت اطاعت از فرمان پروردگار منان متوجه انسان می‌شود.

ضرر مهلک بعدی، ریشه در حقارت روحی و تعلقات و به ویژه محبت آدمی که شاکله‌ی او را می‌سازد، به خاطر انس با یک حیوان، آن هم حیوان پلید و نجس دارد.

به عنوان مثال: در سگ، صفات خوبی وجود دارد (خداوند هیچ چیز بدی نیافریده است، بلکه چگونگی ارتباط و نحوه‌ی بهروری به خوب و بد تقسیم می‌گردد). در سگ حتی صفاتی وجود دارد که برای انسان حسنه محسوب می‌گردد. مانند: وفاداری، منعم شناسی، شاکر بودن و ...

همین صفات سبب مساعدت زمینه برای انس می‌گردد و این انس و صمیمیت، انسان را خوار می‌کند. جالب است بدانید در آلمان که بیشتر از سایر ملل اروپایی انس با سگ وجود دارد و معمولاً کودکان از همان ابتدا با سگ‌شان مأنوس و بزرگ می‌شوند، ردیله‌ی اخلاقی بسیار مخرب و مهلکی بروز یافته است. بسیاری از آلمانی‌ها می‌گویند: «ما سگ‌مان را بیشتر از افراد خانواده‌ی خود دوست داریم، چرا که آنها می‌روند، اما این می‌ماند!» لذا، تنها مونس، همدم، همراز، یار وفادار و محبوب یک آلمانی (و بسیاری دیگر در آمریکا و اروپا)، یک سگ است! حال از چنین انسانی در زمینه‌ی رشد و بروز استعدادهای انسانی، اخلاقی، اجتماعی و ... چه انتظاری می‌رود؟!

البته ناگفته نماند که هم خوابی با سگ که قابل تعلیم و انس نیز می‌باشد (به ویژه در جامعه‌ی زنان و دختران اروپایی) از حد اتفاق نادر گذشته و به یک رفتار طبیعی مبدل شده است. و جالب است که از بدترین فحش‌ها در همان آلمان - به خاطر ردیلت‌هایی که از این دو حیوان می‌شناسند، «Hund - سگ» و «Schwein - خوک» می‌باشد.

و- در خاتمه باید دقت کنیم که اگر نسبت به چیزی که حرام، معصیت، نجس و اعلام شده و به دوری یا پرهیز آن توصیه شده‌ایم علاقه‌ای در خود احساس کردیم، نباید به دنبال راه‌کاری باشیم که به نوعی آن را حلال نماییم و یا چون راه‌کاری پیدا نکردیم، آیات، احادیث، روایات و احکام را مردود یا مشتبه بخوانیم. ریشه‌ی همه‌ی انحرافات از همین محبت‌های ساده، بی‌ارزش و راه‌کارهای اشتباه آغاز می‌گردد. همه‌ی امتحان خدا، نسبت به چیزهایی است که ما به آن علاقه پیدا می‌کنیم، نه آن چه ذاتاً بدمان می‌آید و یا از آن متنفریم. لذا اگر حکم خدا را ترجیح دادیم، یک درجه رشد می‌کنیم و به کمال و انسانیت تمام نزدیک‌تر می‌شویم.

مهم این است که می‌توانیم امر و فرمان خداوند را ترجیح دهیم و در ارتباط با آن چه به آن علاقه داریم، چارچوب‌های را رعایت کنیم، یا خیر، بلکه نفس بر ما غلبه دارد.

ش (مشهد): معنای واژه‌ی سیاست چیست؟ چه تفاوتی بین تعریف «سیاست» در فرهنگ سیاسی اسلام و فرهنگ‌های غربی وجود دارد؟

x-shobhe: برای واژه‌ی «سیاست» معنای بسیار کثیر و متفاوتی ارائه شده است، تا آن جا که صاحب‌نظران می‌گویند: تا کنون حدود ۲۰۰ معنا برای این واژه ارائه شده است. اما به طور کلی می‌توان معنای ذیل را به عنوان مهم‌ترین معنای که در عرصه‌ی عمل و کاربرد نیز مورد استفاده قرار گرفته است، نام برد:

الف: سیاست به معنای «علم قدرت»:

عده‌ای از نظریه‌پردازان غربی مانند: فرانکل، ماکیاول، فرانکلین لووان بومرور، نیچه و ...، علم سیاست را «علم قدرت» دانسته‌اند. اگر چه این تعریف دست کم در عمل از ابتدای شکل حکومت‌ها در جامعه‌ی بشری وجود داشت، اما شاید تدوین کلاسیک این تعریف به «موریس دوورژه» بر می‌گردد. (اصول علم سیاست، موریس دوورژه، ترجمه دکتر ابوالفضل قاضی، صص ۱۸-۱۷)

باید توجه داشت که هیچ دلیل علمی برای این تعریف (سیاست یعنی قدرت) ارائه نشده است، بلکه چون از همان ابتدا قدرتمندان، اگر هیچ اطلاعی از علم سیاست نداشته باشند، حکومت و سیاست به معنای حکومت را در اختیار گرفته‌اند، طرفداران قدرت نیز این تعریف را ارائه داده و با نقد تعاریف دیگر بر آن پافشاری دارند.

ب- سیاست به معنای «علم دولت»

عده‌ای دیگر از نظریه‌پردازان غربی، نظریه‌ی فوق را تعدیل کرده و بیان داشته‌اند که سیاست یعنی «علم دولت» و منظور علمی است که رفتار دولت را مورد بررسی و مطالعه قرار می‌دهد. (نظریه‌های دولت، اندرووینست، ترجمه حسین بشری، ص ۲۰)

نظریه‌پرداز مشهور رافائل بر این نظر است: «آن چه به دولت مربوط می‌شود یک امر سیاسی است» (همان مدرک) و بلونشلی نظریه‌پرداز مشهور دیگر نیز می‌گوید: «علم سیاست به معنای درست کلمه، علمی است که دولت را بررسی می‌کند» (همان مدرک)

ج- تعاریف متفرقه:

البته تعاریف متفرقه‌ی دیگری نیز ارائه شده است که بعضی از آنها به صورت مستقیم و غیر مستقیم بیان یا تلفیق معنای فوق می‌باشد. به عنوان مثال:

هارولد لاسول معتقد است سیاست یعنی علمی که می‌آموزد، چه کسی می‌برد؟ چه زمانی می‌برد؟ چرا می‌برد؟ چگونه می‌برد؟ (جامعه و حکومت - مک آیور - ترجمه ابراهیم علی‌کنی - بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۶)

ماکس وبر، جامعه‌شناس معروف آلمانی معتقد است سیاست یعنی حرفه؛ سیاست، تلاشی است برای مشارکت در کسب قدرت و سعی در اعمال نفوذ برای اختصاص دادن قدرت در هر رده‌ای از تشکیلات، اعم از گروه‌ها و یا دولت‌ها. بنا بر این هر کس با هر انگیزه، چه اهداف آرمانی و چه اهداف مادی و چه اهداف جاه‌طلبانه و چه لذتی که از کسب قدرت به دست می‌آید، دست به هر اقدامی برای مشارکت در قدرت

بزند، عمل سیاسی انجام داده است. (فصلنامه سیاست خارجی، سال سوم، شماره ۱، سیاست چیست و چگونه تعریف می‌شود، فرهنگ رجایی، ص ۱۸۶)

د- سیاست در فرهنگ سیاسی اسلام:

تعریف یا معنای واژه سیاست در فرهنگ اسلامی کاملاً متفاوت است:

فرهنگ دهخدا، واژه سیاست را به «تدبیر امور و مصلحت اندیشی و دوراندیشی معنا کرده است. (لغت‌نامه دهخدا، ج ۳۸، حرف س، واژه سیاست)

فرهنگ معین، سیاست را به معنای حکم راندن به رعیت و اداره کردن امور داخلی و خارجی کشور و هم چنین به معنای داوری، سزا، تنبیه و جزا آمده آورده است. (فرهنگ معین، تک جلدی، حرف س، واژه سیاست). نظریه پردازان و سیاستمداران اسلامی، عموماً سیاست را به معنای «تمشیت امور» چه در امر دولت و چه غیر دولت آورده‌اند، چرا که سیاست در هر امری روان است. و تمشیت امور نیز در فرهنگ معین «روان کردن، راه انداختن و سامان دادن نیز آمده است» که مستلزم همان مصلحت اندیشی، دوراندیشی و اداره‌ی امور می‌باشد.

امام خمینی(ره) به عنوان یک فقیه عالیقدر، دانشمند فلسفه، عرفان و فقه اسلامی و نیز سیاستمدار برجسته‌ی نظری و عملی می‌فرماید:

«سیاست این است که جامعه را هدایت کند و راه ببرد، تمام مصالح جامعه و تمامی ابعاد انسان و جامعه را در نظر بگیرد و اینها را به طرف چیزی که صلاحشان هست هدایت کند.» (صحیفه امام، ج ۱۳، ص ۴۳۲)

ش (مشهد): آغاز پیدایش اندیشه‌ی «جدایی دین از سیاست» از چه زمانی بوده است؟ و چرا می‌گویند: سیاست بد است و به ویژه به ما طلبه‌های جوان توصیه می‌کنند که وارد سیاست نشوید که آلوده می‌شوید؟!

X-shobhe: تاریخچه‌ی غیر مدون اندیشه‌ی «جدایی دین از سیاست» از همان موقعی آغاز شد که جامعه و ضرورت اداره و تدبیر امور جامعه و تشکیل حکومت یا دولت (بزرگ یا کوچک) شکل گرفته است. چرا که از همان ابتدا دو گروه داعیه‌ی هدایت، اداره و حکومت بر جامعه را داشتند. گروه اول: انبیای الهی می‌باشند که فقط احکام و اوامر الهی را موجب رشد و کمال فرد و جامعه اعلام نمودند. و گروه دوم: سلاطین، حاکمان، زورمداران و گردنکشان هستند که ملت‌ها را ملزم به اطاعت از قوانین دلخواه خودشان می‌دانستند و می‌دانند.

چنان چه در قرآن کریم می‌خوانیم، وقتی خداوند متعال به موسی و هارون (ع) مأموریت داد که به سوی فرعون بروند، در اولین دستور فرمود که به فرعون بگویند که دست از این قوم بردارند و هدایت آنها را به نبی مرسل بسپارند:

فَاتِيَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلا تُعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بآيَةٍ مِنْ رَبِّكَ وَ السَّلَامُ عَلَي مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى (طه - ۴۷)

پس هر دو به سوی او بروید و بگویند که: بی‌گمان ما دو تن فرستاده پروردگارت هستیم، پس بنی اسرائیل را با ما بفرست و ایشان را عذاب مکن! به یقین تو را از پروردگارت آیتی آوردیم، و درود بر آن کس که پیروی راه راست کرد!

و آنان نیز چنین کردند. وقتی به نزد فرعون رفتند، نگفتند: آمده‌ایم تو را به یکتاپرستی دعوت کنیم، اگر چه در معنای رسول و دعوت آنها همین معنا نیز جاری است، بلکه ابتدا گفتند: آمده‌ایم تا فرزندان اسرائیل را با ما بفرستی.

فَاتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ * أَنْ أَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ (الشعراء ۱۶-۱۷)

پس هر دو به سوی فرعون آمدند، و گفتند: بی‌گمان ما فرستاده پروردگار جهانیان هستیم * آمده‌ایم که فرزندان اسرائیل را با ما [از فلسطین] بفرستی.

با پیروزی ادیان الهی و طرفداری گسترده‌ی مردم از انبیاء، اوصیاء و اولیای الهی، زورمداران و طغیان‌گران که نمی‌توانستند دین را از مردم بگیرند، سعی کردند با ترفندهای دیگری وارد عمل شوند، لذا این ساز را نواختند که «بسیار خوب، شما می‌توانید متدین باقی بمانید. اما دین یک مسئله‌ی شخصی است و نه اجتماعی و سیاسی، پس دین از سیاست جداست. اهل دین، امور دینی را اداره کنند و ما (قدرت طلبان)، سیاست و حکومت را اداره می‌کنیم.

الف - حتی در تاریخ اسلام شاهدیم که نه تنها بت پرستان حاکم بر شبه جزیره‌ی حجاز به پیامبر (ص) وعده‌ی ثروت و قدرت دادند تا از داعیه‌ی خود دست بردارند، بلکه در ادامه نیز چنین شد. چنان چه شاهدیم در ماجرای سقیفه و پس از آن چنین شایع کردند که در دین‌داری، ایمان، علم، تقوا، درایت و جانشینی حضرت علی علیه‌السلام بر اساس ماجرای غدیر خم و ... شکی نیست، اما دین یک مسئله است و «سیاست و حکومت» مسئله‌ی دیگری است و اکنون که حضرت رسول اکرم (ص) رحلت نموده است، مصلحت است که با توجه به مسائل متعددی، چند صبایی ما حکومت را اداره کنیم.

ب- پس از شهادت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز، معاویه جدایی دین از سیاست را اعلام نمود و پس از ماجرای کربلا و شهادت امام حسین علیه السلام، یزید ملعون پایان دین را اعلام نمود.

از آن پس نیز خلفا که نه شیعه بودند و نه سنی، اما باید بر جامعه‌ی اسلامی حکومت می‌کردند، از آن جهت که نمی‌توانستند به دروغ ادعا کنند که ما شیعه هستیم- چرا که در آن صورت باید حکومت را به امام عصرشان تسلیم می‌کردند- ادعا کردند که ما سنی [پایبند به سنت شیخین] هستیم. و امامان یا علما باید به امور دینی بپردازند و ما به حکومت. لذا همه‌ی ائمه(ع) را به خاطر نقش آنها در سیاست و ترس از سقوط حکومت به شهادت رساندند و نه به خاطر بیان احکام وضو، طهارت، غسل و

ج- جدایی دین از سیاست به صورت مدون نیز پس از رنسانس و سقوط حکومت جبار و خرافاتی کلیسا بر جهان غرب شکل گرفت و رفته رفته با ارائه‌ی نظریات متفاوت و تبلیغات گسترده تکمیل شد.

اما برای روشن‌تر شدن موضوع توجه به نکات ذیل ضروری است:

«دین» به معنای «آیین و روش زندگی» و نیز «سیاست» به معنای «تدبیر امور اداره‌ی جامعه» اموری نیستند که به یک گروه خاص اختصاص داشته باشند و یا جدا کردن آنها از یک دیگر معنا و مفهومی داشته و یا اصلاً ممکن باشد. لذا «جدایی دین از سیاست»، دروغی بیش نیست.

با توجه به معنای فوق معلوم می‌شود که همه‌ی انسان‌ها «دین» دارند، منتهی تفاوت یا حتی تضاد در نوع «دین» آنهاست و نه در دینداری و بی‌دینی. بت پرستی، و ایسم‌های متفاوت امروزی چون: هگلیسم، مارکسیسم، کمونیسم، امپریالیسم، فمینیسم و ... نیز دین هستند. چرا که تعریفی از اول و آخر و مسیر جهان (جهان بینی) و باید و نبایدهای (ایدئولوژی) منطبق با آن جهان‌بینی ارائه می‌دهند و مردم را به سوی آن دعوت می‌کنند. لذا آنان که مخالف دین هستند، در واقع می‌گویند: دین تو نه! اما دین من آری! سیاست نیز امری نیست که کسی بخواهد مخالف آن باشد. همه، چه بخواهند و چه نخواهند، با سیاست- به معنای عام یا خاص آن- زندگی می‌کنند.

هر موضعی که در برابر هر موضوعی اتخاذ گردد، نوعی سیاست تلقی می‌شود. و انسان در برابر همه چیز موضع دارد، یا موافق است یا مخالف یا بی‌تفاوت و همه این واکنش‌ها به سیاست یاد می‌شود و در لفظ می‌گویند فلانی سیاستش این است.

به عنوان مثال در مسئله‌ی سیاست به معنای خاص حکومت، دولت، قدرت حاکمه و ...، انسان هر موضعی که بگیرد، خود نوعی سیاست است. اگر کسی موافق و مدافع سیاستی باشد، نوعی سیاست است - اگر مخالف و معارض سیاستی باشد، سیاست است - اگر حرف بزند (بر له یا علیه)، نوعی سیاست است - و اگر سکوت کند و کنار بکشد نیز نوعی سیاست است. پس گریزی از سیاست نیست.

لذا بیش از پیش مشهود است که شعار «جدایی دین از سیاست»، دروغی بیش برای کنار گذاشتن مردم و تک تازی در حکومت و قدرت نیست.

با توجه به نکات فوق معلوم می‌شود که پس هیچ دینی (اعم از ادیان الهی و یا مکاتب بشری) وجود ندارد که در باره‌ی حکومت، سیاست، دولت، قدرت و ...، نظر و باید و نبایدی نداشته باشد. حتی سکولاریسم، نیز نوعی سیاست را دیکته می‌کند. و امر و دعوت به «جدا دانستن دین از سیاست» نیز خود دیکته‌ی نوعی سیاست است.

علت تبلیغ بر علیه ورود به مسائل یا امور سیاسی نیز ناشی از حيله‌ی قدرت طلبان مستکبر و حماقت برخی به اصطلاح متدین است.

می‌گویند: وارد سیاست نشوید که کثیف و آلوده می‌شوید! غافل از آن که کنار کشیدن به هنگامی که انسان متدین باید در صحنه باشد، خود سیاستی بسیار کثیف و آلوده است. در واقع سیاست تسلیم، شرک، پذیرش تحقیر، استعمار، استثمار و استحمار (خر کردن) است که توسط مستکبرین شیطان پرست ترویج می‌گردد.

البته باید توجه داشت که فرق است میان «سیاست» با «سیاسی کاری» به اصطلاح امروزی. سیاست یا شرکت در امور اداری جامعه، یا همان حکومت و دولت، امری الهی، عقلی و فطری است و چنانچه بیان شد، احدی را امکان گریز از آن نیست، اما «سیاسی کاری»، به معنا دغل بازی، زد و بند، باند بازی، لابی‌کاری، رانت خواری و ... نتیجه‌ی همان اندیشه‌های ماکیاولی است.

لذا شاهدیم که حضرت امام خمینی (ره) خطاب به حکومت ظالمانه‌ی پهلوی که شایع می‌نمود سیاست کثیف است و علمای محترم و پاک و طاهر و مؤمن و ... نباید وارد آن شوند، بدین مضمون فرمود که اگر منظورتان از سیاست، همان «پدرسوخته بازی» است، آن مال شما و ما دخالت نمی‌کنیم. اما سیاست به معنای اداره‌ی امور حکومتی مردم، چیزی نیست که دین در آنجا سکوت کرده و بگوید: بیان احکام وضو، طهارت، غسل، نماز ... و سایر عبادات شخصی با خدا، و بیان احکام و اجرای مابقی امور اجتماعی و سیاسی مانند: حکومت، دولت، ولایت، جنگ، صلح، اقتصاد، قوانین اجتماعی و ... با گردنکشان خودتان. نماز خواندن و تلاوت قرآن کریم (بدون عمل)، دعا و توبه و ... با آحاد مردم، اما اداره‌ی استعدادهای سیاسی، حکومتی، اقتصادی، بهره‌وری از منابع و انرژی‌ها و ... با یک عده‌ی خاص که با قدرت و زور به حکومت رسیده‌اند؟! آخر این چه جور دینی است و یا اساساً چه گونه خدایی است؟!

لذا شاهدیم تمامی کسانی که شعار «جدایی دین از سیاست» سر می‌دهند، اگر چه قیافه‌ای مقدس مآب به خود بگیرند، خواسته یا ناخواسته در راستای سیاست‌ها، اهداف و منافع آمریکا و سایر شیاطین بزرگ و کوچک حرکت می‌کنند.

ش (تهران): جنگ نرم چیست؟ می‌گویند این واژه در گوگل معادل ندارد. تاریخچه‌ی جنگ نرم چیست؟

x-shobhe: جنگ نرم، یکی از روش‌ها (تاکتیک‌های) مقابله و مبارزه‌ی دو جناح یا دو طیف متخصص است. وقتی اهداف، برنامه‌ها و منافع دو جریان (دو طیف) با یکدیگر منافات پیدا می‌کند و در واقع تداوم بقای هر یک منوط به تسلیم و یا از میان رفتن طیف دیگر می‌شود، صف‌آرایی و جنگ بین این دو جناح آغاز می‌گردد و هر یک ضمن دفاع از خود، سعی در از میان برداشتن دیگری می‌نماید.

الف- سبک جنگ‌ها متفاوت است و در هر جنگی نیز روش‌ها (تاکتیک‌ها) و تسلیحات (ابزار) متفاوتی به کار گرفته می‌شود. مثل جنگ سخت (مسلحانه، نظامی) با شمشیر و یا بمب‌های خوشه‌ای و لیزری و اتمی-جنگ اقتصادی با شیوه‌ها و رقابت‌های ناسالم، مخرب و نابود کننده مثل تحریم و با استفاده از ابزارهای متفاوت بانک، بیمه، حمل و نقل، قوانین صادرات و واردات، قوانین بین‌الملل و ... - جنگ نرم یا همان جنگ روانی با ابزار تبلیغاتی و امروزه رسانه‌ای.

ب- روش تبلیغ و ضد تبلیغ به هر نوعی، مانند: دروغ پراکنی، شایعه‌سازی، ایجاد شبهه، تخریب شخصیت، ایجاد تهدید واهی، ایجاد امید واهی، تغییر باورها، تهاجم‌های فرهنگی و ...، همه از عرصه‌های متفاوت «جنگ نرم» است و هر ابزار تبلیغاتی، اعم از تریبون، منبر، قلم، کتاب، اینترنت، جراید، فیلم و هنر، شعر و موسیقی و ... نیز از ابزار این جنگ وسیع و مؤثر قلمداد می‌گردد.

ج- این که واژه‌ی «جنگ نرم» در گوگل معادل ندارد، سخن احمقانه‌ای است که زیبا کلام مطرح نموده است. قرار نیست که هر واژه‌ای در گوگل معادل داشته باشد و اگر نداشت، معنایی نداشته باشد و یا مصداق آن در خارج فاعیت باشد. گوگل کتاب مرجع و منبع علمی ما نیست. غربی‌ها از واژه‌ی soft power به معنای «قدرت نرم» استفاده می‌کنند که البته اگر چه در معنا نزدیک است، اما آن جامعیت در بیان موضوع را ندارد. چرا که «جنگ نرم» سیاست و عمل آن «قدرت نرم» برای براندازی است و نه خود آن.

د- تاریخچه‌ی «جنگ نرم» را می‌توان از دو منظر «عام» و «خاص» مورد بررسی قرار داد. از منظر آن، جنگ نرم از همان موقعی روش و تاکتیک دشمن قرار گرفت که ابلیس بر خود تکبر نمود و بر انسان حسادت برد و چنین قسم خورد:

«قَالَ قَدِ عَزَّيْتُكَ لِأَعْوِيْتَهُمْ أَجْمَعِينَ» (ص - ۸۲)
گفت: (سوگند) به عزت تو که همگی آنان را گمراه خواهم ساخت.

اغوا، یعنی فریب دادن، مستلزم جنگ نرم است و روش آن نیز خلاف نشان دادن حقایق و واقعیات است. راست را دروغ، دروغ را راست، امنیت را تهدید و تهدید را امنیت، یقین را شبهه و شبهه را یقین کردن، زشت را زیبا و زیبا را زشت جلوه دادن و ...، همگی همان «جنگ نرم» است. لذا شیطان پس از آن که گناه انحراف و سرپیچی خود را که ناشی از تکبرش بود به گردن خداوند سبحان انداخت، گفت:

قَالَ رَبِّ يَا أَعْوِيْتَنِي لِأَزِيْنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ
لَأُعْوِيْتَهُمْ أَجْمَعِينَ (الحجر - ۳۹)

آن گاه شیطان گفت: خدایا [حال که] مرا گمراه کردی من نیز در زمین (همه چیز را) در نظر فرزندان آدم جلوه می‌دهم (تا از یاد تو غافل شوند) و همه‌ی آن‌ها را گمراه خواهم کرد.

در تاریخ بشر و به ویژه تاریخ اسلام نیز نموده‌های بارزی از «جنگ نرم» دیده می‌شود که شاید بتوان به روش‌ها و تاکتیک‌های تبلیغی و ضد تبلیغی معاویه و سپس عمر عاص لعنت‌الله علیهما، به عنوان یکی از شاخص‌ترین آنها اشاره و استناد نمود. از او پرسیدند: چرا برای مقابله با حضرت علی علیه‌السلام این قدر پول خرج می‌کنی؟ گفت: هزینه‌اش از هزینه‌ی جنگ کمتر است.

ه- اما از منظر خاص یا همان تئوری آکادمیک، «جوزف نای» اولین کسی است که آن را به صورت علمی و تحت عنوان «قدرت نرم» مطرح کرد. در این نظریه نیز چنان چه بیان شد، مهم‌ترین حوزه‌ی اعمال و تأثیرگذاری قدرت نرم بر طرف مقابل، حوزه‌ی رسانه است. بهره‌گیری از رسانه‌ها و امکاناتی که فرد را قادر می‌سازد تا برای تأثیرگذاری بر طرف مقابل، به اعمال قدرت بپردازد.

شاید در جهان غرب «سان تزو» اولین کسی باشد که در این موضوع کار کرده است. او در کتاب «هنر جنگ» می‌نویسد:

«می‌شود جنگید، اما مهم‌ترین کار این است که شما در یک نبرد بدون جنگ، پیروزی را به دست آورید» و در تشریح چگونگی آن می‌نویسد: «باید به استراتژی‌های رقیب و روحیه‌ی او حمله کرد؛ به گونه‌ای که آن‌ها بپذیرند که شکست خواهند خورد. اگر کسی در ذهنش بپذیرد که شکست می‌خورد، حتماً در دنیای واقعی نیز شکست خواهد خورد. زیرا آن چه فرد را به مقاومت تشویق می‌کند، روحیه است.»

مردم از دین و گرایش آنها به معصیت و شیاطین بزرگ (آمریکا و ...) و مدهوشی مظاهرشان است مخالفت کند و ...

اگر دینداری بدون دینی شدن حکومت و دولت میسر بود، اسلام امر به حکومت اسلامی و اطاعت از رسول و اولی الامر در همه مسائل و از جمله مسائل حکومتی و اداره‌ی امور جامعه نمی نمود و مردم ایران نیز در دوره‌ی شاهان فاجر دیندارتر می شدند.

حکومت دینی (اسلامی) یعنی حکومت فقه و قوانین الهی. بدیهی است که اگر این قوانین حاکم نگردند، قوانین غیر الهی (شیطانی) حاکم می گردند.

حال چطور ممکن است که دینداری مردم تحت حکومت قوانین ضد دین رشد و تکامل یابد؟!

www.x-shobhe.com

ش (تهران): آقای زیبا کلام در باره ی «جنگ نرم» گفته است: «این اصطلاح در ایران تولید شده و زاده همان تفکر توهم توطئه‌ای است که در ایران و برخی از سران وجود دارد»؟!

x-shobhe: این مبحث از افاضات سیاسی ایشان نیز در قالب دو مقوله‌ی متفاوت است که باید جداگانه مورد بحث و بررسی قرار گیرد:

الف: واژه یا اصطلاح «جنگ نرم» در ایران تولید شده و به قول خودشان هر چه در گوگل یا ویکیپدیا جستجو کرده‌اند اصطلاحی مانند «Soft war» در مقابل «Hard war» نیافته‌اند! آنها می‌گویند: آن چه «جوزف نای» یا ژوزف نای، نظریه‌پرداز معروف غربی بیان داشته است «قدرت نرم» است و نه جنگ نرم. پاسخ بسیار آشکار و روشن این است: چه کسی گفته حتی اصطلاحات ما باید در آن طرف تولید و این طرف ترجمه و مصرف شود؟! این چه «نوکری ذهن» و «گدایی علم» است که گمان نماییم اگر یک واژه یا اصطلاح (به ویژه در علوم سیاسی) از هاروارد یا سورن و حلقوم و دهان یک خارجی بیرون نیامده باشد، دیگر معنا و مفهوم و کاربردی ندارد؟! ادبیات و به ویژه ادبیات سیاسی که لباس و قابلمه‌ی تفلون و لوازم صوتی و تصویری نیست که به دنبال مارک و مبدأ ساختش (... made in) بگردند و مانند عوام جاهل اگر دیدند که خارجی است، چشم بسته بگویند «لابد خوب است» و به داشتن آن فرحناک شده و پز بدهند و اگر دیدند که تولید داخل است بگویند به درد نمی‌خورد!

زبان شیرین فارسی در ادبیات و به ویژه ادبیات سیاسی خود خیلی اصطلاحات دارد که ساخت داخل است. مثل «بوقلمون صفتی» - «نان به نرخ روز خوردن» - «با پنبه سر بریدن»، «ماست مالی کردن» و یا ... که هیچ کدام با جستجو در گوگل قابل معادل یابی به زبان انگلیسی نیست.

خوب حالا چه باید بکنیم که قبلاً یک اروپایی یا آمریکایی این اصطلاحات را نساخته است تا آقایان مدعی روشنفکری، مفهومی را درک و واقعیتش را باور کنند؟

مثلاً اگر دیدیم که یک شخصیتی بوقلمون صفت است و نان را به نرخ روز می‌خورد، دیگر این اصطلاح را به کار نبریم؟! یا اگر دیدیم یک عده «مجرم یقه سفید» و احیاناً با چشم ابروی روشن، با لبخند و قیافه‌های دیپلماتیک، هست و نیست و دار و ندارمان را به غارت می‌برند، نگوییم «با پنبه سر می‌برند» و خود را به نفهمی بزنیم؟! یا اگر دیدیم یک عده وسط افتاده‌اند و می‌خواهند با هوچی‌گری و بحث‌های انحرافی، توطئه‌ی براندازی و خیانت‌های دست‌اندرکاران را «ماست مالی» کنند، این اصطلاح را نگوییم، چون در خارج تولید نشده است؟! انصافاً کدام اصطلاحی بهتر و بیشتر از «ماست مالی کردن» هدف و سمت و سوی تلاش‌های مذبوحانه‌ی سربازان بی‌جیر و مواجب در جبهه‌های جنگ نرم برای پوشش دادن به این جنایات را تعریف می‌کند؟

ب: جنگ نرم زاده همان تفکر توهم توطئه‌ای است که در ایران و برخی از سران وجود دارد:

بدیهی است کسانی که [به ویژه مدعیان اندیشمندی و حتی نخبگی و آن هم در عرصه‌ی سیاست (!؟)] نمی‌فهمند مفهوم «جنگ نرم» چیست؟ و نیز پس از گذشت مدتی طولانی از آشکار شدن و شکست توطئه، فرار توطئه‌گران، اقرارهای بازداشت شدگان، مصاحبه‌ها و اعلامیه‌های سران دست دوم و سوم توطئه در داخل و ... از یک سو و دست‌پاچگی و ذوق زدگی و هروله‌های اوبامای آمریکایی، نتانیا‌هوی انگلیسی، کوردن انگلیسی، سارکوزی فرانسوی، مرکل آلمانی، مریم رجوی منافق و سایر رقاصه‌ها و مفسدین، گمان می‌کنند واقعیت «توطئه» یک توهم است، اگر وابسته نباشند، به طور قطع خود یکی از

کشته‌های این توطئه و جنگ نرم هستند و این خطای ماست اگر متوقع باشیم که سخنی به گوش مردگان برسانیم!

إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَ لَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا
وَلَّوْا مُدْبِرِينَ» (النمل - ۸۰)

تو نمی‌توانی سخنت را به گوش مردگان برسانی و نمی‌توانی کران را هنگامی که روی
بر می‌گردانند و پشت می‌کنند صدا کنی.

لذا، سعی در تفهیم به آقای زیبا کلام و امثال ایشان را نداریم. اما به اذهان عمومی می‌گوییم که چنان چه مشاهده کرده و می‌کنید «جنگ نرم» واقعیت و وجود دارد. تاکتیکش ایجاد شکاف و چند دستگی در درون با تغییر فرهنگ‌ها و باورها و سلاحش «کلام» در قالب دروغ، شایعه، شبهه، ضد تبلیغ، تهمت، مظلوم‌نمایی و عوام فریبی و هدفش همان کشتن تعقل، تفکر، تأمل، بصیرت و در نهایت هویت و شخصیت مستقل خواص و عوام و به یغما بردن همه‌ی هستی یک ملت است.

امثال آقای زیبا کلام انتظار دارند (یا می‌دانند ولی می‌خواهند به ما چنین القا کنند) که تا دولت‌های فراماسون و صهیونیست به صورت مستقیم اعلام نکنند که ما وارد «جنگ نرم» با جمهوری اسلامی ایران شده‌ایم و انواع توطئه‌ها را برای ساقط نمودن این نظام به کار می‌بریم، چنین چیزی وجود خارجی ندارد! در حالی که [چون دیگر کشته‌ی این جنگ نرم هستند] نمی‌توانند دقت کنند که آنها حتی وقت لشکر کشی و اشغال نظامی نیز نمی‌گویند که ما تهاجم نظامی کرده و وارد جنگ سخت شده‌ایم، بلکه می‌گویند: ما با جنگ پیش‌گیرانه امنیت داخلی خودمان و جهان را ثبات می‌بخشیم، ما با اشغال نظامی کشورها، با تروریسم مبارزه می‌کنیم، ما با کشتار ملت‌ها، دموکراسی را برای آنان به ارمغان می‌بریم و ...!

اینها همه اصطلاحات سیاسی تولید غرب است که لابد آقایان بلد هستند و اگر همین قدر هم نمی‌دانند، دیگر کاملاً کار از کار حیات آنها گذشته است و از تنفس مصنوعی یا شوک الکتریکی یا تزریق آدرنالین سیاسی هم کاری بر نمی‌آید.

ش (اصفهان): در غرب آزادی اجتماعی وجود دارد. اگر بدون آزادی معنوی به آزادی اجتماعی رسیده‌اند، پس زمینه‌ساز بودن آزادی معنوی برای آزادی اجتماعی زیر سؤال می‌رود؟

X-shobhe: منطق سؤال، مانند منطق ریاضی است. معادله‌ی یک مجهولی، دو مجهولی یا چند مجهولی. اما دست یابی به پاسخ صحیح وقتی ممکن است که صورت «معلوم» برای کشف مجهولات درست باشد. پس اگر صورت مسئله غلط و خطا بود، پاسخ صحیحی به دست نمی‌آید. ریشه‌ی بروز این قبیل سؤال‌ها یا شبهات نیز القای صورت مسئله‌ی غلط است. چه کسی گفته است که در «غرب آزادی اجتماعی» وجود دارد؟ البته این دروغ چنان به زور به اذهان القاء شده است که حتی اجازه‌ی فکر کردن و تأمل در آن را نیز به خود نمی‌دهند و سریع می‌گویند: این که دیگر معلوم و مشهود است. در صورتی که واقعیت آن، چنین نیست.

الف- پیش‌تر مباحث مشروحی در خصوص آزادی و یا به تعبیر غربی آن «دموکراسی» و نیز واژه‌هایی چون آزادی مطلق، آزادی اجتماعی، آزادی فردی و ...، در همین سایت درج شده است که مطالعه‌ی یک یا برخی از آنان، بخش قابل توجهی از پاسخ را ارائه می‌دهد.

ب- شاید باور این مطلب [برای کسانی که با تعمق و تفکر لازم] در غرب زندگی نکرده و یا به مسائل و روابط آنان آشنایی کاملی ندارند، سخت باشد که در غرب «آزادی فردی و اجتماعی» نیز آن گونه که تبلیغش را می‌کنند، وجود ندارد.

در غرب همگان آزادند، آن طور که به آنان دستور داده شده و دیکته می‌شوند، باشند. اما اگر قرار باشد که قدمی از آن تعاریف و دستورالعمل‌ها پا فراتر نهند، نه تنها هیچ گونه آزادی وجود ندارد، بلکه با شدیدترین برخوردها مواجه می‌گردند. چنان چه نحوه‌ی برخورد پلیس با تظاهر کنندگانی که شکایتی جز اوضاع بد اقتصادی یا مخالفت با قوانین بازنشستگی، یا گرانی، یا افزایش شهریه‌ی دانشگاهی و ... نداشتند، خود دلیل بر مدعا نسبت به چگونگی آزادی‌های فردی و اجتماعی در غرب است.

ج- در غرب (مثل فرانسه) حتی از یک کم‌دین معروف که کلامی بر علیه صهیونیسم از زبانش می‌پرد، نمی‌گذرند و او را از تمامی امکانات فردی و اجتماعی اش ساقط می‌کنند. در غرب (مثل آلمان و اتریش) حتی محققین و تاریخ‌شناسان را به خاطر انجام تحقیق و ارائه نتیجه مبنی بر نیافتن سند معتبر برای کشته شدن شش میلیون یهودی در نیم قرن پیش (هلوکاست) به سه تا پنج سال حبس با جریمه‌ی نقدی محکوم می‌کنند. در غرب که همه آزادند لخت، یا با لباس سرخ‌پوست‌های قدیم، سیاه‌پوست‌های جدید، با آرم فراماسون، شیطان‌پرست، صلیب و ... به کلاس درس بیایند، حجاب یک یا در نهایت ۳ دختر را تحمل نمی‌کنند و آنان را از حقوق فردی و اجتماعی خود محروم می‌کنند. در غرب (مثل انگلیس، آلمان، فرانسه و...) هیچ زن با حجابی حق رجوع به اداره‌ها را ندارد و اگر رجوع کرد، کسی حق مشکل‌گشایی از او را ندارد. در غرب (مثل آمریکا) حتی تلفن‌ها شنود می‌شود. ربایش، شکنجه و زندان هر مخالفی جزو قانون به تصویب رسیده است. پس آزادی فردی و اجتماعی در غرب، یک دروغ بزرگ است.

د- آزادی معنوی نیز یکی از شئون آزادی‌های فردی و اجتماعی است. پس اگر هیچ نقضی وجود نداشت به جز صلب آزادی‌های معنوی، خود دلیل بر این بود که در غرب آزادی اجتماعی وجود ندارد.

ه- پس همان طور که مشهود است، تا مردم در تکفیر طاغوت و ایمان به خدا آزاد نباشند، در بند و بنده‌ی دیگران هستند و همه‌ی آزادی‌های مشروع دیگر سلب می‌شود. اگر چه خود ندانند و یا ظاهر و تبلیغات، چیز دیگری را به نمایش بگذارد.

محال است شخص یا ملت و امتی که در پذیرش ربوبیت آزاد نیستند و مجبورند در اطاعت «رب النوع»ها، یعنی صاحبان زر و زور و تزویر و ظالمین و مستکبرین باشند، بتوانند از آزادی‌های فردی و اجتماعی مشروع و معقول برخوردار گردند.

www.x-shobhe.com

ش (تهران): زیبا کلام سقوط و مغضوب شدن سران را ضعف نظام می‌داند و مدعی است که در نظام‌های پیشرفته چون آمریکا یا کشورهای اروپایی اصلاً چنین اتفاقی نمی‌افتد و می‌پرسد باید دید که فرق و ضعف این نظام چیست؟

x-shobhe

امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرمایند:

هر کس عاشق (شیفته‌ی) چیزی شود، آن چیز دیده‌اش را کور و دلش را بیمار می‌کند.
چنین کسی با دیده‌ای ناسالم می‌نگرد و با گوشی ناشنوا می‌شنود؛ شهوت‌ها، خرد او را از هم گسیخته و دنیا، دلش را میرانده است. (امالی شیخ صدوق، ج ۳، ص ۵۳۱)

برخی از افراد، نظریه‌پردازان و کارشناسان اِبه ویژه در میان اساتید علوم سیاسی بسیار دیده شده [چنان عاشق غرب هستند که به طور کلی کر و کور شده‌اند و حتی اخبار منتشره‌ی خود آنها را نمی‌شوند و جنایات داخلی و خارجی و بدبختی‌هایشان را نمی‌بینند. برای این افراد، زهر بیگانه از عسل شیرین‌تر و عسل ناب خودی از زهر تلخ‌تر است.

در ادعای ایشان سه مقوله مطرح است. اول آن که در مدینه‌ی فاضله ایشان و همفکرانشان (آمریکا و اروپا) هیچ‌گاه چنین اتفاقی نمی‌افتد و سران هیچ‌گاه در حین یا پس از خدمت مغضوب و مفتضح نمی‌گردند. دوم این که بروز مکرر این اتفاق در داخل نشان از ضعف نظام جمهوری اسلامی ایران است و سوم آن که به دنبال تفاوت‌های نظام ما با نظامات الگوی ایشان می‌گردند.

الف- آیا در نظامات آمریکایی و اروپایی سران سقوط نکرده و مغضوب واقع نمی‌شوند؟

هر کس چنین ادعایی داشته باشد، نه تنها از علوم سیاسی و تاریخ هیچ نمی‌داند، بلکه به اندازه‌ی یک عوام ساده و بی‌سواد هم اخبار روز را دنبال نمی‌کند و یا آن که کر و کور از کنار آنها می‌گذرد و در توهم خود شاد است و هیچ خبری که این نعشگی و چرت عمیق را پاره کند، نمی‌پذیرد.

اگر بخواهیم از جنگ‌های داخلی سیاسیون غرب، مفتضح کردن یک دیگر، مغضوبیت نسبت به هم و نه فقط حذف حیثیتی و سیاسی، بلکه حذف فیزیکی و ترور و ... بگوییم، برای هر روزش کتابی لازم است. لذا در ذیل فقط به چند نمونه‌ی شاخص اشاره می‌شود:

در آمریکا، جان اف کندی «JFK» رئیس جمهوری محبوب مردم، به خاطر اندک اختلاف نظری با صهیونیسم در مخالفت با اتمی شدن اسرائیل، ترور می‌شود. پس از او برادرش رابرت کندی به ریاست جمهوری می‌رسد که چون نظرش با برادر موافق بود، او نیز ترور می‌شود. و به برادر سوم و کوچک‌تر «ادوارد کندی» هم می‌گویند که بهتر است بی‌سر و صدا یک سناتور باقی بمانی و اصلاً وارد این میدان نگردی و او نیز که عاقبت دو برادر را تجربه کرده بود، به راحتی و به سرعت می‌پذیرد.

پس از دو رئیس جمهور ترور شده، نوبت به نیکسون که در ضمن تئوریسین و دارای دکترین سیاسی است می‌رسد. او را نیز با قضیه «واتر گیت» رسوا و بی‌حیثیت می‌کنند. پس از او نوبت به ریگان می‌رسد که از همان ابتدا یک کابوی رسوایی در عرصه‌ی سینما بود، اما از قدرت سیاسی بالایی برخوردار بود. او نیز با قضیه‌ای تحت عنوان «ایران گیت» رسوا، مفتضح و حذف می‌شود.

پس از او نوبت به بیل کلینتون می‌رسد. همین که متوجه می‌شوند او بر تأسیس دو سرزمین به نام فلسطین و اسرائیل اصرار دارد، با شناختی که از نقطه ضعفش داشتند، فاحشه‌ای به نام «مونیکا» را به

سراغش می‌فرستند و جالب آن که در این مملکت دموکراسی، امن، حقوق بشری و طرفدار آزادی‌های جنسی و ...، از روابط نامشروعش در اتاق خصوصی‌اش فیلم و عکس تهیه کرده و به عنوان خیانت به ملت در شکستن قسم (!؟) رسوا و مفتضحش می‌کنند.

ماجرای جورج بوش پدر و سپس پسر که عکس‌های مست و جای تزریقش حتی در گالری همین سایت نیز درج شده است و سپس شکایت همسرش مبنی بر عیاشی و میگساری و دائم‌الخمری و پخش اخبار پیاپی از او، تاریخ مصرفش را با افتضاح منقضی و در نهایت با پرتاب لنگ کفش آن هم در کشور اشغال شده‌ی عراق بدرقه‌اش می‌کنند. (که البته پرتاب لنگه کفش سیاسی، کار آن خبرنگار مسلمان و مجاهد بود).

و اما به کشور فرانسه برویم. آقای ژیسکار دستن، سیاستمدار معروف بین‌المللی را با پرونده‌ی «الماس آفریقایی» که به عنوان رشوه اخذ کرده بود متفضح و رسوا می‌کنند و حتی بعد از دوره‌ی صدارتش، همسرش را به بهانه‌ی استفاده از بودجه بیت‌المال برای خرید بلیط چند پرواز داخلی به دادگاه می‌کشند (!؟) - برای رسوایی میتران، آن سیاستمدار قدرتمند فرانسوی، از هیچ بهانه‌ای فروگذاری نشده است و در آخر نیز نخست وزیر وی «پیر بری گووآ» را خودکشی کردندش! پس از او نخست وزیر فرانسه در دوره‌ی شیراک «ویلپن» نیز ترور می‌شود.

سارکوزی نیز به محض نشستن بر تخت صدارت، نسبت به رئیس‌جمهور قبلی گفت: «شیراک را مانند گوسفند از قلاب سلاخی آویزان می‌کنم» و شیراک نیز می‌گوید: «امروز بزرگ‌ترین مشکل فرانسه، شخص سارکوزی است».

در انگلستان، مهد فراماسون و پایتخت ابلیس، کسی نمی‌داند که رژیم و خاندان سلطنتی چیست و چرا باید باشد؟! ملکه الیزابت هنوز زنده است و فرزندش چارلز که امید جانشینی بر تخت سلطنت و پادشاهی را دارد دیگر پیر شده و کم مانده آرزو به گور شود. دایانا همسر چارلز از وضعیت کاخ و ماجراهای فراماسونی خسته می‌شود. اما این خستگی و اعتراض او را با یک تصادف بسیار رقت‌انگیز به پایان می‌رسانند و سپس مراسم تشییعی برای او برپا می‌کنند که فیلمش در جهان پخش می‌شود.

در ایتالیا، قریب به پنجاه و چند سال است که از استقلال و دوره‌ی موسیلینی می‌گذرد. در این مدت نزدیک به شصت دولت بر سرکار آمده‌اند. یعنی متوسط عمر هیچ دولتی به یک سال هم نرسیده است. چرا که حکومت کاملاً به سبک مافیا است و هر دولتی با توطئه، دولت قبل را مفتضح و برکنار می‌کند و خود به جای آن می‌نشیند.

البته اینها که بیان شد، فقط در سطح همان سرانی بود که آقای زیباکلام سنگ پیشرفتشان را به سینه می‌زنند. وگرنه در آمریکا و اروپا حتی اگر فرزند یک سرمایه‌داری چون صاحب شرکت فیات و ...، مسلمان شود (ادواردو آنیلی)، به همراه دوستش از پل پرتاب شده و کشته می‌شود. در اروپا و آمریکا حتی یک اندیشمند یا یک محقق تاریخ، اجازه‌ی مطالعه، خارج از میل و جهت و اهداف سران را ندارد وگرنه به حداقل ۵ سال زندان محکوم می‌گردد و حداکثر در یک تصادف زیر تریلی می‌رود.

اما در مورد روحانیت اروپا و آمریکا نیز دیدید که در ماه‌های گذشته چه کردند و چگونه با بیرون کشیدن و به جریان انداختن پرونده‌های پنجاه سال اخیر کلیسا، آنها را به عنوان تجاوزگر به کودکان رسوا کردند!

ب- ضعف نظام ما چیست که سرانش سقوط کرده و یا مفتضح می‌شوند؟

ب / ۱- اول آن که نظام جمهوری اسلامی ایران بر عکس نظامات غربی و ...، هیچ سرانی به جز «ولایت» و «مردم» ندارد. کدام سران؟! همه باید خدمتگزار باشند و بیش از این جایگاه و منزلتی ندارند که البته این

خود منزلت بسیار بزرگی است. تا آنجا که امام خمینی(ره) فرمود: به من خدمتگزار بگویید بهتر است تا امام.

در این نظام همه‌ی سران به اعتبار اسلام، ولایت و مردم سران شده‌اند و نه مانند آمریکا و یا کشورهای اروپایی به اعتبار حزب، صهیونیسم بین‌الملل و سرمایه‌های کلان در کارتل‌های تعیین‌کننده‌ی سیاست و حکومت و تصمیم‌گیرنده برای کشور و جهان. به همین دلیل ادبیات ما در تقسیم بندی، «سران» و «زیردستان» نیست، بلکه «خواص و عوام به معنای توده‌ی مردم» است.

ب/ ۲- با توجه به مشخصه‌ی مهم و قابل توجه فوق معلوم می‌شود که سقوط «خواص» ناشی از ضعف نظام اسلامی نمی‌باشد، بلکه از دو ضعف نشأت می‌گیرد که یکی از آنها به ملت بر می‌گردد و غیر قابل اجتناب است و باید مسیر تکامل را بپیماید و دیگری به خود خواص بر می‌گردد.

ضعف مردم در این است که اولاً اساس را بر باور می‌گذارند و ثانیاً تجربه‌ی کمی در دموکراسی و انتخاب دارند. چرا که قرون متوالی را زیر یوق سلاطین و زورمداران پشت سر گذاشته‌اند.

به خواصی که آقای زبیاکلام اشاره کرده و نکرده است اشاره می‌کنیم: اگر بازرگان، بنی‌صدر، موسوی، خاتمی، هاشمی، منتظری، صانعی... و خوئینی‌ها و کروبی‌ها، در این مملکت از جمله خواص می‌شوند، به خاطر عدم شناخت دقیق مردم از یک سو و اخلاص و باور آنها از سوی دیگر است.

آنها خود را مسلمان، انقلابی، ولایتی، خدمتگزار، خوش‌فکر، به دور از جناح‌بندی و حزب‌بازی معرفی می‌کنند و بدیهی است که مردم نیز اعتماد می‌کنند. اما پس از عملکردها، موضع‌گیری‌ها، غرب‌زدگی‌ها، نوکر صفتی‌ها، بی‌شخصیتی‌ها، رانت‌خواری‌ها و... متوجه می‌شوند که نه تنها انتخابشان صحیح نبوده است، بلکه فریب خورده‌اند. لذا نه تنها آنها را کنار می‌زنند، بلکه نسبت به آنها غضب می‌کنند. به همین دلیل است که سیاسیون یا خواص سقوط کرده یا بهتر بگوییم مردود شده‌ی این کشور، بیش از هر چیز مغضوب مردم می‌شوند و نه مغضوب احزاب یا جناح‌های مخالف.

اما ضعف «خواص» در این است که یا هنوز هویت اسلامی و ایرانی خود را باور نکرده و هنوز زنگار وابستگی به غرب و بت‌پرستی و طاغوت‌گرایی را نزدوده به عرصه‌ی سیاست در نظام جمهوری اسلامی ایران پا می‌گذارند و یا اگر ابتدا خوب بودند، کم‌ظرفیت بوده و پس از قدرت، گمان می‌کنند که در کشور هیچ کس جز آنها و آقازاده‌ها یا حزب، یا اقربا، یا باندشان وجود ندارد و یا اگر وجود دارد، نمی‌فهمد و حقی هم ندارند. لذا به محض روی برگردانی مردم از آنها بر علیه خود مردم و نظام غضب کرده و طغیان می‌کنند.

كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظٍ * أَن رَّءَاهُ اسْتَعْذَنِي
(العلق - ۶، ۷)

چنین نیست که انسان حق‌شناس باشد مسلماً طغیان می‌کند* به خاطر این که خود را بی‌نیاز می‌بیند. (البته نه این که غنی یا بی‌نیاز می‌شود، بلکه فریب خورده و خود را این‌گونه می‌پندارد).

ب/ ۳- و اما راجع به تفاوت‌های اساسی نظام جمهوری اسلامی ایران با نظامات غربی، تعجب است که چگونه این اساتید علوم سیاسی و مدعیان نخبگی تا کنون متوجه آن نشده‌اند. اصل و ریشه تفاوت نظامی اسلامی با سایر نظامات و به ویژه نظامات غربی، تفاوت در هدف اصلی و اهداف زیر مجموعه است. هدف در این نظام حاکم نمودن حکومت الهی طبق قوانین و اصول اسلام و وحی است تا توحید، عدالت و شرایط رشد و فلاح میسر گردد.

ولی هدف در حکومت‌های غربی، سلطه بر جهان و پر کردن شکم‌ها و جیب‌های طاغوت‌ها و مستکبران است. حتی به قیمت نسل‌کشی‌های دهشتناک در سرتاسر عالم.

لذا در آن جا هر کس پولدارتر و زوردارتر باشد، محبوب‌تر است و فقیر و مستضعف مغضوب و لایق مرگ است. [چنان چه خود را انسان‌های درجه‌ی یک نامیده و فدا شدن انسان‌های درجه دو و سه در راه سعادت بیشتر درجه یک را شرط ضروری بقا، تکامل و رشد می‌دانند] و در نظام الهی هر کس موافق شرک و ملزم به بندگی و وابستگی طاغوت باشد و فرهنگ کفر و شرک را ترویج کند و نظامات سلطه در عرصه‌های متفاوت سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، نظامی، اجتماعی و ... را تعقیب کند، مغضوب خدا، پیامبر(ص)، ولایت و مردم قرار می‌گیرد.

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ
(محمد - ۲۳)

اینان کسانی هستند که خدا لعنتشان کرده و کر و کورشان ساخته است.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ مَاثُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ
عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ
(البقره - ۱۶۱)

همانا کسانی که کافر شده و در حال کفر مردند، لعنت خدا و ملائکه و همه مردم شامل حال ایشان است.

فرق اساسی بعدی که نشأت گرفته در همان تفاوت هدف است، تضاد بین «ارزش»ها می‌باشد. در آن دیار هر چه نمود «شیطان» باشد ارزش است، در این جا هر چه نمود اسلام باشد ارزش است.

لذا در آن جا یک سرمایه‌دار و رانت خوار، با شعور و زرنگ و یک حقه‌باز سیاسی نخبه خوانده می‌شود و به همین دلیل به پست و مقام می‌رسد.

اما در این جا چنین شخصیتی ظالم، پست و حرام خوار نامیده می‌شود و حتی اگر به مقامی رسیده باشد، مغضوب واقع شده و به زیر کشیده می‌شود.

در آن دیار فساد و فحشا و جنایت از مظاهر دموکراسی قلمداد و القا می‌گردد و در اینجا از مظاهر غفلت و انحراف شمرده می‌شود.

در آن جا فقط احزاب (در واقع دو حزب) که آنها نیز باید وابسته به فراماسون و صهیونیسم باشند حکومت می‌کنند و در این جا هر کس را که مردم به ایمان، تقوا، اخلاص، علم، شعور، وفا، پشت کار و ... بشناسند، انتخاب می‌کنند. حتی اگر در تشخیص اشتباه کرده باشند.

و البته «میان ماه من تا ماه گردون - تفاوت از زمین تا آسمان است».

ش (خمین): به رغم کامل تر بودن و غنای اسلام، علت پیشرفت جهان غرب (به ویژه در تکنولوژی) و عقب افتادگی جهان اسلام و بالا بودن سطح رفاه آنان چیست؟ آیا صرفاً تلاش بیشتر است یا غارت منابع دیگر نیز مؤثر بوده است؟

X-shobhe: بدیهی است که علل متفاوت صعود یا هبوط یک ملت، با توجه به ابعاد بسیار گوناگون و غیر قابل شمارش و مؤثر در شکل گیری رشد صعودی یا نزولی، محدود نیست که بتوان در چند جمله یا حتی چند محور به آنها اشاره نمود. لذا در ذیل فقط به چند نکته توجه داده می شود:

الف- غنای علمی و فرهنگی اسلام عزیز، دلیلی بر غنای مسلمانان نمی باشد. چرا اغلب مسلمانان به سان صاحب گنجی می مانند که نه ارزش گنجشان را می دانند و نه از آن استفاده می برند.

دقت کنیم که کامل، نورانی یا الهی بودن یک دین یا یک کتاب، دلیل بر کمال کسانی که خود را به آن منصوب می کنند نمی باشد.

خداوند متعال درباره ی علمای یهود که کتاب را حمل می کردند، اما نه تنها بدان عمل نمی کردند، بلکه آن را وسیله ی سوء استفاده، تحریف، تخدیر و ترویج خرافات قرار داده بودند: می فرماید:

مَثَلُ الَّذِينَ خُمِلُوا الثَّورَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ
الْجَمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَاراً يَنْسُ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ
كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ
(الجمعه - ۵)

وصف حال آنان که تحمل (علم) تورات کرده و خلاف آن عمل نمودند [یا در دست تورات داشته و بدان عمل نمی نمودند] در مثل به حماری ماند که بار کتابها بر پشت کشد (و از آن هیچ نفهمد و بهره نبرد) آری قومی که مثل حالشان این است که آیات خدا را تکذیب کردند بسیار مردم بدی هستند و خدا هرگز (به راه سعادت) ستمکاران را رهبری نخواهد کرد.

ب- اگر چه جهان غرب در تکنولوژی بسیار پیشرفته تر است و تکنولوژی نیز بخش قابل توجهی از نیازهای مادی و رفاهی را تأمین می کند، اما همه ی پیشرفت و همه رفاه [اعم از مادی و غیر مادی] در نیاز به ابزار صنعتی خلاصه نمی گردد، لذا تکنولوژی نمی تواند ضامن رفاه کامل بشر گردد.

امروز به رغم آن که کشورهای در حال توسعه و بالتبع عقب افتاده، غبطه ی پیشرفت و رفاه کشورهای صنعتی غربی را می خورند، آنها از آشفتگی و نابسامانی های خود رنج هستند و به واپس گرایی خود، به ویژه در اصول انسانی که موجب بروز مشکلات عدیده در زندگی روزمره شده است اقرار دارند.

چنان چه شاهدیم بر اساس آمار و گزارشات خودشان، ناامنی، قتل، جنایت، تجاوز (حتی به کودکان در نهادهای دینی و علمی و ورزشی)، دزدی، فحشاء، اعتیاد و ... بی داد می کند، چه رسد به مباحثی چون: طلاق، سقط جنین، ارتباط نامشروع محارم و خانواده ی اول و ...

ج- در عین حال خداوند علیم و حکیم وعده داده است که هر کس به اندازه ی تلاشش از دنیا و آخرت سهم می برد.

وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى (النجم - ۳۹)
و این که انسان به جز کار و تلاشش سرمایه ای ندارد.

یا به تعبیر دیگر: برای انسان چیزی جز نتیجه ی سعی و کوشش وجود ندارد، نه در دنیا و نه در آخرت.

لذا ملت‌ها نیز به میزان کار و تلاششان به ترقی، رفاه و تعالی می‌رسند. در آن دورانی که اروپائیان هم چون اعراب و بربرها فقط به بندگی قیصرها و قتل عام یک‌دیگر مشغول بودند و ملل مسلمان در فراز و نشیب‌های سیاسی فرصت را برای بسط علم و عمل به آن مناسب می‌دیدند، به پیشرفت و رشد و ترقی و رفاه رسیدند و در آن دوران که خلفا و پادشاهان و سلاطین ظالم بین آنها اختلاف انداختند، همگان را چابیدند و با خونریزی‌های پی‌پی مردم را مرعوب خود کردند و سپس به خوشگذرانی و عیش و نوش پرداختند، اروپایی‌ها قیام کردند و سپس به سراغ صنعت و ثروت رفتند و از خامی و خواب مسلمانان نهایت بهره را بردند و سود و ثروت خود را چندین برابر کردند. که غارت ثروت، ذخایر، معادن، حتی آثار تاریخی کشورهای چون: ایران، مصر، ترکیه (عثمانی)، هندوستان ... و نیز کشورهای آفریقایی و ... [که هنوز هم به شیوه‌ی مدرن ادامه دارد] دال بر این مدعاست.

بهترین شاهد مدعا نیز رشد علمی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، نظامی و ... ملت ایران، پس از قیام بر علیه سلطنت و برپایی جمهوری اسلامی ایران است.

ملتی که به جز نوکری و ژاندارمی افتخار دیگری نداشت، اکنون نقش تعیین‌کننده‌ای در جهان دارد و به رغم همه‌ی مشکلات به یک قطب قدرت تبدیل شده است و به رغم همه‌ی تنگناها حتی در برخی از علوم و صنایع جزو ده کشور، هشت کشور و حتی سه کشور جهان قرار گرفته است. یا نمونه‌ی دیگر در برخی از زمینه‌ها مردم چین و ژاپن می‌باشند که ظرف مدت بیست سال، به قدرت اقتصادی برتر بدل شده‌اند. و در مقابل گویا دوران خواب غفلت و نخوت آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها که چند دهه است شروع شده، در حال بروز آثار سوءاش است.

ش (کرج): می‌گویند در آمریکا و انگلیس زندانی سیاسی بومی وجود ندارد و اگر باشند خارجی هستند، چون به مردم خودشان آزادی مطلق داده‌اند! آیا این درست است؟

x-shobhe: البته که درست نیست و هیچ انسان عاقلی چنین ادعایی را نمی‌پذیرد، حتی در مورد کشوری که در آن دموکراسی برقرار است، چه رسد به آمریکا و انگلیس با آن حکومت امنیتی و پلیسی. الف- آزادی مطلق اساساً وجود خارجی ندارد. در هیچ کجای عالم وجود ندارد و نمی‌تواند داشته باشد و به جز شعاری وهم‌انگیز که جهان سومی‌ها را با آن فریب می‌دهند چیزی نیست. آزادی مطلق، به تعبیر خود آنهایی که ادعایش را دارند و شعارش را (البته برای ما) سر می‌دهند، به معنای آنارشیسم و فاشیسم است.

مگر می‌شود که آزادی مطلق و بدون تعریف و چارچوبی، در هیچ زمینه‌ای، چه رسد به سیاسی، وجود داشته باشد؟ اگر آزادی مطلق است، چرا لیست سیاه از کشورهای دیگر تحت عنوان غیر دموکراتیک درست کرده‌اند؟ به آنها چه که ما در اینجا و در کشور خودمان چه می‌کنیم؟ تازه مگر آزادی مطلق نیست؟ خب ما هم آزادیم. اما می‌گوید: خیر. تعریف آزادی این است که من می‌گویم، نه آن که شما می‌گویید.

خب این هم که دیکتاتوری می‌شود و نه آزادی.

ب- مگر می‌شود که یک کشوری زندانی سیاسی نداشته باشد؟! کشوری زندانی سیاسی ندارد که مخالفین خود را به اشکال مختلف قتل عام می‌کند. این که برای خود «آزادی مطلق» قائل شده‌اند دروغ است. فرض بگیریم یک نفر در آن کشور مخالف همین آزادی مطلق باشد، آیا او هم آزاد است که علیه همین آزادی تلاش کند؟ یا به عنوان اخلاص‌گر امنیت و آزادی مردم دستگیر و به زندان سیاسی منتقل می‌شود؟ ج- چنان می‌گویند «هر چه زندان سیاسی است، خارجی‌ها هستند» که گویی خارجی‌ها آدم نیستند و حبس آنان به جرم زندانی سیاسی، اصلاً به حساب نمی‌آید! در حالی که این خود نشان بیشتری از دیکتاتوری نظام حکومتی است که حتی به خارجی‌های مخالف خود هم رحم ندارد. به آمریکا یا انگلیس چه ربطی دارد که من اینجا در کشور خودم با او مخالف هستم و یا در آمریکا و انگلیس زندگی می‌کنم، اما با سیاست آنها مخالف هستم؟! چرا باید با کمال وقاحت در قوانین کشوری خود مصوب کنند که اجازه دارند هر مخالف خود را در هر کجای دنیا ترور کرده و یا بربایند و به زندان‌های امثال گواتمالا و ابوغریب ببرند؟! این که خیلی بدتر از زندان کردن یک مخالف سیاسی بومی است. چنان چه جرج بوش گفت: «هر که با ما نیست، تروریست است» و حکم تروریست را هم که قبلاً داده بودند! وانگهی مگر می‌شود نظام‌هایی که تحمل مخالف خارجی خود را در آن سر آسیا یا آفریقا ندارند، در داخل کشور خود و توسط یک تبعه‌ی خود داشته باشند؟! این ادعا مصداق آن است که می‌گویند: «دروغ‌تر هر چه بزرگ‌تر باشد زودتر باور می‌کنند»!

د- پس از همه‌ی موارد فوق، اینک ببینیم که مخالف سیاسی یعنی چه؟ یعنی کسی که این سیاست و نظام را نه تنها قبول ندارد، بلکه علیه آن فعالیت داشته و به همین دلیل محکوم به زندان شده است؟ حال مگر در آمریکا یا انگلیس چند نفر هستند که اصل نظام آمریکا یا انگلیس را قبول نداشته باشند. و به فرض که قبول نداشته باشند، [به ویژه پس از فروپاشی کمونیسم] کدام آلترناتیوی وجود دارد که طرفدار آن باشند و تحققش را تعقیب عملی کنند؟ مخالفت با دولت چهار ساله و یا مخالفت طرفداران حزب دموکرات با جمهوری خواه یا بالعکس، همان جنگ قرمزها و آبی‌ها با یک دیگر است و هر کسی هر طرف

بچرخد، در همان دایره‌ی خودشان است و مخالف سیاسی محسوب نمی‌شود. اما در عین حال چنین اوضاعی می‌پرسیم: اگر مخالف سیاسی ندارند، یا اگر دارند اندک است، و برای همان اندک نیز آزادی مطلق وجود دارد، پس مصوب کردن شنود و شکنجه برای چیست؟! خودشان می‌گویند: برای مبارزه با تروریسم. اما آیا در کشورشان این همه تروریسم وجود دارد که همه‌ی تلفن‌ها را شنود می‌کنند؟ یا مگر هر مخالف سیاسی‌ای اقدامات تروریستی می‌کند؟ یا واقع آن است که هر مخالفی را تحت عنوان تروریست، خفه می‌کنند؟!

ه- حُسن کشورهای چوَن آمریکا و انگلیس، به قانونمندی ظاهری آنهاست. به ما القاء می‌کنند که کشورشان دموکرات و خودشان قانونمند هستند. اما واقعیت آن در داخل خودشان برعکس است. مگر آن جا «مخالفت» با چه چیزی صورت می‌پذیرد؟ با گرانی. با جنگ. با سیاست‌های اقتصادی و ... [و نه اصل نظام]. حال برخوردشان چیست؟ در اخبار خودشان شاهدیم که به شدیدترین وجهی مورد ضرب و شتم پلیس قرار گرفته و دستگیر و زندانی می‌شوند. اگر به جریانات سیاسی و اجتماعی اروپا پس از فتنه‌ی سال ۸۸ ایران نگاه کنید، یک روز آرامش نداشتند. فرانسه، انگلیس، آلمان، بلژیک، ایتالیا، اسپانیا ... و حتی سوئیس، دائم دستخوش اعتراض و ضرب و شتم پلیس بود و به اذعان خودشان هزاران نفر هم بازداشت شدند. اما بازداشتی‌های آنان اسم‌های دیگر قانونی دارد. مثلاً اغتشاش، بر هم زدن نظم عمومی، مخل امنیت، طرفداری از تروریسم و لذا می‌گویند: زندانی سیاسی نداریم. اما ما اگر واقعاً یک اغتشاشگر که اتوبوس و بانک را به آتش می‌کشد دستگیر کنیم، می‌گویند: زندانی سیاسی. و چنان هم محکم می‌گویند که گویی «یک رجل سیاسی و آن هم فقط به خاطر مخالفت نظری، و نه آشوب عملی» دستگیر شده است.

و- آیا ۷.۳ میلیون زندانی رسمی آمریکایی، همگی دزد و قاچاقچی و قاتل هستند؟ عجب مملکتی؟! از هر ۸ نفر یکی بزه‌کار است! یا آن که هر کس را که خواستند، به بهانه‌ای مجرمش کردند؟ ز- آیا دست کم دانشمندان و محققین مخالف با حکایت ساختگی و آمار واهی «هلوکاست» را که به زندان‌های سه ساله و پنج ساله و ... محکوم کرده‌اند را نیز زندانی سیاسی نمی‌دانند، لابد زندانی تاریخی می‌دانند؟

پیش از انقلاب در مجلس برای موضوعی رأی‌گیری شد و یکی از کاندیداها که پیش‌بینی می‌شد رأی بیاورد، حتی یک رأی هم نیاورد. گفت: قطعاً تقلب شده است. پرسیدند: چرا؟ گفت: دست کم خودم که به خودم رأی دادم! حال حکایت اینان است. دست کم کسانی را که خودشان اعلام می‌کنند فقط به خاطر مخالفت نظری [و نه عملی] بازداشت، محاکمه و حبس کرده‌اند را مخالف سیاسی بشمارند.

در ضمن دقت داشته باشید که در ایران هیچ کس به خاطر مخالفت نظری، حتی اصل خدا و اسلام، دستگیر و زندانی نشده است، چه رسد به نظام جمهوری اسلامی ایران و یا جریانات سیاسی. بلکه هر کس اقدام به براندازی کرد دستگیر شد و البته بسیاری از آنها هنوز آزاد می‌چرخند و به فعالیت خود ادامه می‌دهند. اگر یک نمونه از اینها در آمریکا یا انگلیس می‌بود، زندان به بهانه مواد مخدر و ... بهترین سرنوشتش بود، وگرنه یا زیر اتوبوس می‌رفت و یا در تصادف بزرگراه جان می‌باخت و یا یک مست او را کشته بود و فرار کرده بود و یا از شواهد معلوم می‌شد که «خودکشی کردندش».

نظر به ضرورت رعایت ظواهر قوانین آزادی بیان در غرب، آسانگ «Julian Assange»، بنیانگذار سایت ویکی‌لیکس، به جرم تجاوز، در انگلستان دستگیر شد.

«ایکس - شبه»: چند روز قبل در پاسخ سؤالی درباره‌ی «آمریکا و انگلیس زندانی سیاسی ندارند!» به تفصیل بیان شد که اولاً مخالفین سیاسی آنها، مخالفین احزاب با یک دیگر است و ثانیاً هر کس را بخواهند به جرم‌های دیگری، چون مواد مخدر، تجاوز و ... بازداشت می‌کنند.

اینک پایگاه خبر و عکس ایران «www.iranpn.com» خبری از دستگیری بنیانگذار پورتال ویکی‌لینکس که اسناد محرمانه‌ی نظامی و سیاسی آمریکا را افشا می‌کرد، به جرم تجاوز جنسی منتشر کرده است که مطالعه‌ی این خبر به همه‌ی کاربران گرامی توصیه می‌گردد. (لینک به متن خبر)

www.x-shobhe.com

ش (تهران): دانشجوی دکتری از لندن نوشته است، به رغم شعارهای شما، رفاه اینجا بیشتر است، دانشجویان دکترای همه بورسیه هستند، ما شبکه‌های ایرانی و حتی به زبان انگلیسی مثل Press TV را می‌بینیم و سانسور نیست و ... لطفاً پاسخی عادلانه و منطقی بدهید.

x-shobhe

تمامی شبهاتی که جو و فضای حاکم برای این دانشجوی محترم سطح دکترای به وجود آورده است، ناشی از سطح‌نگری و کم‌بصیرتی می‌باشد.

کسی مدعی نشده که سطح تکنولوژی و نیز رفاه عمومی در کشورهای غربی پایین است و یا احیاناً سطح ایران بالاتر است، اما آن طور هم که به حسب ظاهر آن جا مدینه فاضله به نظر می‌رسد، نیست. لذا توجه به نکات ذیل ضروری است:

الف- مثال ما و کشورهایی چون انگلیس، مثل خانواده‌ی ثروتمند و مرفهی است که اتفاقاً صاحبخانه‌اش از شدت خوشگذرانی خوابش برد و اهالی کاخ نیز بالتبع خوابیدند. در همین دوران، دزدی به خانه زد و دار و ندار آنها را برد و با ثروت آنها بیغوله و خرابه‌ی خود را آباد و خانه و کاخش را آبادتر کرد.

حال فرزند این خانه‌ی دزد زده، به خانه‌ی سارق رفته و زرق و برق اموال دزدی چشمش را گرفته و به والدین و اهل خانه‌ی خود می‌نویسد: اینجا بهتر است و رفاه بیشتر است! پس معلوم است اینها بهتر بودند! ب- انگلیس قرون متوالی است که ثروت کشورها و ملت‌های دنیا را می‌چاپد و کشور ما نیز بیش از دو قرن تحت استعمار مستقیم و پس از آن استعمار و استثمار غیر مستقیم بوده است.

اکنون سی سال است که ملت از خواب بیدار شده‌اند. اگر چه نمی‌توانند اموالشان را پس بگیرند، اما سعی دارند اجازه ندهند بیش از این مورد سرقت و چپاول قرار گیرند، هر چند که دزدهای عادت کرده به یغمای ثروت دیگران تا دندان مسلح شده و هنوز هم رهایشان نمی‌کنند.

آیا این پز دادن کمی قابل تأمل و محکومیت نیست که تفاخر انگلیس و تحقیر یک ملت بیدار شده، آن هم توسط یک هموطن دانشجو دکترای را به دنبال دارد، یا تشویق و تقدیر می‌طلبد؟

ج- تفاوت اساسی کنونی ما (ایران) با انگلیس که موجب تفاوت سیاست‌هایمان در روابط متقابل می‌گردد این است که ما به کشور، دولت، سیاست، اقتصاد و ... آنها کاری نداریم، اما آنها همه‌ی مملکت و حیثیت و سرمایه‌های ما را یک جا و بدون هیچ مابه‌ازایی می‌خواهند. لذا آنها در تدبیر این هستند که چگونه چپاول و غارت کنند و ما در تدبیر این هستیم که چگونه از خود محافظت کنیم. پس لوازم و ضروریات تحقق این دو سیاست بسیار متفاوت خواهد بود.

د- اگر آنها در انگلیس شبکه‌های تلویزیونی ما را می‌بینند و حتی شبکه انگلیسی زبان Press TV را فیلتر نمی‌کنند، چون صرفاً خبر است و این خبر در همان‌جا اتفاق افتاده و در رسانه‌های خودشان نیز انعکاس یافته است. اما شبکه‌ای چون BBC به اقرار خودشان، بخش قوی و فعالی در سیاست خارجی و شبکه‌ی جاسوسی انگلیس است. حال آیا ابلهانه و ساده‌انگاری نیست که ما به ازای فیلتر نشدن یک شبکه‌ی متوسط خبری در انگلیس و یا ...، مجوز فعالیت یک شبکه‌ی جاسوسی را در ایران صادر کنیم.

البته اگر ایشان دقت نموده باشند، در آن جا نیز نه تنها شبکه‌های رسمی ایران، بلکه بسیاری از شبکه‌های خودشان روی آنتن و در دسترس عموم نیست. در این جا هم هر کس بخواهد می‌تواند از طریق ماهواره یا اینترنت به هر شبکه‌ای که دلش می‌خواهد، اگر ضد انقلاب و ضد دین و حتی فساد و فحشا دسترسی یابد.

چرا انتظار دارند که ما با نیرو، تخصص و پول خودمان، برنامه‌های شبکه‌های جاسوسی‌شان را روی آنتن ببریم. آیا این حماقت مضاعف نیست؟ و خودشان به ما نمی‌خندند؟!

ه - در مورد رفاه اجتماعی و عمومی، شکی نیست که [با توجه به توضیحات فوق]، آنها جلوتر هستند. اما در این نظام نوپا نیز، اگر چه تحت فشار سیاسی، جنگ، تحریم و ... از سوی غرب (همان دزدانی که با ثروت ما مرفه شده‌اند) می‌باشد، اما شخص بیکار طبق قوانین بیمه و ... حق بی‌کاری می‌گیرد و در انگلیس نیز کسی که بیمه نباشد، نمی‌گیرد. اگر چه بیمه‌شدگان و مشمولین قانون کار نیز در گروه‌های چند هزار نفری اخراج می‌شوند و کسی حق اعتراض ندارد.

و- در خصوص بورسیه دکترا، دقت کنید که انگلیس مرفه، که نه جنگ دارد و نه تحریم اقتصادی و نه زحمتی برای افزودن سرمایه (به دلیل تداوم درآمدهای استعماری)، برای دانشگاه‌های خود نیز سرمایه‌گذاری سیاسی کرده است و با سودی که می‌برد، طبیعی است ادامه دهد. چندی پیش در مجلس عوام انگلیس لایحه‌ای برای قطع بورسیه تحصیلی خارجیان ارائه شد و نمایندگان به شدت مخالفت کردند. علت اصلی مخالفت این بود: «ما اگر بورسیه‌ی دانشگاهی خارجیان را قطع کنیم و از آنان شهریه بگیریم، دیگر نباید امیدی به نفوذ در دولت‌های دیگر - به ویژه آسیایی و آفریقایی - داشته باشیم».

پس سرمایه‌گذاری آنها در این زمینه، مانند سرمایه‌گذاری ما در نفت و شاید هم بیشتر برای آنان حایز اهمیت بوده و سود دارد. چرا که نیروهای نخبه دیگر کشورها را با تفکر و سیاست خود تربیت کرده و چون یک سفیر سیاسی و فرهنگی به دانشگاه‌ها، محافل فرهنگی و اقتصادی کشورهای هدف خود بدون جنگ و خونریزی گسیل می‌دارند و نسل آینده علمی و فرهنگی ملل هدف را برای تفکرات و سیاست‌های خود بدون هیچ هزینه‌ای مهیا می‌نمایند. (که اساتیدی با این مشخصات به خصوص در رشته علوم سیاسی و انسانی با ویزاهای آماده برای سفر به لندن کم نیستند)، بنابر این بورسیه کردن دانشجویان خارجی تماماً نفع و سود برای آنها می‌باشد.

البته ایران نیز بودجه‌های تحقیقی و وام‌های بسیار مناسبی برای دانشجویان قرار داده است و اگر این استعمارگران بگذارند، با سرمایه‌ی بیشتر، امکانات بیشتری اختصاص می‌دهد. البته نه برای چپاول دیگران. ز- اما در خصوص آزادی، دموکراسی، رسانه‌ها و مسائل دیگری از این قبیل، کافی است که اندکی چشم بصیرت باز و چشم ظاهر بینی بسته شود.

بدیهی است کسی که کاری به چیزی ندارد و یک گوشه نشسته درسش را می‌خواند، اصلاً نمی‌فهمد و یا نمی‌خواهد بفهمد که در اطرافش چه خبر است، با دیدن چند خیابان و برج و دختران سکسی و شبکه‌های تلویزیونی و احیاناً دریافت چند پوند بورسیه، آن جا را بهشت برین می‌بیند. اما کافی است که امتحان کند. مثلاً دو جمله‌ی جدی و مؤثر در نقد حکومت پادشاهی یا ملکه الیزابت بگوید - یا مطلبی راجع به فراماسون بنویسد - یا احیاناً و خدایی ناکرده و اگر از جانش سیر شده است، تعداد کشته‌شدگان حکایت واهی «هلوکاست» را کمتر از شش میلیون بگوید. مثلاً بگوید ۵ میلیون و نهصد هزار و ... آن وقت است که دموکراسی غرب را تجربه می‌کند، اگر چه خود یک محقق انگلیسی یا آلمانی یا فرانسوی و ... باشد. اما آزاد است که به همه‌ی ممالک یا ادیان دیگر فحش بدهد و حتی از آن جا عملیات تروریستی در این جا را طراحی کند!

ح- اگر این آقای دانشجوی دکترای ایرانی، کمی در همین اخبار روز شبکه‌های انگلیسی که به آنها می‌بالد، با دقت بیشتری توجه نماید، متوجه می‌شود که همین انگلیسی‌ها که وقتی در ایران تظاهراتی

برای براندازی نظام صورت می‌گیرد، نیروی انتظامی وارد صحنه می‌شود، چند دستگیری و احیاناً چند زخمی و کشته (نه اعدامی) به جای می‌گذارد، چه فریاد «وا انسانا - وا حقوق بشرا» سر می‌دهند و توسط همین شبکه‌ها و سفارتخانه‌هایشان تظاهرات براندازی را کنترل و حمایت می‌کنند، خودشان حتی یک تظاهرات ساده علیه بیکاری، مخالفت با جنگ، مخالفت با دفن زباله‌های اتمی، مخالفت با افزایش نرخ شهریه‌ی دانشگاه‌ها و ... در کشورشان را بر نمی‌تابند و با باتوم، گاز اشک‌آور، گلوله‌ی پلاستیکی، آب جوش، سگ، اسب و ... به تظاهر کنندگان یورش برده و کار خود را نیز عین دموکراسی و قانون می‌دانند. چه رسد به یک تظاهرات جهت براندازی. اما حتی تروریست رسمی این کشور را پناه می‌دهند و ... یک بام و دو هوا یعنی همین.

البته آن چه که بیان گردید فقط چند نمونه کوتاه بود، وگرنه:

میان ماه من تا ماه گردون
تفاوت از زمین تا آسمان است.

ش (تهران): آیا آن گونه که شبکه‌های خارجی فارسی زبان مانند «VOA» و «BBC» و ... تبلیغ می‌کنند، اسناد افشا شده راجع به جنگ و اوضاع عراق توسط «wikileaks.org»، بر علیه جمهوری اسلامی ایران است؟

x-shobhe: البته از شبکه‌هایی چون «VOA» و «BBC» انتظاری به جز این نیست. ذات دشمن، دشمنی کردن است. تعجب از برخی خواص و عوام ایرانی است که با اعتمادی کامل به دشمن، خود را هدف ترکش‌های حملات سایبری و صهیونیسم خبری قرار می‌دهند و پس از جراحت به دنبال نوش‌دارو می‌گردند! پس اینک کاملاً دقت فرمایید:

الف - در کشور و نظام حکومت پلیسی و امنیتی چون آمریکا، که بر خلاف همه‌ی قوانین بین‌المللی و حقوق بشری، دستگیری، ربایش، شکنجه و حتی قتل هر مخالفی در سرتاسر جهان را قانونی اعلام کرده است، مگر دستگاه‌هایی چون: «سیا، اف بی آی و پنتاگون» مرده‌اند که یک سایتی از راه برسد و اسناد محرمانه‌ای، آن هم بر علیه عملیات‌های نظامی ایران در جهان را افشا کند و هیچ اتفاقی هم نیافتد؟!

ب - وانگهی اگر اسناد افشا شده توسط ویکی لیکس «wikileaks.org» یکی دو تا بود، جای توجیه داشت، اما مگر اسناد محرمانه‌ی آمریکا سر کوچه است که یک سایت خبری می‌تواند به ده‌ها یا حتی صدها هزار نسخه از آن دسترسی یابد و وانت وانت اسناد را بر علیه ارتش آمریکا و یا ... ، روی سایت گذاشته و افشا نماید؟!

بخش انگلیسی شبکه خبری الجزیره اعلام کرد: ویکی لیکس نزدیک به ۴۰۰ هزار برگ از اسناد محرمانه ارتش آمریکا را در اختیار رسانه‌ها قرار داده است. این اسناد مربوط به جنایاتی است که نظامیان آمریکایی از ابتدای سال ۲۰۰۴ تا پایان سال ۲۰۰۹ در عراق مرتکب شده‌اند و اسناد و مدارک مربوط به آن تاکنون مخفی مانده بود.

و جالب آن که کسی هم نمی‌پرسد که یک سایت به نام «wikileaks» چگونه به این اسناد راه یافته و از آنها نسخه برداری نموده و در اختیار رسانه‌ها قرار داده است. هر چند که این فقط یک فقره از اسناد افشا شده توسط این سایت می‌باشد.

ج- بلکه واقعیت این است که قدرت و ثروت در آمریکا و کشورهای تحت سلطه، بین دو حزب یا بهتر بگوییم دو باند مخوف ماسونی - صهیونیستی، به نام‌های «دموکرات» و «جمهوری خواه» تقسیم شده است. کلیه‌ی نهادهای دولتی، بانک‌های دولتی و خصوصی، رسانه‌ها، معادن و ... متعلق به این دو باند است. البته اخیراً گروه‌های دیگری مانند «تی‌پارتی» و «سبزها» نیز قد علم کرده‌اند که آنها نیز ساخته و پرداخته‌ی خودشان است.

بدیهی است که سازمان‌های پلیسی، امنیتی، نظامی آمریکا و شرکت‌های خصوصی پیمانکار سیا و پناگون آمریکا نیز در اختیار این دو باند می‌باشد. لذا هر کدام که به قدرت می‌رسند، در صورت اختلاف و نیز ضرورت، اسنادی بر علیه دیگری را افشا می‌کنند. و گرنه آن جا به کمتر از این هم کسی از این جرأت‌ها ندارد و همه می‌دانند که اگر کلمه‌ای اضافی و یا خارج از حدود و مسیر تعیین شده بگویند، گوانتامالا در انتظارشان است. چه رسد به افشای صدها هزار نسخه اسناد محرمانه‌ی امنیتی و نظامی.

د- قضیه افشای این اسناد از این قرار است که دوم نوامبر، روز انتخابات مجلس نمایندگان آمریکا می‌باشد. در آمریکا مردم، مجلس را انتخاب می‌کنند و این مجلس است که رئیس‌جمهور را تعیین می‌کند. حزب حاکم اکنون دموکرات‌ها هستند که اواما از این حزب به ریاست جمهوری رسید.

واقعیت این است که جوّ اذهان عمومی آمریکا، به خاطر وعده‌های دروغ به ویژه در زمینه‌ی پایان جنگ و اشغال‌های نظامی، شدیدتر شدن بحران اقتصادی، تورم و بی‌کاری و ... از یک سو و ضد تبلیغ گسترده‌ی حزب رقیب (جمهوری خواه‌ها) از سوی دیگر، سبب به مخاطره افتادن اعتبار و محبوبیت حزب دموکرات و اوباما برای انتخاب مجدد در چهار ساله‌ی دوم گردیده است. لذا این حزب اسنادی بر علیه جنایات آمریکا که عمدتاً در دوران جمهوری خواه‌ها (جرج بوش) بوده است را در اختیار این سایت گذارده تا افشا نموده و بر علیه جمهوری خواه‌ها تبلیغ نماید.

ه - از سوی دیگر، جمهوری خواه‌ها نیز بیکار ننشسته‌اند. بلکه سعی دارند با تبلیغات گسترده، سمت و سوی این هجمه را به سوی حزب دموکرات و اوباما برگردانند و حوادث اتفاقیه را ناشی از ناتوانی او قلمداد نمایند.

نقطه‌ی مشترک هر دو حزب این است که به بهانه‌ی افشای اطلاعات محرمانه، واقعیت‌های جنایات آمریکا در عراق را نزد اذهان عمومی خفیف کنند.

به عنوان مثال: در این اسناد آمده است: «قریب ۷۵۰ نفر غیر نظامی عراقی توسط نیروهای امنیتی و نظامی آمریکا کشته شدند!» بدیهی است که اذهان عمومی در نگاه اول گمان می‌کند که سندی بر علیه جنایات آمریکا افشا شده است، اما چه سندی؟! کشتار مردم در کجا روی کاغذ مستند شده است که ویکی لینکس‌ها آن را به دست آورده و افشا کنند؟ و اساساً چه سندی بالاتر از جنازه‌های روی دست مانده و خانواده‌های بدبخت شده وجود دارد. انتشار این سند و این خبر به خاطر آن است که کشته شدن بیش از یک میلیون عراقی غیر نظامی، به ۷۵۰ نفر تقلیل یابد و این رقم به ثبت برسد.

و- رسالت صهیونیسم بین‌الملل نیز این است که با تبدیل «تهدیدها به فرصت‌ها» از همه‌ی این ماجرا و جوّ ایجاد شده بر علیه آمریکا و انگلیس، باری به سود اهداف خود در منطقه و به ویژه علیه جمهوری اسلامی ایران، به عنوان قوی‌ترین و محبوب‌ترین کشور و نظام منطقه خاورمیانه ببندد. لذا تمامی قوای سایبری خود را مجهز می‌کند تا بگوید: محور اصلی شرارت‌ها ایران است. آنها سعی کردند به بهانه‌ی افشای اسناد بر علیه جنایات آمریکا در عراق یک وجهی قانونی و واقعی به اسناد بدهند [و چه بسا اسناد درستی را هم در راستای اهداف فوق ارائه داده باشند]، اما نشان دهند که اغلب جنایات واقع شده در عراق کار نیروهای امنیتی و حامیان نوری مالکی است و ایران نیز از او حمایت می‌کند.

دولت‌های صهیونیستی آمریکا و انگلیس که برای حضور نظامی در عراق و افغانستان و نیز هر گونه حمله‌ی نظامی به ایران و یا حتی تهاجمات سیاسی و اقتصادی با مخالفت شدید افکار عمومی خود روبرو هستند، جهت جلب نظر آنها سعی دارند به بهانه‌ی اسناد افشا شده بر علیه دولت‌های آمریکایی، به مردم القا کنند که سربازان آمریکایی و انگلیسی تجاوزگر و غارتگر در عراق، توسط نیروهای ایرانی و یا دست کم با کمک آنها کشته شده‌اند!

البته ناگفته نماند که یکی دیگر از اهداف صهیونیسم بین‌الملل در این غبار پراکنی مجدد در اذهان عمومی مردم آمریکا و انگلیس بر علیه جمهوری اسلامی ایران، احساس به بن بست رسیدن نظام‌های حاکم بر دو کشور در مقابله با ایران و نیز فشار افکار عمومی و تمایل برخی از سران برای عقب نشینی، به ویژه در مقابل ایران هسته‌ای می‌باشد.

به همین خاطر شاهدیم که سران سیاسی انگلیس در موضع‌گیری نسبت به مطالب مندرج در اسناد به اصطلاح افشا شده، بدون توجه به موارد مندرج در آن، فقط بر مسئله‌ی ایران تکیه کرده و در رسانه‌ها می‌گویند: «ما خجالت می‌کشیم به مردم بگوییم که با ایران روابط داریم». در حالی که همگان می‌دانند

روابط انگلیس با ایران، از همان ابتدا رابطه‌ی دزد و صاحبخانه بوده است که اکنون صاحبخانه بیدار شده و آرامش دزد را به هم زده است. وانگهی افکار عمومی آنها نیز بر علیه جنگ‌افروزی نظاماتشان است و نه ارتباط با ایران.

www.x-shobhe.com

ش (مشهد): اهداف و تحلیل واقعی از گسترش تهاجم و اهانت به مقدسات اسلامی (مانند حمله آتش زدن قرآن، یا حمله به مساجد و... چیست؟ چرا حتی دولت‌هایی چون آمریکا و اسرائیل مستقیم به این رفتارها مبادرت می‌کنند؟

x-shobhe: اگر در گذشته «قدرت» برای لشکرکشی و سلطه به عواملی چون: نیروی انسانی، تسلیحات جنگی و ثروت خلاصه می‌گردید، اکنون دیگر چنین نیست، بلکه برخورداری از پشتیبانی افکار عمومی بزرگ‌ترین و مؤثرترین عامل قدرت شمرده می‌شود.

پشتیبانی افکار عمومی نیز بستگی کامل به چگونگی «باورها» دارد و استحکام، تزلزل یا دوام و تغییر باورها نیز از «اطلاعات و آگاهی»ها سرچشمه می‌گیرد.

از این رو شاهدیم، قدرت‌ها برای تحقق اهدافشان در لشکرکشی و کشورگشایی، سرمایه‌گذاری و فعالیت بسیار کلان و پیچیده‌ای را به «سانسور خبری» از یک سو و «جو سازی» بر اساس اخبار و شایعات کذب و نیز ایجاد تصوره‌های غلط از سوی دیگر اختصاص می‌دهند.

به عنوان مثال: آمریکا برای لشکرکشی و اشغال نظامی عراق و افغانستان به لحاظ تسلیحات یا نیروی نظامی هیچ مشکلی نداشت و جبران هزینه‌ها را نیز از منابع همان کشورها (نفت و اورانیوم و سنگ‌های قیمتی و ...) پیش‌بینی کرده بود. اما اینها کافی نبود و نیاز به حمایت گسترده‌ی افکار عمومی ملت خود و جهانیان (دست کم اروپا) را داشت.

لذا برخورداری صدام از سلاح‌های کشتار جمعی، تسلیحات خطرناک برای منطقه و نیز خودزنی ۱۱ سپتامبر را طراحی نمود و با فرافکنی و جلوه دادن «تهدید» ساختگی، خود را به عنوان قدرت مهار کننده و از بین برنده «تهدید» قلمداد نمود و با حمایت افکار عمومی اهداف خود را محقق گردانید.

اینک با توجه به مقدمه‌ی فوق به اهداف اهانت به «مقدسات اسلامی» حتی به صورت مستقیم و از ناحیه‌ی دولت‌ها (مثل آمریکا، اسرائیل، انگلیس و دانمارک و ...) توجه و تأمل کنیم:

الف- پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران و استقرار نظام جمهوری اسلامی ایران و موفقیت‌های پیاپی در مقابله با انواع دشمنی‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی آمریکا، مسلمانان دنیا تا حدودی از خواب غفلت بیدار شده و نهضت‌های اسلامی در جهان به راه افتاد.

از سوی دیگر قدرت پوشالی کمونیسم «به اشکال متفاوت مارکسیسم، سوسیالیسم، مائوئیسم و ...» برای همیشه فرو پاشید و به زباله‌دان تاریخ سپرده شد، لذا دو قدرت بیشتر در جهان باقی نمانده است: یکی آمریکا که به زر و زور و تزویر (ثروت، تسلیحات، سیاست) مسلح است و دیگری جهان اسلام که به حمایت‌های مردمی و پشتیبانی افکار عمومی با اتکاء به اسلام مجهز است.

ب- بدیهی است که در مقابله این دو جناح با یک دیگر، آن جناحی که از حمایت افکار عمومی برخوردار است به پیروزی خواهد رسید. به ویژه اگر افکار عمومی بر اساس اعتقادات ایستادگی کنند. مضافاً بر این مظلومیت آنان موجب حمایت افکار عمومی معتقدین به سایر ادیان و حتی بی‌دینان نیز خواهد شد. چنان چه شاهدیم امروزه در آمریکا و کشورهای اروپایی نیز در دفاع از مردم مظلوم غزه، لبنان و فلسطین تظاهرات برپا می‌کنند.

ج- آمریکا (صهیونیسم بین‌الملل) نیاز دارد که از یک سو افکار عمومی را مقابل اسلام قرار دهد و از سوی دیگر از مقابله افکار عمومی مسلمانان با اسرائیل (صهیونیسم) و پیوستن دیگران به مسلمین جلوگیری نماید.

د- علنی شدن نیات جنگ‌افروزانه و قلدر مآبانه‌ی آمریکا برای افکار عمومی از یک سو و رنگ باختگی اخبار و جوّهای کاذب مبنی بر «تهدید» نشان دادن اسلام و «تروریسم» خواندن مسلمین از سوی دیگر، آمریکا را در جذب افکار عمومی خلع سلاح کرده است.

لذا برای او چاره‌ای باقی نمی‌ماند، مگر آن که از همان راه اعتقادی وارد شود و جهان مسیحیت را در مقابل جهان اسلام قرار دهد. لذا همان طور که با حمله به مساجد اهل سنت و یا شیعه‌گشی در نمازهای جماعت و ... سعی می‌کرد تا پیروان این دو مذهب اسلامی را در مقابل یک دیگر قرار دهد، اینک سعی دارد که مسلمانان را در قبال اهانت به مقدسات و به آتش کشیدن قرآن و مساجد، به انجام عملیات‌های متقابل و تلافی جویانه تحریک نموده و بهانه‌ی لازم جهت جذب و حمایت افکار عمومی جهان مسیحیت در لشکرکشی ارتش آمریکا به کشورهای اسلامی و کشتارهای جمعی مسلمانان به دست آورد و باید مطمئن باشیم که اگر هیچ مسلمانی فریب نخورده و اقدام به عملیات متقابل ننماید، آمریکا و اسرائیل خود به نام اسلام چنین خواهند کرد. چنان چه در ۱۱ سپتامبر چنین کردند.

ه- اگر دقت کرده باشید، جرج بوش پس از عملیات خودزنی در ۱۱ سپتامبر و حمله‌ی ساختگی به برج‌های دوقلو و نیز پنتاگون، در یک سخنرانی کنترل خود را از دست داد و به جای سخن گفتن از تروریسم، القاعده ... یا تروریسم خواندن مسلمانان، بیان داشت: دیگر جنگ‌های صلیبی آغاز شد(!؟) اگر چه وی پس از این سخنرانی (بر اساس فشار سیاست‌گزاران اصلی جهان) از به کار بردن این واژه عذرخواهی کرد، ولی مهم این بود که به اهداف پشت پرده، مبنی بر تحریک مسیحیان در مقابل مسلمانان اقرار کرد و طرح‌های اصلی را لو داد.

و- پس هدف اصلی آمریکا (صهیونیسم) از حمله‌ی مستقیم یا غیر مستقیم به «مقدسات اسلامی» (نه فقط کشورها و ملل مسلمان)، جسارت در قداست شکنی و تحقیر نزدیک به دو میلیارد مسلمان از یک سو و ایجاد مقابله بین طرفداران ادیان از سوی دیگر است، تا بدین وسیله از حمایت مسیحیان آمریکا و اروپا نیز برخوردار گردد.

ز- در همین راستا یکی دیگر از اهداف آمریکا تغییر سمت و سو و جهت افکار عمومی مسلمانان از دشمنی با صهیونیسم، به سوی جهان مسیحیت است تا بدین وسیله هم از فشار بر اسرائیل بکاهد و هم به جهان مسیحیت تهدید بودن جهان اسلام را القا کرده و خود به نام مسیحیت وارد عمل شود.

ش (تهران): آقای زیبا کلام گفته است: «ما مدیون شمشیر آغامحمدخان و چکمه‌های رضا شاهیم» وی افزوده که رضاخان نیز خدمات بسیاری به ایران کرده است! آیا چنین است؟!

x-shobhe: در این جا دو مقوله مطرح است: یکی «آقای زیبا کلام» و دیگری گفته‌ی او مبنی بر «احساس دین ایشان نسبت به رضاخان و آغا محمدخان و امثالهم و خدمات آنها»؟ وارد مقوله‌ی اول نمی‌شویم. چرا که ایشان به طور کلی جملات ضد و نقیض بسیار دارند. اساساً سقوط یک جامعه شناس یا اهل فلسفه هنگامی است که احساس کند حتماً باید چند جمله‌ی «ژورنالیستی» هم بگوید تا خبر ساز شود!

اگر به کلیه‌ی مصاحبه یا مناظره‌های «زیبا کلام» توجه کنید، سعی دارد همیشه [حتی در مقابل موافق خود] یک حالت جبهه و پرخاش داشته باشد و حتی گاه با حالت تمسخر صحبت کند. مرتب روی صندلی خود عقب و جلو می‌رود، روی میز خم می‌شود، به حالت تمسخر عقب کشیده و به یک طرف صندلی لم می‌دهد ... و در آخر هم نمی‌تواند منظور خود را درست بیان نماید. به اینها در اصطلاح اداها یا «فیگور»های ژورنالیستی می‌گویند که اگر چه متأسفانه در میان برخی از اساتید علوم سیاسی، جامعه‌شناسی، ارتباطات و برخی دیگر از شاخه‌های علوم انسانی باب شده است، اما اصلاً برانده‌ی یک مدعی اندیشمند یا استاد دانشگاه نیست. اگر به همین گفتگوی ایشان (۱) نیز دقت کنید، آخرش معلوم نمی‌شود که می‌خواهد چه بگوید؟!

اما درباره‌ی مقوله‌ی دوم:

الف- ریشه‌ی احساس مدیونی به رضاخان یا آغا محمد خان و یا ...:

چنان چه قرآن کریم متذکر می‌شود

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ
الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (فاطر - ۱۵)

ای مردم! شما محتاج به خدایید و خدا تنها بی‌نیاز و ستوده است

همه‌ی مردم این نیازمندی ذاتی را درک می‌کنند و هر کسی که در داشته‌های خود بیاندیشد، خود را مدیون غیر می‌بیند، چرا که می‌داند و می‌بیند که بالذاته «فقیر» است و هیچ ندارد و آن چه دارد از غیر به او رسیده است.

اما تشخیص خیر و مبدأ صدور خیر، منبع فیض، منعم و معطی در انسان‌ها متفاوت است و ریشه‌ی همه‌ی هدایت‌ها و انحرافات نیز همین است.

یکی خود و جامعه را مدیون پروردگار، پیامبر، اهل بیت(ع)، اسلام، قرآن، علما، شهدا، مجاهدین فی سبیل الله، معلمین و اساتید واقعی، والدین و خدمتگزاران صادق در هر کاری و ... می‌بیند، یکی دیگر خود را مدیون آمریکا و انگلیس می‌بیند و یکی دیگر نیز خود را مدیون چکمه‌ی رضاخان و شمشیر آغا محمدخان می‌بیند و ...! و چون منعم یا عامل و باعثی جز او نمی‌شناسد، گمان می‌نماید که لابد همگان مدیون او هستند و یا باید باشند.

لذا اگر ایشان چنین گفته که «ما مدیون شمشیر آغامحمدخان و چکمه‌های رضا شاهیم»، وضع حال خود را بیان نموده است. خوب لابد ایشان و همفکرانشان وقتی به داشته‌های خود توجه کردند، مبدأش را آن دو ظالم یافتند و نسبت به آنها احساس دین کرده‌اند. اما دلیل نیست که بقیه نیز به خاطر صدور

شناسنامه یا پل ورسک چنین بینش، احساس و دینی نسبت به یک نوکر انگلیس و آلمان و ... داشته باشند.

ایشان مدعی است که هویت ملی‌اش را از رضاخان دارد. خوب لابد راست می‌گوید و ریشه‌ی هویت ملی‌ایشان چنین است. اما سایر ایرانیان از هویتی به قدمت بیش از سه هزار سال برخوردار هستند. در هر حال زاویه‌ی دیدها و نیز عمق نگرش‌ها متفاوت است.

ب - خدمات رضاخان، آغا محمد خان و امثالهم:

از آن جا که هر چه هست خلق خداوند کریم است و از او نیز جز خیر محض صادر نمی‌گردد، نوع بشر هر چه نعمات الهی را ضایع و یا تبدیل به نقمات نماید، باز شر مطلق وجود ندارد و در هر شری نیز خیری نهفته است.

چنان چه خداوند متعال در مورد شراب [که اگر در شکم کسی باشد و او بمیرد، بدون سؤال و جواب به جهنم واصل می‌شود] می‌فرماید که خیرها و ضررهایی دارد و البته گناه و ضررش بیشتر است:

يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَ مَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَ إِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِّنْ نَّفْعِهِمَا . . . (البقره - ۲۱۹)

از تو حکم شراب و قمار را می‌پرسند بگو در آن دو گناهی است بزرگ و [نیز] منافی است برای مردم، اما اثر سوء آن دو بیش از منافع صوری آنها است ...

حداقل خیر رواج شراب‌خواری، دایر نمودن قمارخانه‌ها و فاحشه‌خانه‌ها، تشکیل باندهای مافیایی سرقت و جنایت ... و هر فساد دیگری این است که برای دو جناح مخالف و موافق ایجاد اشتغال می‌کند. عده‌ای سر کار می‌روند تا فساد و فحشا راه بیاندازند و عده‌ای نیز سر کار می‌روند تا با آنها مبارزه کنند.

نبود «شر مطلق»، حربه و ابزار خوبی به دست تبلیغات‌چی‌های سیاستمداران ظالم شده است. آنها برای این که ظلم ظالمین را پوشش دهند و اذهان عمومی را منحرف کنند، به جنبه‌ی خیر هر موضوعی نگاه می‌کنند و بدون توجه و اشاره به هزینه‌ی گزافی که جامعه و ملت برای آن خیر جزئی متحمل شده و پرداخت کرده است.

در مقابل هر هجمه‌ی ظالمی می‌گویند: «بالاخره او هم خدمات بسیاری داشت» و از همین باب وارده شده و این نتیجه را القاء می‌کنند که «پس ما باید خیلی هم ممنون آنها باشیم و مدیون آنها هستیم». اینها شیطان رجیم و لعین را هم به سبب عبادتش مورد لطف قرار می‌دهند. این ترفند در وادی سیاست و حکومت، بیش از عرصه‌های دیگر مورد بهره‌وری قرار می‌گیرد.

به عنوان مثال: اگر بگویید که فلان شهردار، رانت و رشوه خواری را در مملکت نهادینه کرد، بودجه‌ی بیت‌المال را در راه منافع شخصی و حزبی خود مصرف کرد، به خاطر اخذ عوارض و آن هم به طریق قانونی و غیر قانونی شکل شهر و شهروندی را چنان به هم ریخت که دست کم تا یک قرن دیگر نیز قابل اصلاح نیست و ... می‌گویند: البته او نیز خدمات بسیاری داشت. ببینید چقدر درخت کاشت و فضای سبز ایجاد نمود؟ یا چندتا ماشین جمع‌آوری زباله به جای فرغون وارد نمود. البته راست هم می‌گویند. اما به قول مقام معظم رهبری، «باید دید که این خدمات به چه قیمتی تمام شده است؟». فرق است میان شهرداری که مثلاً ده میلیارد تومان صرف مکانیزه کردن جمع‌آوری زباله و یا ایجاد فضای سبز می‌نماید، با شهردار دیگری که همین خدمت را به قیمت ده میلیارد تومان به اضافه‌ی فرهنگ رانت، رشوه، دزدی، حزب‌بازی و ... انجام می‌دهد. و یا فرق است میان رئیس‌جمهوری که به رأی مردم قدرت را به دست می‌گیرد و با

امکانات همین مملکت و مردم گامی در جهت سازندگی بر می‌دارد، با رئیس جمهوری که او نیز با رأی مردم آمده و با امکانات موجود خدماتی ارائه می‌دهد، اما احساسش این است که کشور ملک شخصی او و آقازاده‌هایش است و در فکر ایجاد حکومت موازی و سپس تغییر حکومت است. حال آیا می‌توان گفت که چنین شهردارها یا رئیس‌جمهورهایی هیچ خدمتی نکرده‌اند؟! خیر. بلکه بسیار هم خدمت کرده‌اند، اما خدماتشان به هزینه‌های مالی، فرهنگی، سیاسی و ... که تحمیل کرده‌اند و ضررهایی که رسانده‌اند نمی‌ارزد. فایده‌ی آنها درست مانند فایده شراب است در مقابل ضررهایش.

بدیهی است که با این دیدگاه توجیه‌گرانه، همه خدمت کرده‌اند و می‌کنند. حتی می‌گویند: هیتلر نماینده خدا بود و با کشتار خود خدمت بزرگی به تنظیم فزونی و تعادل جمعیت در جهان نمود! در چنین دیدگاهی، بیشترین قشری که باید ممنون، مدیون و حتی پابوس هیتلر باشند، همین صهیونیست‌ها در سطح بین‌الملل هستند. چرا که اگر یهودی‌کشی و هلوکاست دروغین واقعیت هم داشته باشد، سبب شده تا امروز به بهانه‌ی کشتار آنها در آلمان و به دست هیتلر، فلسطین را در قلب سرزمین‌های اسلامی به صهیونیست‌ها بدهند. در چنین دیدگاهی، آیا خدمات صدام و طالبان و القاعده به آمریکا کم بوده است؟ جنایات فرمایشی آنان سبب گردید تا بهانه‌ای برای اشغال نظامی عراق و افغانستان برای آمریکا فراهم گردد. پس لابد مردم آمریکا باید ممنون این دو جانور وحشتناک و خون‌آشام باشند.

همین دیدگاه و یا در واقع ترغیب، وسیله‌ای شده که «شیطان پرست»ها که جیره خواران و مبلغین آشکار و نهان «فراماسون» هستند بگویند: شیطان مأمور خدا بود و خدمات بسیاری کرده است و اساساً موجودی بسیار مقدس است. در هر حال اگر شما دشمن شیطان هم باشید، می‌توانید مدعی شوید که شیطان سبب شناخت مؤمن از کافر، مشرک و منافق است و اساساً دشمنی با او سبب رستگاری انسان می‌گردد. پس خدمات بسیاری ارائه داده است.

بدیهی است که خدمات چکمه‌های «رضاخان» و یا «شمشیر» آغا محمدخان که اندیشمندانی چون آقای زیبا کلام و امثال ایشان را مدهوش و مدیون خود ساخته است نیز از همین نوع است. به عنوان مثال: رضا خان چون گمان می‌کرد هیتلر جهان را تسخیر خواهد کرد و خود نیز مایل بود از خفت سابقه‌ی نوکری انگلیس‌ها که می‌دانست دیگر تاریخ مصرفش برای آنها تمام شده خلاص شود، رو به آلمان‌ها نمود و آنها نیز ایران را پل پیروزی فرض نموده و برای ایجاد سهولت در نقل و انتقال نیروهایشان به سمت روسیه، چند ایستگاه راه‌آهن و نیز تونل [البته با پول خودمان] در ایران احداث نمودند.

ش (خمین): می‌گویند (در سایت‌ها نیز تبلیغ می‌کنند) فلسطینی‌ها خود مقصر هستند که سرزمین‌هایشان را به یهودیان فروختند، پس ما چرا باید از آنها دفاع کنیم؟ لطفاً پاسخ روشنگرانه را بفرمایید.

x-shobhe:

به طور کلی [و بر اساس قاعده‌ی همیشگی ایجاد شبهه و تشکیک]، صورت مسئله را غلط طرح کرده‌اند و براساس آن نیز نتیجه‌ی غلط گرفته‌اند. به نکات ذیل توجه فرمایید:

الف- فلسطین از ابتدا یک سرزمین عربی بود. بیش از هفت هزار سال قبل از میلاد، قبایل کنعانی از منطقه‌ی مجاور فلسطین (شبه جزیره عرب) به این سرزمین آمده و در آن اقامت گزیدند، بعدها قبایل اطراف دریای مدیترانه به نام «فلسط» (Palest) که شامل قبایلی چون یبوسی‌ها و فینیقی‌ها بودند نیز به این منطقه آمدند و پس از غلبه بر قبایل عربی، آنجا به نام «فلسطین» نام گرفت.

ب- این منطقه‌ی حاصلخیز و در عین حال استراتژیک که در ضمن محبط وحی انبیای بزرگی چون حضرت ابراهیم(ع) که از عراق بدان جا عزیمت نموده و اقامت گزیده و نیز حضرت سلیمان و هم چنین معراج پیامبر اکرم(ص) و قبله‌ی اول مسلمانان بود، بارها و بارها به اشغال دیگران و به ویژه اروپائیان در آمد و دوباره آزاد شد. چنان چه در دوره‌ی جنگ‌های صلیبی اول (۱۰۹۹- قرون وسطی) به اشغال بریتانیا درآمد و به دنبال قیام صلاح‌الدین ایوبی (۱۱۸۷م) آزاد شد و دوباره پس از مدت‌ها با حمله‌ی ناپلئون به اشغال فرانسه درآمد.

احمد پاشا الجزار، فرمانده شهر عکا و نیروهای [فلسطینی] تحت امر او، توانستند در سال ۱۷۹۹ میلادی ناپلئون را شکست داده و او را وادار به فرار کنند. ناپلئون در زمان خروج از فلسطین، این جمله را بر زبان راند: آرزوهایم (برپایی امپراتوری در این منطقه عربی) را پای دیوارهای عکا به خاک سپردم گفتمی است ناپلئون از یهودیان جهان و بقایای آنها در فلسطین خواسته بود، در کنارش بجنگند و در مقابل برایشان دولتی در فلسطین دایر کند که حامی منافع فرانسه باشد.

ج- به دنبال شروع جنگ اول جهانی، بریتانیا در سال ۱۹۱۷ م. با موافقت فرانسه، آمریکا و دیگر کشورهای غربی، بیانیه‌ای را صادر کرد و به وسیله بالفور (وزیر خارجه وقت این کشور) به روچیلد (سرمایه‌دار یهودی) قول داد: وطن قومی برای یهودیان در فلسطین ایجاد کند. این وعده به «بیانیه بالفور» موسوم شد. و بالاخره با شکست عثمانی‌ها که حکومت فلسطین را در اختیار داشتند، بریتانیا قیمومیت آن کشور را عهده‌دار شد.

د- پس از پایان دوره‌ی قیمومیت، انگلستان به جای بازگرداندن سرزمین فلسطین به فلسطینیان، دولت یهودی «صهیونیستی» را تشکیل دادند و آنها نیز با کشتار بی‌رحمانه‌ی مسلمانان و نژاد کشی، سعی در اخراج فلسطینیان کردند.

در همان زمان قیام‌های مکرری توسط مسلمانان بر علیه غلبه یهود و صهیونیسم بر این سرزمین انجام گرفت که مشهورترین آنها قیام‌های ۱۹۲۰، ۱۹۲۳ و ۱۹۲۹ (معروف به انقلاب براق) و گروه‌های جهادی بسیاری که مشهورترین آنها «گروه عزالدین قسام» بود تشکیل گردید.

یهودیان صهیونیست در آن زمان قدرت نظامی خاصی نداشتند و نیروی نظامی انگلیس به صورت مستقیم آنان را در کشتار و اخراج مسلمانان یاری می‌نمود.

پس از پایان جنگ دوم جهانی (۱۹۴۵م)، بریتانیا و آمریکا توانستند در سال ۱۹۴۷م. از طریق سازمان ملل متحد قطعنامه‌ی تقسیم فلسطین را صادر کنند. به موجب این قطعنامه جائزانه، فلسطین بین

فلسطینیان و یهودیان اشغالگر - که تعدادشان از ۱۵ درصد جمعیت ساکن آنجا فراتر نمی‌رفت و تنها ۷ منطقه از سرزمین فلسطین به آنان اعطا شده بود تقسیم گردید. البته فلسطینیان، اعراب و مسلمانان با تقسیم فلسطین مخالفت کردند. فلسطینیان به جهاد و مبارزه خویش ادامه دادند و عبدالقادر الحسینی (رهبر مجاهدان)، سرانجام در سال ۱۹۴۸ م. در جریان نبرد (القسطل) به شهادت رسید.

ه - این اشغال و مجاهدت مسلمانان از همان زمان تا امروز ادامه داشت و صهیونیسم بین‌الملل نیز با حمایت انگلیس در آن زمان و آمریکا و انگلیس و سایر کشورهای صهیونیستی (فراماسونی) امروز به جنایات، اشغال و نسل‌کشی ادامه می‌دهند.

و - چنان چه تاریخ بیانگر است، فروش سرزمین‌های فلسطینی توسط آنان به یهودیان، یک دروغ تاریخی است. اگر چه چند قطعه زمین توسط آنان به فروش رفته است. اما باید دقت نمود که فروش ملک به اشخاص یک کشور، به هیچ وجه سبب ادعای مالکیت کشوری و اخراج سایرین از منطقه نمی‌شود.

ز - حمایت ما از فلسطین، حمایت از اسلام، مقابله با صهیونیسم بین‌الملل، ایستادگی در مقابل اشغال کل خاورمیانه و از جمله ایران توسط نظامیان صهیونیسم، تشکل خاورمیانه جدید به سرکردگی اسرائیل ... و انجام تکالیف الهی، اسلامی، انسانی، سیاسی و ملی است.

پس انسان، اگر چه مسلمان، ایرانی و حتی اهل خاورمیانه نیز نباشد، اگر کمی بصیرت، شعور و غیرت انسانی داشته باشد، با صهیونیسم، اشغال فلسطین و این نسل‌کشی‌های بی‌رحمانه مخالف و از فلسطینی‌ها که در نوک حمله هستند دفاع می‌نماید. چنان چه امروزه شاهدیم حتی مردمان آمریکا و انگلیس و سایر کشورهای اروپایی که کمی بیدار شده‌اند، به شدت در دفاع از فلسطین، بر علیه اسرائیل غاصب و حامیانش از جمله آمریکا، قیام می‌کنند.

ش (مشهد و تهران): چرا باید از فلسطین حمایت کنیم؟ لطفاً کاملاً شرح دهید. در بسیاری از سایت‌ها (در راستای همان شعار «نه غزه نه لبنان» سبزها، این شبهه را ایجاد می‌کنند که وقتی ما خودمان نیازمند هستیم، چرا باید به آنها کمک کنیم و مورد غضب دیگران واقع شویم؟!)

x-shobhe

بهترین و موجه‌ترین دلیل برای انجام هر کاری، عمل به حکم «عقل» و «عدل» است. عدل یعنی قراردادن هر چیزی در جای خودش. لذا انجام به موقع هر عملی که مقتضای آن ایجاب کند، عمل به «عدل» است و عدم انجام آن نیز نقطه‌ی مقابل عدل، یعنی «ظلم» است. چه به خود و چه به دیگران. چنانچه حتی عبادت خداوند متعال نیز به حکم عقل و عدل انجام می‌پذیرد. در هر حال حکم عقل و عدل در انسان وظیفه و تکلیف را ایجاب می‌نماید و آن گاه پاسخ «چرا؟» همان «انجام تکلیف و وظیفه» می‌شود.

اینک باید با این معیار، موضوع کمک به فلسطین را مورد بررسی قرار دهیم تا ببینیم که آیا عمل به «عقل و عدل» یا همان عمل به «تکلیف و وظیفه» است، یا عملی غیر عقلانی و غیر عادلانه‌ای است که موجب ظلم به خود یا دیگران می‌گردد؟

اگر چه تمامی کسانی که به هر بهانه‌ای مخالف کمک‌های شخصی یا اجتماعی یا سیاسی ملل و کشورهای مسلمان به فلسطین و لبنان در مقابله با اسرائیل هستند، خود به صورت مستقیم و غیر مستقیم به آمریکا، اسرائیل و در یک کلمه «صهیونیسم بین‌الملل» خدمت می‌کنند و هیچ سؤالی هم نمی‌کنند که چرا و به چه قیمتی باید این خدمتگزاری را انجام دهند، اما در عین حال این شبهه را ایجاد می‌کنند که فلسطین یک مسئله‌ی منطقه‌ای است که اگر خیلی تعمیم دهیم، نهایت گستره‌ی آن جامعه‌ی عرب را پوشش می‌دهد، لذا دیگران و به ویژه ایران و ایرانی‌ها نباید هیچ کمکی به آن نمایند(!) چنانچه مقام معظم رهبری می‌فرمایند:

«... گاهی شنیده می‌شود که کسانی می‌گویند: فلسطین یک مسئله‌ی عربی است. این سخن به چه معنی است؟ اگر مقصود آن است که عرب، احساسات خویشاوندانه‌تری دارد و مایل است خدمت و مجاهدت بیشتری تقدیم کند، این چیز پسندیده‌ای است و ما به آن تبریک می‌گوییم.»

ولی اگر معنی این سخن آن است که سران برخی کشورهای عربی به ندای یاللمسلمین مردم فلسطین کمترین توجهی نکنند و در قضیه‌ی مهمی مانند فاجعه‌ی غزه با دشمن غاصب و ظالم همکاری کنند و بر سر دیگران که ندای وظیفه، آرامشان نمی‌گذارد فریاد بکشند، که شما چرا به غزه کمک می‌کنید، در این صورت هیچ مسلمانی و هیچ عرب غیور و با وجدانی این سخن را نمی‌پذیرد و گوینده‌ی آن را از سرزنش و تقبیح معاف نمی‌سازد...»

کمک همه جانبه به مردم فلسطین و حمایت کامل از آنان واجب کفایی بر همه‌ی مسلمانان است.

دولت‌هایی که به جمهوری اسلامی ایران و برخی دیگر از کشورهای مسلمان به خاطر کمک به فلسطین خرده می‌گیرند، خود متحمل این کمک و حمایت شوند تا تکلیف اسلامی از دیگران ساقط شود و اگر همت و توان و شجاعت آن را ندارند، بهتر است به

در بررسی مسئله‌ی چرایی دفاع از فلسطین، از منظر عقل و عدل، ممکن است این شبهه ایجاد شود که «هر چقدر هم دفاع از حقوق، جان و مال مسلمانان لازم و واجب باشد، باز منافع خودمان اولی‌تر است، در هر حالی که ما به خاطر دفاع از فلسطین در فشارهای سیاسی، اقتصادی، بین‌المللی و قهر شیطان بزرگ قرار گرفته‌ایم؟!»

پس، لازم است ابتدا ببینیم و بدانیم که آیا ایجاد یک دولت جعلی به نام «اسرائیل»، فقط ظلم به فلسطینی‌ها، لبنانی‌ها و بالتبع دیگر اعراب است، یا برای خود ما نیز به صورت مستقیم یک تهدید جدی قلمداد می‌گردد؟

برای روشن شدن موضوع کافی است که به اهداف ایجاد یک دولت جعلی، آن هم به قیمت قتل عام و نسل‌کشی مسلمانان منطقه توجه کنیم.

آیا تشکیل یک دولت صهیونیستی جعلی به نام اسرائیل در قلب فلسطین و سپس گسترش سرزمین‌های اشغالی، اخراج مردم، غصب بیت‌المقدس، دست‌درازی به نوار غزه و طمع به لبنان و ... فقط به خاطر قصه‌ی ساختگی و دروغ تاریخی «هولوکاست» است، یا اهداف دیگری در نظر است که همه‌ی جهان اسلام و از جمله ایران را شامل می‌گردد؟!!

اگر مسئله، فقط یک مسئله‌ی ملی، طایفه‌ای، منطقه‌ای و ... است، چرا آمریکا، انگلیس، اروپای متحد و کل نظام تشکیلاتی صهیونیسم بین‌الملل، با همه‌ی امکانات سیاسی، خبری، دیپلماسی، اقتصادی، نظامی، امنیتی، اطلاعاتی و ... از آن حمایت می‌کند و با وقاحت تمام مقابل افکار عمومی جهانیان می‌ایستد و همه‌ی جنایات هولناک و نسل‌کشی‌ها را تأیید می‌کند؟!!

بر همگان روشن است که از طرح ایجاد حکومت واحد جهانی به صدارت و ریاست آمریکا (تشکیلات ماسون و صهیونیسم) بیش از یک قرن می‌گذرد و تمامی سیاست‌های اقتصادی، فرهنگی، نظامی، سیاسی، خبری و ... استکبار جهانی نیز منطبق با ضرورت‌ها و ملزومات تحقق این هدف تدوین و اجرا می‌گردد. کشورهای اسلامی و به ویژه منطقه‌ی خاورمیانه، چه به لحاظ معادن زیرزمینی (به ویژه نفت، گاز و اورانیوم) و چه به لحاظ جغرافیای سیاسی و اقتصادی، غنی‌ترین و استراتژیک‌ترین منطقه‌ی جهان است، به گونه‌ای که می‌توان آن را «رگ حیات جهان» بیان نمود.

ایجاد دولت جعلی به نام «اسرائیل» در این منطقه در واقع ایجاد یک پایگاه نظامی قدرتمند آمریکایی برای اشغال تمامی منطقه و مبدل نمودن کشورهای آن به ایالات کوچک و بزرگ تحت سیطره‌ی آمریکا است.

لذا از همان ابتدا، صهیونیسم به برخورداری از یک سرزمین (اگر چه اشغالی)، در قبال هولوکاست ساختگی قناعت نکرد و شعار «از نیل تا فرات» را سر داد و اکنون نیز دایره‌ی این طمع را بسیار بزرگ‌تر مطرح می‌نماید.

بدیهی است که هیچ سازمان، شخص یا نهادی نمی‌تواند برای اسرائیل مرزی تعیین نموده و بر سر آن مرز به توافق رسد و گستره‌ی این پایگاه نظامی را به درون مرزهای خود محدود نماید، هر چند که حتی قبول و پذیرش یک متر مربع از خاک سرزمین فلسطین به نام رژیم اشغالگر قدس (اسرائیل)، به رسمیت شناختن آن، زمینه‌ساز تحقق اهداف بعدی آن خواهد بود. هر چند که پذیرش تاوان هولوکاست ساختگی از خاک، وطن، سرمایه، حیثیت و ناموس مسلمانان، ذلت و خواری بی‌تاوانی نخواهد بود.

پس، نقشه‌ی راه و هدف آمریکا (ماسون)، تشکیل خاورمیانه‌ی جدید به محوریت و صدارت اسرائیل به نمایندگی از صهیونیسم بین‌الملل می‌باشد که کشور جمهوری اسلامی ایران در قلب آن قرار دارد. حال چه جهان اسلام (به ویژه خاورمیانه) را به دلیل مشترکات دینی و منافع وابسته به یک دیگر، یک پارچه فرض کنیم و چه کشور ایران را به صورت مستقل در نظر بگیریم، رژیم صهیونیستی اسرائیل اشغالگر که پایگاه نظامی آمریکا در منطقه می‌باشد، دشمن شماره‌ی یک قلمداد می‌گردد و سرزمین فلسطین و سپس لبنان، سوریه و پس از آن عراق - که در اهداف اولیه‌ی اشغالگری آمریکا توسط اسرائیل است - خاک‌ریزها و سنگرهای خط مقدم محسوب می‌گردند. لذا اگر هر یک از آنها سقوط کند، زمینه برای سقوط خاک‌ریز و سنگر بعدی فراهم‌تر می‌گردد.

پس، جمهوری اسلامی ایران حتی اگر فقط در اندیشه‌ی دفاع از مرز و بوم و منافع خود نیز باشد و با کوتاه‌نگری و ساده‌لوحی شرایط و تحولات جهانی و منطقه‌ای را مربوط به خود نداند، باید با تمام قوا از تمامی خاک‌ریزها و سنگرها و به ویژه خط مقدم که سرزمین فلسطین است دفاع نماید. و حال آن که جایگاه، نقش، اثرگذاری، دیدگاه و اهداف این نظام، کشور و ملت اسلامی، بسیار والاتر، با بصیرت‌تر و مقدس‌تر از همه این منافع است.

البته آن چه بیان گردید، فقط از دیدگاه سیاسی صرف است. و حال آن که «عقل و عدل»، قبل از هر چیز بندگی حق تعالی و انجام فرامین الهی که در مکتب والای اسلام ارائه شده است را حکم می‌نماید. اسلام عزیز، قبل از هر نگاه مستکبرانه و سودجویانه‌ی فرقه‌های ماسونی و صهیونیستی به جهانی سازی، حکومت واحد الهی در جهان را، تنها راه نجات بشر و بشریت از ظلم و جور و جهالت معرفی نموده و تحقق آن را هدف قرار داده است.

لذا تلاش برای رهایی از بندگی طواغیت و فراعنه‌ی زمان که متسلزم کفر به طاغوت و ایمان به الله - فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا - می‌باشد را سر لوحه‌ی اهداف و برنامه‌های یک انسان مسلمان، رها و کمال‌جو قرار داده است.

بدیهی است که تلاش برای رهایی از یوق بندگی غیر (طواغیت) نیز مستلزم برخورداری از ایمان الهی، روح و فرهنگ اسلامی می‌باشد که وحدت مسلمین و کمک یا دفاع از مظلومان و به ویژه مسلمانان عالم، یکی از نمودها و مصادیق بارز آن می‌باشد. لذا پیامبر اکرم (ص) فرمودند:

هر کس فریاد «یا للمسلمین - ای مسلمانان» را بشنود و پاسخی ندهد، از من نیست.

اینک فلسطین فریاد می‌کشد که ای انسان‌های آزاده، ای موحدین، ای مسلمانان عالم و ای کشورهای اسلامی منطقه، آمریکا توسط رژیم اشغالگر و پایگاه نظامی‌اش به نام اسرائیل، برای آن که بر کشور، جان و مال شما تسلط پیدا کند، باید از جنازه‌ی من عبور کند و به همین دلیل از هیچ ددمنشی و جلادی برای کشتن من حذر و دریغ نمی‌کند، پس به کمک بشتابید.

حال انسان عاقل، انسان عادل، انسان ملسمان و انسان آزاده چه می‌کند؟ دست روی دست می‌گذارد و با سکوت و سکون و خود‌نگری و بی‌بصیرتی خود به آمریکا و اسرائیل و صهیونیسم بین‌الملل (شیطان‌پرست‌های ماسونی) خدمت می‌کند تا روزی نوبت خودش شود، یا به امر الهی قیام می‌کند و به کمترین کاری که می‌تواند - دفاع از مظلومین و مسلمین خط مقدم به حد توان و امکان - عمل می‌نماید؟

چقدر ذلیل، زبون و بنده‌ی طواغیت و سرکشان هستند، دولت‌ها و ملت‌هایی که به رغم اطلاق نام مبارک «مسلمان» بر خود، در خواب غفلت زبون‌بار خود فرو رفته‌اند، در حالی که یهودیان، مسیحیان، حتی غیر مسلمانان و بی‌دینان جهان در آمریکا و اروپا، از جنایات اسرائیل بر علیه مردم فلسطین و غزه و لبنان به تنگ آمده و با اعتراض یا سیل کمک‌های خود به یاری آنها می‌شتابند. اینان نه فقط هیچ کمکی نمی‌کنند، بلکه در ظاهر و باطن به کمک آمریکا و اسرائیل می‌شتابند و به یک لبخند طاغوت در برابر این خواری رضایت می‌دهند؟! بخشی از پیام مقام معظم رهبری به ملت‌های مسلمان، به منظور مقابله با توطئه‌های خباثت‌آمیز آمریکا و اسرائیل در کنفرانس مادرید (۱۳۷۰).

«... خلاصی اسرائیل از دغدغه‌ی معارضات دولت‌های عربی، آن دست‌آموز آمریکا (اسرائیل) را اولاً برای وظیفه‌ی اصلی‌اش، یعنی مبارزه با حرکت‌های اسلامی در این منطقه - که بزرگ‌ترین خطر جدی برای آمریکاست - آماده می‌سازد؛ ثانیاً نفوذ آمریکا را بر کشورهای این منطقه‌ی حیاتی قطعی کرده، منطقه را به صورت خانه‌ی امن آمریکاییان در می‌آورد و شیطان بزرگ، صاحب‌اختیار بی‌دردسر خاورمیانه می‌شود؛ و ثالثاً اسرائیل در راه توسعه‌ی سرزمین‌های اشغالی و آرزوی «از نیل تا فرات»، یک سنگر مهم دیگر را فتح می‌کند.»

«... دشمن درصدد است فلسطین را یکباره از پیکر دنیای اسلام جدا کند و شجره‌ی ملعونه‌ی صهیونیسم را در خانه‌ی مسلمین ماندگار سازد. آمریکا درصدد است با تثبیت رژیم اشغالگر، همه‌ی سررشته‌های زندگی در این منطقه‌ی حساس را به دست گیرد و خود را از نگرانی خیزش اسلامی در خاورمیانه و آفریقا نجات دهد. دشمنان اسلام می‌خواهند همه‌ی کینه‌ی دیرین خود با اسلام و شکست‌هایی را که در سال‌های اخیر بر اثر بیداری مسلمین تحمل کرده‌اند، در این جا جبران کنند. این حادثه با هیچ یک از توطئه‌های چند سال اخیر درباره‌ی خاورمیانه قابل مقایسه نیست؛ این جا سخن از غضب یک کشور و دربه‌دوری مستمر و ابدی یک ملت و جداسازی نهایی پاره‌ی تن جهان اسلام و مرکز جغرافیایی وطن بزرگ اسلامی و قبله‌ی اولای مسلمین است.»

از گالری‌های (۱) و (۲) بازدید نمایید.

ش (تهران): در سایت‌ها با درج عکس می‌گویند: آن چه به عنوان مسجد الاقصی می‌شناسیم «قبه الصخره» است و شبهه مطرح می‌کنند که چرا سی سال است سنگ جایی که نمی‌شناسیم را به سینه می‌زنیم؟! www.azadshah.com

x-shobhe:

قبل از پاسخ و توضیح پیرامون «مسجد الاقصی و قبه الصخره»، دقت به همت، تلاش و جدیت عوامل داخلی به ایجاد هر گونه شبهه‌ای که احتمال کاهش شدت تنفر مسلمانان ایرانی از اسرائیل و ایستادگی آنها در دفاع از بیت المقدس را بدهد، لازم است. دیگر به هر شیوه و هر سخنی اگر چه غلط متوسل می‌شوند و چنین می‌اندیشند که به فرض چند نفر بدانند، مابقی که نمی‌دانند! و یا دست کم ممکن است در چند نفر اثر نماید. اما پاسخ:

الف- مسجد الاقصی و مسجد قبه الصخره که پیامبر اعظم صلوات الله علیه و آله از آن جا به معراج برده شدند، هر دو در یک عرصه واقع شده است و کل آن مجموعه «مسجد الاقصی» نام دارد. چنان چه در عرصه‌ی حرم پیامبر(ص) مسجد النبی و یا در عرصه‌ی حرم حضرت امام رضا علیه السلام مسجد گوهرشاد نیز واقع شده است.

ب - تصریح کلام وحی در قرآن کریم مبنی بر این که مبدأ معراج پیامبر اعظم (ص) مسجد الاقصی بوده است، گواه دیگری بر آن است که محل فعلی مسجد «قبه الصخره» در همان عرصه‌ی مسجد الاقصی واقع است.

«سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» (۱- الأَسْرَاء)

پاک و منزّه است خدایی که در مبارک شبی بنده خود (محمد) (ص) را از مسجد حرام (مکه معظمه) به مسجد اقصایی که پیرامونش را (به قدوم خاصان خود) مبارک ساخت، سیر داد تا آیات خود را به او بنمایاند که همانا خداوند شنوا و بیناست.

ج - با توجه به ارزش و احترامی که مسلمانان برای پیامبر اکرم (ص) و مسئله‌ی معراج قائل هستند، در اطراف صخره‌ای که معراج از آن واقع شد، بنایی کوچک و سپس مسجدی بزرگ احداث نمودند تا زوار نیز راحت‌تر به زیارت و عبادت بپردازند.

د - اگر عده‌ای نمی‌دانند که مسجد الاقصی با مسجد قبه الصخره متفاوت است، اما همه در یک مجموعه به نام «مسجد الاقصی» قرار دارند و کل آن منطقه مسجد الاقصی می‌باشد، دلیل نمی‌شود تا هیچ کس نداند.

ه- مسلمانان سنگ یک یا دو مسجد را به سینه نمی‌زنند، بلکه سنگ اسلام، مسلمین، تاریخ، سرزمین‌ها، نوامیس و ارزش‌های اسلامی را به سینه می‌زنند و دشمن از همین امر ناراحت و نگران است.

و - مسلمانان معتقدند و می‌گویند: اگر قصه‌ی ساختگی «هلوکاست» کم و بیش واقعیتی دارد، یک شخصی به نام هیتلر، به نام مسیحیت و در یک سرزمین اروپایی به نام آلمان، عده‌ای یهودی را کشته است! حال جهان استکبار به نگاه دلسوز نسل آنان شده و می‌خواهد سرزمینی به آنان اختصاص دهد، آیا این سرزمین باید بخشی از خاک مسلمانان فلسطینی و بخشی از تاریخ و جغرافیای سیاسی و اعتقادی آنان باشد؟! چرا گوشه‌ای از خاک آلمان یا آن همه دشت و بیابان بی‌مصرف قاره‌ی آمریکا را به آنها نمی‌دهند؟! مسلمانان بر علیه این ذلت قیام می‌کنند و سنگ حقانیت و مظلومیت خود را به سینه

می‌زنند. خواه عکس مسجد الاقصی را نشان دهند و یا عکس مسجد قبه الصخره را به نمایش بگذارند. پس، دعوا بر سر عکس از کدام گوشه‌ی یک مسجد نیست که عوامل داخلی و قلم بدستان و سنگر نشینان جبهه‌های سایبری صهیونیسم بین‌الملل، آن را بهانه‌ای برای اثبات غفلت یا نادانی مسلمانان در دفاع از بیت‌المقدس بنمایند.

www.x-shobhe.com

x-shobhe:

یکی از تاکتیک‌های صهیونیسم خبری در جنگ نرم، ایجاد انحراف در زاویه‌ی نگاه اذهان عمومی - به ویژه سیاست‌گزاران و برنامه‌ریزان خودی - با طرح موضوعی جدید و متفاوت می‌باشد. بدیهی است که طرح موضوع جدید و متفاوت با اهداف و دستاوردهای سفر، همه‌ی نظرها را به سوی هدف کاذب منحرف می‌نماید و این انحراف سبب می‌گردد تا نه تنها دستاوردها مورد اطلاع رسانی و فرافکنی واقع نگردد، بلکه اساساً مورد توجه و بهره‌وری سیاست‌گزاران و برنامه‌ریزان خودی قرار نگیرد. بدین ترتیب، نتیجه‌ی مبارزه و مقابله در موضوع ثانوی و هدف کاذب هر چه باشد، باز دشمن برنده است. چرا که هدف اصلی او ایجاد انحراف از اهداف و موضوع اصلی بود. اینک با توجه به مطلب فوق به جنگ نرم و حملات سایبری رسانه‌های صهیونیسمی در دو سفر تاریخی و حساس رئیس جمهور کشورمان به لبنان و مقام معظم رهبری به قم توجه می‌کنیم:

الف - سفر دکتر احمدی نژاد به لبنان:

سفر رئیس جمهوری اسلامی ایران به لبنان، یکی از مهم‌ترین وقایع سیاسی جهان بود و نقش بسیار تعیین کننده و مؤثری در روابط دو کشور و در کل معادلات سیاسی منطقه داشت. بدیهی است که آمریکا، انگلیس و اسرائیل حساسیت‌ها و نگرانی‌های شدیدی نسبت به این سفر و نتایج آن داشتند، اما رسانه‌های صهیونیسمی در یک تاکتیک ماهرانه، موضوع کاذبی تحت عنوان «عدم استقبال مردم لبنان» را مطرح کردند و با جملاتی چون: «فقط حزب الله منتظر است - حزب الله در صدد دعوت مردم است و ...»، این موضوع را چنان حساس و داغ کردند که حتی در داخل کشور ما نیز موضوع بحث قرار گرفت.

در این جنگ نرم، همه‌ی اذهان عمومی متوجه چگونگی استقبال گردید و دست‌اندرکاران نیز سعی نمودند تا استقبال هر چه باشکوه‌تر برگزار گردد. در نتیجه پس از حضور ایشان در لبنان و استقبال گرم، همه گمان نمودند که در این جنگ نرم غالب شده و کار تمام شد! و دیگر کسی کاری با نتایج سفر و دستاوردهای آن در تضعیف اسرائیل - ایجاد وحدت بین گروه‌های لبنانی - تغییر معادلات سیاسی در منطقه - قدرت نمایی سیاسی ایران در عرصه‌ی خاورمیانه و جهان و ... نداشت و رسانه‌ها نیز تمامی وقت، هزینه و امکانات خود را متوجه فرافکنی شکوه استقبال نموده و از تبلیغ در موضوع اصلی این سفر و نتایج حاصله و فرافکنی آن که می‌توانست (و هم چنان می‌تواند) اذهان عمومی را متوجه و بیدار کند، غافل ماندند و بدین ترتیب، دشمن با از به کار گیری این تاکتیک، نتیجه گرفت.

در صورتی که نه تنها هیچ شک و شبهه‌ای در استقبال با شکوه مردم و مقامات لبنانی وجود نداشت، بلکه به یقین محبوبیت ایران اسلامی در میان مردم - به ویژه در کشورهای اسلامی - آن قدر است که در هر کشور دیگری نیز چنین استقبالی دور از انتظار نمی‌باشد. چنان چه مقام معظم رهبری در یکی از سخنرانی‌های قم اشاره فرمودند که رئیس جمهوری اسلامی ایران اگر به مصر هم سفر می‌کرد، با چنین استقبالی روبرو می‌شد. این تفاوت دیدگاه مقام معظم رهبری و اصحاب سیاست و تبلیغ ماست. و در ضمن یک تذکر بسیار حساس و مهم است.

ب - سفر مقام معظم رهبری به قم:

در آستانه‌ی سفر مقام معظم رهبری به شهر مقدس قم نیز همین تاکتیک جنگ نرم که تجربه‌های موفق‌ی را پشت سر گذاشته است به کار گرفته شد.

رسانه‌های خارجی و مواجب بگيران داخلی و بیشتر از آنها نوکران بی جیر و مواجب (ستون پنجم رسانه‌ای) هجمه‌ی بسیار گسترده و عجیبی را در القای «احتمال عدم استقبال» به راه انداختند و در این حمله‌ی سایبری از هیچ دروغ، شایعه، شبهه و هجوی فروگذار نکردند! جملاتی چون: مردم قم ناراضی هستند و به استقبال نخواهند رفت - حوزه‌های علمیه با ایشان مخالفند - مراجع تصمیم دارند از دیدار با ایشان خودداری کنند - برخی تصمیم گرفتند در این فاصله به شهر دیگری بروند - فلان مرجع قهر کرده است و ...، سوتیتر خبرها قرار گرفت.

این ترند سبب گردید تا زاویه‌ی نگاه اذهان عمومی داخلی نیز به صورت ناخودآگاه تغییر جهت یافته و از موضوع اصلی غافل گردند و همه‌ی دغدغه‌ها این باشد که «آیا از ایشان به گرمی استقبال خواهد شد یا خیر؟» در صورتی که حتی دشمن نیز به خوبی می‌دانست که استقبال بسیار پرشور و عاشقانه خواهد بود و حوزه‌های علمیه، جامعه مدرسین، طلاب، مراجع معظم تقلید و علمای اعلام نیز بی‌صبرانه و مشتاقانه منتظر این سفر و دستاوردهای پر برکت آن هستند.

دشمن در این تاکتیک به چند هدف دست یافت. اول آن که یقین قلبی نسبت به عشق و علاقه به رهبری را حتی در دل بسیاری از خودی‌ها مبدل به شک نمود! «آیا استقبال مطلوبی خواهد شد و یا خیر؟!» در حالی که همگان مطمئن هستند ایشان حتی به قلب اروپا هم سفر کنند، با استقبال بسیار گرم و پرشوری مواجه خواهند شد. چه رسد به کشورهای اسلامی یا شهرهای ایران اسلامی و به ویژه شهر خون و قیام «قم».

دوم آن که همه‌ی اذهان را متوجه این موضوع کاذب نمود تا از اصل اهداف و دستاوردهای سفر غافل گردند. بدین ترتیب همین که استقبال با شکوه انجام شد، اغلب گمان کردند که الحمدلله موفقیت حاصل و کار تمام شده است!

در حالی که اصل و روح موضوع، فرمایشات مقام معظم رهبری در مقوله‌های بسیار متفاوت بود و هست.

ش (تهران): می گویند: مگر اسلام و امیرالمؤمنین (ع) مداحان و به استقبال روندگان حکام «شهر انبار» را نکوهش و منع نکردند، پس چطور مقام معظم رهبری حاضر می شوند که مردم قم این چنین به استقبال روند و مدح گویند.

x-shobhe:

چقدر دشمن امید داشت و منتظر بود که سفر مقام معظم رهبری به قم با استقبال شدید مردم و مراجع و روحانیت و ... مواجه نگردد. چه طرح‌ها و پروژه‌هایی که به امید واهی «عدم استقبال گرم» برای هجمه‌ی خبری و جنگ روانی و فرافکنی آماده نکرده بودند و چه شایعاتی که از قبل سفر برای زمینه‌سازی این هجمه در میادین خبری و عرصه‌های سایبری پخش نکردند؟!

اما استقبال عاشقانه و قابل پیش‌بینی مردم قم و هم چنین مراجع محترم، علما و روحانیون و طلاب و ...، همه‌ی این دسیسه‌ها را نقش بر آب نمود.

حالا منافق وار گشته‌اند که چگونه می‌توانند این محبوبیت و استقبال را زیر سؤال ببرند؟! در اینجا ناچارند مسلمان شده و به آیه و حدیث متوسل گردند و با تفسیر به رأی و تأویل‌های به نا حق ایجاد شبهه نمایند. لذا لازم است که به نکات ذیل دقت نمایید:

الف - چه کسی گفته است که هر گونه مدحی، به هر قصدی و به هر شکلی مذموم یا حرام است؟! اساساً مگر می‌شود «حقیقت و واقعیت» یک نیکو و حسنه را بدون مدح آن بیان داشت. به عنوان مثال: مگر مدح گل نیست اگر بگوییم: «چه زیبا و چه خوشبو است؟» مگر مدح نیست اگر بگوییم: «ملاصدرا یا انیشتن نه تنها دانشمند، بلکه نابغه بودند؟» مگر بیان ایمان، اخلاص، استقامت و جهاد کربلائیان در طول زمان و همه‌ی شهداء مدح نیست؟! اساساً کدام تبلیغی بدون «مدح» انجام می‌گیرد؟ خواه تبلیغ حق باشد و یا تبلیغ باطل!

پس آن چه به عنوان «مدح» مذموم و حرام شده است، مدح در راه غیر خدا، مدح دروغ، مدح غلو، مدح برای چاپلوسی، مدح ظلم و ظالم (مانند مدحی که از دموکراسی‌های دروغین می‌کنند و زیر پرچم جباری چون آمریکا سینه می‌زنند) می‌باشد، نه مدح به عنوان تعریف یا معرفی یک حسنه و یا فرد احسن.

ب - آیا پیامبر اکرم (ص) و معصومین علیهم‌السلام برای معرفی خود از خودشان تعریف ننموده‌اند و آیا نمی‌شود این تعاریف را مدح قلمداد نمود؟ اگر آنها مدح خود را ننموده و تعریف از خود نمی‌نمودند، چه کسی می‌توانست آنها را بشناسد؟ به عنوان مثال: اگر پیامبر اکرم (ص) فرمودند: من خلق اول، من خاتم الانبیاء و المرسلین، من خود «جنت»، من اشرف مخلوقات و ... هستم، مدح نیست؟ یا اگر امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: از من بپرسید تا مرا از دست نداده‌اید، من به راه‌های آسمان عالم‌تر از راه‌های زمین (کنایه از وسعت و اشرف علمی) هستم، مدح نیست؟ اگر پیامبر اکرم (ص) فرمود: «من شهر علم و علی دروازه‌ی آن است» مدح نیست؟! اگر علی علیه‌السلام فرمودند: طه، یس و حامیم‌های قرآن من هستم، مدح نیست؟!

پس، نتیجه آن که هر مدحی بد و مذموم و حرام نیست. بلکه مدح درست و برای خدا، در جهت معرفی یا تبلیغ حق، خوب و لازم هم هست. چنان چه خداوند متعال به همه‌ی انسان‌ها می‌فرماید، حتی نعمت‌هایی که خدا به شما ارزانی داشته است را متذکر شوید:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ» (فاطر - ۳)

ای مردم! به یاد آورید نعمت‌هایی را که خدا بر شما ارزانی داشت، آیا هیچ خالقی غیر از خدا هست که شما را از آسمان و زمین روزی دهد؟! پس وقتی جز او خالقی نیست، جز او هم مدبر و صاحب اختیاری نیست، پس در نتیجه جز او هم معبودی نیست دیگر به کجا منحرف می‌شوید!؟

ج - در مورد استقبال و بدرقه نیز همین‌طور است. استقبال و بدرقه‌ای که در راه خدا، برای تبلیغ دین، برای مقابله با دشمن و حتی برای ادب و خشنودی مؤمن انجام پذیرد، بسیار هم نیکو و گاهی لازم و واجب هم می‌شود. چرا این اشکال را برای بدرقه و استقبال حجاج نمی‌کنند؟ و چرا حتی برای مسافرین خود در سفر رفت یا برگشت از اروپا و آمریکا نمی‌کنند؟! چطور در همین جهان متمدن امروزی اگر برای هر خواننده و رقاصه و یا هر ضد انقلاب و ضد اسلامی تجمع کنند و کف و صوت بزنند، خوب است، اما اگر از ورود مقام معظم رهبری به یک شهر استقبال کنند، اشکال شرعی دارد؟! مگر پیامبر اکرم(ص) که وقتی وضو می‌گرفتند، مردم نمی‌گذاشتند حتی یک قطره از آب وضویشان به زمین بریزد، آنها را منع می‌نمودند و مگر همین امر در ماجرای صلح حدیبیه سبب ترس دشمنی که تعدادش کثیرتر و تسلیحاتش بیشتر بود نگردید؟ مگر وقتی پس از قتل عثمان مردم به در خانه‌ی علی علیه‌السلام ریختند و با آن تجمع گسترده و فشرده از او دعوت کردند تا بر آنان حکومت کند، ایشان منع نمودند؟! مگر بارها نگفتند: شما چنان تجمع فشرده‌ای کردید که کم مانده بود حسن و حسین من زیر دست و پای شما له شوند و لباس من از دو پهلو شکافت؟ مگر مردم ایران که برای استقبال از ورود امام رضا علیه‌السلام هجوم می‌آوردند و سپس بدرقه می‌نمودند، از ناحیه‌ی آن امام مورد مزمت قرار گرفتند؟! پس تجمع، استقبال و بدرقه‌ای که برای خدا باشد و برای استقرار و قوت اسلام، مسلمین و حکومت اسلامی مفید باشد و موجب خوف، شکست و یأس دشمن نیز گردد، نه تنها خوب و پسندیده، بلکه لازم و واجب است.

د - ماجرای بازگشت حضرت امیر المؤمنین علیه‌السلام از شام و مذمت و نکوهش بدرقه کنندگان شهر «انبار» نیز چنین بود که حضرت از آنها سؤال کردند: برای چه این کار را می‌کنید؟ یعنی جویای هدف و مقصود شدند. آنها نیز در پاسخ گفتند: این رسم ما در استقبال و بدرقه و بزرگداشت امرا و حاکمانان است. یعنی فرقی نمی‌کند که حکومت اسلامی و حاکم ولی امر مسلمین باشد، یا حکومت کفر و حاکم یزید یا عمالش باشند، هر کس باشد، آنها بنا بر آداب و رسوم خود، این استقبال و بدرقه را انجام می‌دهد و اسلام چنین بوقلمون صفتی، در یوزگی، کار عبث و باطلی را مذموم شمرده و حرام می‌داند.

(نهج البلاغه - حکمت ۳۷)
و گرنه چنان چه بیان شد، شاهدیم که نه پیامبر(ص) در سفر به مدینه، نه حضرت علی علیه‌السلام در مدینه و کوفه، نه امام رضا علیه‌السلام در سفر به ایران، نه امام حسن عسکری به هنگام حضور در شهر و ...، تجمع گسترده‌ی مردم را مذموم و نکوهیده ندانستند.

ش (تهران): می‌گویند: مقام معظم رهبری کی به اجتهاد رسیده‌اند؟! و اجازه‌ی اجتهاد را از چه کسی گرفته‌اند؟!
شایع می‌کنند که چگونه پس از رحلت امام (ره) ایشان یک دفعه مجتهد شدند و...؟

x-shobhe

این شبهه، جدید نیست. از همان روز اولی که ایشان به عنوان «ولی امر مسلمین» از سوی مجلس خبرگان رهبری انتخاب شدند، این شبهه مطرح شد. منتهی تاکتیک دشمن و سیاست‌گزاران «جنگ نرم» همیشه این گونه بوده است که ضمن تولید شایعات جدید، شایعات و حتی دروغ‌ها و تهمت‌های قدیمی را نیز به رغم معلوم و مبرهن شدن پاسخ‌ها مجدداً، مکرر و مستمر مطرح می‌کنند. چرا که بر این باورند که اولاً هیچ‌گاه نباید به پاسخ توجه نمود و همیشه باید حرف تکرار شود تا القا گردد که پاسخ مطلوب و قانع‌کننده نبوده است و ثانیاً در نظر می‌گیرند که در هر چهار تا پنج سالی نسل سؤال‌کننده تغییر می‌کند و طبعاً نسل جدید از شبهات و پاسخ آنها و نیز تاریخچه‌ی طرح شبهه و اهداف آن خبر ندارند، پس بهتر است با این شیوه این شبهه نسل به نسل منتقل گردد و بدین وسیله هم اذهان نسل‌های جدید مشوش گردد و هم شبهه‌ی تولید شده هم چنان جریان داشته باشد.

سازندگان و توزیع‌کنندگان شبهه‌ی «اجتهاد مقام معظم رهبری»، یا به خاطر بغضی که مانع از شناخت آنها نسبت به هر موضوعی از اسلام و جامعه و حیات اسلامی می‌گردد، هیچ شناختی نسبت به مراتب تحصیلات حوزوی و مرحله‌ی اجتهاد ندارند و یا به خوبی می‌دانند که چیست و حصول آن چگونه است، اما از بی‌اطلاعی عمومی مردم نهایت سوء استفاده را برای ضد تبلیغ می‌برند. لذا مبحث «اجتهاد» را چنان مطرح می‌کنند که گویی راجع به «مرجعیت» سخن می‌گویند و آن را نیز به غلط القا می‌کنند. و البته از دشمن انتظار دیگری نمی‌رود، بلکه خودی، باید بصیر باشد.

الف - «اجتهاد»، یکی از سطوح تحصیلات علوم دینی است. هم چنان که تحصیلات دانشگاهی دوره‌های کاردانی، کارشناسی، ارشد و دکترا دارد، تحصیلات حوزوی نیز دارای مراتبی است و دوره‌ی مقدمات آن برابر با کارشناسی (لیسانس) می‌باشد.

طلبه، پس از آن که دوره‌ی مقدمات را به پایان رسانید، می‌تواند ادامه تحصیل دهد تا آن که «درس خارج فقه و اصول» را نیز به پایان رساند و اگر موفق شد به «اجتهاد» می‌رسد.

اجتهاد یعنی قدرت علمی کافی برای استنباط مستقیم شخص در مورد احکام از منابع فقه و اصول. مجتهد کسی است که می‌تواند از منابع تعیین شده بر اساس مبانی انتخاب شده با شیوه‌های صحیح و منتخب، استنباط احکام را انجام دهد.

در این مرحله دیگر تقلید بر مجتهد جایز نیست و او باید بنا بر استنباط خودش عمل نماید.

اما مرجع تقلید، مجتهدی است که با تقبل مسئولیت خطیر مرجعیت، مجموعه استنباط‌های خود را نیز جهت تقلید به جامعه ارائه داده است و اجازه می‌دهد تا دیگران در مقام تقلید به او مراجعه کنند.

لذا فرق مجتهدی که مرجعیت را پذیرفته و مجتهدی که نپذیرفته، مانند پزشکی است که امکان مراجعه‌ی بیمار را ایجاد نموده و یا پزشکی که به طبابت نپرداخته، بلکه در دانشگاه تدریس و یا در موضوع خاصی تحقیق می‌نماید.

اجازه اجتهاد را نیز کسی به کسی نمی‌دهد. اجتهاد کالا نیست که دیگران به دیگران بدهند. بلکه یک مقام و مرتبه‌ی علمی است.

لذا طلبه پس از گذراندن دوره‌های معین، به این مرتبه می‌رسد و همین طور که در دانشگاه اساتید دیگر رسیدن دانشجوی به مرتبه‌ی کارشناسی یا ارشد را گواهی و تأیید می‌کنند، در حوزه نیز مجتهدین دیگر، رسیدن طلبه به مرتبه اجتهاد را تأیید می‌کنند. و همه‌ی مجتهدین به گذر مقام معظم رهبری از این مرحله، از ده‌ها سال پیش اذعان دارند و اگر چنین نبود، وی را برای مسئولیت خطیرتری چون زعامت و امامت سیاسی و حکومتی و اداره‌ی امور جامعه بر نمی‌گزیدند و یا دست کم معترض می‌شدند که او مجتهد نیست تا بتواند برای اداره‌ی جامعه استنباط احکام نماید.

تأیید اجتهاد نیز مانند دانشگاه است. چنان چه در دانشگاه همه‌ی اساتید جمع نمی‌شوند، بلکه یک یا چند استاد رسیدن دانشجوی به مرتبه کارشناسی یا ارشد یا دکترا را تأیید می‌کنند، در حوزه نیز تأیید یک مجتهد مسلم، برای رسیدن یک طلبه به مرتبه‌ی اجتهاد کفایت است. چه رسد به جمع یا اکثریت آنها.

ب - با توجه به مطالب فوق مشهود و معلوم می‌گردد که هر طلبه‌ی حاذق و درس‌خوانی می‌تواند طی چند سال به این درجه برسد. چنان چه اغلب علمایی که می‌شناسیم و از جمله شخص امام خامنه‌ای (دام ظلّه‌العالی)، در سنین جوانی و بین ۲۵ تا ۳۰ سالگی و حتی برخی بسیار سریع‌تر و زودتر به این مرحله‌ی تحصیلی می‌رسند. اما دلیل نمی‌شود که حتماً به مرجعیت آنها نیاز باشد و یا حتماً این مسئولیت را بپذیرند. لذا شاهدیم که علما و مجتهدین بزرگی بودند که هیچ‌گاه وارد این عرصه نشدند.

به عنوان مثال: آیا علما و دانشمندانی چون: مرحوم آیت‌الله علامه طباطبایی، آیت‌الله علامه جعفری، آیت‌الله مطهری، آیت‌الله دکتر بهشتی، آیت‌الله دکتر مفتح و ... که وارد عرصه‌ی مرجعیت نشدند، مجتهد نبودند؟ یا آن که همگی در همان سنین جوانی این مرحله‌ی تحصیلی را با حصول شرایط دیگری چون عدالت و آگاهی از شرایط و مسائل روز پشت سر گذاشتند و همیشه به کلیه‌ی مسائل روز اشراف داشتند.

ج - مرجعیت، تقبل بار سنگین رجوع مردم است. لذا تا مجتهد چنین ضرورتی را احساس ننماید و تا مراجع ذی‌صلاح مانند سایر علما، جامعه‌ی مدرسین و ... از او تقاضا نکنند، ضرورتی برای آن نمی‌بیند. چنان چه مرحوم حضرت آیت‌الله العظمی بروجردی که اعلم زمان خود بود، تا مرحوم آیت‌الله العظمی حکیم در قید حیات و انجام مسئولیت بودند، این ضرورت را احساس نکرده و رساله‌ای نیز منتشر ننمودند. مرحوم حضرت امام خمینی (ره) نیز تا آیت‌الله بروجردی زنده بودند، ضرورتی برای ورود به عرصه مرجعیت ندیدند. مرحوم آیت‌الله بهجت نیز تا حضرت امام زنده بودند، رساله‌ای منتشر ننموده و مرجعیت را نپذیرفتند و مرحوم حضرت آیت‌الله بهاء‌الدینی (ره) که هم سطح و هم طلبگی حضرت امام (ره) و نیز از نوابغ، نوادر و ... بوده و برخی بر این باورند که از «اوتاد» بوده‌اند، تا آخر این مسئولیت را نپذیرفتند.

آیا حضرات آیاتی چون: جعفر سبحانی، جوادی آملی، حسن‌زاده‌ی آملی و ...، که یا رساله‌ای منتشر ننموده و یا اخیراً بنا به اصرار حوزه‌های علمیه وارد این عرصه شده‌اند، تازه و یا یک شبه به اجتهاد رسیدند؟!

د - ولی فقیه نیز کسی است که نه تنها اجتهاد او برای همگان و از جمله مجتهدین، علمای اعلام، خبرگان و آیات عظام مسلم و مسجل است، بلکه تشخیص داده‌اند شرایط دیگر او برای «ولایت» مانند: عدالت، علم و اشراف به مسائل روز، توان اداره، مقبولیت و ... از دیگران بهتر و برتر است. لذا از او می‌خواهند که این مسئولیت را بپذیرد.

مقام معظم رهبری، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای نیز در همان سنین جوانی به مقام اجتهاد رسیدند و هم اکنون نیز به رغم مسئولیت‌های بسیار سنگین «امامت و رهبری» حکومت اسلامی و جامعه‌ی مسلمین،

هم چنان به تدریس درس خارج فقه و اصول ادامه می‌دهند و مجتهدین و آیات شناخته شده‌ای نیز در این درس حضور می‌یابند.

لذا با توجه به ضرورت، نیاز، رجوع مردم و تقاضای علمای محترم اسلام، پس از قبول مسئولیت خطیر ولایت و امامت جامعه، مرجعیت به عنوان رجوع مردم برای تقلید در سایر احکام را نیز متقبل شدند.

www.x-shobhe.com

x-shobhe:

آن چه بیان می‌گردد، «به نظر ما» نیست، بلکه یک واقعیت و حقیقت تلخ است: وهابیون نه تنها به خون شیعیان، بلکه به خون همه‌ی مسلمین تشنه هستند. منتهی دشمنی خود با مذاهب اهل سنت را به چند جهت علنی نمی‌کنند:

الف- نمی‌خواهند اقلیت بودنشان در میان مسلمانان مشخص گردد.

ب- نمی‌خواهند با کل جهان اسلام به صورت علنی در افتند و حذف شوند.

ج- نمی‌خواهند اهل سنت بیدار شوند. مضاف بر این که از کثرت آنان سوء استفاده می‌کنند.

د- هنوز از ناحیه‌ی مسلمانان اهل سنت، خطر خاصی آنها را تهدید نمی‌کند و سری که درد نمی‌کند را دستمال نمی‌بندند.

ه- می‌خواهند به عنوان مسلمان، محیط وحی و مرکز اسلام [مکه و مدینه] را هم چنان در تسلط داشته باشند و اهل تشیع و تسنن با هم بر علیه آنان وحدت و قیام نکنند.

و- با نفوذ و سلطه به علمای اهل تسنن کشورهای سنی نشین، اهداف خود را پیش برند.

علت این همه دشمنی با اسلام و مسلمین این است که وهابیون [البته نه مردم عوامی که هیچ چیز نمی‌دانند، بلکه سران و دست‌اندرکاران این حزب]، اصلاً مسلمان نیستند. آنها گروهی هستند که انگلیس برای تصرف و غصب مراکز اسلامی و نابودی اسلام در همه‌ی جهان اسلام بنا نهاده است.

عبدالوهاب، رئیس این فرقه‌ی ضاله به انتخاب جاسوس انگلیس در منطقه «همفر» انتخاب شد و سپس تحت آموزش قرار داده شد و پس از سقوط عثمانی و از دست رفتن سلطه‌ی آنها بر حجاز، حکومت توسط انگلیس به «وهابی»ها سپرده شد و پس از روی کار آمدن «سعودی»ها که سیاسیون این فرقه بودند، عربستان سعودی به شکل کنونی و با حکومت وهابیت شکل گرفت.

در نتیجه واقع مطلب این است که تنها «اسلام ولایی» است که از همان ابتدای اسلام تا کنون، خار چشم و گلو و مزاحم مستکبران استثمارگر بوده و هست. و گر نه تنها معاویه در آن روز، بلکه آمریکا و انگلیس امروز نیز با آداب و احکام فردی اسلام مثل نماز، طهارت و ... کسی مشکلی ندارند. اسلام ولایی نیز از همان ابتدای تاریخ اسلام، با تشیع، یعنی پیروان ولایت امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم‌السلام شکل گرفته است. پس آنها به خون شیعیان (یعنی طرفداران ولایت) تشنه‌اند.

دشمنی وهابیت با تشیع و تشنگی به خون آنها، تداوم همان دشمنی و تشنگی معاویه با علی، امام حسن و امام حسین(ع)، دشمنی یزید با امام حسین(ع) و امام سجاد(ع)، بنی‌امیه و بنی‌عباس با خاندان اهل بیت(ع) است که امروزه در «وهابیت» از یک سو و «تشیع» از سوی دیگر متبلور شده است.

البته تذکر به این نکته لازم است که اهل سنت هوشیار، اعم از علما یا مردم، به اندازه‌ی ما با وهابیت دشمن هستند و از آنان براءت می‌جویند و وهابیت نیز به اندازه‌ی ما دشمن و تشنه‌ی خون آنهاست.

همکاری با اسرائیل برای نابودی فلسطین، یاری نکردن مسلمانان غزه، هم سویی با اهداف آمریکا و انگلیس و اسرائیل در منطقه و ... همه دال بر مدعا می‌باشد.

ش: نظر تشیع راجع به صوفیه چیست؟ و آیا روایت مرحوم مقدس اردبیلی به نقل از حضرت امام رضا علیه السلام در
برابری انکار صوفیه با جهاد در رکاب رسول خدا(ص) صحیح است؟

x-shobhe:

روایت بسیار مستند و نیز منطبق با قرآن و سنت از حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف هست که
می فرماید:

طلب المعارف من غیر طریقنا اهل البیت،
مساوق لانکارنا
کسب معرفت (شناخت) از غیر طریق ما اهل بیت به انکار ما می انجامد.

از این رو هر گونه تعریف، شناخت و شناساندن، برنامه و روشی که از مکتب اهل بیت(ع) اخذ نشده باشد،
مردود است. لذا:

۱- هر فرقه ای که در اصول و فروع با دین اسلام و مذهب حق همخوانی نداشته باشد در ضلالت و گمراهی
است. اسلام که فرهنگ گم شده یا مشتبهی نیست، بلکه قرآن و سنت پیامبر(ص) و روایات معصومین
علیهم السلام معیارهای مشخص و روشنی به دست می دهند که بر اساس آنها انحرافات فرقه های باطل
هرگز مخفی نمی ماند.

۲- تصوف یکی از آن فرق باطله می باشد که مطرود فقهای شیعه است. چه روایتی در این خصوص موجود
باشد یا نباشد، بلکه با انطباق با قرآن و سنت حضرت رسول اکرم(ص) و مکتب اهل بیت(ع) بطلان آنها به
اثبات رسد.

آیت الله صافی در این خصوص می نویسد: فرق صوفیه با عقایدی که دارند، در ضلالت هستند و بسیاری از
کسانی که از شیعه و اهل سنت تحقیق کرده اند، اصل آنها را اسلامی نمی دانند؛ آنان به مرور زمان
فرقه های بسیار و شعبات زیادی پیدا کرده اند. هر برنامه ای که بگویند، در صورتی که با برنامه های شناخته
شده اسلام و مسلمانان مطابق نباشد - یعنی به عنوان این فرقه سازی های و وابستگی ها به پیر و مرشد و
حرف های شرک آمیز باشد - همه باطل است و از اسباب تقهقر و عقب ماندگی مسلمین است.

(معارف دین ج ۱ ص ۳۷۲، نشر دفتر آیت الله شیخ لطف الله صافی گلپایگانی -
چاپ ثامن الحجج - چاپ ششم)

۳- تنها راه بطلان فرقه ای صوفیه این روایت نیست که بطلان این فرقه فقط با استناد به این یک روایت به
اثبات رسد. و وظیفه عالمان راستین است که با نشانه هایی که از دین دارند فرقه های منحرف را معرفی
نمایند. چنان چه روایات تأکید بر این حقیقت دارد که وقتی بدعت ها و آفت ها در بین مسلمین نشر
می یابد بر عالمان دین شناس الزام است که مسلمانان را بیدار نمایند.

پیامبر(ص) فرمود:

اذا ظهرت البدع فی امتی فلیظهر العالم علمه
فمن لم یفعل فلعلیه لعنة الله
وقتی بدعتی در میان امت من پیدا شد، پس عالم باید عملش را ظاهر سازد. پس اگر
چنین ننماید، لعنت خدا بر اوست. (کافی ج ۱ ص ۵۴).

۴- با توجه به عدالت و شدت تقوایی که از فقهای شیعه از جمله محقق اردبیلی(ره) معروف است کلامی
را بدون حجت، استناد نمی دهد و همین نشانه، کافی است. زیرا در صحت صدور روایت دلائلی حتماً نزد
ایشان قطعی بوده است.

۵ - جهت اطمینان به صدور حدیث، شیوه‌های گوناگونی است که بررسی روات، یکی از آنان است. علاوه بر این که در برخی موارد سند صحیح است ولی به عللی از آن اعراض می‌شود. در هر صورت شاید بتوان گفت اگر چه محقق اردبیلی (ره) در روایت فوق با عبارت بالسند الصحیح اکتفا نموده است ولی می‌توان از روایاتی که وسائط خود تا معصوم (ع) بیان نموده است کمک گرفت.

لازم به ذکر است روایات از این دست کم نیست که در مضمون در نفی تصوف مشترک هستند و مهم‌تر از آن این که فقهای شیعه و سکان‌داران کشتی نجات و حافظان مرزهای الهی نتوانسته‌اند از آن اغماض نمایند در موارد چینی بحث سندی موضوعیت ندارد.

ذیلاً به نامه‌ی یک خانم صوفی از آمریکا و نیز پاسخ مرحوم حضرت آیت‌الله العظمی لنگرانی (ره) توجه نمایید:

متن نامه و سؤال:

با عرض سلام، من یک ایرانی صوفی و شیعه هستم می‌خواهم بگویم فتوای شما مرا بسیار ناامید کرد امیدوارم شما راجع به فتوای خود تجدید نظر کنید. شما به علل و اسباب واقعی انحراف، بیگانگی و دوری مردم از اسلام نگاه کنید چرا آنها بیش از پیش به معنویت و تصوف علاقه‌مند می‌شوند. این گونه فتاوا فقط می‌تواند مردم را از اسلام دور کند. چرا که از این‌ها برای اهداف و مقاصد سیاسی استفاده می‌شود. تصوف، روح و قلب اسلام است تصوف به ما کمک می‌کند که انسان‌های بهتری باشیم.

خانم ا. ن - ۵۱ ساله از آمریکا

پاسخ:

بسمه تعالی

با سلام و تحیت، هیچ مقصود سیاسی قطعاً در این فتوا نبوده است و چنین تصویری بی‌جاست. آیا می‌توان گفت ائمه معصومین (ع) که شدیداً از فرقه صوفیه گلایه و ابراز انزجار نموده‌اند مقصود سیاسی داشته‌اند؟ آیا فقهای بزرگ اسلام که از ابتدا تاکنون نسبت به این فرقه، اظهارات و فتاوی بسیار تندی داشته‌اند مقصود سیاسی داشته‌اند؟ شما در طول تاریخ اسلام کدام مرجع تقلید و مجتهد را سراغ دارید که نسبت به این فرقه تأییدی داشته باشد؟ شما خانم محترم هیچ از خود سؤال نموده‌اید که اگر این فرقه صحیح است چرا منجر به جایی می‌شود که ضروریات اسلام را نادیده گرفته و حتی نماز و روزه را به بهانه وصل شدن به خدا ترک کنند؟ مگر امیرالمؤمنین (ع) که به ادعای این فرقه مورد توجه شدید آنان است در هنگام شهادت، فرزندان خود را به نماز و عمل به قرآن توصیه نفرمود؟

مدعیان تفکیک طریقت از شریعت در کدام یک از متون دینی از قرآن و کلمات پیامبر (ص) و ائمه طاهریین (ع) شاهی بر آن دارند؟ آیا شریعت و دین جز عمل نمودن به قرآن و سنت پیامبر و عترت اوست؟

اگر مقداری مطالعه دقیق و بدون تعصب در اسلام نمایید به این نقطه خواهید رسید که تصوف نه تنها روح اسلام نیست بلکه با روح اسلام کاملاً مبیانت دارد و قادر بر سیراب کردن انسان‌های تشنه‌ی معنویت نیست و سرابی است که گروهی را فریفته و به سوی خود جذب کرده است.

در خاتمه توجه شما را به برخی از روایات صادره از ائمه معصومین (ع) جلب می‌نمایم. این روایات را مرحوم شیخ خُر عاملی در کتاب اثنی عشریه و مقدس اردبیلی در حدیقه الشیعه و میرزا حبیب ... خوبی در جلد سیزدهم شرح نهج البلاغه گردآوری نموده‌اند:

از امام هشتم (ع) به سند معتبر رسیده است:
کسی که در نزد او از صوفیه سخن به میان آید و با زبان و یا قلب به انکار و اعتراض برنخیزد از پیروان ما نیست و فردی که آنان را مورد نکوهش و اعتراض قرار دهد مانند کسی است که در رکاب رسول خدا با کفار می جنگد.

مردی به امام صادق (ع) عرض کرد:
در زمان ما گروهی به نام صوفی هستند شما چه نظری دارید؟ فرمود: آنان دشمنان ما هستند و افرادی که به آنان تمایل نشان می دهند از آنان به شمار می آیند و با آنان محشور می شوند. من از چنین افرادی بیزار هستم.

امام هادی (ع) با عده ای در مسجد نشسته بودند جماعتی از صوفیه وارد مسجد شدند و حلقه وار نشستند و شروع به لاله‌الا... نمودند.
حضرت فرمود: به این فریبکاران توجه ننمایید که جانشینان شیطان و ویرانگران پایه و ارکان دین می باشند.
و در دنباله‌ی همین روایت حضرت فرمودند:

و الصوفیة کُلّهم مخالفونا و طریقتهم مغایره
لطریقتنا .

تمام فرقه‌های صوفی مخالف با ما هستند و راه و روش آنان با راه و روش ما مغایرت دارد.

برای آگاهی بیشتر به کتبی که اشاره شد مراجعه نمایید.
من برای شما و همه فرزندان دینی خود دعا می کنم که در سایه رعایت تقوا بتوانیم از سرچشمه زلال شریعت محمدی (ص) سیراب گردیم. والسلام - محمد فاضل لنکرانی

ش (کانادا): شما با صوفی‌ها چه کار دارید؟ مگر مردم نمی‌توانند و آزاد نیستند که هر گونه که می‌خواهند فکر کنند، هر اعتقادی که می‌خواهند داشته باشند، یا هر طور که دوست دارند خدا را عبادت کنند؟

x-shobhe:

الف - این که مردم آزادند هر گونه که می‌خواهند فکر کنند، دلیل نمی‌شود که هر فکری هم که کردند حتماً درست باشد. و اگر کسی راجع به چگونگی، درستی یا غلط بودن یک تفکر یا بینش سؤال نمود، پاسخ به آن هیچ اشکالی ندارد.

چطور شد وقتی نه تنها تمامی اصول و فروع اسلام و تشیع را زیر سؤال می‌برند، هیچ صدایی از آمریکا، کانادا، اروپا و ... مبنی بر دموکراسی، حقوق بشر و ... به گوش نمی‌رسد، اما طاقت کمترین نقد به آن چه هم سوی اهدافشان هست را ندارند؟!

ب - اگر قرار بود مردم هر طور که می‌خواهند فکر کنند، هر طور که دوست دارند اعتقاد داشته باشند و هر کاری که دلشان خواست بنمایند، نه تنها خداوند متعال انبیاء و کتب و شرایع را نازل نمی‌نمود و معاد، حساب و کتاب، بهشت و جهنمی خلق نمی‌نمود، بلکه دانشمندان، حقوقدانان، اساتید روانشناسی، جامعه‌شناسی، تعلیم و تربیت و ... نیز این همه به خود زحمت نمی‌دادند تا بهترین بایدها و نبایدها برای رسیدن بشر به سعادت و کمال را شناخته و معرفی کنند و در نتیجه هرج و مرج و آنارشسیسم حاکم می‌گردید.

ج - جالب است جهان متمدن و آزادی‌خواه امروز، در حالی که نمی‌پذیرد یک ایرانی خود را آمریکایی یا کانادایی جا بزند و این اقدام را جرم سیاسی قلمداد می‌نماید و به رغم چند دهه زندگی، اقامت و حتی اخذ کارت شهروندی و ...، او را از خود ندانسته و خارجی قلمدادش می‌کنند!

سازمان یهودیت و شبکه صهیونیسم آن قدر بسته است که حتی یک گرویده‌ی واقعی جدید را نمی‌پذیرد! یا تشکیلات کلیسا هر کس را که با مسیحیت موافق اما با خرافات کلیسا مخالف باشد را از نپذیرفته و یا حتی اخراج می‌کند، نوبت به اسلام و به ویژه تشیع که می‌رسد، به بهانه آزادی، دموکراسی و ... مدعی می‌شوند که هر کس می‌تواند و مجاز است که هر تعریفی که دلش می‌خواهد از اسلام بدهد و هر کاری که دلش می‌خواهد به نام اسلام و تشیع انجام دهد؟!

د - اما در مورد «صوفی‌ها»، ما با آنها کاری نداریم، بلکه آنها با ما کار دارند، چرا که با معرفی کردن خود به نام مسلمان و شیعه، همه‌ی اسلام و تشیع را چه در اعتقادات و چه در احکام به سخره کشیده‌اند و با یک سری خرافات و مرتاض‌بازی‌های حرام در اسلام، اسلام را تحریف و اذهان عمومی را نسبت به آن منزجر می‌کنند.

بدیهی است اگر آنها اسمی از اسلام و تشیع و امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیاورده، خود و تفکرات انحرافی و غیرعقلانی و نیز اعمال زشت و غیر اخلاقی‌شان را به اسلام و ولایت و تشیع نسبت ندهند، فرقه‌ای خواهند بود مانند سایر فرق شیطان‌پرست یا بت‌پرست موجود در زمین و کسی حتی زحمت نقد آن را هم به خود نمی‌دهد.

اما وقتی خود را شیعه و متمسک به حضرت علی‌بن‌ابی‌طالب و سایر ائمه‌ی اطهار جا می‌زنند، بسیار طبیعی و بدیهی است که شیعیان نظر فقهای اسلام راجع به آنان را جویا شوند و ما (یا دیگران) نیز پاسخ دهیم.

و - در خاتمه به شما صوفی محترم متذکر می‌شویم که امیرالمؤمنین علیه‌السلام نه تنها با حمل کَشکول و تبر گدایی نمی‌کرد، بلکه در یک دستش قرآن کریم و در دست دیگرش شمشیر جهاد بر علیه ظالم و ظالم بود و بر دوش خود نیز کیسه‌های نان و خرما که از دسترنجش بود حمل می‌کرد و هنرش به علم، تقوا، عمل صالح، کیاست، سیاست، حکمت، اخلاق، کار ... و سایر فضایل یک انسان کامل بود و نه به دراز کردن سبیل، غرق شدن در دود و ترک واجبات - به خصوص نماز - به بهانه‌ی گذر از شریعت و رسیدن به طریقت یا حقیقت!!

انحراف، اتهام و عوام فریبی از این بالاتر؟

www.x-shobhe.com

ش (مالزی): ایمیلی در فضای مجازی برای همه‌ی کاربران ارسال می‌شود که عین آن ایفاد می‌گردد (در این ایمیل از قول میرزا آقاخان کرمانی نوشته شده است که اگر یک جلد از بحارالانوار در مملکتی انتشار یابد، امیدی به نجات آن نیست چه رسد به ۲۴ جلد - و روایتی از امام علی علیه‌السلام نقل نموده که بسیار عجیب است) پاسخ چیست؟

x-shobhe

بدون شک کسانی که این گونه شبهات را تولید و در میان ملل اسلامی توزیع می‌کنند، نه اسلام را می‌شناسند، نه قرآن را و نه بحارالانوار و نه مجلسی را. بلکه هدفی جز شبهه پراکنی و ایجاد تشویش در اذهان عمومی مسلمین ندارند و این حمله‌ی گسترده به علامه مجلسی و کتاب ارزشمند بحارالانوار نیز از سر بغض و به خاطر نقش این کتاب در حفظ و انتشار احادیث می‌باشد.

دقت شود که کتاب بحارالانوار توسط مرحوم علامه مجلسی، زمانی به رشته‌ی تحریر درآمد که قبل از آن همه‌ی کتب حدیث به آتش کشیده شده بود و حتی نقل شفاهی یک حدیث یا روایت از پیامبر اکرم (ص) و اهل عصمت (ع) جرمی بود که مجازات آن از سیاه چال‌های طویل‌المدت تا گردن زدن بود.

مرحوم علامه مجلسی در فرصتی که به دست آورد، ابتدا همه‌ی اقوال در مورد احادیث را بدون دسته‌بندی در یک مجموعه به نام «بحارالانوار» جمع‌آوری نمود و سپس اقدام به تفکیک آنها بر اساس معیارهایی چون: عقل، وحی، تواتر... و نیز علم رجال نمود. تا جایی که بقای حیات اجازه داد به این امر همت گمارد و پس از آن نیز بر عهده‌ی سایر علما و فقها گذاشته شد. پس اگر حدیث ناصحیح، سست، مشکوک یا... در مجموعه‌ی بحارالانوار دیده شود، نه تنها جای هیچ اشکالی نیست، بلکه با توجه به هدف گردآوری کننده و مؤلف، جای بسی تشکر و تقدیر دارد.

الف - اهمیت و ارزش والای مجموعه‌ی بحارالانوار از آنجا معلوم می‌شود که دشمنان اسلام حتی یک جلد آن را بر نمی‌تابند و حال آن که خود می‌دانند صرف انتشار، دلیل بر مطالعه و صرف مطالعه دلیل بر تأثیر گذاری بر فرهنگ یک ملت نمی‌باشد. پس چگونه چنین حکمی را برای یک ملت می‌دهند؟!

ب - بدون شک در میان ملتی که «بحارالانوار» منتشر گردد، لابد قرآن کریم، نهج‌البلاغه، صحیفه سجادیه، اصول کافی و سایر کتب مرجع و غیر مرجع دیگری نیز وجود دارد، لذا هیچ ضرورتی ندارد که آن جنابان حتماً «بحارالانوار» بخوانند و بهتر است ابتدا با بدیهی‌ترین مباحث اسلامی که در رأس آنها «توحید» است آشنا شوند. سپس با همین ظاهر قرآن آشنایی نسبی پیدا کنند و بعد اگر معرفت، ایمان و قبولی واقع شد و مایل بودند که به تحقیقات تخصصی ادامه دهند، کتب دیگر را مطالعه نمایند و اصلاً تا عمر دارند به «بحارالانوار» مراجعه نکنند و رجوع آن را به اهل علم و تقوا بسپارند.

ج - چطور شده است که شبکه‌های تلویزیونی و پخش فیلم‌های مستهجن، شبکه‌های اینترنتی و پخش تصاویر ثابت، متحرک و پورنوگرافی، انتشار انواع مجلات شیوع فحشا، انتشار و حتی تدریس کتبی که فرهنگ‌های منحط غرب و از جمله «کاپیتالیسم» و «فمینیسم» و «لیبرالیسم» را تبلیغ می‌کند و انتشار اخبار و گزارشات دروغی که به جز دعوت به شیطان پرستی و القای بندگی فراماسون و صهیونیسم بین‌الملل هدف دیگری را تعقیب نمی‌کنند، اثری در انحطاط دینی، فرهنگی، ملی، سیاسی و اقتصادی یک ملت ندارد، اما انتشار حتی یک جلد کتاب «بحارالانوار» امید نجات یک ملت را به ناامیدی مبدل می‌نماید؟!

د - مگر همین‌ها وقتی یک ملت یا حکومتی قصد می‌کنند تا راه‌های فساد را محدودتر نمایند، لذا شبکه‌های سایت‌های مستهجن که حتی تجاوز به کودکان را تبلیغ می‌کنند فیلتر می‌نمایند، یا اجازه‌ی تأسیس

فاحشه‌خانه‌ها و قمارخانه‌ها و کازینوها و ... را صادر نمی‌نماید و هم جنس بازی را به رسمیت نمی‌شناسد و ... فریاد «دموکراسی و حقوق بشر» بر نمی‌آورند؟! پس، چطور شد که اکنون حتی انتشار یک جلد کتاب که قطعاً تیراژ آن بیش از سه هزار جلد نخواهد بود را بر نمی‌تابند؟! ه- آیا این بغض، کینه و حمله‌ی گسترده‌ی سایبری در فضای مجازی به یک کتاب تخصصی که گردآوری مجموعه‌ای است که برای تثبیت و سپس تفکیک تألیف شده است، خود نشان از اسلام‌هراسی آنان از یک سو و آثار مثبت این کتاب از سوی دیگر نیست؟!

www.x-shobhe.com

ش (تبریز): اگر پیرسیم چرا با ماهواره مخالفید؟ می‌گویند موجب انحراف بچه‌ها می‌شود! آیا بهتر نیست که بچه‌ها خیلی چیزها را در خانه یاد بگیرند؟ بیرون که قابل کنترل نیست. مگر ماهواره فقط فیلم مستهجن دارد؟ چرا به صرف استفاده نابجا باید خود را از فناوری پیشرفته محروم کنیم؟

x-shobhe

قبل از این نیز راجع به موضوع حرمت شبکه‌های ماهواره‌ای مطالبی درج شده بود که می‌توانید مطالعه نمایید. اما با توجه به تفاوت جنبه‌های سؤال پاسخ ذیل ایفاد می‌گردد که تقاضا می‌شود با دقت و درایت مورد توجه - به ویژه جوانان و دانشجویان - قرار گیرد.

در کشور ما نه تنها هیچ کس با ماهواره و صنعت آن مخالف نیست، بلکه سیاست‌ها و سرمایه‌های کلانی نیز به دست یابی و پیشرفت در این صنعت اختصاص داده شده است. و اساساً ماهواره یا سایر فناوری‌های تکنولوژی، چیزی نیستند که کسی بخواهد با اصل آنها مخالف باشد. مگر آن که کاربردی جز شر و ضرر به انسان و انسانیت نداشته باشند. مثل بمب اتم یا سلاح‌های کشتار جمعی و پس مخالفت فعلی، مخالفت با مخاطب قرار گرفتن شبکه‌های ماهواره‌ای است که عمدتاً در اختیار استکبار جهانی، صهیونیسم بین‌الملل و شبکه‌های نشر و توزیع فساد و فحشا قرار دارد.

اگر به خاطر داشته باشید یا بی‌رسید، در دوره‌ای استفاده از دستگاه‌های پخش ویدئو خلاف و نوعی جرم بود. اما اکنون نه تنها جرم نیست، بلکه دیگر از رده خارج شده و جای خود را به تکنولوژی‌های جدیدتر مانند انواع DVD player داده است. سرنوشت ماهواره نیز همین گونه است.

البته برخی گمان می‌کنند که ابتدا چون نمی‌دانند چیست، تحریم می‌کنند. اما این فقط یک جوسازی است. مگر می‌شود که هر عوامی در هر روستای دور افتاده‌ای بداند دیش و ماهواره چیست و دیگران ندانند؟! بلکه موضوع بسیار اساسی‌تر است.

وقتی یک تکنولوژی رسانه‌ای وارد یک کشور و یک فرهنگ می‌شود و آن کشور هنوز خود تولیدی ندارند، ناچار است مصرف کننده‌ی تولید دیگران باشد. در واقع با آغوش باز نفوذ فرهنگ بیگانه را بپذیرد و با دست خود فرهنگ بیگانه را به مردمش تحمیل نماید و ثبات فرهنگی، سیاسی و حتی استقلال خود را به مخاطره بیناندازد. لذا نظام‌های سیاسی و فرهنگی هوشیار (نه فقط ایران) برای جلوگیری از این نفوذ و این جنگ نرم مغلوبه، برای مدتی استفاده از آن را منع می‌کنند تا آن کشور مطابق با فرهنگ خود تولید داشته باشد و از آن پس آزاد می‌شود. یعنی بیان می‌شود که اکنون هم تولید و برنامه‌ی خوب و مفید وجود دارد و هم تولید و برنامه‌ی بد و مضر. دیگر انتخاب با خودتان است. مانند ویدئو یا اینترنت و

این سیاست خاص جمهوری اسلامی ایران نیست و در کشورهای دیگر نیز جاری است. چنانچه میزان فیلترینگ آمریکا، انگلیس و ... به مراتب بیش از نظام‌ها و فرهنگ‌ها و کشورهای دیگر و از جمله جمهوری اسلامی ایران می‌باشد.

کارشناسان آلمانی طی یک سری تحقیقات دقیق و کارشناسانه به این نتیجه رسیده‌اند که پخش برنامه‌های آمریکایی برای کودکان و تماشای آن توسط کودکان، نتایج بسیار نامطلوب و مخربی در روان و تربیت کودک دارد. آنها اعلام نمودند: یک کودک آلمانی اگر فقط در ساعت مقرر شده مخاطب برنامه‌های متنوع کودکان را در شبکه‌های معروف آلمان باشد، در طی ۸ سال (از ۴ سالگی تا ۱۲ سالگی)، حدود ۸۰ هزار صحنه‌ی خشونت و ۱۴ هزار قتل می‌بیند! و سپس از اذهان عمومی می‌پرسند: از آینده‌ی چنین کودکی چه انتظاری دارید؟! و توصیه می‌کنند که مانع تماشای برنامه‌های کودکان تولید آمریکا توسط

فرزندانشان گردند. و هیچ نگران عقب افتادن از فناوری نیز نیستند. چرا که به اثر «ذکر» شنیداری و دیداری، اگر چه در دنیای مجازی به خوبی واقفند.

بدیهی است اگر یک کودک از ۴ سالگی تا ۱۲ سالگی شاهد هر پنج نوبت نماز پدر در هر روز باشد، فقط ۱۴۶۰۰ نماز دیده است. اگر شاید اصلاً نفهمد نماز چیست؟ اما فقط با دیدن برنامه‌های مخصوص کودکان در همین مدت بیش از یکصد هزار بار ناهنجاری رفتاری و اخلاقی دیده است.

مضاف بر این باید دقت داشت که «برنامه» هر چه که باشد، تکنولوژی نیست. بلکه نوعی آموزش و تبلیغ است. لذا نه مخاطب قرار گرفتن آن سبب رشد فناوری می‌گردد و نه پرهیز از آن آدمی را از صنعت و فناوری محروم می‌نماید. مستهجن و مضر نیز فقط فیلم سکسی نیست، بلکه حتی اخبار و گزارشات دروغ و در راستای اهداف صهیونیسم نیز می‌تواند بسیار مضرتر از یک فیلم سکسی یا جنایی و خیالاتی باشد.

اینک بدون هیچ تعصبی قضاوت کنیم که تماشای صحنه‌های مستهجن و ضد اخلاق، شوهای ایتالیایی یا فرانسوی، اخبار صهیونیستی و ضد اسلام، فرهنگ و کشور در شبکه‌های CNN – BBC – VOX – VOA و ...، تماشای فیلم‌های هالیوودی، هندی یا ترکی، مخاطب قرار گرفتن شماره تلفن فاحشه‌های آمریکایی، اروپایی و حتی عربی و ...، چه رشد در فرهنگ، علم، تکنولوژی و ... ایجاد می‌کند که پرهیز از آنها موجب عقب‌افتادگی می‌گردد؟! لذا وقتی فناوری و ابزاری رسانه‌ای مانند: انواع سیستم‌های پخش، ماهواره، اینترنت و ... وارد یک کشور و فرهنگ یک ملت می‌شود و در آن کشور هیچ تولیدی وجود ندارد تا مخاطب حق انتخاب داشته باشد، ممانعت رسمی از استفاده، سیاستی بسیار معقول و مطلوب است و وقتی تولید داخلی نیز به حد مطلوب رسید، مصرف عموم آزاد می‌گردد، چرا که دیگر قدرت انتخاب وجود دارد و تحمیلی در میان نیست.

اما راجع به بخش دوم سؤال مبنی بر آموزش در خانه، باید با بصیرت کامل مراقب تبلیغات توجیهی دشمنان به ویژه در جنگ نرم باشیم.

کودک ما در خانه چه چیزی از برنامه‌های رسانه‌ای غربی یاد می‌گیرد که ما بگوییم فراگیری در خانه بهتر است؟ مثلاً آیا معقول است که بگوییم: بهتر است فرزند ما در خانه جرم، جنایت، خشونت، تجاوز، فریب، خدعه، اعتیاد، رقصیدن در مجامع عمومی، پوشیدن لباس‌های سکسی ... و سایر ناهنجاری‌های اخلاقی و رفتاری را فرا بگیرد، چون بیرون از خانه قابل کنترل نیست؟! مضاف بر این که فرزند این آموزه‌ی خود را در کجا جامه‌ی عمل می‌پوشاند؟! آیا درست است که فضای خانه را آموزشگاه و دانشگاه تئوری و مجازی انحرافات نماییم تا در بیرون محقق گردد؟! آیا با توجه به مخاطرات و مهلکات بیرون از خانه، بهتر نیست دست کم داخل خانه را نه تنها پاک از هر گونه پیام‌رسانی یا تبلیغ فساد قرارداد، بلکه آن را به مهد و دانشگاهی مبدل کنیم که موجب تقویت ایمان و ایمنی از آسیب‌های بیرونی می‌گردد؟!!

ش (تهران): قرمزها و آبی‌ها خود را برای مسابقه لیگ قدرت در سنای آمریکا آماده می‌کنند. اوباما برای کسب رأی جوانان به شبکه‌ی تلویزیونی «MTV» متوسل شد، اما کسی برای او کف و صوت نزد.

x-shobhe:

شاید بسیاری از مردم گمان دارند که مقوله‌ی «قرمز و آبی» فقط در کشور آنها مطرح است و یا در نهایت گمان کنند که این یک تقسیم بندی ورزشی است و در اغلب کشورها قوی ترین تیم‌ها - به ویژه در ورزش فوتبال - قرمز یا آبی هستند!

اما واقعیت این است که «قرمز و آبی» یک جریان سیاسی و نماد دو حزب قدرتمند آمریکا به نام‌های «دموکرات مسیحی‌ها و جمهوری خواهان» است. تا آن جا خبر برگزاری انتخابات نزدیک مجلس نمایندگان آمریکا در دوم نوامبر با تیتراژ «قرمزها، آبی‌ها و مستقل‌ها» سوتیتر خبرگزاری‌های خارجی قرار گرفت.

در این انتخابات نیم ساعت وقت هم به اوباما اختصاص داده شده است که باید در طی این مدت بتواند نظر مخالفین (جمهوری خواهان) را با طرح‌ها و پروژه‌های خود موافق کند، چرا که او برای هر مصوبه‌ای در مجلس نیاز به موافقت آنها نیز دارد.

اوباما که نه تنها با انتقادات شدید احزاب مخالف روبروست، بلکه محبوبیت مردمی خود را نیز به خاطر وعده‌های دروغ و ناتوانی در ایجاد تغییری که شعارش را می‌داد از دست داده است، برای جلب افکار عمومی به شبکه تلویزیونی «MTV» که اختصاص به پخش موزیک دارد متوسل شده است. چرا که او اکثریت رأی خود در انتخابات ریاست جمهوری را از ناحیه‌ی جوانان با حضور در شبکه‌های موزیک و نیز تبلیغات اینترنتی به دست آورد و اکنون نیز در پی جذب افکار عمومی جوانان است.

اوباما که از سویی نگران تأثیر منفی کاهش محبوبیتش در انتخابات مجلس و از سوی دیگر نگران قوت گرفتن جمهوری خواهان است و هم چنین از بازتاب ناامیدی مردم آمریکا به وعده‌های او در عرصه‌ی بین‌الملل در هراس است، همه‌ی جنگ‌های قرمز و آبی را به یک «بازی خانگی» تشبیه کرده است.

امروز شبکه خبری 27.10.2010 - ARD آلمان، در سوتیتر این خبر خود به نقل از اوباما در حضور در شبکه‌ی «MTV» نوشت: «همه چیز یک بازی خانگی است».

در این خبر آمده است: ۲۲۵ نفر از جوانان پسر و دختر برای ملاقات با اوباما در استودیوی شبکه «MTV» حاضر شده بودند.

اوباما که طبق معمول سیاستمداران مستکبر آمریکایی مردم و به ویژه جوانان را ابله فرض کرده بود، سعی کرد با حرف‌هایی سخیف راجع به لباس، مد، مردمی بودن و ...، نظر آنان را به خود جلب نماید، اما هیچ کس از این مواضع و بیانات تاریخی یک رئیس جمهور مدعی بر حکومت بر جهان استقبال نکرد و جوانان فقط وقت ورود و خروج [طبق آداب و رسوم] دست زدند.

اینجا جای بازی نیست!

پس از سخنان اوباما، خانم «Cynthia Meier» که از دانشجویان دانشگاه «Austin» تگزاس بود، قبل از طرح سؤال خود گفت: ابتدا می‌خواهم بسیار واضح بگویم که اینجا «MTV» جای بازی خانگی رئیس جمهور نیست. و یک پسر سرخ پوست نیز پرسید: می‌خواهم بدانم در ایده‌آل‌های اوباما، دیگر چه چیزی از یک جامعه‌ی غیر نژاد پرست باقی مانده است!؟

دانشجوی دیگری به نام آدام «Adam» که از سیاه‌پوستان فارغ‌التحصیل دانشگاه «Absolvent» در واشنگتن بود نیز ضمن توضیح این که به رغم امیدهای گذشته، امروزه جوانان چقدر از سیاست‌های اقتصادی اوپاما ناامید شده‌اند و چقدر یافتن یک شغل ساده سخت شده است، با نشان دادن سنجاق سینه (بج) نمایی که بر یقه‌ی آنها سنجاق کرده بودند پرسید: چرا ما باید همیشه از شما حمایت کنیم؟! اصلاً چرا باید دوباره به شما رأی بدهیم؟!

www.x-shobhe.com

ش (اصفهان): از کودکی هر موقع کودک فلج، کر، کور، عقب افتاده (علیلی) می دیدم، پدر و مادرم می گفتند: خدا برای او این گونه خواسته و در آخرت به او اجر می دهد! اما این پاسخ مرا قانع نمی کند؟

x-shobhe:

نوع بشر (به غیر از کسانی که از علم و ایمان برخوردارند) این گونه اند که اگر به خیر و برکتی دست یابند، مدعی می شوند که این از علم و هنر و تدبیر خودمان بوده است و اگر دچار یک گرفتاری یا مشکلی شوند، آن را به گردن خدا می اندازند! چنان چه خداوند متعال خود در قرآن کریم می فرماید:

فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً مِنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۴۹- الزمر)

انسان چنین است که وقتی گرفتار می شود ما را می خواند و همین که نعمتی به او ارزانی می داریم می گوید این از علم خودم به دست آمده. لیکن همین نعمت فتنه و آزمایش اوست اما بیشترشان نمی فهمند.

جالب آن که این حالت انسان اختصاص به دنیا ندارد، بلکه در آخرت نیز که گرفتار می شوند، اینه سنت شیطان که گفت: خدایا حال که تو مرا اغوا کردی... می خواهد همه تقصیرها را به گردن خدا بیاندازد و می گویند: اگر تو نمی خواستی ما جهنمی نمی شدیم، یا می گویند: تو خود ما را هدایت نکردی، اگر می کردی ما نیز بهشتی می شدیم!

أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ (۵۷ - الزمر)

و یا می گویند: اگر خدا هدایت کرده بود از پرهیزکاران می بودم.

اما باید دانست که خداوند متعال، هستی مطلق، کمال مطلق و خیر محض است، لذا نه تنها از او هیچ شری برای احدی از مخلوقات صادر نمی گردد، بلکه همه را در ظل رحمت و وسع‌هی خود داده و به احدی نیز ظلم روا نمی دارد. لذا در پاسخ هر دو گروه که مصیبت‌های دنیوی و یا اخروی را به گردن خداوند متعال می اندازند، می فرماید: که آن چه از مصیبت گرفتارش شده‌اید، نتیجه‌ی عمل خودتان است. چنان چه در آخرت به معترضین می فرماید:

ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَ أَنْ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِّلْعَبِيدِ (۱۸۲- آل عمران)

این عذاب را به دست خود پیش فرستادند و خداوند هرگز در حق بندگان خود ستم نخواهد کرد.

و در مورد معترضین به مصیبت‌های دنیوی نیز می فرماید:

ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۴۱- الروم)

در دریا و خشکی فساد ظاهر گشت به خاطر کارهای بد مردم، ظاهر گشت تا خدا به این وسیله بعضی از آثار کار بد را به ایشان بچشاند.

پس، آن چه از مصیبت در دنیا و آخرت به انسان می‌رسد، نتیجه‌ی عملکرد خود اوست و اگر خداوند متعال از گناهان و عملکردهای ناصواب نگذرد که مصیبت به مراتب بیشتر خواهد بود.

وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَمَا كَسَبْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَ
يَعْتُوا عَنْ كَثِيرٍ (الشوری - ۳۰)
و آن چه که از مصیبت به شما می‌رسد به خاطر اعمالی است که به دست خود کرده‌اید، و خدا از بسیاری از گناهان در می‌گذرد.

و همه در گروهی عملکرد خویش هستند و نتیجه‌ی عملکردشان را می‌بینند:

كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ (المدر - ۳۸)
هر کسی در گروه عملی است که انجام داده است.

این که خداوند متعال، عالم، عادل، رحمان، رحیم، کریم و قادر است، دلیل نمی‌شود که ما فراموش کنیم که او «حکیم» نیز هست. لذا رحمت یا قدرت او نه تنها سبب این نمی‌گردد که نظامات عالم هستی را بر اساس علم، حکمت و نظم نیافریده باشد، بلکه اثبات می‌کند که باید نظم و حکمتی در کار باشد. اگر قرار باشد که خداوند متعال چون کرم، لطف، رحمت و نیز قدرت دارد، برای هیچ عملی نتیجه‌ای معین نگذاشته باشد، لازم می‌آید که بی‌عدالتی حاکم گردد، حتی کشف علم و نیز عمل به علم میسر نگردد و بساط آخرت نیز برچیده شود.

این که گفته‌اند: لابد خدا خواسته است! درست است، ولی معنا و مفهوم آن را نفهمیده‌اند. خدا خواسته است، یعنی قانون حاکم بر عالم هستی، همان قانون خداوند متعال است. کسی نمی‌تواند خود را به امید این که اگر خدا بخواهد می‌تواند مرا از آسیب حفظ کند، از بالای کوه به دره پرت کند، یا به امید این که اگر خدا بخواهد می‌بخشد، گناه کند! چرا که خداوند چنین خواسته اگر خود را پرت کردی، بدنت له شده و خواهی مرد و اگر گناه کردی، به عقوبت‌های دنیوی و اخروی آن دچار خواهی شد. و اگر توبه کردی بخشیده می‌شوی. یا اگر چاقو را به شکم کسی فرو کردی، او یا مجروح می‌شود و یا می‌میرد. حال نمی‌توانی (مثل یزید) بگویی: خدا او را کشت و اگر نمی‌خواست او نمی‌مرد. خواست الهی بر این است که این نظامات پا بر جا باشد، نه این که عالمی بی‌قانون و پر از هرج و مرج بر پا گردد. پس کسی نمی‌تواند قوانین خداوند را تغییر دهد و یا از حکومت او فرار کند «لا یمکن الفرار من حکومتک».

پس اگر خداوند فرمود: این جهان بر اساس علم، حکمت و نظام «علّی، علت و معلول» است، پس بر اساس جهل عمل نکنید و بی‌نظمی نکنید که اگر کردید، دچار عواقب آن می‌شوید، اما عده‌ای توجه نکردند، خود مقصر هستند.

به عنوان مثال: اگر خداوند متعال فرمود که رعایت بهداشت و سلامت لازم است، اگر فرمود: شراب نخورید، مال یتیم و لقمه‌ی حرام نخورید، از عصبیت بپرهیزید، به یک دیگر ظلم نکنید و ...، اما پدر و مادری قبل از انعقاد نطفه، حین و پس از آن رعایت نکردند و فرزند یا نسل آنها علیل به دنیا آمد، مقصر آنها هستند. اگر پیامبر اکرم (ص) به همسران توصیه نمودند که به هنگام همبستری برای انعقاد نطفه با یک دیگر حرف نزنید و اگر حرف زدید و فرزند شما لال به دنیا آمد، شما مقصرید، یا اگر در حین بارداری پدر مرتب مادر

را ترسانند، نگران کرد، به هول و هراس انداخت ... و فرزند معلول شد، خودشان مقصر و پاسخگو خواهند بود.

در قیامت فرزند علیل راه والدین یا آباء خود را می‌گیرد و سؤال می‌کند: چرا سیگار کشیدی و من با قلبی معیوب به دنیا آمدم؟! چرا مرتب غذاهای چرب خوردی و من با چربی یا فشار خون یا ... به دنیا آمدم؟! چرا مشروبات الکلی نوشیدی و من کور به دنیا آمدم؟! چرا از روی عصبیت با مادر دعوا کردی و او را به هول و هراس انداختی و من علیل به دنیا آمدم؟! چرا آزمایشات ژنتیک را رعایت نکردی و چنین و چنان شد؟! و چرا ...

البته خداوند منان، رحمان و رحیم، در آخرت به آن که بی‌تقصیر مظلوم و محروم شده است، اجر می‌دهد.

www.x-shobhe.com

ش (قوچان): می‌گویند افسردگی از ضعف ایمان است! مگر ایمان با دارو تقویت می‌شود که پزشک برای معالجه دارو تجویز می‌کند؟

x-shobhe:

افسردگی به علل متفاوتی ممکن است بروز نماید. گاه علل روحی و روانی و گاه علل فیزیکی که همان ضعف جسمی می‌باشد. پس، اگر چه ضعف ایمان ممکن است سبب بروز افسردگی گردد، اما دلیل نیست که علت ابتلای هر بیماری به افسردگی نیز ضعف ایمان باشد.

نقش ایمان در جلوگیری از بروز افسردگی، بیشتر در همان زمینه‌های روحی و روانی است. چرا که معمولاً مصائب با حوادثی چون: ترس، یک حادثه‌ی غم‌انگیز یا حتی یک خوشی و شادی فراتر از تحمل فرد، ناامیدی از آینده، خود کم‌بینی، حسادت شدید، بخل ... و آثار متفاوت آنها در عمل‌ها و عکس‌العمل‌های متفاوت سبب بروز تألمات روحی و روانی می‌گردد و ایمان سدی محکمی در مقابل این تألمات می‌باشد.

بدیهی است کسی که ایمان به خدا دارد، ترس غیر معقول ندارد و در ضمن خود را در پناه الهی می‌بیند، کسی که ایمان دارد خوشی و ناخوشی دنیا را گذرا می‌بیند و در ضمن چون دنیا و متمعش هدف او نیست، در فراز و نشیب‌های زندگی دچار شادی یا غم مفرط نمی‌گردد. هم‌چنین مؤمن به هیچ وجه از آینده ناامید نیست، چرا که به خداوند رحمان و رحیم و سمیع و مجیب اعتقاد دارد و ناامیدی از رحمت او را شرک و غیر قابل بخشش می‌داند.

پس ایمان در این مقوله یک تعریف کلی از بینش و اعتقادات فرد در زندگی دارد کسی که ایمان به خدای قادر دارد - ایمان به معاد دارد و هزاران باور قلبی در نگاهش به زندگی وجود دارد بهتر و راحت‌تر می‌تواند مصائب و گرفتاری‌های زندگی را پشت سر بگذارد و تألمات روحی و روانی‌اش کمتر خواهد بود. و بالاخره آن که مؤمن سعی می‌کند به سایر رذایل اخلاقی مانند حسد، بخل و ... نیز دچار نگردد و هر گاه چنین حالتی برای پیش آمد، با اصلاح بینش، دعا، توبه و ... روان خود را جهت داده و روحش را تقویت می‌کند.

بدیهی است که حالات روحی و روانی در بدن تأثیر مستقیم دارند و هم‌چنین شرایط فیزیکی و جسمی نیز در روح و روان تأثیر گذار هستند.

پس از توجه به نکات فوق، باید در نظر داشته باشیم که داروی پزشک که مستقیم به جسم مربوط است، به هیچ وجهی ایمان را کم و زیاد نمی‌نماید، بلکه شرایط جسمی را متعادل‌تر می‌کند.

ش (قم): چرا درس دین و زندگی برای برخی از نوجوانان و جوانان در دوران تحصیلات دبیرستانی جاذبه‌ای ندارد؟

x-shobhe:

به نکته‌ی بسیار مهمی اشاره شده است. بدیهی است که گرایش به دین و مباحث دینی، ایجاد انگیزه و علاقه لازم دارد. لذا عدم گرایش برخی از نوجوانان و جوانان به مباحث مربوط به «دین و زندگی» یا بهتر بگوییم «زندگی دینی»، در دوران دبیرستان، علل متفاوتی دارد که از جمله محورهای مطروحه‌ی ذیل است:

الف - کتاب و درس به هیچ وجه عامل اولیه‌ی عشق، علاقه و انگیزه نیست. لذا علاقه و انگیزه‌ی دینی و زندگی دینی باید قبل از مدرسه و از همان زمان کودکی، در خانه و تربیت والدین در کودک ایجاد گردد. ب - بدیهی است که اگر کودک تا رسیدن به دوران دبیرستان به جز بازی، تفریح، فیلم، سریال، گردش، خواندن درس‌ها و انجام تکالیف مدرسه ... و همه‌ی آنها منهای خدا و شاید اغلب مخالف و ضد دین چیزی دیگری نیاموخته باشد، نمی‌شود وی را در دبیرستان و با کتاب، بدون هیچ انگیزه‌ی بیرونی دیگری، به دین و مباحث دینی علاقمند نمود.

خداوند متعال خود می‌فرماید وقتی نزد کسی که به آخرت ایمانی ندارد، سخن از خدا، یا ذکر مباحث دینی که همان «یاد خدا» و روز لقاء و آخرت است می‌شود، نه تنها خوششان نمی‌آید، بلکه به حدی بدشان می‌آید که قلبشان مشمئز می‌شود و وقتی از غیر خدا [دنیا و مظاهرش] حرف می‌زنید خوششان می‌آید:

وَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ إِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ (الزمر - ۴۵)

و چون سخن از خدای یگانه می‌شود، دل‌های کسانی که به آخرت ایمان ندارند متنفر می‌شود و چون سخن از خدایان دیگر می‌شود خشنود می‌گردند.

ج - پس از نکات فوق، متون دینی نیز بسیار مهم است که به کدام عناوین، کدام زمینه‌ها و به چه کمیت و کیفیتی اشاره کرده باشد. بدیهی است اگر ملاک‌های ضروری، مانند: آن چه که از اصول و فروع نوجوان و جوان بدان نیاز دارد، آن چه که از اخلاقیات نیاز دارد، زبان روز، پاسخگویی مستقیم و غیر مستقیم به سؤالات و شبهات ذهنی دانش‌آموز و ... رعایت نگردد، متن کتب نیز هیچ جاذبه‌ای نخواهد داشت.

د - پس از کتاب، نوبت به معلم می‌رسد. کدام کتابی بدون معلم خوب، مهربان و با کلام و روشی جذاب، قبل فهم بوده است؟ بشریت هیچ کتابی جامع‌تر، شیواتر، علمی‌تر، کامل‌تر و جادب‌تر از «قرآن کریم» ندارد، تا آن جا که تا آخرالزمان «معجزه» است. اما همین کتاب، بدون معلم خوب، نه تنها اثری ندارد، بلکه می‌تواند اثر معکوس بگذارد. چنان چه فرمود:

وَ نُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا (الاسراء - ۸۲)

و ما آن چه از قرآن فرستیم شفای دل و رحمت الهی بر اهل ایمان است، لیکن کافران را به جز زیان چیزی نخواهد افزود.

از همین آیهی کریمه استنباط می‌گردد که نه تنها کتاب خوب و مطلب خوب می‌تواند برای برخی نتیجه‌ی معکوس دهد، بلکه معلوم می‌شود که این اثر «خوب» یا «بد» به فرد و شخص و اشخاص بر می‌گردد. چنان چه به «مؤمنین» و «ظالمین» اشاره می‌نماید. لذا فرمود: در کنار کتاب، معلم خوب هم فرستادم.

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»
(الجمعه - ٢)

اوست خدایی که میان امی‌ها (یعنی قومی که خواندن و نوشتن هم نمی‌دانستند) پیغمبری بزرگوار از همان مردم برانگیخت تا بر آنان آیات وحی خدا تلاوت کند و آنها را از لوث جهل و اخلاق زشت پاک سازد و شریعت کتاب سماوی و حکمت الهی بیاموزد با آن که پیش از این همه در ورطه جهالت و گمراهی بودند.

و نیز فرمود: کتاب بدون معلم و معلم بدون کتاب و نه هر دو بدون یک الگوی رفتاری را ارسال ننموده‌ام، بلکه هر سه با هم هستند، تا اثر ببخشد و انسان بیدار شده و در راه تکامل خویش و جامعه بکوشد:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَ أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ . . .»
(الحديد - ٢٥)

به درستی که رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم و به همراه آنها کتاب و میزان «الگو [انسان کامل] جهت سنجش خود با او» نازل کردیم تا انسان برای برقراری عدالت قیام کند.

و البته ملاک‌های دیگری که از جمله رعایت اصول تبلیغ است نیز وجود دارد.

در چنین روشی، هر کس خودروی بیشتری دارد، بیشتر از یارانه استفاده می‌کند! هر کس کاخ، ویلا، خانه و آپارتمان بیشتر یا بزرگ‌تری دارد و تعداد لامپ‌ها یا وسایل الکتریکی‌اش بیشتر است، ماشین‌آلات صنعتی برقی بیشتری استفاده کند و ... سود بیشتری از این یارانه می‌برد و در واقع هر کس سرمایه دارتر و مصرف کننده‌تر باشد، سهم بیشتری از بیت‌المال را به خود اختصاص می‌دهد! و این روش کاملاً غیر عادلانه بوده و هست.

ه- اکنون می‌گویند: روش عادلانه این است که هر ایرانی سهم خود از بیت‌المالی که به «یارانه» اختصاص داده شده است را دریافت کند. آن کسی که خودرو ندارد، یا آن کسی که در نهایت یک یا دو لامپ و یک تلویزیون یا یخچال دارد، با کسی که چند خودرو یا در هر اتاقی چند لوستر چلچراغ دارد، سهم برابر می‌برند. نه آن که هر کسی بیشتر دارد، سهم بیشتری در بیت‌المال دیگران داشته باشد.

و- اما این که آیا این روش به نفع ملت است یا دولت؟ باید گفت: اگر دولت با تقوا و خدمتگزار باشد، اگر به نفع حزب خود کار نکند، اگر سراغ رانت‌خواری و تشکیل باندهای اقتصادی به نفع خود، آفازاده‌های نامحترم و حزب و سازمان و گروه و دسته‌ی خاص نرود، دولت و ملت یکی می‌شود. در چنین سیستمی، هیچ سودی برای دولت در نظر گرفته نمی‌شود، بلکه دولت منتخبینی هستند که توسط ملت برای خدمتگزاری در دوره‌ی معینی انتخاب شده‌اند.

ز- اما در مورد کافی یا ناکافی بودن مبلغ «یارانه»، دقت شود که اگر چه هر یک ریال یارانه ضرری است که مردم از جیب خود می‌پردازند، اما در این برنامه «کفایت» هدف نیست. چرا که دولت چیزی از مقدار یارانه‌ی اختصاصی کم نکرده است، لذا پیش از این نیز بیش از این یارانه‌ای اختصاص نمی‌یافت، بلکه تفاوت در این است که پیش از این ثروتمندترها حق یارانه‌ی دیگران را نوش جان می‌کردند، اما اکنون حق هر کس به خودش پرداخت می‌شود تا نظام توزیع یارانه هدفمند و عادلانه گردد و مصرف نیز از جیب دیگران نباشد.

ح- دقت شود که در نظام اقتصاد یارانه‌ای (هر کجا که باشد)، مصرف کننده عقل محاسبه‌گرش را تعطیل نموده و بدون هیچ دلسوزی و نگرانی خاصی مصرف می‌کند. گمانش این است که هزینه‌اش را دولت می‌پردازد و توجهی ندارد که این هزینه از جیب و سرمایه‌ی خودش هدر می‌رود. لذا در یک زندگی اروپایی که مجبورند محاسبه‌گر باشند، در یک آپارتمان ۷۰ متری ممکن است یک لامپ یا در نهایت دو لامپ کم مصرف روشن باشد، اما در یک نظام یارانه‌ای (مثل ایران) در یک آپارتمان مشابه دست کم ۱۲ لامپ و گاهی چند لوستر روشن است.

اما اگر یارانه را حذف کنند، اگر چه نرخ تولید گران‌تر می‌شود، اما میزان مصرف عاقلانه‌تر و به مراتب کمتر می‌شود و در واقع هزینه‌ی کاهش می‌یابد. چرا که اگر یک خانواده‌ی چهار نفره ماهانه ۳۲۰ هزار تومان نقدی دریافت کنند، به طور قطع ماهانه دست کم یکصد هزار تومان نیز کمتر مصرف می‌کنند. لذا به طور مساوی به هر خانوار چهار نفره در ماه ۴۲۰ هزار تومان تزریق می‌شود.

ش (کرج): اخیراً مرد ۴۵ ساله‌ای در کرج کلاس‌های معنوی دایر نموده و شرط پذیرش را نیز محرم اسراری قرار داده است، لذا ابتدا از متقاضی می‌خواهد که گناهان خود را روی یک نوار کاست ضبط و تحویل دهد...، برخورد چگونه باید باشد؟

عین سؤال:

اخیراً مردی ۴۵ ساله در کرج اقدام به تشکیل کلاسهای معنوی نموده و شرط حضور در کلاس خود را محرم کردن کلیه شرکت کنندگان به وی اعلام کرده است. وی برای آمادگی ذهنی شرکت کنندگان جهت پذیرش درخواستش در جلسات معارفه اولیه به صورت ذیل عمل می‌کند: ۱. ابتدا از شرکت کنندگان می‌خواهد که قبل از ورود به کلاس نوار کاستی از گناهان و خطاهای گذشته خود پر کرده و به نزد وی بیاورند. ۲. وی اعلام نموده که فردی به شاگردان و شرکت کنندگان در کلاس محرم است که اسرار و رازهای زندگی آنها را می‌داند نه کسی که شرع تعریف نموده است. در صورت پذیرش و انجام موارد فوق اجازه شرکت در کلاس داده می‌شود. با چنین فردی چه برخوردی باید انجام گیرد و حکمش چیست؟

x-shobhe

ابتدا دقت شود که نام هر شیادی و رمال‌بازی برای اغفال - به ویژه اغفال نوجوانان و جوانان - معنویت، عرفان و یا ... نمی‌باشد.

اسلام عزیز و به ویژه مکتب والای تشیع، اصول و فروع بسیار روشن و مشخصی دارد. قرآن کریم، احادیث معتبر، علمای حاذق، دانشمندان و نویسندگان معتبر در اختیار ما و همه‌ی محققین و علاقمندان قرار دارند، پس نه تنها نیازی به این رمال‌بازی‌های نیست، بلکه با کمی تأمل و تفکر به راحتی می‌توان به حقه‌بازی این گونه افراد پی برد.

در کجای اسلام عزیز آمده است که «گناهان خود را افشاء کنید»؟! مگر نه این است که اسلام برای حفظ آبروی شخص (هر کس که باشد) اهمیت ویژه‌ای قائل است و افشای گناه را خود گناه می‌داند و بیان می‌دارد که ضمن آبرو ریزی و تحقیر شخصیت نزد دیگران، سبب شیوع گناه می‌گردد. اسلام حتی برای گناهی چون «زنا» چهار شاهد خواسته است که اگر مدعی نتواند چهار شاهد بیاورد، بر خودش حد جاری می‌شود. آیا این سخت‌گیری برای این نیست که ضمن جلوگیری از رواج تهمت، گناهان شخصی افراد نیز قابل اثبات نباشد و مخفی بماند؟! مگر امیرالمؤمنین علیه السلام چهار مرتبه زنی را که معصیت کرده بود و می‌خواست تا توبه کرده و بر او حد جاری شود، چهار بار برنگرداند و در خاتمه به وی معترض نگردید که چرا چهار بار نزد من علیه خودت شهادت می‌دهی تا به جاری نمودن حد الهی مجبور شوم؟! شوم؟! شوم!؟

آیا از پیامبر اکرم و معصومین علیهما السلام عالم‌تر و هدایت کننده تر داریم؟ کی ایشان فرمودند که باید ابتدا گناهانتان را نزد ما اقرار کنید تا ما محرم اسرار شما شویم و وسیله هدایت‌تان قرار گیریم؟! کسی که می‌خواهد از گذشته توبه کند (باز گردد) می‌رود در خفا و با خدای خود خلوت می‌کند و «الهی ظَلَمْتُ نفسی» می‌گوید و با طلب بخشش راه جدیدش را پی می‌گیرد.

بدیهی است که این فرد شیاد می‌خواهد به اسرار شما پی ببرد و از آن سوء استفاده کند. فرض کنید که دختری یا پسری یا زن شوهر داری روی نوار کاست مدرکی به او بدهد که من مرتکب فلان گناه شده‌ام! او چه سوء استفاده‌های مهلکی می‌تواند از این مدرک ببرد!؟

لذا بهترین کار در مقابل این جنایت پیشگان در ابتدا معرفی آنها به دستگاه‌های ذیربط - به ویژه اطلاعات - و سپس آگاه نمودن فریب خوردگان یا متقاضیان می‌باشد.

ش: چرا اغلب پاسخ‌هایی که به سؤالات و شبهات می‌دهید طولانی است و چرا وارد سایت‌های شبهه‌افکن نمی‌شود و پاسخ آنها را نمی‌دهید؟

x-shobhe:

اگر بخواهیم دست کم این یک سؤال را طولانی پاسخ ندهیم، باید به استحضار همه‌ی کاربران گرامی برسانیم که ضمن پذیرش انتقاد و سعی در کوتاه‌تر کردن پاسخ، در نظر داشته باشند که پاسخ به سؤال و شبهه با پاسخ به استفتاء فرق دارد. به عنوان مثال: اگر کسی پرسید: در مورد فلان آیه می‌گویند چنین و چنان؟ نمی‌توان فقط پاسخ داد: اشتباه است و درست نمی‌گویند. بلکه باید توضیح داد تا مطلب کاملاً روشن شود.

مضافاً بر این که معمولاً سؤال می‌تواند بسیار کوتاه باشد، اما الزاماً پاسخ آن کوتاه نخواهد بود. به عنوان مثال اگر کسی در چند کلمه بگوید: دلایل اثبات وجود خدا چیست؟ می‌گویند: وحی سخن پیامبر(ص) است و نه خدا؟ فایده تلاوت قرآن چیست؟ و...؟ چگونه می‌توان پاسخ بسیار کوتاهی ارائه داد. لذا با توجه به این که معمولاً پاسخ، خلاصه‌ی چندین کتاب و چندین مطلب است، عزیزان حوصله نموده و این چند سطر را مطالعه نمایند.

اما در خصوص سایت‌های شبهه‌افکن، دقت فرمایید که آنها اصلاً با پاسخ کاری ندارند، بلکه فقط همین را می‌خواهند که بحث و جدال بسیار شود، امر مشتبه گردد، اما رقم مراجع و کاربر افزایش یابد و نباید به بازار آنها کمک کنیم. لذا ضمن توصیه به عدم مراجعه عزیزان به این گونه سایت‌ها، این پایگاه در خدمت است تا شبهات شما عزیزان را پاسخ گوید.

پایگاه «پاسخگویی به سؤالات و شبهات» به نشانی www.x-shobhe.com

پایگاه اطلاع رسانی «خبر و عکس ایران» به نشانی www.iranpn.com